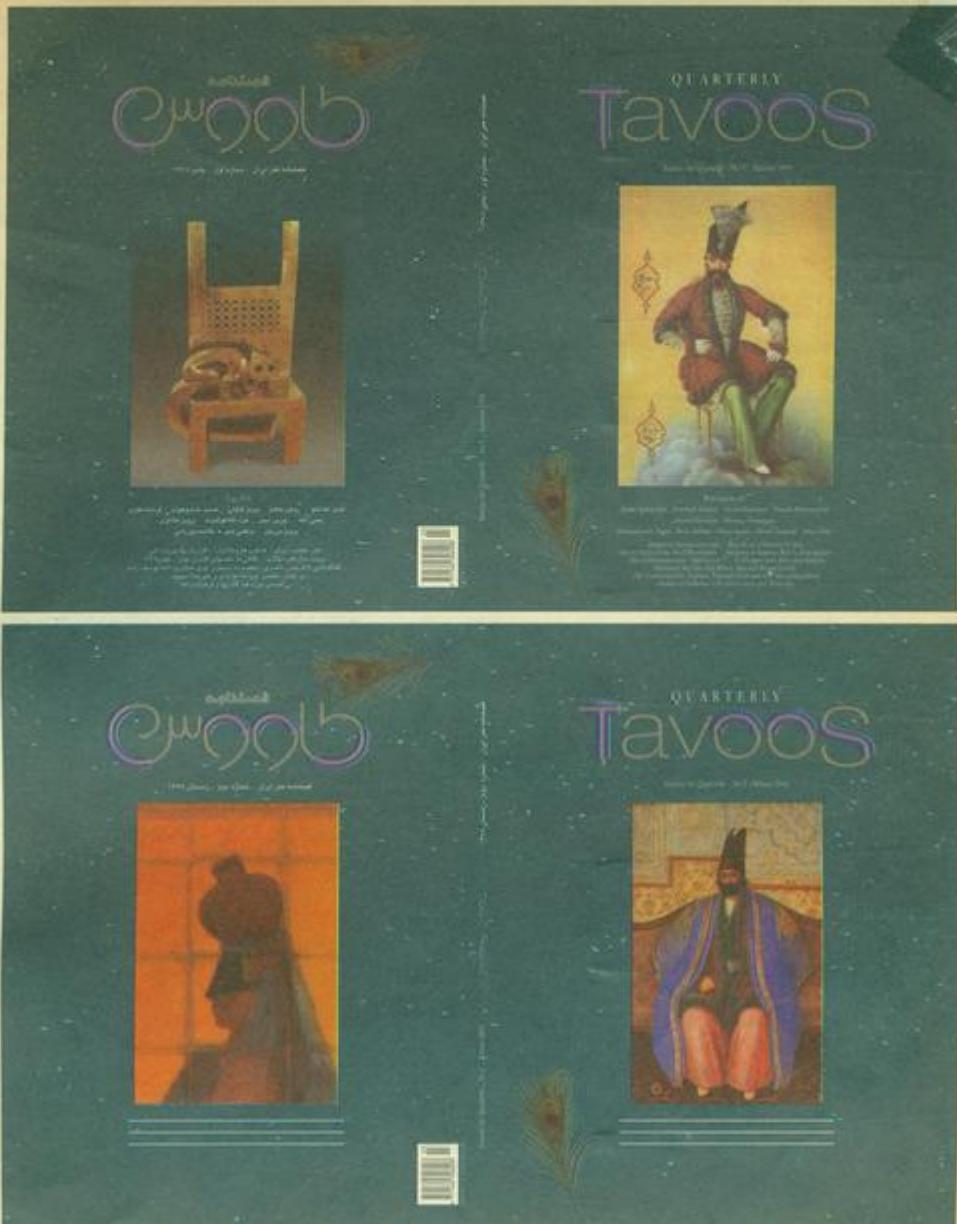


# دنیا کی سن ۹۰

ویژه نوروز ۷۹ با آثاری از: سیمین بهبهانی، محمدعلی اسلامی ندوشن، نادر نادرپور، فریدون مشیری، احسان نراقی، محمود دولت‌آبادی، غلامحسین صالحیار، منوچهر سعید وزیری، محمود طلوعی، بهاءالدین خرمشاهی، صادق طباطبایی، اکبر عالمی، صادق زیبا کلام، حسن یوسفی اشکوری، مرتضی کاخی، عباس کیارستمی، علی مژروعی، نظام الدین قهاری، مقصود فراستخواه، موسی غنی نژاد، هوشنگ طالع، حبیب الله پیمان، ابراهیم نبوی، عمران صلاحی، صدر تقیزاده، سید علی صالحی، رضا پورزاده، پری چهره‌جیر شیرازی، بابک ناصرزاده، علی عظیمی نژادان، مرضیه مرتاضی لنگرودی





Following its activities in introducing Iranian arts, Iranian Art Publications Co. is beginning the publication of **Tavoos** Quarterly, the first production of its kind in Iran that will be published in quadrichromy, in both Persian and English languages, providing an accurate representation and in-depth criticism of various Iranian arts, such as painting, architecture, sculpture, graphic art, calligraphy, music, theater, cinema..., alongside theoretical articles about the various aspects of classical Iranian art.

Maintaining a permanent relationship with artists, professors, art colleges, art centers, galleries and museums in Iran and abroad, Tavoos will reflect all artistic activities in the country. Also, **Tavoos** is the only publication that will have cultural and artistic exchanges with all Iranological centers, as well as museums and institutions related with Iranian culture and arts throughout the world, and will reflect all activities concerning Iranian art in Iran and abroad.

A "counseling board" grouping the country's most eminent artists, art connoisseurs and professors will cooperate with this quarterly. Also, we warmly welcome the assistance of all professors, artists and amateurs of Iranian culture and art.

No. 51, Kish Ave., Africa Expressway, Tehran 15188, Iran  
P.O. Box 19395/ 6434  
Tel.: (98) (21) 8795822 , 8794185 ; Fax: (98) (21) 8786184  
E-mail: [TavoosMag@hotmail.com](mailto:TavoosMag@hotmail.com)  
<http://www.tavoosmag.com>

To subscribe **Tavoos** outside Iran please contact:  
**MIR Enterprises Inc.**  
179 New York Ave., Huntington, NY 11743, U.S.A.  
Tel/ Fax: (516) 425- 7500;  
E-mail: [mirenterprise@hotmail.com](mailto:mirenterprise@hotmail.com)

We welcome your commercial advertisements.

نشر هنر ایران در ادامه فعالیت خود در معرفی هنر این مرز و بوم به انتشار فصلنامه «طاؤوس» اقسام نموده است، که برای اولین بار به دو زبان فارسی و انگلیسی و چهار رنگ در ایران منتشر می شود. «طاؤوس» نموداری است دقیق و تقدی عمیق از هنرهای کوشاکن ایرانی همچون نقاشی، معماری، مجسمه سازی، گرافیک، خوشنویسی،

موسیقی، تئاتر، سینما...، همراه با مقالات نظری درباره جنبه های متقاوت هنر کلاسیک ایران.

«طاؤوس» فصلنامه ای است که در ارتباط نزدیک با هنرمندان، استادان، دانشکده های هنر، فرهنگسرایها، کالری ها و موزه ها در داخل و خارج کشور بوده و فعالیتهای

معتبر هنری ایران را منعکس خواهد کرد. همچنین تناهی

نشریه ای است که با اکثر مراکز ایرانشناسی، موزه ها و نهادهایی که در جهان با

فرهنگ و هنر ایران مربوط می شوند مبادلات فرهنگی و هنری خواهد داشت و منعکس

کننده هرگونه فعالیتی در زمینه هنر ایران در جهان خواهد بود.

کرویی از برگسته ترین هنرمندان، متکران هنرشناس و استادان «هیأت مشاوران»

این فصلنامه را تشکیل می دهند. ما همچنین دست همکاری و پاری استادان و هنرمندان

و دوستداران فرهنگ و هنر ایران را به گرمی می فشاریم.

تهران ۱۵۱۸۸، بزرگراه آفریقا، چهارراه جهان کرد، خیابان کیش، شماره ۵۱، طبقه

همکف، صندوق پستی ۱۹۲۹۵.۶۴۲۴

تلفن: ۰۲۱۸۷۸۶۱۸۵، ۰۲۱۸۷۹۵۸۲۲

نمبر: ۰۲۱۸۷۹۲۱۸۵

پست الکترونیکی: [TavoosMag@hotmail.com](mailto:TavoosMag@hotmail.com)

<http://www.tavoosmag.com>

برای دریافت فرم اشتراک طاؤوس در داخل کشور با دفتر مجله تماس بگیرید

با نشانی خود را از طریق نمابر و نیز پست الکترونیکی برای ما ارسال کنید.

برای اشتراک در خارج از ایران، با شرکت Mir Enterprise مکاتبه کنید.

آگهی های تبلیغات شمارا پذیرا هستیم.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

شمس آذین صولتی دهکردی

سر دیبر: شاهرخ توسرکایی

داستان: صدر تقیزاده

شعر: سیدعلی صالحی

حروفچینی و صفحه‌آرایی

کامپیو تری: چهره لطیفی

ناتی محله: تهران - صندوق  
پست شماره ۴۴۵۹ - ۱۴۱۵۵

دفتر تحریریه و مرکز پخش و اشتراک:  
سیداماد - رازان سالی، بلاک ۱ - طبقه اول،  
سارة ۱۰۳ تلفن: ۲۲۷۷۹۲۱ و ۲۲۵۳۹۲

ترتیب انتشار: هفتگی  
فلاٹ: ماهانه منتشر می شود

جاب و لیتوگرافی و صحافی:  
جاخانه اتاق جاب

آثار و مقالات مدرج در دیلکس  
سحر، سانگ آراء نویسان آن  
است و لزوماً عتابد گردداندگان  
یست.

دیلکس سخن در کوتاه کردن مطالع آزاد است.  
• مطالع ارسالی باز مس داده می شود.

## نوروز عید همهی ادوار و پیام آور همیشگی بهار بر شما مبارک باد

علمی، اجتماعی، فرهنگی

سال شانزدهم

شماره ۹۰ - اسفند ۷۸ و فروردین ۷۹

دیلکس سخن از هزارهای به هزاره دیگر

شمس آذین صولتی دهکردی

از این هزارهی نوروزی

یادداشت سردبیر

پژواک: خانم: هزینه حفظ اعتبار و اقتدار خود را می‌پردازیم/تحلیل عباس عبدی از  
چشم‌انداز برقراری روابط ایران و آمریکا / جریان «نق» نشانه «رشد» جامعه است / آقایان  
از مون و خطای

پژواک

طنز: حالا حکایت ماست

ع. شکرچیان

گفت و گو: دنیا و انتخابات پارلمانی ایران

محمود طلوعی

ادبیات در مسدساله گذشت، نخستین عرصه‌ای است که مردم را به تاریخ وارد می‌کند  
نون والقلم: آن‌ها خودشان بودند

محمود دولت‌آبادی

تقد و برسی: طنز: شلاق کلمات از رو برو (عمران صلاحی؛ غلامحسین صالحیار -)  
گفت: چه داری؟ گفتم: تو چه می‌خواهی؟

سیدابراهیم بنوی

گزارش ویژه: در هزاره سوم مسائل خود انسان است  
با کدامین ایده‌آل می‌توانیم خود را برای هزاره نوین آماده کنیم؟

سیدعلی صالحی

در قرن بیست و یکم جهان و ایران به کدام سو خواهند رفت؟  
وعددی «گلرخان» کی وفا دارد؟!

بهاء الدین خرمشاهی

از آغاز هزاره سوم حقیقت را تحمل و جهانی بودن را فریاد کنید  
چالش‌های فکری جامعه ما در نخستین سال‌های هزاره سوم

غلامحسین صالحیار

سده بیستم، قرن محو استعمار، و طرد «استبداد»  
حکایتی نو از این نوجوان صد سال

منوچهر سعیدوزیری

نگاهی به وضعیت زنان ایرانی در آستانه هزاره سوم  
تصویری از آینده‌ی شعر فارسی

حبیب‌الله پیمان

گفت و گو: جایگاه شریعت، سنت و تجدد در گذشته، حال و آینده  
در هزاره سوم «تکنوبولی» غرب به ناجار تسلیم انسان و معنویت خواهد شد؟

هوشناگ طالع

سده بیستم، ایران، جهان و جریان‌های روشنگری  
دیدگاه‌های علمی و فلسفی در قرنی که گذشت

اکبر عالمی

دانست از خودمان: طوطی  
شعر جهان

مرتضیه مرتاضی لنگرودی

نگاهی به هزاره‌ی جشنواره تئاتر فجر

مرتضی کاخی

پریچهر هجیر شیرازی

مرتضی کاخی

روی جلد: کار استاد سیاوش کسرایی در ارتباط با نوروز

## دنیای سخن از هزاره‌ای به هزاره‌دیگر

### شمس الدین صولتی دهکردی

من در جای خود محفوظ حواهد ماند.  
همچنین می‌دانم که یک مجله در  
شرایطی که ما از سرگذرانده‌ایم درست  
به گونه یک انسان، امیدها و نامیدی‌های  
بسیاری را تجربه کرده و می‌کند. به  
همین دلیل مجله ما و شما بی‌شک دارای  
مشکلاتی بوده که یکی از آن مشکلات  
تاخیر در نشر و پخش بوده است. شایان  
ذکر است که مسئولین یک رسانه این  
دیرکردها را برخود نمی‌پختند. اما خود  
قضاؤت کنید در موقعیت سیاسی،  
اقتصادی و فرهنگی این سال‌ها همانقدر  
که زنده‌ماندن یک مجله را بتوان تضمین  
کرد و از افراط و تغیریت فاصله کرفت  
خود هنر کوچکی نیست. و تا آنجا که به  
خاطر دارم و در سوابق مطبوعات  
خوانده‌ام از دوره میرزا صالح شیرازی  
بنیان‌گذار اولین رسانه مکتب در ایران  
تا به امروز اگر چه روزنامه‌های وجود  
داشتند که تنها در مقام حفظ عنوان و  
تیتر دارای حیاتی طولانی بوده‌اند. هرگز  
مجله ماهانه‌ای سراغ ندارم که توانسته  
باشد طی قرن اخیر در این کشور ب  
صورت مستقر و مدام و با حفظ یک  
سیاست معین، شانزده سال در آغازش  
فرهنگ و ملت خود زیسته باشد. ما این  
دیر زیستن دنیای سخن را در ابتدای  
خواست پروردگار یکتا و سیس مدیون  
همه یاران اهل قلم این سرزمین  
می‌دانیم.

دنیای سخن از هزاره‌ای پایه  
هزاره‌ای دیگر گذاشت و شانزده  
ساله شد، این بار بر شما مبارک  
نمایم.

خود مزمعه می‌کنم که زمزمه‌ی آن عین  
عشق است، عین آزادی است. عین انگیزه  
برای زیستن است و عین امید است.  
درست همان معنویتی که بعد از سه هزار  
سال فرهنگ و مدنیت، ملت بزرگ ایران  
را یا برجا و مانا نگهداشت است. شادی  
من از این سبب است که دنیای سخن به  
عنوان «ازنی» متفور در کهکشان  
تاریخی فرهنگ این ملت نقشی پویا.  
سازنده و مؤثر داشته است.

لذا پیش از آنکه شانزده همین سال  
تولد دنیای سخن را هم زمان با عید  
سعیدنوروز به خوانندگان گرامی این  
نشریه تبریک بگویم، معصومانه این  
تولد مبارک را در تنهایی به خود تهنیت  
می‌گوییم که توانستم این نشریه را با  
همیاری یاران بی‌دریغ اهل قلم این دیار  
به ویژه خوانندگان، دنیای سخن از  
گرداب‌ها و تنگ نظری‌های سیاری به  
سلامت بگذارم. همینجا بر خود لازم  
می‌دانم که از سردبیران ادوار مختلف.  
ایرج زارع، هوشمند حسامی، جوار  
مجابی، فرامرز سلیمانی، سیروس  
علی‌بزرگ، شاهرخ تویسرکانی، و ناشر  
محله نصرت‌الله محمودی که سال‌ها با  
ما همراه بوده‌اند. بایت همه  
همدلی‌هایشان تشکر کنم.

دنیای سخن البته آخرین تکیه‌گاه  
خود را خداوند بزرگ می‌داند با ذکر این  
اشاره که ما خوانندگان دنیای سخن را  
همواره عضو خانواده خود می‌دانیم. لذا  
اگر در این میان و به هزار دلیل که همکان  
بر آن واقع هستند، گاه قصوری و یا  
فتوری رخ داده است شرم‌مندگی آن برای

عرض ادب دارم خدمت اهل قلم، اهل  
مطبوعات و به ویژه خوانندگان و  
خواهندگان رسانه‌های مکتب این دیار.  
همچنین بر من واجب است به عنوان  
عضو کوچکی از خانوار مشترک  
مطبوعات، سال نو، قرن نو و هزاره نو را  
به همه هموطنان و فارسی زبانان تهنیت  
عرض کنم.

بی‌کمان رسانه‌های ویژه رسانه‌های  
مکتب، به نوعی در جهان سوم شبیه  
موجودی زنده همچون انسان به دنیا  
می‌ایند، زندگی می‌کنند و می‌میرند. به  
همان گونه که نیکی و ناموری تنها میراث  
انسان برتر زمانه‌هast، مضمون،  
کیفیت، نقش و اثر یک مجله نیز تنها  
دست اورده دوره حیات آن است و من در  
مقام بنیان‌گذار مجله ملی دنیای سخن  
شادمان هستم که از پی‌عبور از  
گردنه‌های تاریک و تحمل دشواری‌های  
عديدة و سیار، توانستم در کنار دیگر  
یارانم این فرزند خجسته (دنیای سخن)  
را از قت و تاب‌های فراوان تابه امروز  
بررسانم.

بر هیچ خرد ورز و اهل مطالعه‌ای  
پوشیده نیست که کار فرهنگی درجهان  
سوم از نوع آسیایی آن، چیزی کمتر از  
چشیدن طعم شهادت را ندارد و در این  
سخن هیچ قصد مداهنه ندارم. لیکن تنها  
برای یادآوری خویشتن هر گاه که پانزده  
سال حیات پر ماجراهی این مجله را تورق  
کرده‌ام پیش از آنکه تلخ کامی‌ها،  
بنبست‌ها، بغض‌ها و گرفتاری‌های گاد  
طبیعی این ادوار را به خاطر بیاورم،  
شیرینی امری را در ذهن و زبان وجود

فریدون مشیری

نوروز می‌رسد

فریاد زد چکاوک:

«نوروز می‌رسد»

تا که بر همه گفت:

- گر جان به مردهی تو فشانم روا بود

اما هنوز سرمای بهمنی نشکسته است

وین برف دیر پای انگار تا ابد

بر فرق کاج پیر خانه نشسته است

آن کاروان شادی و گل

از کدام راه در این هوای سرد توان سوز می‌رسد.»

بید کهن به رقص در آمد که غم مدار

تا من به یاد دارم

نوروز دل فروز

نوروز جاودانی

نوروز مردمی

در وقت خود شکفته و پیروز می‌رسد.

هر جای این جهان

که ز ایران نشانه‌ای است

در پیشواز نوروز

از شور و شادمانی

از پرچم و چراغ

از سبزه و بنشه

گل

آذین و تابناک

جان پاک، خانه پاک، دل پاک، عشق پاک

چشمی به راه باشد

مشتاق و بی قرار

کاین پنج روز زندگی آموز می‌رسد.

دیروز را به خاطره بسپار و

بازگرد

و آن را عزیزدار

که امروز می‌رسد.

\*\*\*



کهن دیارا ...!

نادر نادرپور

کهن دیارا، دیاریارا، به عزم رفت، دل از تو کنند،  
ولی ندانم اگر گریزم، کجا گریزم، و گر بعائم کجا بمانم؟  
نه پای رفت، نه تاب ماندن، چگونه گویم، درخت خشکی،  
عجب نباشد اگر تبرزن طمع ببند به استخوانم.  
در این جهنم گل بهشتی چگونه روید؟ چگونه بوید؟  
من ای بهاران، زابر نیسان چه بهره گیرم که خود خزانم.  
صدای حق را سکوت باطل در آن دل شب چنان فروکوفت،  
که تاقیامت در این مصیبت گلو فشارد غم زمانم.  
کبوتران را به گاه رفت، سرنشتن به بام من نیست،  
که تا پیامی به خط جانان زیای آنان فروستانم.  
سفینه دل نشته در گل، جراغ ساحل نمی‌درخد،  
در این سیاهی سیده‌ای نیست که چشم حسرت در او نشانم.  
الا خدا ای اگر هشتایا به چاره جویی مرا مدد کن  
بود که بر خود دری گشایم غم درون را برون کشانم.  
چنان سرایا ش سیه را به چنگ و دندان در آورم بوست،  
که صبح عربان به خون نشیند برآستانم، برآستانم.  
کهن دیارا، دیاریارا، به عزم رفت، دل از تو کنند:  
ولی جز آن جا وطن گزیدن نمی‌توانم، نمی‌توانم ...



## از این هزاره‌ی نوروزی

بادداشت سردیر

شد، تولد بهاری دیگرگون و متفاوت، و به زانور آمدن جباریت فجری، و تشکیل پارلمان و نفوذ و نقل مردم در تصمیم‌گیری‌های کلان و به دست گرفتن سرتوش از سوی نایندگان مردم اما بهار ازادی و نوروز شادمانی چندان نهایید، جنگ اول جهانی، تحولات منطقه‌ای، اضمحلال امپراتوری عثمانی، کوتای سیدضیاء و رضاخان میرپیغم، دیگرگون‌های وسیعی در پی اورد، برآمد رضاشاد و دستاوردهای فرهنگ غربی در واپسین قرن از هزاره‌ی دوم میلادی، چهاره‌ی ایران را رنگ و لعائی دیگر بخشید استعمارنو، اضمحلال کام به کام امپراتوری جهانی بریتانیا، ظهور دولت مقندر امپریکا در پی جنگ شمال و جنوب، به قدرت رسیدن آناتورک، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی در روسیه قدیم و تشکیل کشور شوروها و حواتد بسیاری با اندکی فاصله از نظر رمانی و همین‌تعدد طلبی درون نظام شاهنشاهی جدید، مستله راه اهن، داشکاه، رسانه‌ها، و جنبش‌های اجتماعی از تهضیت جنگل تأثیر نفوذ حزب توده در جامعه و مسلطه‌ی نفت شمال و جنوب و سیسی جنگ دوم جهانی، سقوط رضاشاد، انتصابات، جنبش‌های داشتگی و تشکیلاتی، نشست سران شوروی، بریتانیا و امریکا در تهران، به قدرت رسیدن محمد رضا پهلوی، نقش جریان‌های روشنگری ملی و بینی، حضور پر قدرت سامانیان، دوران خواهی مصدق و فاطمی، کودتای ۱۲۲۲، تصحیح کرفتن دیکتاتوری پهلوی دوم، حبس‌های مسلح‌انه، علیه نظام، تولد سازمان‌های جدید، نقش سرکوب ساواک، واقعیت پانزده خرداد ۴۲ و حضور روحانیون مبارز در صلح‌های سیاسی، مرکزیت قم به عنوان سرجشمه‌ی اعتراضات دینی، تبعید امام، و از سوی دیگر فشار ازهان عمومی و مراجعت حقوقی جهانی به نظام حاکم، عصر فضای باز سیاسی، تهضیت قم، تبریز، مشهد، اصفهان، تهران، اوج جنیش و انقلاب در واپسین سال‌های دهه‌ی پنجاه، و توجه ازهان به رهبری امام از راه دور - بعد از تاباریس، بازگشت امام، ازادی زندانیان سیاسی، ظهور گروه‌ها و احزاب جب، ملی، لاذیک، بینی و عقیدتی متعدد، درگیری مردم با شروهای حکومت نظامی، اوج جنگ اعتراف و اسرائیل، معاشات شوروی و امریکا، کودتاد افغانستان، کوتادار پاکستان، برکناری البکر، و به قدرت رسیدن صدام، و مجموعی تحولات در منطقه، و در تهایت انفجار عظیم ۲۲ بهمن ۵۷ در ایران، پیروزی قطعی مردم بر سه هزار سال سلطنت، و معماری نوین نظامی براساس میانی دین مسیح اسلام، و بهار ازادی، نوروز نور و رهایی و ارامشی ملی که چندان دوام نیافت و رژیم عراق با پرتاپ اولین خمیاره‌ها به اماکن مسکونی در مرز غربی ما، فرست بهار حواتی ملت هارا مکر کرد، جنگهای داخلی و پرخوردهای خیابانی از سویی، مبارزه روحانیوی با امریکا در پی کروکان‌گیری، و سیسی جنگ، هشت ساله ایران و عراق، قربی به هزار میلیارد دلار ریان به داشته‌های ملت ما وارد کرد، محاصره‌ی

خود را در هزاره‌ای تازه آغاز می‌کنیم، زندگان امروز نسبی متفاوت از این سفر می‌برند، هم از هزاره‌ای پا به هزاره‌ی دیگر نهاده، هم از قرنی کهنه به قرنی تازه رسیده، بختی که قسمت در گذشتگان نشد، در واقع ما انسان دو هزاره و دو قرن و دو سال، در سفری پر فراز و نشیب به این میاواز زمان رسیده‌ایم. به راستی این انسان ایرانی کیست که فقیر و غنی آن به وقت برآمد؟ این‌های ملی اش، شادمانی را به تساوی می‌طلبد، و صلح را برای همه می‌خواهد. انسان ایرانی در گزینشی تاریخی، بر پلشی‌ها شوریده و بیرق کاره برآورده که هر چه بر من به ناروا رفته، تاب آورده‌ام تادر جشن از ازادی، دیو و دد را به تاریک خانه‌ی خاموشان فرستم، این حکایت از دریند کردن دیو در دماوند آغاز شده است. حیرت این که هزاره‌ی ماضی ما نیز با کلام کسی آغاز شد که این حکایت به شعر اورد، هزار سال پیش از این فردوسی، خصلت خاص آزادی خواهی ایرانیان را با جوهر جان خود نوشت تا بهار مدینت و نوروز فرهنگی ما را جاوارانه کند.

دریند کردن سیاهی، و رهایی روشنایی رازی که ما از بهار و در بهار از هستی می‌آموزیم، و هزاره‌ی پیشین را ماما جهه هزینه‌های عظیمی در پی نهادیم؛ حمله‌ی ترکان غزوی، فروپاشی مدینت سامانیان، دوران ملوک‌الطوابقی، جور و ظلم و دخالت حکومت مستبد خلفای بغداد نشین، پورش مغولان، سرکوب نهضت‌های ملی و برقانی، کوچ‌ها، تبعیدها، فلکات‌ها، جنگ احزاب و فرق و عقاید، کشتارهای عقیدتی، دیکتاتوری سیاه طولانی و کشورکشایی‌های ضد انسانی، قتل عام فرمانگان و دانشوران، بردارکردن طلازی‌داران اندیشه، حکایت زندیه، کوه کردن بیضیعی چشمها در کرمان به فرمان راهزنی به نام آ GAMM محمدخان و پیرانی ملی و فروش بخشی از کشور، تخریب معنای استقلال ارضی، بی‌عرضگی خاندان قاجار، و در همین هزاره، جنگ‌های مستمر در اروپا و روسیه، طاعون، بیداد دوره‌ی فتووالیزم، بردهداری، با علم به این نکته‌ی معجزه‌ای، از شکوه ارمنان و ادمی، ازدی بهشت از اطراف بهشت بر خاک، و خردانش خبر از خورشید عدالت می‌دهد. همین است که شاعران این سرزمین اهورایی، با علم به این نکته‌ی معجزه‌ای، از شکوه ارمنان و ادمی، در ستایش عشق و زندگی و رهایی، رازوری‌ها کرده و ذرا سفته و ذری‌ها سرونه است. عالی‌ترین تصاویر، سحر‌آمیزترین نقش‌ها، و بارانی از ورن و رقص و نور و رنگ، از طریق کلمات همین شاعران در احوال این ایام آفریده شده است.

باطنی سر، چون حان خردمند هوایی هندل، چون مهر فرزند نیمی حوش قر از دل بهشتی زمین را در به دریاگل به کشتی شناور سک و ایتحاده کرده صاحد جمیع داشله کرده به هرگونه دوغکش گوش برگوش زده برگل صلای نوش بر نوش و ما، امروز، اولین بهار و نخستین نوروز

نفس باد صامتک فشان خواهد شد عالم پیر که باره جوان خواهد شد

عجب رستاخیزی است این روز و نوروز، این طوط و بهار، همه‌ی هستی در بخشش و دهش، دوباره زاده می‌شود، مثلی مکرر است از حیات نامیرا و از مو خاستن حماد و کیاد و آدمی و پری، بهار و نوروزخوانی سروی از لی است که ملت و فرهنگ ما، بیشترین بهره‌ها را از عطای‌ای طبیعی و ایضی آن برده است، چشان که تمام بی‌همتای ایران، همزی فرورده‌ین و اردی‌بهشت و خردان آمده است. پاییزان و جشن‌های دیو نیسوسی مزد یوئانیان و بهاران و جشن‌های نوروزی برای ما ایرانیان، از عمه‌ی اعیاد ملل جهان به شمار می‌رود، یونان نماد مغرب زمین در فصل جیلن، و ایران نایندگی فرهنگ مشرق زمین در فصل شکفت، حیات و هویت و استمرار معنای ملی خود را جشن می‌گیرند و عجیب این که از هومر تا یانیس ریتسوس، شاعری در یونان سراغ ندارید که در احوال پاییز و پی‌آمد روح دیو بیسوس، شعر نسروده باشد، و در ایران ماز فردوسی تانیماز مزممه سرایی می‌یابید که در وصف رسم رهایی بخش نوروز و از تو شکفت، بهاران، ترانه‌ای تقدیم اهل دل و داشت نکرده باشد، و این حادثه در دیگر فرهنگها و در میان ملل جهان چندان رسم نیست و نبوده آن جتان که در میان ایرانیان و یونانیان بوده است.

گزینش این شادخواری به وقت شکفت و برآمد و طوط، خود از انتخاب هوشمندانه ملتی خبر می‌دهد که طلازی‌دار تمدن‌های بشری بوده است، و سما این نفس و ذات منحول طبیعت در آغاز رستاخیر خود بوده است که انسان مشرقی و ایرانی را از خواب زمستانی به جانب همچوشی و بیداری و همسوی با هستی فراخواند، که چنین بعد از هزاره‌ها، هنوز یا به جا و مانا و اندی مانده است، نوروز بر همکان مبارک باد، رستاخیر بهاری بر همکان مبارک باد، که فروردین آن از شکوه ارمنان و ادمی، ازدی بهشت از اطراف بهشت بر خاک، و خردانش خبر از خورشید عدالت می‌دهد. همین است که شاعران این سرزمین اهورایی، با علم به این نکته‌ی معجزه‌ای، از شکوه ارمنان و ادمی، در ستایش عشق و زندگی و رهایی، رازوری‌ها کرده و ذرا سفته و ذری‌ها سرونه است. عالی‌ترین تصاویر، سحر‌آمیزترین نقش‌ها، و بارانی از ورن و رقص و نور و رنگ، از طریق کلمات همین شاعران در احوال این ایام آفریده شده است.

باطنی سر، چون حان خردمند هوایی هندل، چون مهر فرزند نیمی حوش قر از دل بهشتی زمین را در به دریاگل به کشتی شناور سک و ایتحاده کرده صاحد جمیع داشله کرده به هرگونه دوغکش گوش برگوش زده برگل صلای نوش بر نوش و ما، امروز، اولین بهار و نخستین نوروز

برخورد مسلحانه در اهواز • استیضاح عبداله نوری • حمله به روزنامه‌ها (مجددا) • حمله به عبدالله نوری و دکتر مهاجرانی در مراسم تشییع ماجراهای مخفوق قتل‌های رحیم‌گرانی در آذر ۷۷ • افسای نقش سعدی امامی در قتل‌ها • توقیف روزنامه‌ی توی • آزادی و رسدان محمد امیر انتظام • انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان و موج اعتراضات نسبت به برگزاری انتخابات تشخیص اجتهاد برای کروهی از داوطلبان تعطیلی ماهنامه جامعه سالم و نوید اصفهان • درگیری در دانشگاه علم و صنعت • اعتراض به برنامه تلویزیونی معروف به «چراغ» • تیراندازی در دانشگاه تهران • انتخابات شوراهای ورد صلاحیت کستره • لغو امتیاز محله ادبیه ضرب و شتم سدهادی خامنه‌ای در قم • حمله به اتوبوس هیأت امریکایی • دادگاه مجله دنبای سخن • بازداشت و محکومیت دکتر محسن کدیور • توقیف روزنامه زن • استیضاح دکتر مهاجرانی از سوی مجلس و پیروزی مهاجرانی • بر هم زدن «واسم سالگرد مصدق» • حمله به تجمع دانشجویان در پارک لاله (پاری چندین بار) • تنشیج و درگیری در مراسم گرامی داشت دوم خرداد ۷۸ • احصار و بازداشت مدیران مستول مطبوعات • گروگان کبری و حمله به چهانگردان خارجی • دستکبری ۱۲ متهم به جاسوسی • توقیف و تعطیلی روزنامه سلام • ماجراهای تلح کوی دانشگاه • ادامه نیاز اسلامی در تهران • راهیمه‌یی و حضور کستره مردم و بازگشت او ایشان • شایعه‌ی عدم کفایت دولت خانی و طرح آن از سوی مخالفان توسعه‌ی سیاسی • موج خشونت و ترویج فرهنگ سرکوب • طرح مجدد اصلاح طلبان و حمایت‌های مردمی از سیاست توسعه‌ی آزادی • ماجراهای شتری موج • مبارزه‌ی لطفان جامعه مخالفان توسعه‌ی علیه خانی • محاکمه عبدالله بوری و به رسنان افتادن ایشان • ورود رسمی هاشمی رفسنجانی به عرصه انتخابات نارلمانی • توقیف مومن روزنامه ایشان • حمله کروهای فسار به تیره‌های ملی - مذهبی • حمله لفظی به مطبوعات از سوی چورهای سروش اسماح رقیب • و حملات غلبه اصلاح طلبان و پاره‌کردن پلاکاردهای تبلیغاتی کائنهایان دوم خرداد • سرانجام ۲۶ بهمن ۷۸ رور مسروقات سازان و پیرونی مردم و حضور کستره مردم و شادمانی مردم و صفویانی‌یا باز که آنده بودند تا بکوید هر چه ما بخواهیم همان حواهد شد نورون در بهمن، پهار در رسنان، شادمانی مصاغی در استقبال از هنرمندان دیکتر و قرس تازه و سالی نو، یا به یا قات خاتوان مدلک بشتری، بر شفره‌ی هفت سین، پس بنایه این ملی خود، با هم زمزمه می‌کنیم این پیروزی را، هر روزنامه نور و نور و نور پیروز

با غلط القول والاعتراض  
 با عدو الليل والنهر  
 با تحول المصالح والاحوال  
 حول حالاتي احسن الحال

است، و نه بدون توان، آزادی به دست می‌آید، این وله نه آزادی داده و نه آزادی گرفته شد، بلکه این ملت آینین متندا شعور، به فهم عالی آزادی و درگ دموکراسی رسید، انتخابات پارلمانی طی بهمن ماه خجسته نشان داد که شعور ملی ما تا چه حدی به رشد سیاسی لازم رسیده است. رشد و رؤایی که از پس کابوس‌های بسیاری به کف اورده شد:

- نهضت‌ها و ستم‌ها و کشتارها و زندان‌ها
- انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ • جنگ‌های خیابانی و تبرد قدرت • هشت سال تحمل جنگ و اداره این از سوی جوانان همین ملت • ویرانی‌ها و گرانی‌ها و باز تحمل و تحمل به خاطر بارسازی
- محاصره‌ی اقتصادی • شداید فرهنگی و سیاسی • تحمل مضرات بند صنوف سیاست‌هزاران در رفوس امور ملی و کشوری • ادامه مبارزه با قدرت‌های سلطه‌گر • و سرانجام انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ تا انتخابات پیروزمند پارلمانی در کامی چند پیش از تولد نوروز، یک شمارش اجمالي از حوادث، خود از حرکتی خبر می‌دهد که از سر سعادت، متنزلگاهی مبارک داشته و در ادامه نین مردم دست از مطالبات تاریخی خویش بازخواهند شست. تحولات اصلاح طلبان، ارام و شفاف در جامعه‌ی ما چالش‌های بی‌شمار و زیان‌های خاص خود را نیز در بی‌داشت، اما هر چه بود تابه امروز، تاتفاق پارلمان از سوی مردم و جشن بزرگ نوروز امسال، ارزش ویژه و محبیت در خوری داشته و دارد، این چالش‌ها از همان آغاز رقابت‌ها در انتخاب رئیس جمهور، جامعه را مهیا و آبستن دکرگویی کرده بودند پیروزی کروهای فشار به همایش‌های خامی توسعه‌ی سیاسی • راه انتازی کارناوال علیه شخصیت آقای حاتمی • ماجراهای دادگاه میکونوس، با هدف تحریب روابط ایران و اروپا در بدء حضور فصلی دیگر در سرنوشت سیاسی ایران • دستگیری‌های وسیع مدیران و شهرداران در تهران • مستله‌ی کرباسچی • حمله گروههای فشار به رسانه‌ها و حراید آزاد • تنش در نماز جمعه (تهران و اصفهان) و حمله به صنوف نیازگزاران • حمله به دفتر تحکیم وحدت • هجوم به خانه‌ای آیت‌الله مقتدری • پورش‌ها و سوه قصدی‌های کور • حمله به مواسم بزرگداشت مرحوم بازگان و زخمی شدن پاران او • ضرب و شتم طلاق اصفهان • ره صلاحیت کسرتده نامزدهای انتخاباتی میان دوره‌ای مجلس پنجم • تهدید روزنامه‌نگاران، دکربیانشان و دیگراندیشان • حمله به سینماها و اعتراض به بعضی فیلم‌ها • ماجراهای پارزگان اسلامی «هلموت هوفر» و چالش میان روابط ایران و اسلام • داستان معنویت ایزدی از زن در مطبوعات • اعتراض مطبوعات به طرح نکر شده • اختلال در نماز جمعه و سحرواری آقای هاشمی و دستگانی • تهدید مطبوعات • حمله به تجمع دانشجویان در پارک لاله • سقوط قیمت تفت، گرانی کمر شکن، عقب افتادن حقوق کارمندان بعضی ادارات در سراسر کشور • داستان اعتراض به سوت‌زن و کفر زدن جوانان در سختواری مدیران جامعه • تعطیل شدن روزنامه اسناده لاحوری • ترور تأثیرگام علی رازی • ترور سههداد شیرازی • بعد کذاری در اطراف حرم مطهر امام رضا (ع) •

اقتصادی، نقش محرب در آمد تک محصولی نفت، عدم رشد صنعت کشاورزی، هزینه‌ی سنتگین و پردازی‌های جنگ، ناکارآمدی سیاست‌های اقتصادی، و هزاران مشکل داخلی و خارجی، تاثیر درگیری اعراب و اسرائیل و مستله فلسطین، جنگ ستارگان، جنگ‌های داخلی افغانستان، مبارزات قومی در پاکستان، فروپاشی سوری، اقلایات، کوتاه‌ها، فتنه‌های غرب، تحریک ملل عربی علیه سیاست‌های خارجی ایران معاصر، جنگ خلیج فارس، و مبارزه‌ی قدرت در درون ایران، مجموعه‌ی حواشی بود که در آخرین سال‌های قرن بیست و در آخرین قرن هزاره‌ی دوم، دامن جهان و ایران ما را گرفت بود، و ما این گونه آن بهار مانانا نوروز رهایی بخش را در هیاهوی کارزار جهانی از دست دادیم، اما با این حال باید اذعان کرد که یکی از انتیارهای تاریخی ملت و فرهنگ شعر پرور و خردخواه ما، همین نکه داشت آینین‌ها و معنویتی است که هرگز در طول تاریخ با آن همه سرکوب و شداید و محبیت فراموششان نکرد، و حتی عشق را در پستوی خانه از مضرات هر نوع تهاجمی دور نگه داشت تا به وقت ظهور بهاری دیگری، توشه‌ای تازه داشته باشد.

و اما همین نه هزاره‌ی دوم به پایان رسیده و نه قرن بیست در گشته بود، که ملت ما بکیار دیگر در بهار و بار هم در بهار و در خرداد، خرداد سال ۱۳۷۶ به استقبال همان معنای جاودانه‌ی آزادی خواهی شتافت و به هزاره و قرنی که بر او ستم رواداشته بود، ثابت کرد که در گزینش‌های خود اشتباه نمی‌کند، چه گزینش اول بهار پُر شکوه به عنوان عید رهایی و چه انتخاب تیروی که آزادی ملت را می‌طلبد و همجنین خواهان بازکشت حقوق انسان ایرانی است، با این اشاره‌ی تامیرا که «ایران برای همه ایرانیان است»، همین ایرانیاتی که دعای تحويل سال بود، و کلام و شعرشان، از صلح می‌گوید و از قلوب ارام و روشانی برای همکان، و به عنوان میریق دار معنویت بر این سیاره، یا به هزاره‌ی سوم و قرنی تازه نهاده است، اما این سفر و سلوک عاشقانه آیا بدون خان اغام شده است؟ آیا رسیدن به عید و تروزروی سیگر، به همین سادگی میسر شده است؟ ملت ما در حالی به استقبال این آینین حمشیدی می‌رود که حشمتی در حشمتی دیگر را بریا داشته است، همیای ملل در گشن و رسیدن به هزاره و عرضی که از آن به عنوان روزگار تفاهم فرهنگ‌ها و گفت و کوی تقدیم‌ها است، ایرانیان نیز با پرده‌ری درخشنان در «هـ گفت» به دوری نک صایب، نایندگان حقیقی خود را پرکرید و در حرکتی پارلمنتی، یک بار دیگر ثابت کرد، که آزادی حق ایست، حشمت پیروزی پارلمنتی و حشمت پورون، پرچم معنویت و آینین ملی، دیگر بازه بروانی حیات این ملت و تاریخ و فرهنگ برادرانش شد، و بر کسی پوشیده بیست که ملت ما برای رسیدن به شادمانی ملی، هرینه‌های سنتگی تقلد کرد و همچنان پایدار نیز بار مانده است، کافی است به صورت سرخط به صورت جوانه اشاره شود که این سه سال، جامعه‌ی ما را دیگرگون کرد، آنچاست که در سی‌یاری دعای تحول و شعر بهارانه در تحول روز و ماه و سال و قرن و هزاره‌ی تو تا کجا بی‌گذاری است، به من تحمل شد، صبح شیرین

خاتمی: هزینه حفظ اعتبار و اقتدار

خود را می پردازیم



### آمریکایی‌ها را به خطر خواهد انداخت

عیاس عسیدی عضو شورای سردبیری روزنامه مشارکت در گفت و کو با خبرگزاری دانشجویان ایران با بیان این مطلب، گفت: هر چه در ایران شرایط دموکراتیکتر شود آمریکا بیشتر زیان خواهد دید و این یک بحث بسیار جدی است به این دلیل که در شرایط دموکراتیک، روابط خارجی، برگرفته از خواست افکار عمومی جامعه و برخاسته از منافع عمومی کشور و سازگار با تضمیم مردم است و اگر ما بتوانیم براساس منافع و خواست مردم، با آمریکا روابطه برقرار نکنیم، طبیعی است که این به منافع آمریکا نزدیک خواهد بود.

وی افزود: آمریکایی‌ها ترجیح می‌دهند که باشد نظام غیردموکراتیک، بست درهای بسته مذاکره کنند و امنیت بگیرند. جواکه اسکان جنین برخودی با یک نظام باز وجود ندارد و دلیل آن هم این است که در یک نظام باز، اگر کوچک‌ترین امیازی داده شود، بی‌درک سبلواعات و افکار عمومی و اکنون شان داده و مخالف ادامه روابطه می‌شوند.

عبدی، مصوبه اخیر مجلس سنای آمریکا مبنی بر تحریم کشورهایی که سا ایران روابطه تسلیحاتی دارند را ناشی از نفرت آمریکایی‌ها از شرایط کنونی درون ایران دانست و گفت: آمریکایی‌ها طبق قوانین خود در سال ۱۹۷۷ هر کوچه تحریم ثانویه را غیرقانونی و به معنای برجدید حاکمیت کشورهای دانستند ولی اکنون خود این کار را انجام می‌دهند و این موجب افزایش تنشی‌های بین‌المللی می‌شود.

وی افزود: اینکوئه رفتارهای آمریکا بیشتر پیامد - لای - اسرائیلی هاست جایی که یهودی‌ها حرف اول را در آن می‌زنند.

عبدی گفت: در صورت ادامه این وضعیت فکر نمی‌کنم هیچ چشمان‌داز ملتی در آینده روابط ایران و آمریکا وجود ناشته باشد. چون ایرانیان از هر کروه و جریان سیاسی و جنابی که باشند در اینکه از منافع ملی و عزیزان پاسداری کنند، اتفاق نظر دارند.

وی در پیان یادوار شد، اینکوئه رفتارها موجب بدتر شدن روابط می‌شود مگر آنکه آمریکایی‌ها از مواضعشان کوتاه بیایند. آمریکا باید رفتار خود را متوازن کند چرا که عملکرد اخیر آمریکایی‌ها هیچ دلیل منطقی ندارد. این در حالی است که به موازات بهبود روابطه غرب با ایران مسیر انحرافی را در پیش گرفته است.

بسیار مطبوع و خوشایندی در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی را برای ایرانیان در پی خواهد داشت وی با اشاره به رای دادگاهی در بلژیک گفت کاری که در بلژیک صورت گرفته است یک کار صرفاً محدود به این کشور است و به هیچ عنوان نشان دهنده نوع احساسات مجموعه اتحادیه اروپا نسبت به کشور ایرانیان نیست.

وزیر امور خارجه ایتالیا گفت: کشور ایران به مثابه نقطه ثبات بخش منطقه اسیا و خلیج فارس است و ایتالیا اماده همکاری همکاری با کشور شماست. وی افزود: از این پس روابطه ایران با اتحادیه اروپا در سطح بسیار بالاتری قرار خواهد گرفت.

### تحلیل عباس عبدی از چشم انداز

#### برقرار روابط ایران و آمریکا



آمریکایی‌ها در یک نظام بسته به آسانی نفوذ می‌کنند. چون نظام بسته به مسؤول پاسخگویی به مردم نیست و به همین دلیل اصولاً شرایط دموکراسی در ایران، منافع

«امیر تودینی» وزیر امور خارجه ایتالیا با حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی رئیس جمهوری دیدار و گفت و گو کرد. رئیس جمهوری در این دیدار با اشاره به مرحله جدید روابط ایران با اتحادیه اروپایی، به ویژه کشور ایتالیا تأکید کرد: خوشبختانه زمینه همکاری متناسبی در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی فراهم آمده و کامه‌ای خوبی نیز عملای برداشته شده است.

وی افزود: جمهوری اسلامی ایران ۲۰ سال است که تجربه جدیدی را در عرصه داخلی و بین‌المللی آغاز کرده است و امروز پهلوهای مردم‌سالاری و حاکمیت مردم بر سرنوشت خود محکمتر از همه زمان‌هاست که جهان نموده آن را در انتخابات ۲۹ بهمن مشاهده کرد.

خاتمی با اشاره به اصل اساسی سیاست تنشی‌زدایی جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌المللی گفت: این سیاست مطلقاً یک تاکتیک نیست بلکه یک استراتژی است و معتقدم که صلاح ما وصلاح منطقه و جهان در تثبیت و کنترل سیاست تنشی‌زدایی است.

رئیس جمهوری با بیان اینکه در ۲۰ سال گذشته هر کاه هویت، حرمت و عظمت ملی ایران پیشتر بر روز و ظهرور کرده استهای نایابکی خشم‌گذانی به ماحله کردن و کوشیدن که روابط ما با دوستانمان را به هم بزنند، گفت: آنچه این روزها در بلژیک رخ داده عکس العمل دشمنان ملت ایران و دشمنان صلح و امنیت بین‌المللی است که خشم خود را علیه اقتدار و عظمت ملت ایران نشان می‌دهند.

وی افزود: برای ملت ما هیچ چیز غیرقابل تحمل تر از این نخواهد بود که هویت تاریخی، اعتبار، اقتدار ملی و امنیت او مورد اهانت و تجاوز قرار گیرد.

خاتمی تصویری کرد: ملت و دولت ایران برای حفظ اعتبار، اقتدار و احترام تاریخی خود از هیچ هریه‌ای روی گردان نیست.

رئیس جمهوری با اشاره به حضور پرشکوه زنان، مردان و جوانان کشور در انتخابات اخیر مجلس شورای اسلامی، گفت: انتظار داریم دنیا عظمت این ملت را درک کنند و با کسانی که می‌خواهند استقلال و اعتبار والای این ملت را خدشه‌دار کنند برخوردد کنند.

خاتمی با اشاره به اینکه ما این موضوع را به حساب کل اروپا و حتی به حساب یک ملت اروپایی هم نمی‌کناریم گفت: این‌ها درس‌هایی است برای ما که هر وقت زمینه‌های روشنی برای پیشرفت در عرصه‌های بین‌المللی و داخلی برای ملت ما و ملت‌های دیگر پیش می‌آید، با حرکت‌های مذبوحانه‌ای می‌کوشند تا آن موقوفیت را به تجویی تحت الشاعع قرار دهند.

«امیر تودینی» وزیر امور خارجه ایتالیا نیز در این دیدار برگزاری یاشکوه انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی را تبریک گفت و خاطرنشان کرد: جهانیان به دیده تحسین برانگیری به ملت ایران می‌تکرند. انتخابات اخیر در تهران، مردم جهان را بسیار تحت تأثیر قرار داد و نتایج حاصله از این انتخابات، تصویر

جریان «تقد» نشانه «رشد» جامعه  
علی هزووجی

است

مهمنترین مشکل که نظام حکومتی ما با آن روبروست، مشکل «کارآمدی» است. جدا که مشارکت فعال اکثریت مردم در انتخابات اخیر سار دیگر «مشروعيت» نظام را به بارزترین و خشن داد.

اما اینجا انتخابات اخیر مجلس را از دو دوره کشته است اگر رأی دهنده‌گان به چهره‌های جدید و سبیلا جوان و دارای تحصیلات علمی روی اورده، با این نکرش و امید پوده است که اینها بتوانند مجلسی «کارآمد» را شکل دهند تا به «کارآمد» سازی نهادهای حکومتی مدد رسانند و کل ساختار حکومت را برای پاسخگویی به تباختها و مطالبات مردم اصلاح نمایند.

تشکیل بیست که «کارآمد» سازی سه قوه شرط لازم برای توسعه و پیشرفت در کشور است و چون مجلس در رأس امور کشور قرار دارد، من تواند نقشه کاتونی این «کارآمد» سازی را شروع کنم.

سازی حکومتی و وجود مجلس، حتی مجلس کارآمد، بدون وجود مطبوعات و احزاب نمی‌تواند مقید قایده در اصلاح حکومت و «کارآمد» سازی آن باشد. گردش خون در بدن انسان‌ها، حیات و پویایی‌شان را تضمین می‌کند و جریان «تقد» در جامعه و از درون «نهادهای مدنی» حیات و پویایی جامعه را تضمین می‌کند. و از این رو جریان «تقد» نشانه «رشد» حامی است و هرگز نباید جامعه را از آن محروم کرد چون در عیت «تقد»، فساد و استبداد و... در همه جا ریشه دارند و جامعه رو به میرایی من رود آنها که استدلال می‌کنند بیکران از جریان «تقد» درونی جامعه ما سواس تقاضاه می‌کنند. متوجه این طریقه نیستند که تسلیم این نوع استبداد شدن، یعنی خودکشی از ترس مرگ! و یقیناً هیچ انسان عاقلی از ترس مرگ خودکش نمی‌کند. ضمن اینکه می‌توان گفت اگر ما نقطعه ضعفی نداشته باشیم هرگز بیکران نمی‌توانند از حقاط ضعف ما استفاده کنند و برطرف کردن نقاط ضعف ما جز در سایه «تقد» دائمی ممکن نیست. به اضافه اینکه ما باید با تکافی کاملاً درونی و در سایه تقدی همه جانبه و بازنگری گذشته در بی «کارآمد» سازی حکومت خود باشیم که اگر این هدف تحقق یافته دیگر هیچ کشور و قدرتی تهدیدی برای ما نخواهد بود.



آقایان آزمون و خطای

دکتر حسین میرمحمد صادقی، سخنگوی فقه قضایی، اخیراً در گفت و گو با بعضی رسانه‌ها اعلام کرده است که قرار است دادگاه‌های عام، تخصصی شوند و دوباره نظام دادرسرا و دادگاه‌های حقوقی و تکنیکی در باشوند. نهایتاً به این‌سی دیگر

در کشوری که هر روز تاریخش بارابوکسی پیچیده را از سرگزرنده، پارادوکس (انتاکسی بنا) ساده «دادگاه عام تخصصی» شاید اسلام حشم نباشد. پارادوکسی که از دادگاه عام، فقط صورتگر بر جای مکاره متن اینکه از کوستند پوستی نیست، هر چند تغییر محتوای نظام دادگاهی عام اگر اساساً گذاشتن کله نظام در کنار دادگاه‌های عام که نماد بی نظامی است، درست باشد، در نهایت ممکن است به نفع جامعه تمام شود اما این مسئله سبب نی شود از پاد بیرون آزمون و خطای را که روی تمام ملت ایران انجام شده است و نکران شسیم از دور تازه‌ای از ازمون و خطای که ممکن است در پیش باشد.

آقایانی که پیچ سال پیش از لایحه تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، اقتصادی بلند دفاع می‌کردند که نه خود مسایی هیچ کدام از حقوق دانان و وکلایی، که محاسب این نظام شتر، کاو پلکنی را بر می‌شمردند، می‌شندند و نه می‌کنند این صدا به گوش دیگران سرسد اقایانی که چندین هزار ساعت از عمر مردم را در راهروهای دادگاه‌ها بیهوده تلف کردند آقایانی که در نهاشن دادگستری به ویرانی‌های تندیل شد که امارات اشتباهاه قضات از باهار گردی نشاند و به جای دستگاه احقيق حق به دستگاه تعصی حق تندیل شود و... هر چند پیش از این‌ها به مردم بدهکارند اما هنوز بالحن طبلگارانه با مردم که سهل است، با زمین و زمان حرفاً می‌زند.

آقایانی که بدون کوش دادن به حرف کارشناسان بود چرا خورده در حده سیاست تغییر نظام دادگاه‌های عام را دارند و تحد فراموش کنند که مردم از این سوژه «ازمون و خطای» قوار کرقت خسته شده‌اند و نی خواهد سار دیگر. بدون مطالعه و تحقیق و بدون جایگزینی کام به کام، نظامی حاصلی دادگاهی عام شود که بگویند دریغ او پارسال.

ظاهر ارض این است: از ها که بس از سلسه خطاهای جبران نایدیر، ومهله لاد چون ترک قدرت را توهینی به جود می‌دانند از مردم عذرخواهی نمی‌کنند و این‌ها که امسداد نیز، خطاهای دیگران را به گردش نمی‌کنند اما فراموش نکنند و قتل جن و راسته صورت کسی سیلی می‌زیم و عذر می‌خواهیم. او در اولین لحظه پس از تقدیم، «میگر است» اکنسر غیر عادی و محاسبه نایدیر نشان دهد.

نادی صدر



## طرح روز

مانا نیستانی



این پس، هیج خبرنگار و روزنامه‌نگاری پشت میز محکمه نیستند و برجی از مواد قابوئی کنوس مطبوعات را «حاوی بار سیاسی» دانست که موجب بروز افراط و تغییر طهایی می‌شود و گفت. باید سعی کنیم بار سیاسی را از این قانون بکریم و به بار حقوقی آن بیفراییم.

### حضور اعتراض آمیز خانواده متهمان قتل‌های زنجیره‌ای در مجلس

تعداری از اعضا خانواده‌های متهمان قتل‌های زنجیره‌ای، با حضور در سالان انتظار مجلس شورای اسلامی، نسبت به طولانی شدن زمان بازداشت این متهمان اعتراض کردند.

این خانواده‌ها ضمن ملاقات با هشت بن از نایابی‌کان مجلس خواستار علیه کردن جلسه محکمه اعضا خانواده‌های خود شدند.

طبق گزارش‌های رسیده اعضا این خانواده‌ها که حدود ۱۶ نفر بودند و به سختی حاضر به گفت و گو با خبرنگاران شدند اظهار داشتند: جدا گروه تحقیق و تفحص مجلس در رسیدگی به این بروندۀ تعزیز کرده است و مکرر قرار نبود شاید هم‌این‌ها به این قضیه رسیدگی کنند؟ این افراد با گلایه از روید رسیدگی به بروندۀ متهمان قتل‌ها، محکمه علیه متهمان، امکان در

### باشد حقوق اهالی مطبوعات و امنیت شغل آنان را تأمین کنیم.

«حیله کبیور» نماینده منتخب مردم تهران در مجلس ششم گفت: عملکرد مطبوعات در سه سال اخیر موجب شده است «نگاه به خارج» به «نگاه به داخل» تبدیل شود و رسانه‌های داخلی نیز به عنوان یکی از منافع تامین کننده خبر برای پرساری از رسانه‌های معترض بین‌المللی در آیند.

این روزنامه‌نگار که با خبرنگاری جمهوری اسلامی گفت و گو می‌کرد، افزواد: تا قبل از این، به دلیل اینکه مطبوعات تامین کننده نظرات مردم شودند پیشتر نگاه‌های رسانه‌های خارجی بود. دیرگل انجمن روزنامه‌نگاران زن، تنوع و تکثر نشریات در کشور را فیزیکی دیگر از «نکات مثبت مطبوعات» ذکر کرد و آن را «بی‌ساخته» خواند.

وی گفت: این امر، مردم را قادر ساخته است از میان طبق کسرته مطبوعات نشریه‌های را که مطابق بیدکاهشان است. پیدا کنند

نماینده منتخب تهران در مجلس شورای اسلامی، نکته دیگر را «بان کردن باب استقاده از درون» دانست و افزود: اگر قابل‌انتقادهایی بود آن پیروز و شاید هم یکسویه بود. ولی مطبوعات ما، نگرش انتقادی به فضای بین‌الملل کشور کمک می‌کند.

به حل بسیاری از مشکلات کشور کمک می‌کند. به گفته وی، در کنار احزاب و مجلس که نهادهایی نظارتی هستند، مطبوعات نیز به تدریج به وضعیت نظارتی و پرسنلکری خود تزدیک می‌شوند و با انتقادی که از درون دارند، به تصفیه و پالایش هر چه بیشتر سازمان‌ها و بهادهای موجود در جامعه کمک می‌کنند.

کبیور خاطر نشان کرد که یک رسانه ملی باید ضرورتاً به صورت فراگیر و فراجاتحی به قضايا نگاه کند و آن‌ها را پوشش دهد.

نماینده منتخب مردم در مجلس ششم خواستار نزدیک شدن ارتباط رسانه‌های کشور با مردم و انعکاس هر چه بهتر مطالبات آن‌ها شد و گفت: این کار، مسؤولان و دست اندکاران امور اجرایی مجلس و قوه قضائیه را در انجام وظایفشان باری می‌دهد.

کبیور در پاسخ به سوالی درباره فعالیت احزاب پس از انتخابات مجلس ششم گفت: در مجلس ششم، احزاب و گروه‌هایی که به عنوان «جناح اصلاح طلب» و «حیله دوم خرد» هستند فراکسیون قدر تعدد اکثرب را تشکیل می‌دهند.

وی اضافه کرد: این احزاب، غیرعلم اینکه به طور جداگانه در بیرون به صورت حزب فعالیت دارند در مجلس در قالب یک فراکسیون عمل خواهند کرد. آن‌ها درون احزاب یک صدای دارند و این امر به اقتدار و قوت مجموعات مجلس خواهد افزواد.

نماینده منتخب مردم تهران، یکی از اولویت‌های مجلس ششم را اصلاح قانون احزاب دانست و گفت که این قانون باید از احزاب به طور جدی حمایت کند و میان حزب و گروه‌ها و شکل‌های صنفی تغییر قابل شود.

کبیور شفاقت‌فر شدن بر نامه احزاب را موجب مریبندی دقیق میان آن‌ها ناگست و گفت: در یک دوره از انتخابات نیز با وجود اینکه احزاب قعال بودند، اما «شخص مسحوری» را در پیش

اختیار کرفتن و کیل و صدور مجوز ملاقات با آنان را از خواسته‌های خود از مسؤولان ذیریط عنوان کردند

عضو یکی از خانواده‌ها با اشاره به فشار روحی و حسمی واریه به متهمان گفت: برخی از متهمان به حدی شکنجه شده‌اند که کلیه‌های آنان از کار افتاده و تحت درمان دیالیز هستند. به عنوان مثال همسر سعید امامی یکی از کسانی است که به دلیل شکنجه شدید تحت درمان دیالیز قرار گرفته است. همچنین به گفته اغصانی این خانواده‌ها، دلیل کرفتن پرونده قتل‌ها از سازمان قضایی نیروهای مسلح و حجت‌الاسلام تیباری (رئیس سازمان قضایی) آزار دیدن متهمان بوده است.

برخی اعضا این خانواده‌ها اظهار داشتند: تاکنون چند بار برای کرفتن و کیل اقدام کردیدم هر بار جواب ردنیهایم و به ما اجازه نداده‌اند. همچنین تاکنون محور ملاقات هم به مادرانه و ما به طور پراکنده اخبار را ز کوش و کنار



می‌شونیم. این خانواده‌ای پایش به سختی محروم گشت و دچار عقوبات شد و با همین وضعیت او را به سر صحنه‌ی فیلم‌باری که در اغلب قرار داشت می‌برند و به این ترتیب عقوبت پائی وی بیشتر می‌شود و آن مرحوم نجار تکار می‌کردد و مدت زیادی طول نمی‌کشد که فی‌زاده نارقانی را داده می‌نماید.

در پایان این مراسم دیبا هست دختر برزگ آن مرحوم که اکنون به کار عروشکاری دانی مشغول است از شرکت‌کنندگان این بزرگداشت تشکر نمود.

در پایان مراسم ابتدای فیلمی مستند از زندگی و اثار فنی زاده برای حاضرین به نمایش درآمد و سپس فیلم سینمایی «بوف کور» اثر صادق هدایت ساخته کیمیت درمی‌بخش به طور کامل به نمایش

درآمد لازم به ذکر است که مرحوم فی‌زاده که در سال ۱۲۲۰ به دنیا آمده بود نتشن‌های مختلفی را در عرصه‌ی تئاتر و سینما ایجاد که حضورها بازیگری در فیلم‌های «کلار ساخته» هرامی‌پهلوی (۱۳۵۱)، «تکیر ساخته» امیر نادری (۱۳۵۲)، «بوف کور ساخته» کیمیت درمی‌بخش (۱۳۵۲)، «کوزن‌ها ساخته» (۱۳۵۴) و ایگای نقش مش‌قاسم در سریال «دانی دای جان نایلنون» (۱۳۵۴)، «شام وایسین» (۱۳۵۹)، «گیاه و سکه اتش» (۱۳۶۷)، «آسمان تاریخان» (۱۳۶۸)، «شام وایسین» (۱۳۷۷)، «صبح دروغین» (۱۳۷۷)، «چاب پاریس» (۱۳۷۸)، «حاسته» (۱۳۷۹)، «چاب امریکا» (۱۳۸۰)، «روخش شاد» و «یادش گرامی باد» به شمار می‌رود.

در بهار سال ۱۲۶۵ به دعوت بنیاد فرهنگ ایران در «بوستون» عازم امریکا گردید و از آن پس به سخنرانی‌های متعدد در دانشگاه‌های هاروارد، جرج تاون، یوسی‌السی، برکلی، اروانی و... پرداخت و برنامه‌های ادبی و فرهنگی خود را چه از طریق تدریس در کلاس‌ها و چه از راد سخن کفتو در رادیو و تلویزیون آغاز نمود.

نادرپور را می‌توان بیشتر در گروه تغزل‌سرایان جدید به حساب آورد که استاد در حیطه نقادی نیز می‌توان او را صاحب نظر به شمار اورد. اولین مجموعه شعر نادرپور در سال ۱۲۲۲ تحت عنوان «چشم‌ها و دست‌ها» منتشر شد و پس از آن مجموعه‌های «دختر جام» در سال ۱۲۲۴، «منزه» در سال ۱۲۲۷ و «شام وایسین» در سال ۱۲۲۹، «گیاه و سکه اتش» در سال ۱۲۵۷، «از آسمان تاریخان» در سال ۱۲۶۰، «چاب پاریس»، «حون و حاسته» در سال ۱۲۶۷، «چاب امریکا»

## ☒ خواندنی ترین رمان سال ۱۳۷۸

در نظرخواهی از اهل فرهنگ و ادب رمان کوری اثر زوره ساراماکو با ترجمه‌ی میتو مشیری که به چهارمین چاپ رسیده است به عنوان خواندنی ترین رمان سال ۷۸ انتخاب شده است. چاپ پنجم این رمان به زودی از سوی انتشارات علمی روانی بازار نشر می‌گردد.

## ☒ برگزاری مراسم بزرگداشت «پرویز فنی‌زاده»

مراسم بزرگداشت پرویز فنی‌زاده بازیگر توانا و فقید تئاتر و سینمای ایران به مناسبت بیستمین سالگرد درگذشت وی در ۱۵ اسفند ۱۳۷۸ در محل «حانه سینما» با حضور جمیع کنفری از هنرمندان و هنردوستان برگزار شد. در این مراسم که به پیوشنایاد حانواده‌ان

☒ نادر نادرپور هم درگذشت

در او اخر بهمن ماه امسال، نادر نادرپور شاعر و محقق نایمی معاصر نارقانی را دادع گفت. وی که در سال ۱۳۰۸ در تهران و از پدر و مادری هنرستان و فرهنگدوست متولد گردید، صاحب درجه لیسانس از دانشگاه سورین در رشت ادبیات فرانسه بود و مدتو هم جهت تکمیل مطالعات خود در زبان و ادبیات ایتالیایی به آن سرزمین سه‌ماهیت نمود و در شهرهای رم و پرو چاهه تحصیل پرداخت.

نادرپور از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ سمت سرپرستی کروه «ادب امروز» را در رادیو و تلویزیون ملی ایران عهددار بود وی در مردادماه ۱۳۵۹ از تهران به پاریس رفت و تا اردیبهشت ۱۳۶۵ در آن شهر اقامت

# حالا حکایت ماست!

ع. شکرچیان



حوشا تفرج نوروز

که بعضی از اثارکه به ما می‌گویند «کبیح مایماق» یا به عبارت دیگر «خنک خدا». مثلا هنوز نمی‌دانیم «لول و هاردي» کدامشان «لول» است و کدامشان «هاردي». بعضی وقتها «هتلوانه» و «خربره» را قاطی می‌کنیم و بعضی وقتها «کبیح» و «کیفیت» را کاهی یادمان می‌رود که «اخوی» به که می‌گویندو «ابوی» به که امادوستمان آقای صاد که در دیار فرنگ زندگی می‌کند روی دست مازده است و ماجلوی او لذت اندخته‌ایم. این دوست عزیز روزی در حمام لیف را زیر دوش می‌کیرد و می‌خواهد آن را بچالد. اما اشتباها جای دیگری را محکم فشار می‌دهد دادش به هوا می‌رود. خانواده‌ی آقای صاد سرآسمیه وارد حمام می‌شوند و می‌بینند او دراز به دراز کف و ان افتاده و رنگش پریده است. دکتر می‌اید و در حضور خانواده از او سوال می‌کند. راستی اکر شما جای آقای صاد بودید. چه جوابی می‌دادید؟

بلاد فرنگ از این اشتعه فراوان است و مسافر باید که ماسک جوشکاری بر دیده نهد تا از این اشتعه مصون ماند.

کفت و گو

روزی در کلبه‌ای کنار رودخانه با یک دوربین روسی که یک ایرانی از یک چیزی در ایتالیا خریده بود، مناظر قطبی سوئد را تماشا می‌کردیم. گوزنی کنار پنجره امده و گفت: «به این می‌گویند گفت و گوی تمدن‌ها»

میوه بر شاخه

روزی در دارالخلافه‌ی سوئد سنجابی را بر شاخه‌ای دیدیم که آسوده نشسته بود و میوه‌ای می‌خورد. گفتیم ای سنجاب اکر نشینی، شاخه در تو نشسته بود.

نهاده است

شیخ سعدی علیه الرحمه می‌فرماید: «خوش تفرج نوروز خاصه در شیراز - که بر کند دل مرد مسافر از وطنش». بعضی‌ها هم عقیده دارند: «خوش تفرج نوروز در دیار شمال - که بسته است حسابی به بسته‌های رسال». کارمندان دولت هم، می‌گویند: «خوش تفرج نوروز خاصه در خانه مرو به جانب کاراز، یا که پایانه». عددهای هم که دستشان به دهنشان می‌رسد عقیده دارند: «خوش تفرج نوروز در بلاد فرنگ - کنار جاذبه‌های قشنگ و رنگ به رنگ». حکیم لادری هم می‌فرماید: «خوش تفرج نوروز در جوادیه - ولی به دعوت کانون و اتحادیه!» یکی می‌کفت: «تفرج، یعنی دیدن آقا فرج. یکی هم می‌کفت: «البول مقتاح الفرج» یکی هم می‌کفت: بیایید از خوبیم بپرسید.

دوف جنم



عکس نادر کاری

همین آقای صاد در یکی از بلاء سوئد دوربین عکاسی را به دست می‌بازان می‌دهد که از او و آقای شکرچیان عکس یادگاری بکیرد و تأکید می‌کند که از بالاتنه عکس بکیرد. اما اشاره‌اش به نواحی جنوبی است. معلوم نیست میزبان چه عکسی کرفته است. هنوز فیلم را ظاهر نکرده‌ایم.

استقبال

آقای شکرچیان گوید چون به دیار فرنگ رسیدم همه را اهل تفنن دیدم. یعنی اهل فین کردن. مردم بی‌هیچ شرم و ابایی دستمال از جیب به در آرند و شیبور بینی به صدا درآورند. ما منتظر بودیم آنان پشت صفحه را نیز بکنارند. اما چنین اتفاقی نیفتاد. اکر هم افتاده باشد. ما به گوش خودمان نشنیدیم.



مجع

در یکی از بلاد سوئد وقتی از اتوبوس پیاده شدیم، دیدیم چند نفر به استقبال ما خیلی حواس‌مان پرت است. به طوری

چنین کوید آقای شکرچیان - دامت حکایاته - که چون به دیار فرنگ رسیدم انجه دیدم رزق چشم بود که اعراب آن را «ارزاق‌العيون» نامند! این ارزاق، برخلاف ارزاق عمومی بدون کوپن عرضه می‌شود. ما تا حالا فکر می‌کردیم چشم‌مان ضعیف است و می‌خواستیم پیش چشم پزشک برویم. امادر آنچه فهمیدیم چشم ما ضعیف نبوده. منظره‌ها ضعیف بوده. به واسطه‌ی نود و غبار. بسیاری از مردم در تهران ماسک بر بینی نهند و چون موجودات فضایی به خیابان روند. سال‌ها پیش یکی از رجال سیاسی فرموده بود تار موی نسوان را اشتعه‌ای باشد که مردان را بسوزاند. در

جواب می دهد: [...]

تهاجم

خیابان های سوئد پر از تهاجم فرهنگی است. یکی از تورانیان دنبال یکی از این تهاجم ها افتاده بود و می کفت. مصraig: بیا تهاجم خود را بکوب بر سر من!

جن ایرانی

آقای شکرچیان روزی که سخنرانی دارد، سه تیغه اصلاح می کند، دست و رویی می شوید و با حوله ای قرمزی که از تهران خریده دست و رویش را خشک می کند. اما حوله رنگ پس می دهد و دست و روی آقای شکرچیان قرمز می شود. آقای شکرچیان هر چه دست و صورتش را با صابون می شوید، فایده ای ندارد. همان طور می رود به سالن سخنرانی. یک نفر می پرسد: «ایشان از ایران آمده اند یا از قبایل سرخپستان امریکا؟ سخنران از خجالت سرخ می شود، اما کسی نمی خشد.

بدرفه

آقای «پ» و آقای «ن» برای بدرقه ای شکرچیان به فروشگاه استکلهلم آمدند. در فروشگاه دشال محل «ایران ایر» می کردند که بارها را تحويل بدند. «پ» و «ن» از این و آن سؤال می کنند. آقای شکرچیان به محل اشاره می کند و می کوید: «آن جاست، باید به انجا بروم». «پ» و «ن» از پرسند: «از کجا فهمیدی؟» شکرچیان می کوید: «آخر فقط آن جاست که صفت قلمبه شده و مردم همیدیکر را هل می دهند و از هم جلو می زنند!»

غمزک

اهل بیت شکرچیان که شنیده بودند سوئد کشور سردسیری است. هر چه لباس بود بار او کرده بودند. بدون اینکه بسته هایش را باز کنند. شکرچیان در فروشگاه مهرآباد سی هزار تومن پول کمرک چیز هایی را داد که با خود از ایران به سوئد برد. بی خود نیست که یکی از ناشران از او خواسته کتابی درباره ملانصر الدین تالیف کند.



برج زهوار

در میدان بزرگ یکی از شهرهای سوئد توالتهایی به شکل برج های کوچک ساخته اند که با سکه کار می کند و زمانش محدود است. همان آقای صاد که ذکر خیرش بود، می گفت یک روز در همین میدان شلوغ، یک ایرانی که به خود می پیچیده، سکه ای می اندازد و وارد برج می شود. اما به دلایل فنی اقامتش در برج به طول می انجامد. ناکهان در برج باز می شود و مردم آن ایرانی را می بینند که مثل مجسمه معرفه «رودن» دست زیر چانه کذاشته و در حال تفکر نشسته است. نکند آقای صاد خودش بوده است؟!

جهاهی دیدنی

در یک روز بارانی آقای صاد ها را به تماشای کورستان بزرگ شهر برد. خیلی دیر به خانه رسیدم. شنیدم عیال مربوطه ای آقای صاد از او می پرسد: «تا حالا کدام قبرستانی بودید؟»

رادیو

در سوئد هر کسی می تواند برای خود رادیو یا تلویزیون داشته باشد. ایرانی های زیادی آنچه رادیو دارند و برنامه اجرا می کنند. در شهری باید امانتی را به کسی می دادیم. طرف را پیدا نکردیم و فرصتی هم نداشتیم. از میزبان پرسیدیم چه کار کنیم؟ گفت امانت را یکذارید اینجا، ما از رادیومان اعلام می کنیم طرف می آید امانتش را می کردد. همین طور هم شد.

بعضی وقت ها خانواده ها با این رادیوهای محلی برای هم پیغام می فرستند. مثلاً کوینده می کوید: «اکرم خانو، فردا شب شام تشریف بیاورید منزل ما»

بعضی وقت هایم دو نفر که با هم دعوا دارند در همین رادیوها به حساب هم می رسدند. مثلاً این رادیو می کوید: «اکه مردی، بیا دم در» و آن رادیو جواب می دهد: «شب بیا باغ». این رادیو می کوید: «بیادت می آید تو ایوون با هم نشستیم» آن رادیو می کوید: «با همیدیک» رو ایوون - جناغ شکستیم» این رادیو می کوید: [...] آن رادیو

آمده اند. یکی دسته کل به دست مان داد. یکی از ورود ما فیلمبرداری کرد. یکی ساکمان را کرفت. ما را سوار ماشین کردند و به خانه خود برند. حالانکه اینها قرار بوده از فرد دیگری استقبال کنند و یک نفر دیگر به استقبال ما باید. جای شما حالی همین جایی که رفتیم خیلی خوش گذشت. البته بعداً میزبانان مهمان را با هم عوض کردند! دو صاد

ما این قدر که سبد علی صالحی را در سوئد دیدیم، در تهران ندیدیم، خیلی ها صالحی و صالحی را با هم اشتباه می کردند. به صالحی می گفتند صالحی و به صالحی می گفتند صالحی.

بیت:

الفی بین ما شده پس و پیش  
رها آن را کرفت و راهی شد!

همین جا توضیح بدھیم آن آقای صاد که کرفتار بعضی از فشارات شده بود، هیچ نسبتی با این دو صاد ندارد. خلاصه ما طنز من کتفیم صالحی را تشویق می کردند. او شعر می خواند و به ما فحش می دادند. شاید هم بر عکس.



در کشور ما چوپانان کوسفندان را «هی» می کنند و بعضی از شاعران هم پیرو مکتب «هی هی ایسم» هستند مثلاً هی راه می روند در تاریکی و هی زور می زنند در روشناهی. وارد سوئد که شدید دیدیم همه به هم می کویند «هی»! به ما هم گفتند. مادر و بر خودمان را نکاه کردیم، اما خیلی زود فهمیدیم که «هی» به سوئدی یعنی «سلام» مصraig: ای فدایت هی هی و هی های من!

تک

سوئدی ها به «تشکر» هم می کویند «تک». ما اول فکر می کردیم. «تک» متضاد «جفت» است. یعنی تک تک بیاید جلو. اما بعد فهمیدیم یعنی جوچ ساع اول! یکی از جاذبه های توریستی سوئد وقتی گفت «تک» دیدیم واقعاً «تک» است. اما هیکلش! دستور زبان فارسی: جمع «تک» می شود «تکان»!

# دُنیا و انتخابات پارلمانی ایران

برداشت رسانه‌های خارجی دربارهٔ وقایع ایران از دوم خرداد ۱۳۷۶

## دگرگون شده است

### گفت و گو با محمود طلوعی

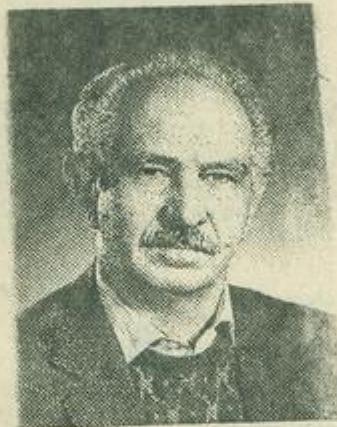
محمود طلوعی محقق، نویسنده و پژوهشگر معاصر در اوایل اسفندماه از سفر سه ماهای به اروپا و آمریکا به ایران بازگشت. فرستی پیش آمد تا پیرامون دیده‌ها و شیده‌های ایشان در خارج از کشور با وی گفت و گویی انعام دهیم آنچه می‌خواهد حاصل این گفت و گو است.

ش. ت

است که او را دو هفته قبل از مرگش در لوس‌آنجلس ملاقات کردم. ملاقات ما تصادفی و در کتابخانه معروف BORDERS در خیابان «وست وود» لوس‌آنجلس بود. نادرپور تقریباً به همان مضمون که در شعرهای دوران غربت او منعکس است می‌گفت می‌ترسم بمیرم و ایران را دوباره نبینم. بحث من با او درباره این که ایران در حال تحول است و نباید نسبت به امکان بازگشت به ایران درآیندهای نه چندان دور ناممید باشد بی‌فاایده بود، زیرا او مانند بسیاری از ایرانیان دور از وطن که دگرگونی در جامعه ایران را از نزدیک لمس نکرده‌اند اصالت این تحول را باور نداشت و شاید هم بیهوده گمان می‌کرد که با سرودن چند شعر راه بازگشت خود را به ایران بسته است. نادرپور همان طور که پیش‌بینی می‌کرد پیش از این که بتواند ایران را دوباره ببیند در هفتاد سالگی درگذشت و من تردید ندارم که نومیدی او را کشت. البته نادرپور از نظر مادی هم در مضيقه بود ولی کسانی که در شرایطی بدتر از او در غربت زندگی می‌کنند کم نیستند.

\* به ایرانی که در خارج موفق شده‌اند اثاره کردید، کمی هم درباره آنها صحبت کرد.

- ایرانیان موفق همان طور که گفت بیشتر از نسل جوان هستند و اگر ثروت را یکی از نشانه‌های موفقیت به شمار



تکان داد. او می‌گفت «تنها وحشت من این است که مثل پدر و پدر بزرگ صد سال عمر کنم و نمی‌دانم چگونه این بیست و چند سال باقی عمر چگونه این بیست و چند سال باقی عمر را تحمل خواهم کردم...» و بعد با اشاره به خودکشی دختر جوانش در پاریس گفت «و مثقال دخترم جرأت خودکشی هم ندارم». خودکشی دختر جوان پوروالی، که در تابستان گذشته اتفاق افتاد و خود ناشی از شرایط نامساعد زندگی در غربت بود از عوامل عمدۀ پریشانی پوروالی بود، ولی از لحن گفتار او چنین به نظر می‌رسید که مجموعه شرایط زندگی در غربت، پوروالی همیشه خوشحال و خندان را این قدر نسبت به زندگی مایوس و بدین کرده است. نمونه دیگر نادرپور

\* آقای طلوعی، شهادت سال‌های بعد از انقلاب مافرات‌های متعددی به خارج از ایران کرده‌است. در حدود ده سال قبل در بیان یکی از این سفرها کتابی تحت عنوان «بهشت خالی» نوشتید که دو دنیای سخن مورد تقد و پردازی فوارگرفت. در آن کتاب، همان طور که از تامش پیداست، تکرشی منفی و اتفاقی نسبت به جامعه ایرانی در خارج داشتید، در بیان سفر اخیرتان به اروپا و آمریکا و در فاصله ده سال پیش از تکارش کتاب «بهشت خالی» آبانظرتان نسبت به زندگی جامعه ایرانی در خارج تغییری تکرده است؟

- وضع زندگی ایرانیان در خارج در ده سال اخیر خیلی بهتر شده و بخصوص نسل دوم ایرانیان مهاجر، یعنی کسانی که در کودکی همراه والدین خود از ایران رفته یا در آنجا متولد شده و تحصیل کرده‌اند موقوفیت‌های زیادی به دست آورده‌اند. با وجود این هنوز هم بر این باورم که اکثریت قریب به اتفاق مهاجران نسل قدیم از زندگی خود در غرب راضی نیستند و در صورتی که مشکلی در ایران گذاشته باشند به وطن بازخواهند گشت. من فقط دو نمونه از کسانی که شما می‌شناسید ذکر می‌کنم: به اتفاق یکی از دوستان ایرانی مقیم پاریس، اسماعیل پوروالی روزنامه‌نگار معروف ایرانی را در دفتر کارش در محله «ونسن» پاریس ملاقات کردم. پوروالی که قریب ۱۸ سال است مجله‌ای به نام «روزگارنو» در پاریس منتشر می‌کند و خوانندگان زیادی هم دارد در این ملاقات جمله‌ای بزرگ آورد که مرا



## کسب مجوز انتشار آن را بگنم...

\* شما بین بار در حدود سه ماه در اروپا و آمریکا بودید. انکاس و قایع! ایران را در رسانه‌های خارجی جکونه یافتیدا - برداشت رسانه‌های خارجی درباره مسائل ایران، از دوم خرداد ۱۳۷۶ به این طرف به کلی دگرگون شده و تحولات ایران عمدتاً با دید مثبت در رسانه‌های خارجی عنوان می‌شود. در مدتی که من در اروپا و آمریکا بودم، مطبوعات اروپا و آمریکا توجه خاصی به جریان مبارزات انتخاباتی در ایران معطوف داشتند که بی‌سابقه بود و کمتر اتفاق می‌افتد که انتخابات در یک کشور خارجی، آن هم در خاورمیانه تا این اندازه توجه رسانه‌های خارجی را به خود جلب کند. به طور مثال روزنامه معتبر «نیویورک تایمز» با اعزام یک گروه از خبرنگاران خود به ایران جریان مبارزات انتخاباتی را در ایران مرتباً دنبال می‌کرد و تقریباً یک ماه قبل از انجام انتخابات پیش‌بینی کرد که اصلاح طلبان در این انتخابات پیروز خواهند شد. در همین روزنامه آمده بود که ورود آقای هاشمی رفسنجانی به صحنه انتخابات تلاشی از سوی محافظه‌کاران برای ختنی کردن تلاش اصلاح طلبان و ایجاد موازنۀ در مجلس آینده است. در همین شماره نیویورک تایمز، مورخ ۲۴ زانویه سال ۲۰۰۰ به عواملی که ممکن است از شناس موفقیت آقای هاشمی رفسنجانی و رسیدن او به کرسی ریاست مجلس جلوگیری کند اشاره شده و مخصوصاً عنوان شده

یافتن به ژرتوتی در حدود یک میلیارد دلار حالا دست از تلاش برای پول درآوردن School on Line به کار آموزش و پرورش در کشورهای جهان سوم از طریق ماهواره و تلویزیون پرداخته است. کامران الهیان علاقه‌مند است که این سیستم را در ایران هم پیاده کند.

این که گفتم چند نمونه از هزاران جوان تحصیل کرده ایرانی است که در اروپا و آمریکا موفق شده‌اند. تنها در صنایع کامپیوترا امریکا هزاران ایرانی در سطوح بالا مشغول فعالیت هستند و حداقل ثروت هر یک از آن‌ها از یک میلیون دلار تجاوز می‌کند. همچنین هزارها استاد دانشگاه و پزشک ایرانی در سطوح عالی در آمریکا و اروپا مشغول کارند که ارزش کار آنها را نباید با پول محاسبه کرد.

\* آقای طلوعی، لکن نمی‌کنید باید کتاب تازه‌ای درباره ایرانیان بروند مزدی بتویید و بیشتر به جنبه‌های مثبت زندگی ایرانیان در خارج پردازید؟

- این کار را کرده‌ام. دو سال قبل بعد از بازگشت از سفری به خارج کتابی نیز عنوان «ایرانیان مهاجر» نوشتم. متأسفانه این کتاب به خاطر پرداختن به جنبه‌های مثبت زندگی ایرانیان در خارج یا نقل مطالبی از قول بعضی از مهاجران اجازه نشر نیافت. البته در نظر دارم با تجدید نظر در مطالب این کتاب و افزودن اطلاعات تازه‌ای که از زندگی ایرانیان در خارج به دست آورده‌ام مجددًا تقاضای

بیاوریم ثروت بسیاری از آنها ددها و گاه صدها برابر ثروتمندانی است که با پول‌های بادآورده و دلار هفت تومانی از ایران رفته‌اند. در میان ایرانیانی که میلیارد و بلکه مولتی میلیاردر شده‌اند. می‌توانم از دو جوان پیر امیدیار و مرتضی اجابت نام ببرم. پیر امیدیار که از مادر فرانسوی و از پدر ایرانی است در سال ۱۹۹۶ شرکتی به نام «ای بی EBAY» تأسیس کرد، که کارش حراج از طریق کامپیوتر است. این شرکت در حال حاضر قریب پنج میلیون مشتری دارد و ارزش سهام آن در بازار از بیست میلیارد دلار تجاوز کرده است. ثروت شخصی امیدیار در پایان سال ۱۹۹۹ چهار میلیارد و هفت‌صد میلیون دلار تخمین زده می‌شد و مجله تایم در شما، پایان سال ۱۹۹۹ خود او را به عنوان یکی از موفق‌ترین بیزنس من‌های آمریکا معرفی کرد. مرتضی اجابت هم سهامدار عده یک شرکت کامپیوترا بود که سال گذشته به قیمت بیست میلیارد دلار معامله شد و سهم مرتضی اجابت از این معامله در حدود چهار میلیارد دلار بود. مجله معروف اقتصادی «فورچون» آمریکا هم در آخرین شماره سال ۱۹۹۹ خود یک جوان ایرانی به نام «فرزاد» را به عنوان مغز متفکر شرکت عظیم YAHOO اطلاع رسانی ۱۰۰ میلیون دلار تجاوز می‌کند. جوان ایرانی دیگری به نام کامران الهیان هم پس از مشکل چند شرکت الکترونیک و کامپیوترا و دست

\* مجله‌ای که پیش روی شمات است یکی از صحنه‌های فیلم «باد ما را خواهد برد» کار عباس کیارستمی را روی جلد خود چاپ کرده است. فعالیت‌های هنری ایرانیان، بخصوص سینمای ایران در خارج چگونه انعکاس یافته است؟

- این مجله CAHIERS DE CINEMA معتبرترین نشریه سینمای فرانسه، بلکه دنیا است. که در شماره‌ی ماه دسامبر ۱۹۹۹ خود دو مقاله اساسی خود را به تفسیر و نقد فیلم اخیر کیارستمی اختصاص داده و مصاحبه‌ی مفصلی هم از او چاپ کرده است. مصاحبه مفصل است، ولی بعضی از نکات آن که به خاطر من مانده این است که کیارستمی در پاسخ سئوال خبرنگار مجله سینمای فرانسه درباره محدودیت‌های فیلمسازی در ایران می‌گوید این محدودیت‌ها موجب تقویت خلاقیت سینماگران ایرانی شده و توجه به عمق به جای ارائه صحنه‌ها و تصاویری که خوش آیند مردم است بر ارزش و اعتیار فیلم‌های ایرانی افزوده است. در پاسخ این سئوال خبرنگار فرانسوی که با موقفیت‌هائی که در صحنه سینمای جهان کسب کرده چرا در خارج از ایران فیلم نمی‌سازد کیارستمی می‌گوید من در ایران زندگی می‌کنم و جانمایی فیلم‌های من زندگی ایرانی است.

در مدت اقامت من در پاریس روزنامه‌ی معتبر لو موند فرانسه هم روی جلد ویژه‌نامه‌ی هنری خود را به تصویری از کیارستمی و صحنه‌ای از فیلم اخیر او اختصاص داده بود. نکته‌ی جالب توجه دیگر برای من شرح حال مفصل عباس کیارستمی در نشریه CURRENT BIOGRAPHY بود که همه ساله درباره شخصیت‌های برجسته‌ی سال منتشر می‌شود و بیوگرافی دو ایرانی که در سالنامه‌ی ۱۹۹۸ این نشریه چاپ شده اولی محمدخاتمی و سپس عباس کیارستمی بود که به عنوان یکی از برجسته‌ترین سینماگران جهان معروف شده است.

آقای طلوعی با تکری از شما که مثل همسه بعد از هر سفر دستاوردي برای ما و خواندنگان دنیای سخن به همراه دارد

دوم بود و مردم ایران یک بار دیگر به خاتمی رأی اعتماد دادند. روزنامه‌ی دیگر فرانسوی «فیگارو» نوشت: این انتخابات دنباله‌ی یک روند طولانی پس از پیروزی درخشان آقای خاتمی در انتخابات ماه مه سال ۱۹۹۶ (دوم خرداد ۱۳۷۶) است. انتخاب شوندگان که بیشتر آن‌ها از نظر مردم ناشناخته بودند از رأی انبوهی که به آن‌ها داده شده شکفت زده شدند. مردم ایران در این انتخابات در واقع به یک جریان رأی دادند نه به اشخاصی که نامزد نمایندگی شده بودند. هم کسانی که اکثریت مجلس اینده را در دست گرفته‌اند و هم آقای خاتمی که از پشتیبانی آن‌ها برخوردار است باید برای مردم کاری بکند. و گرنه مردم همان طور که به آنان روی آوردند به آن‌ها پشت خواهند کرد.

از روزنامه‌های انگلیس «تايمز» لندن در سرمه‌ای پيرامون انتخابات اخیر ايران، ايران را به عنوان دمکراتیک‌ترین کشور منطقه ستد و «فاينانشال تايمز» رأی اکثریت مردم را به اصلاح طلبان خواهی داد. این روزنامه در ضمن مشکلاتی را که بر سر راه آقای خاتمی و اصلاح طلبان وجود دارد بر شمرده و می‌نويسد «شادی پیروزی با ترس از واکنش تندروها به هم آمیخته و روند اصلاحات و تغیيرات کند و توأم با احتیاط خواهد بود».

\* آقای طلوعی در مقابلة با معاورت‌های قلبی تان به خارج، در سفر اخیر تغییری در طرز تفکر ایرانیان مقدم خارج درباره تحولات ایران مشاهده نکردید.

- طرز تفکر اکثریت ایرانیان مقیم خارج نسبت به روند تحولات در ایران از دوم خرداد به این طرف تغییر کرده و جريان انتخابات اخیر آن‌ها را بیش از پیش به اینده خوشبین کرده است. البته هنوز عده‌ی معدودی هستند که قالب‌های کهن‌فرم خودشان را عوض نکرده‌اند و همه چیز را بازی و ساخته و پرداخته دست‌های خارجی می‌دانند. ولی حرف‌های آن‌ها دیگر خردباری ندارد. واقعیت این است که تحولات سیاسی اخیر ایران - از دوم خرداد به این طرف - «اوپوزیسیون» خارج از کشور را خلع سلاح کرده و بازار آن‌ها دیگر رونقی ندارد.

است که محاکمه و محکومیت آقای عبدالله نوری کاندیدای اصلی اصلاح طلبان برای ریاست مجلس در آستانه انتخابات بر بدیبنی مردم درباره نامزدی آقای هاشمی رفسنجانی برای این مقام افزوده است.

اشارة به مطالب همه روزنامه‌ها درباره انتخابات اخیر در این گفت و گو امکان‌پذیر نیست. فقط به طور نمونه به مقاله‌ی مفصلی در مجله‌ی اکسپرس فرانسه، مورخ ۱۲ ژانویه سال ۲۰۰۰ هم اشاره می‌کنم که زیر عنوان «مبازده جدید خاتمی با عکس سزرگی از دانشجویان دختر که عکس آقای خاتمی را بالای سر خود گرفته‌اند، به اقداماتی که از طرف محافظه‌کاران برای جلوگیری از موفقیت اصلاح طلبان صورت گرفته، از جمله رد صلاحیت عده‌ای از نامزدهای سرشناس اصلاح طلبان از طرف شورای نگهبان، اشاره کرده و از قول یکی از رهبران گروههای معروف به جبهه‌ی دوم خرداد می‌نویسد: «اگر آن‌ها ژوال‌های ما را هم از صحنه خارج کنند، بیاده نظام مادر این نبرد پیروز خواهد شد».

\* این‌ها تفسرهای سلطاب قبل از انتخابات بود انتخابات پیروزی جمهوری دوم خرداد در انتخابات ۱۹ بهمن چه بودا

- انعکاس پیروزی اصلاح طلبان در انتخاب خیلی وسیع و بسیار سبقه بود و خبرهای مربوط به استقبال مردم از این انتخابات و پیروزی طرفداران آقای خاتمی غالباً با اصطلاح LANDSLIDE به معنی ریزش کوه یا لغزش زمین، که در مورد موفقیت درخشان و غیرمنتظره به کار برده می‌شود در صفحات اول روزنامه‌ها منعکس شد و شبکه‌های معروف بین‌المللی مانند CNN و BBC هم اخبار مربوط به نتایج انتخابات ایران را چندین روز همراه صحنه‌هایی از استقبال مردم از این انتخابات در صدر اخبار خود پخش کردند. از جمله مطالب و تفسیرهای روزنامه‌ها که می‌توانم به انتها اشاره کنم گزارش مفصل دو صفحه‌ای روزنامه‌ی «لیبراسیون»، چاپ پاریس در این مورد است که همراه با عکس دختری که پرچم ایران را در دست دارد و در پشت سر او تصویر خاتمی دیده می‌شود نوشتند است: این یک انقلاب

# ادبیات در صد ساله

## گذشته، نخستین

### عرضه‌ای است که

### مردم را به تاریخ

### وارد می‌کند

محمود دولت آبادی

محمود دولت آبادی بعد از ۲۷ سال در دانشگاه

سخن گفت



پازدهم اسفند ماه، محمود دولت آبادی، نویسنده معاصر و عضو هیأت دیسیوان کانون نویسندگان، به دعوه وزارت و خبرگزاری استاد فریاد دانشگاه صعنی شریف برای سخنواری در جمع استادان و دانشجویان این دانشگاه در این دانشگاه حضور یافت و در پیاره‌های ادبیات پخصوص ادبیات معاصر سخن گفت.

باشد، به آنها گفته شود که اشتیاد می‌کنید. ادبیات جدید مردم را به مشارکت در تجربه‌های نویسنده دعوت می‌کند که این تجربه‌ها همان است که از خود مردم برآمده است. او با اشاره به این موضوع که ادبیات معاصر ایران از همین نقطه‌ی دین آغاز می‌شود و به جای خطاب قرار دادن، مردم را به اشتراک در یافتن معانی دعوت می‌کند، گفت: «چون این ادبیات در این صد سال کماکان به طور پوشیده، ضاله شناخته شده، فرست تقد نظم‌مند از آن هم به وجود نیامده که بگویند چه تفاوتی بین این صد سال ادبیات و آن هزار سال ادبیات پراکنده ما وجود ندارد. چه ارزش‌هایی در آن یک هست که از دیده‌ها پنهان مانده است و این ادبیات جدید چه ارزش‌هایی را اورده که باید به آن توجه کنیم» سپس در مورد تفاوت‌ها ادامه داد: «تفاوت عدد ادبیات قدیم و جدید این است که در گذشته، مردم طرف خطاب بودند اما در ادبیات جدید، مردم موضوع ادبیات هستند یعنی در حقیقت این مردم هستند که در ادبیات جدید به سخن درآمدند».

دولت آبادی با مطلع کردن این موضوع که در چکامه‌ها، حماسه‌ها، ادبیات غرفانی و... قدیم، این شاهزادگان، پهلوانان و قهرمانان هستند که از قولشان صحبت می‌شود، اضافه کرد: «ادبیات در صد ساله گذشته، نخستین عرصه‌ای است که مردم را به تاریخ وارد می‌کند و دیگر فقط آن اعاظم تیستند که در ادبیات حاق می‌کنند بنابراین بایستی این حق را برای ادبیات محترم دانست که نخستین بار مردم را به خود و حضور اجتماعی فراخواند». سپس با اشاره به این که ادبیات روح ملت است، کوشش برای حذف آن از بدن فرهنگ یک ملت را ساده‌انگارانه خواند و گفت: «ادبیات آن بخش عی از روح ملت است که سازی‌باترین، قدیمی‌ترین، قطربی‌ترین و نهانی‌ترین برکت وجود آدمی یعنی ذهن و ریان در تماس است» و در بخش دیگری از سخنان خود ادامه داد: «ادبیات هم از زمان پیاساری می‌کند هم به آن ارج و اعتلا می‌بخشد و هم آن را روز به روز امکان پذیرتر می‌کند برای این که مقامه اجتماعی بیشتر برقرار شود و رسانی بهترین امکان برای رفع توهمندی برای راهبرد به همه سوی یک واقعیت» و در قسمی دیگر اضافه کرد: «هر ملتی به تحو باطنی به دنبال حقیقت خود است و ادبیات دنار حقیقت است».

محمود دولت آبادی پس از اتمام سخنرانی خود قسمتی از جلد سوم رمان «روزگار سپری شده مردم سالخورده» را برای حصار خواه و پیش از آن گفت: «من این روز خوب را خسته تلقی می‌کنم برای آن که مایتوانیم در این جامعه، خواندن و شنیدن داستان را باید بگنیم یعنی اعکان ارتقاط زنده و نفس به نفس با مردم و مخاطب فقط برای بازشناسی خودمان» در پایان جلسه، دولت آبادی به پرسش‌های استادان و دانشجویان در زمینه ادبیات به ویژه اثار خود، پاسخ گفت:

دولت آبادی در ابتدای سخنان خود از این که بعد از ۲۷ سال از سوی یکی از دانشگاه‌ها برای سخنرانی، دعوت شده تشکر کرد و به مناسب قضیل قلم قطعه‌ای از خیام خواند: «قلم را دانایان مشاهه ملک خوانده‌اند و سفیر دل و سخن تابی قلم بود چون جان بی‌کالبد بود و چون به قلم باز بسته شود با کالبد گردید و همیشه بماند و چون اتشی است که از سنگ و پولاد جهد و تا سوخته نیاید، نگرد و جراحت نشود که از او روشنایی یابند. و نخست کسی که بیبری بنهاد طهمورث بود و مردم اکر، چند با شرف گفتارست چون به شرف نوشتن دست نداد ناچص بود چون یک نیمه از مردم، زیرا که قضیل نوشتن است قضیل سخن بزرگ، که هیچ قضیلی بدان نرسد، زیرا که وی است که مردم را از مردمی به مردمی رساند و بیبری آن است که را از دیوی به مردمی رساند و بیبری آن است که مردم را از پایه دون به پایه بلند رساند، تا عالم و امام و فقیه و منشی خوانده شود و همچنان مردمان به قضیل سخن از دیگر حیوانات جدا گردند و پریشان سالار بشود».

سپس وی موضوع سخنان خود را به دو محور اصلی «تفاوت ادبیات کهن و معاصر» و «وابستگی مردم و ادبیات» اختصاص داد و در توضیح ویژگی خطابی بودن ادبیات کلاسیک ایران گفت: «خیام هزار سال پیش اورده است که قضیل قلم آن است که مردم را از پایه دون به پایه بلند رساند با این درک که اکر شما من خواهید مردم را از وضعیت دوره پایان قصر به دوره بعد منتقل بگنید دیگر نمی‌توانید با آنان همان طور صحبت بگنید که ظل‌سلطان می‌گرد و انتقام ادبیات قدمی ما در بیشتر موارد لحن ظل‌سلطانی دارد با این تفاوت که آنها نیکی را موضوع خطاب خود قرار می‌دهند. پس این اندیشه خطابی سخن یک عامیت کلاسیک دارد. ریخت اجتماعی این طور است. خطاب گشته است. به دیگران خطاب می‌کند که از این راه برو و از آن راه نرو». و افزود: «با این درک بسیار مهم در ادبیات ایران، در آستانه تحول انقلاب مشروطه این نکته نیز فهم می‌شود که به مردم نباید دستور داد. این بیان خطابی در ادبیات بیماری‌های خود را دارد. چرا که وقتی خطاب گشته، خطاب می‌گند و معنقد است آنچه می‌گویند درست است. اولین کاری که می‌کند این است که راه را بر تفکر درستتر می‌بنند». دولت آبادی در مورد ادبیات جدید ایران گفت: اتفاقی که در ادبیات مدرن ایران افتاد، دعوت دیگران از معرفت به حضور در اندیشه اجتماعی و حضور در تقد اجتماعی و به مشارکت در امور اجتماعی با این باور که عقل جمع از عقل فرد بالاتر است. فرامایند عقل جمع - اگر که منظم انجام بگیرد - بیشتر است از من تنها و به آن می‌گویند «وحدان جمعی» - «خرد عمومی» و ادبیات جدید ایران در واقع مردم را به خرد جمعی دعوت می‌کند، سه سه‌مندی از اندیشه عموم، به این که هنگان حق اظهار نظر داشته باشند و در جریان این اظهار نظر اگر لازم

# آن‌ها خودشان بودند

رضا پورزاهد

و یادآوری نامش ممنوع بود او که نه به شعار و نه به نفرین بلکه به واقع پوزه استعمار دیرپایی انگلیس، قدرت مسلم زمان را در دادگاه لاهه با قوانین خودشان به خاک مالیده بود بدون آنکه استکبار جهانی را سال‌ها لفله دهان خود کند، مبارزه کرد و او ناکام تاریخ بود.

در ابتدای انقلاب اسلامی، در اوج افسار کسیختگی کروه‌ها بعد از اختناق طولانی، عده‌ای به این کهن مرد تاریخ ایران، دست او بخندید تا از این نمد کلاهی و عده‌ای دیگر به دینش شک کردند و او در احمد آباد خفته بود و دستش از دنیا شسته و نمی‌توانست جوابی به این کروه‌ها بدهد چون در ظرفات کفتار شهرت داشت. وقتی در دادگاه نظامی زنی انجانی! لرزش دستش را به رخ او کشید، او لرزش قرن‌های منازل جنگبان اصفهان را مثلث زد که هنوز می‌لرزد و پا بر جاست. دادگاهش علنی بود خبرنگاران با عکس و تفصیلات، مطالب ریز و درشت دادگاه را در روزنامه‌های آن روز چاپ می‌کردند.

در یکی از روزنامه‌ای دادگاه، صلاحیت قضایی دادستان نظامی مورد سؤال قرار گرفت با این بیان که در زمان نخست وزیری، دادستان با دست خودش در نامه‌ای خود را شایسته قضاویت ندانسته بود. این مطلب توسط دکتر مصدق عنوان شد و به دنبالش توضیح داد که فکر می‌کنم این نامه در هجوم به خانه‌ام به تاراج رفته.

وقتی دادستان از کم شدن نامه خاطر جمع شد، به مقدس‌ترین قسم خود، که در آن وقت جنبه تقدس داشت، آن هم به جمهه همایونی، موارد اظهار شده را شدیداً انکار کرد. این تقدس پروری‌ها در آن زمان با نظر حاکمان، کم رنگ و یا پر رنگ می‌شد. پدیده‌هایی که رنگ تقدس می‌یابند، در واقع در حریم حکومتی قرار می‌کیرند، تا کسی حق دسترسی یا اظهار نظر در مورد آن‌ها نداشته باشد.

وقتی تماشاچیان، عکاسان، خبرنگاران، بیان صریح دادستان را شنیدند، منتظر واکنش دکتر مصدق بودند و او دور از جنجال به قول امروزی‌ها غوغای سالاری، به جست و جو پرداخت جیب بغل. جیب طرفین و جیب کوچک بالا بالا آخره یادداشت مورد نظر را یافت. ابتدا عکاسان و خبرنگاران را دعوت کرد تا اصل نامه به خط و امضاء دادستان حاضر در دادگاه را رویت کنند و سپس در اختیار قرار دهد.

خط و امضای خودش بود ولی دادستان خودش نبود. مأموری بود معذور که به خوش خدمتی دادستان شده بود. تا مأموریت خود را انجام دهد. او ایل انقلاب بود خیابان پهلوی را به نام او نامگذاری

ولی او خودش بود. آن‌ها که به حمام خزینه معتقد بودند و خوردن قبضه را به دلیلی تحريم کردند و سپس با کفر دادن در درون استکان چای تحریم‌ش را برداشتند.

در مسیر زیارت، با کاروانی به سوریه رفتم و سراغ مقبره دکتر را گرفتم در قبرستان متروک پشت زینیه در چهار دیواری به عرض و طول دو متر و به ارتفاع دو متر در معکب مستطیلی به نام مقبره، غنوه است و آرام. دیگر نمی‌نویسد و چیزی نمی‌گوید عکسی با کراوات در اطاق کوچکش دست بر سینه مؤبد کنگاوا با نکاه تین.

ابتدا مانع ورود شدند اینکه قبرستان تعطیل است کفتم چند دقیقه‌ای فاتحه‌ای می‌خوانم و چند کلامی صحبت دارم. گفت با کی گفتم با دکتر، راضی نشد. راه نفوذ در جامعه فقیر دنیای در حال توسعه را می‌دانستم. چند لیری موجب کشایش اطاق این غریب دور از وطن شد. ادب به جا اوردم و وارد شدم روبروی عکس نشستم چون شاکری کوچک در مقابل بزرگ مردی بزرگ.

از کتاب‌هایی از مقالاتش و از سخنرانی‌های حسینیه ارشاد، از همه جا صحبت کردم از وقایع بعد از انقلاب یاد کتاب آری اینچنین بود ای برادر در دل کردم. ساعتی طول کشید صدای دور که متولی قبرستان، که وقت تمام شد. غروب است. به دنیای خودم برگشتم به دنبال کاروان تا سفر یک هفت تمام شد نوشتن در مورد این چهار نفر که شهره آفاقتند و در افق‌های مختلف درخشیدند، بسیار مشکل است باید هم زبان شوی تا هم دل گردی. اغلب کتاب‌های چاپ شده این بزرگان عرصه قلم و سخن و سیاست را خوانده‌ام و با آن‌ها هم دل شدم. غربت تنهایی شریعتی را در گفت و گوهای تنهایی خوانده بودم این غریب تنهای را با غریبی دیگر در ده کوچک احمد آباد مقایسه کردم آن در ممات غریب شد و این سال‌های آخر حیات را در بین جمع تنهای بود عصایی بر دست، لباسی به نام خودش!! بر تن، او نیز خودش بود.

یکسال به انقلاب مانده بود و من در کلاس، تاریخ تدریس می‌کردم. هنوز بازار انقلاب داغ نشده بود. شاکری از جابرخاست با پیش زمینه‌ای سوالی مطرح کرد و جوابش را بابله تغیر، از من خواست. اینکه مصدق خادم بود؟ همه راهها را بسته بود به قولی تغییر را نیز خودش بود. اندیشه کردم. هر دو طرف جواب، بحث‌انگیز می‌شد. آنقدر سکوت کردم تا نگاهم را بفهمد و او فهمید و جواب را بی‌کلامی دریافت. که زمانی اسمش را از تاریخ حذف کرده بودند

زمانی او را به کروه‌های خاص سیاسی بستند و در فرصتی از او لامذهب ساختند مذهبیون قشری بارها او را تکفیر کردند



صدق



طالقانی



بازرگان



شریعتی

را روانه زندان کردند تا عبرتی باشد.  
وای به حال مستبدان و زورگویان اکر  
بفهمند.

خلاصه آنکه دادگاه به اخرين مراحل  
نزدیک شد و آخرین سوال از طرف دادستان  
عنوان کردید با این توجه که اخرين دفاع به  
عرض شخص اول مملكت می‌رسد. هميشه  
ما گرفتار شخص اول بوده‌ایم و شخص  
دومنی هم نداریم. بکدریم.

نظر نهایی این پیر دریا دل را در مورد  
قیام ملی ۲۸ مرداد ۴۲ پرسیدند. و او در  
جواب به دو کلمه بسته‌گرد، «قیام فواحش»  
هزینه این دو کلام ده سال زندان بود و  
او به جان پذیرفت همراه یار قدیمی روانه  
زندان شد و تا آخرین ماههای قتل از انقلاب  
در پشت میله‌ها بودند ولی نه بیکار. طالقانی  
تفسیر نموده می‌نوشت و مهندس بازرگان  
قرآن کریم را که هادی همیشگی اش بود. با  
محاسبات ریاضی هم آهنه کی کرد، تاینکه  
انقلاب اسلامی به شمر رسید و بازرگان و  
طالقانی چهره شدند و بقیه را خود دانند.

سر در مغازه‌ها سلام بر بازرگان و  
او مثل همیشه ارام بود و صبور و  
خوشایند کسی حرف نزد و بساز کسی  
نرق‌صید و او استاد فن اور بود. به دنیا و  
عقیق اندیشه می‌کرد کتاب‌های مذهبی  
می‌نوشت از تکنولوژی دنیای روز غافل  
نبود اصولاً ادعایی نداشت وقتی فضای  
سیاسی تیره شد و کسی کس را نمی‌شناخت  
او در حاشیه هر از کاهی پیامی بیانی‌ای با  
به عقیده‌اش می‌نوشت همیشه چون طبیعت.  
متعادل بود کتاب «دو حرکت» نموده  
شجاعت پیر مردی است که فقط از خدا  
می‌ترسید. تا آخر عمر خاموش نماند  
می‌نوشت و می‌کفت او نه آن انقلابی تندرو  
بود که از دیوار بالا رود. و نه چون آن  
بی‌تفاوت حاشیه نشین نظاره‌گر. او همیشه  
خودش بود و متعادل هر چند در هوای  
طوفانی خریدار نداشت بالاخره او نیز  
رسالت‌ش تمام شد و به ابدیت پیوست و ابدی  
شد.

دل برای بیل و کلنکش هم تنگ شده  
است. چند سالی است در سال روزش بنا به  
فضای سیاسی که اکر ابری نباشد، جمعیتی  
در مزارش و عده‌ای در زادگاهش یادش را  
کرامی می‌دارند.  
تعداد خیابان‌هایی که بنا به میل مردم به  
نام او نامگذاری شده است اوج محبوبیت  
اوست که ماندگار است و جاویدان.  
اما چهارمین مرد یعنی این تازه  
گذشته.

مهندس بازرگان که حرفش را به میل و  
اعتقادش به زبان می‌آورد. در طول عمرش  
جزراست نکف مسلمان بود و مبارز که  
مبارزه‌اش را تا آخرین روزهای حیات ادامه  
داد هر چند از دوست و دشمن سیلی خورد  
ولی از پا نیفتاد و ایستاده بود.  
کفت و گوهای خودمانی تلویزیونی  
دوران نخست وزیریش هنوز ورد  
زبان هاست.

از چاقوی بی‌تیغه که فقط دست‌اش در  
اختیار او بود و مثال دیگر از گوشت و کربه  
که گوشت دست اوست و کربه‌ها دورش  
جمع و میومیو می‌کنند و او به راحتی گوشت  
رادر اختیار گربه کذاشت و هیچ‌گاه میومیو  
نکرد و طلبکار نبود.

جهه کوچک داشت باریشی همیشگی که

ریشه‌دار بود و ریشه در اعتقادش داشت.

قبل از انقلاب همیشه کراوات می‌زد و  
نیم از عمرش را در مبارزه علیه بی‌عدالتی  
در هر جا و با هر حکومت، او به عدالت  
اندیشه می‌کرد هیچ‌گاه بر خلاف خیلی‌ها،  
تقطیع نکرد هر چیزی را که رُیم گذشت  
خواهی را در زندان‌های رُیم گذشت  
پرداخت کرد به قول شیرازی‌ها باکش نبود.  
آخرین دفاعیه‌اش در دادگاه نظامی همراه با  
یار همیشه همراهش طالقانی شنیدن و  
ماندنی است مراحل دادگاه طولانی شد و به  
مانکنی است به دست گشت و بوسه باران شد.  
نمی‌دانم آن بیل و کلنک کجاست و یا به

کردند شاید خود به نام و نشان اندیشه  
نمی‌کرد. گرایش ضد ملی آنچنان غلظت شد  
که مخالفان و مخالفان آنچنان عرصه را تنک  
در مزارش و عده‌ای در زادگاهش یادش را  
کرامی می‌دارند.

تعداد خیابان‌هایی که بنا به میل مردم به  
نام او نامگذاری شده است اوج محبوبیت  
اوست که ماندگار است و جاویدان.  
اما چهارمین مرد یعنی این تازه  
گذشته.

جهه قبل از انقلاب اسلامی این سید  
شجاع دیدنی بود. عقاب‌گوئه، تیزبین،  
تنرس، زندان و تبعید را به جان خریده بود  
به قول خودش منظماً از زندان بزرگ به  
زندان کوچکتری جایه جا می‌شد. او نیز  
خودش بود.

وقتی موردی خلاف عقلش و اعتقادش  
بود معتبرض می‌گردید. عکس به گوش  
نشسته‌اش. در اولین جلسه تصویب قانون  
اساسی که سر به جیب تفکر فرو برد بود.  
دیدنی است هر چند کیا.  
عده‌ای نیز او را پدر طالقانی خواندند و  
در موردش کتاب نوشته‌اش و عده‌ای از  
کتابش رد شدند و او را ندید گرفتند و اما در  
مرکش و در مزارش که شرح آن ناکفتنی  
است که چه کردند غم ماتم ناباوری آن هم  
ناکهان سراسر ایران را فراکرфт. بیل و  
کلنکی که خاک را کنار زده بود تا جای او را  
در خاک باز کند، تقدسی عاطفی یافت و  
دست به دست گشت و بوسه باران شد.  
دست چه کسی افتاد.

# طنز: شلاقِ کلمات از رو برو

(عمران صلاحی، سیدابراهیم نبوی، غلامحسین صالحیار، و ...)

آنچه در پی می خواهد حاصل دیداری با دو تن از طنزنویسان معاصر: ابراهیم نبوی و عمران صلاحی است. در این دیدار با به قول امروزی های بزرگ داد، غلامحسین صالحیار، مطبوعاتی، صاحب نام و پیش کسوت در جرقه قلم، و جوانی فعال و تازه کار در همین وادی علی علیمی نژاد حضور داشته اند. از قل جنین می بنداشتم که حاصل گفت و گوهای به بناهه نوزده، شیرین و دلشیز و طنزگویه باشد اما آنچه که سرانجام به دست آمد طاهری بخشی جدی و شاید هم توزیک در باب تاریخچه طنز و طنزنویسی است، که البته مقصود ما همان گونه که یادآوری شد این نبود. به هر تقدیر چکیده گفت و گوهای این دیدار از نظر شما می گذرد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

محرا کنید و بعد آن وقت اگر چیز دیگری هم در تاریخ ایران باقی ماند راجع به آن بحث می کنیم بینید! طنز و شوخ طبعی در تاریخ ایران همیشه رواج داشته و به طور جدی دنبال شده است در واقع یک جریان نهفته ای در زیر پوست ایرانی ها بوده که همیشه ناتوانی آن ها را در مقابل قدرت قاهره دی پیرون به صورت ساختن این لطیفه ها بروز می داده است. به نظر من این رویکرد، زمینه ای اصلی است و بعد زمینه ای بروز به صورت منشور و یا به صورت شعر (که زیاد هم شعر فکاهی و طنز در تاریخ ایران داریم) یا حکایت و یا رساله هایی که جنبه ای اجتماعی داشته اند درآمده و خود را نشان داده است.

علیمی: آن طور که از قرایین برمنی اید "عوام" بیشتر با گریه و عزا سر و کار داشته اند. حتی الان هم همینطور است. یعنی ما ایرانی ها اصولاً ملت شادی نیستیم و کمتر ممکن است مسایل و مشکلات را با خنده و شوخی و روحیه ای سازنده بگذاریم. این طور که به نظر من اید امادگی روحی شان برای عزاداری و گریه بیشتر است تا خنده و شادی بگذاریم از اینکه شاید کافی جوکی یا طنزی هم در محافل بکار می برند.

نبوی: نه! بینید. مردم ایران غمشان را با صدای بلند می گویند و خنده دیشان را با صدای یواش می کنند همین شما را کول می زنند من فکر نمی کنم اینطور باشد که شما می گویید. بگذارید از استاد پرسیم تا کمکمان کندا

صلاحی: کلاً طنز و شوخ طبعی با روحیه ای مردم ما عجین شده است. در ادبیات ما هم همینطور است. البته امروزه ادبیات ما کمی اخمو و جدی شده است. داستان ها و شعرهایمان بیشتر جدی است که لازم است مقداری عطر شوختی و طنز به آن زده شود ولی من هر کاد می خواهم دیوان شعر یکی از

بعد از کودتای ۲۲ همه ای اینها تعطیل شدند و دیگر چنین چیزی نداشتیم تا اینکه یاقوت و توفیق و کاریکاتور درآمدند. بنابراین به نظر من هر وقت آزادی بیان تا حدودی وجود داشته طنز و طنزنویسی بیشتر کل کرده اند و روی کار آمده اند و بالعکس هر وقت هم که این آزادی وجود نداشته همه ای طنزنویسان در لام خود فرو رفته اند و کوششی ازدواختیار کرده اند.

صالحیار: خوب این مسلم است که هر وقت شرایط مناسب و مهیا باشد هر چیزی بیشتر نمود پیدا می کند. مسلماً وقتی آزادی وجود داشته باشد طنز هم مثل چیزهای دیگر پربارتر و شکفته تر می شود ولی مسئله این است که در زمان هایی هم که این آزادی و امکانات وجود نداشته است طنز همواره بیشتر از مسایل و مباحث جدی کار برداشته و بیشتر توانسته مطلب را به مردم برساند و یک طنز نویس خیلی راحت تر با مردم حرفه ایش را زده تایک نفر که مطالب جدی نوشته است.

علیمی: اگر اجازه بدید من یک سوالی را در اینجا مطرح کنم که هم به اصطلاح جنبه ای امروزی داشته باشد و هم اینکه از مسایل کذشته خیلی دور نباشد. سوال من این است که آیا به نظر شما از دیرباز در تاریخ ایران عدم آشنایی و رغبت مردم ایران با مقوله ای طنز به نحو بارزی به چشم نمی خورد؟ یعنی اینکه اگر چند مددود انکشست شمار از نویسنده کان طنزنویس را مثل عبید زاکانی و یا نویسنده کان داستان های ملأنصرالدین و غیره را به کتابخانه مشاهده نمی کنیم که تمام مطالب و کتب دیگر ما همه جدی و عاری از طنز و فکاهی نویسی بوده اند و اگر نظرتان موافق است لطفاً دلیلش را بفرمایید؟

نبوی: من فکر می کنم شما که دارید این مقولات را مجرماً می کنید پس باید آقا جمال خوانساری و انوری و سعدی و ... را هم

تویسرکانی: یا تشكیر از دوستان عزیزی که دعوت ما را قبول کردند تا این جلسه شکل بگیرید. خصوصاً از جناب نبوی که میهمان ماهستند. و همچنین جناب صالحیار و آقای شکرچیان خودمان که همان آقای عمران صلاحی می باشند بندۀ به دلیل شیخوخیت آقای صالحیار خواهش می کنم ایشان بای مطلب را بشکافند و دوستان موضوع را پیکری کنند.

صالحیار: به نظر من جمع شدن ما چند نفر بسیار خوب است چون بخشی از مطبوعات ما که به کار طنز می پردازاند با اینکه کرفتاپیشان بیشتر از کارهای دیگر مطبوعاتی است اما زمینه ای مناسب تری برای مردم فراهم می کنند. در کشور ما اصولاً به هر دری زده می شود و هر کاری صورت می کیرد تا مطبوعات یا بکیرند و راحت کار کنند متأسفانه این کار به سادگی امکان پذیر نیست و برای همین ناکزیر هستیم به خیلی از مسایل از راه طنز وارد شویم که دیگر دچار مجازات و تعقیب و غیره نشویم! به نظر من این خیلی خوبست که هر از چند کاهی دوستان طنزنویس ما دور هم جمع شوند و راجع به مسایلی که در مورد آن ها قلمزنی می کنند راجع به مسایل روز با یکدیگر تبادل نظر و صحبت کنند. چیز دیگری به ذهنم نمی رسد که بگوییم. متشکرم.

تویسرکانی: باید بگویی هر زمانی که ما آزادی نسبی بیشتری داشته ایم طنز نویسان در مطبوعات بیشتر کل کرده اند. درست است.

صالحیار: من توان گفت که طنزنویسان لااقل توانسته اند مسایل را به گونه ای مطرح بگذند که از عهددهی روزنامه ها و روزنامه نگاران دیگر به طور جدی بر نمی آمده است.

تویسرکانی: ما از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ چیزی حدود ۳۸ نشریه ای طنز و فکاهی داشته ایم.

در تاریخ طنز و اندیشه نخواهد ماند. موقعیت‌های معکوسی هم وجود دارد، مثل شعرهای مردمی که ماندکار شده‌اند. مثلاً همین شعر «عمو سبزی فروش» و یا «لیلی را بردنده چهارراه سیلابی» در واقع به وسیله‌ی کسانی سروده شده که آمده‌اند و موقعیت وارونه‌ی اجتماعی را بالحن طنز بیان کرده‌اند و این شعرها در اثر تواتر و تکرار بین مردم به هر حال ماندکار شده‌اند. من این نوع را خیلی اصیل می‌بینم. در واقع هر کدام از طنزنویسان یا طنز سرایانی که توانسته‌اند به درک درستی از واقعیات و مسائل اجتماعی برسند و بین خود با مردم رابطه ایجاد کنند و روح طنز ایرانی را در نوشته‌ها و کارهایشان منعکس سازند. آن‌ها افراد موفقی بوده‌اند. در واقع می‌خواهم بگویم که طنز وسیله‌ای نیست که من نوعی بیایم و حزبم را در پشت آن پنهان کنم و بعد با آن بزم توی سر کسی. طنز روحبه‌ای است که جامعه در قبال وارونکی

می‌رساند که یک طنز نویس حرفه‌ای و حسابی جنبه‌ی سیاسی به طنزش می‌دهد و حتی اگر توانست روزنامه درمی‌آورد و بعد هم آنقدر پای طنزش می‌ایستد تا دیگر اصولاً توی دنیا برایش امکان زندگی کردن وجود نداشته باشد. این نکته باطنزی که در مطبوعات دیگر وجود دارد فرق می‌کند مسئله‌ی دیگر اینکه یک طنز نویس، اشکالات موجود در جامعه‌ی خود را کامل می‌بیند و ترسیم می‌کند ولی مردم وقتی کار او را می‌خوانند فقط خنده‌شان می‌کنند. نبی: یک نکته‌ای اینجا هست که باید باز بشود. بیبنید! ما از لحاظ طرز نگرش به طنز و در واقع دو نوع طنز در کشورمان داریم. یکی استفاده از طنز است به عنوان وسیله‌ای برای پیش بردن نظرات سیاسی و یکی دیگر دست پیدا کردن به موقعیت طنزی که در جامعه موجود است و نمایان کردن آن. ایندو با یکدیگر فرق می‌کنند. اگر مثلاً عبید زاکانی در اخلاق الاشراف می‌آید و موقعیت

شعرایمان را مطالعه کنم از آخر و سمت چپ دیوان کتاب را باز می‌کنم چون معمولاً اشعار فکاهی و طنز را در آخر دیوان چاپ می‌کنند. در جامعه شاید از قدیم و ندیم یک مقدار طنز نویسان را تحقیر می‌کردند و برای همین طنز را می‌بردنند در آخر دیوان‌ها می‌کاشتند. معمولاً توی سر طنزنویس می‌زندند و می‌کفند این‌ها آدم‌های جلفی هستند. البته این کارها را مردم نمی‌کردند. عده‌ی خاصی بودند که این کار را می‌کردند. صالح‌زاده: من می‌خواهم یک چیزی بگویم و آن اینکه مسئله‌ی طنز در مطبوعات تنها جایی که کاملاً کادره بوده مربوط می‌شود به کارهای «چلنگر» یا محمدعلی افراشتة. من در آن زمان در دبیرستان درس می‌خواندم و جوان بودم. این شخص آمده بود و تمام مسایل و مشکلات روز را بر پایه‌ی طنز کذاشته بود و به این صورت آن‌ها را در روزنامه‌ی خود بیان می‌کرد. مثلاً یادم می‌آید که یک زمانی حزب توده نسبت به قوام‌السلطنه خیلی حساسیت نشان می‌داد و قوام‌السلطنه هم حزب کارگری درست کرده بود و سعی می‌کرد که حزب دموکراتی را که خودش را به راه انداده بود، جانشین حزب توده بکند. این یک مسئله‌ی جدی بود متنه‌ی چلنگر چون خیلی مایه‌ی طنز داشت یک شعر کفت که مضمونش خیلی جالب بود. در آن موقع حزب توده تقریباً تمام کارگرهای ایران را در خود مجمع کرده بود و از آن طرف هم قوام داشت برایشان برنامه‌ی رادیویی تنظیم می‌کرد و از لحاظ حقوقی و مسائل دیگر هم خیلی برایشان کار می‌کرد. چلنگر با این شعری که سرود تقریباً دکان دموکرات‌ها را به هم ریخت مثلاً یک قسمت

شعر این بود:

تو ای کارگر رادیو گوش کن  
شکم را به کلی فراموش کن  
بده دل به آوای شیر خدا  
به مرد دهان خالی و پر دا



وضعيت خود اتخاذ می‌کند و با آن برخورد می‌نماید.

علیمی: من فقط این نکته را بگویم که مواردی را که شمامام برده‌ام. بیشتر به هزل و هجو تعبیر می‌شود، مثلاً همین ترانه‌های عامیانه که بیشترشان مربوط به دوره‌ی قاجار می‌شود. شما حد فاصل بین طنز و هزل و هجو را در چه می‌دانید؟

نبوی: آقای صلاحی معتقدند که حد فاصل این‌ها در «فونکسیون اجتماعی» طنز است. یعنی طنز برای رسیدن به یک هدف اجتماعی است و برای این که ما تفسیرمان را از یک موضوع خاص و یا فرد خاص متوجه تیپ یا کروه اجتماعی بکنیم. بیبنید! ما از ابتدای تاریخ تا به حال همیشه یک سری آدم‌های اخمو داشته‌ایم که این‌ها تصمیم کیرندکان ممالک بوده‌اند و همه‌ی شان هم از

وارونه‌ای را که بین سیاست و اخلاق وجود دارد بیان می‌کند این برای این نیست که خواسته از طنز استفاده کند یا برای اینکه به هدفی برسد. یا مثلاً دهخدا، مجابی، تناکابنی و یا صلاحی روی توائم ذکر کنیم، به نظر من آن طنزی که جدی تر و عمیق‌تر و ماندگارتر است طنزی است که در مورد انسان و موقعیت او و اورونگی موقعیت اجتماعی می‌شود عرضه کرد. آن طنزی که

بسه به نگاه سیاسی است و سعی می‌کند مقاصدی را که نمی‌شود مستقیماً برآورده نمود از طریق طنز برآورده نمود به نظر من نه چیز ماندگاری است و نه اصیل است. من مثلاً یک سری کارها را خواندم از «لاهوتی» یا همان «افراشتة» که آقای صالحیار نام می‌برند. به نظر من خیلی از کارهایشان نه ماندگار است و نه به درد بخور. و هرگز هم

و در واقع می‌خواست نفس کار را که دولت برای بیهود وضع کارگرهای از طریق رادیو تحمیل کند و حتی «شیر خدا» را اورده بودند که برایشان بخواند، با یک شعر طنز مورد انتقاد قرار دهد. این کار را از نظر تأثیر سیاسی واقعاً باید مورد تحسین قرار داد و یا مثلاً با حزب توده که مخالفت می‌شد و می‌خواستند آن را از افکار عمومی خارج سازند.

البته توفیق هم خیلی کارگرد و قشنگ حرکت کرد اما اینکه یک سیستم را با طنز بتوان کویید و جلو رفت خیلی کار جالبی است و تا آنجا پیش رفت که بلا بر سر خودش آمد یعنی ۲۸ مرداد که شد او (چلنگر) فراری شد و به شوروی رفت. دید شوروی از ایران بدتر است، رفت به چین! و در چین هم از کرسنکی مُرد. یعنی این

طنز بدشان می‌آمده و به آن می‌گفتند  
هجو. من اصلاً زیر بار این قضیه نمی‌روم.  
شما غبید را نکاد بگنید. تنها جایی که عبید  
هرآل است جایی است که خودش به خودش  
این را می‌کوید ولی همه او را به عنوان  
جهنمی و هجاگو نام برداشتند ولی شما اصلاً  
در عبید هجو پیدا نمی‌گنید. نمی‌شود که  
راجع به فلسفه صحبت کرد. جامعه کثیف  
است و این کثافت هم در آثار آمده برای  
اینکه با آن شرایط اجتماعی برخورد شود.

توبرکالی؛ ببخشید! اکر این مستله فرق  
بین طنز و هزل و هجو بیشتر باز شود بهتر  
است. به نظر من طنز سلاخی آن. مثلاً کار  
احتماعیست و هزل سلاخی آن. مثلاً کار  
خود شما در این چند سال کدام یک از این‌ها  
بود؟

بوی: من الان مستله‌ای که دارم این است  
که یک سری نکات را نصفه و نیمه می‌کویم  
برای اینکه خودم هم درک نصفه و نیمه  
دارم. بکارهای اقای صلاحی صحبت بگنید.



صلاحی: من اخیراً یاد گرفتم که هر  
هنرمندی که مجری بهتری باشد موفق تر  
است. بیینید! همیشه کفته‌اند حافظ چه  
می‌کوید ولی نکفته‌اند چکونه می‌کوید. حالا  
مهم‌ترین مستله چکونه کفتن و چکونه بیان  
کردن است. و گرته مسایل راه رکسی به  
زبانی می‌کوید.

حافظ مصادر خود را به نحوی می‌کوید که  
این نحوی کفتن او را بارز و مشخص  
می‌کند.

بیینید! یک مستله‌ی ساده را مثل ترافیک  
یا کرانی اکر بدنه‌ده تا طنزنویس بتویسند  
بالآخره هر کدامشان یک چیزی می‌تویسند  
ولی آن کسی که اجرای بهتری دارد موفق تر  
خواهد بود با اینکه موضوع فقط یک چیز  
است و همه همان یک چیز را خواهند نوشت.  
بوی: منظور شما از اجرا همان فرم است  
و من باید بدون تعریف یکویم که آقای  
صلاحی یکی از بهترین فرم‌ها را در

کارهایشان دارند.  
صلاحی: یک نکته را هم باید اشاره کنم و  
آن اینکه طنز امروزه صورت مدرن به خود  
گرفته و مثل قبل حالت کلاسیک و قدیمی  
ندارد. مثلاً خود آقای نبوی و دوستان دیگر  
به ادبیات امروز دنیا و طنز مدرن احاطه  
دارند و خیلی مشکل است که کسی با نکاه  
مدرن به میدان بباید و بتواند تا این حد در  
بین مردم نفوذ پیدا کند.

بوی: البته جامعه هم مدرن شده است.  
یعنی ما الان برای بچه‌های ۱۵، ۱۶ ساله‌ای  
حرف می‌زنیم که علاقمند به مجلات سنتی  
و وزین است و من در ضمن اینکه احترام  
زیادی برای توفیق و آقای کیومرث قایل  
همستم ولی باید قبول کرد که دیگر زبان آن‌ها  
برای جوان ۲۰ ساله‌ای امروزی کاربردی  
ندارد برای اینکه جوان امروزی بسیار  
پیچیده‌تر از جوان دیروز است. جوان امروز  
پشت سر خود سقوط سوسیالیسم را دارد.  
بن سه‌تایی فکری و فلسفی را هم دارد.

امروز تیاز رکاب‌های فلسفی بالارفته است.  
تیاز وارونگی شرایط‌های خنده‌دار می‌شنوید.  
یعنی شما حرف‌های خنده‌دار می‌شنوید.  
یکبار کسی با مردم مصاحبه می‌کرد و از

من پرسید چرا طنز سیاسی می‌نویسی؟ من  
پاسخ دادم برای اینکه خنده‌دارترین  
موضوع در ایران ساخت است. در این  
شرایط شما به این طرف کشیده می‌شوید.  
حالا بیینید. آقای صلاحی، این بحثی را که  
شما عنوان می‌کنید خوب است و باید به این  
نکته توجه داشت که مثلاً تکابنی هم در  
شرایط بخصوص زمانی به همین مقطع دو  
مرحله رسیده بود و به نسبت زمان خود  
مدرن شده بود متنه در آن شرایط  
خواننده موضوع مدرن را اندازه‌ی حالت  
نیو. او به عنوان یک فرد پیش قدم بود برای  
ما که امروز به این شرایط بتوانیم برسیم.

الآن فکر می‌کنم که ما باید بتوانیم از  
فرم‌های مختلفی که در ادبیات وجود دارد  
برای امروزی کردن و مدرن شدن نحوه‌ی  
پردازش استفاده بکنیم و موضوعات و  
حروف‌هایمان را بدین طریق بیان نماییم. این  
یک حرف کلیدی است که بکویم زبان  
خیلی اهمیت دارد.

صلاحی: طنز الان دارد با حکمت و فلسفه  
اختلاط پیدا می‌کند و بعد دیگری پیدا می‌کند.  
آخراً در ادبیات مدرن از تعابیری مثل ادبیت

ادبیات یا شعریت شعر استفاده می‌شود.  
حالا ما می‌توانیم از اصطلاح «طنزیت  
طنز» استفاده بکنیم و بکویم که طنزیت طنز  
قبل از اینکه یک بار سیاسی ایدئولوژی را به  
روش بکشد یا وظایف و کارهای دیگر را  
انجام بدهد، اولین وظیفه‌اش این است که  
طنز باشد. یعنی اول به خودش و فادران باشد  
و بعد حرف‌های دیگر هم اگر به آن داخل شد  
حالت عمیق‌تری پیدا خواهد کرد.

بوی: کاهی وقت‌ها هم طنزنویس از طنز  
برای فریاد زدن استفاده می‌کند ولی باید  
دانست که طنز و سیله‌ی فریاد زدن نیست.  
طنز، طنز است. طنز یعنی اینکه تو بتوانی  
موقعیتی را نشان بدی. اگر کسی فکر کند  
که به سیله‌ی طنز می‌تواند برای تعداد  
زیادی از مردم حرف بزند. درست فکر  
نمی‌کند. این استفاده‌ی نادرستی از طنز  
است. طنز ممکن است که به فریاد تبدیل  
شود اما اگر تو قصد کرد باشی که تبدیل به  
فریاد شود اتفاقاً تبدیل به فریاد نخواهد شد.  
بعد وقتی روی موج سوار شدی می‌توانی به  
خوبی پیش بروی.

مثل‌آخود من این عبارت «سردار  
شروع‌مندکی» را که نوشت دقیقاً از روی  
چوکی بود که مردم خودشان ساخته بودند  
و من پارسال این را شنیدم و نوشت. وقتی  
شما چیزی را که مردم می‌سازند می‌تویسید  
به شدت انعکاس پیش‌تری پیدا می‌کند برای  
اینکه ذهن جامعه‌ی آن را تصفیه کرده و آن  
مطلوب در جویبار غلتیده و متناسب با زبان و  
حال مردم شده است.

مالحاج: آقای نبوی یک چیزی را هم  
بگوییم که طنز اصل‌بازی فریاد زدن ساخته  
نشده است. طنز اصل‌بازی به این دلیل به وجود  
آمده که در جایی که عدم بازگویی حرف  
جدی وجود دارد بکار گرفته شود. هر چقدر  
این عدم امکان زیادتر می‌شود و داشت و بال  
نویسندها و صاحبان قلم برای کفتن حرف  
حساب پسته تر می‌شود طنز کاربرد  
بیش‌تری پیدا می‌کند.

بوی: من این حرف شما را قبول ندارم.  
شما به سال‌های ۱۳۲۰ تا ۲۲ نگاه کنید. این  
زمان، زمانی است که هر مجله‌ای هر چه  
دلش می‌خواهد می‌تویسد و مطبوعات  
تندترین حرف‌ها را بازگو می‌کند ولی آنچه  
که کلیشه می‌شود و در ذهن من ماند  
«افراشته» است. چرا؟ برای اینکه طنز می‌اید  
و کلام را به اضافه‌ی چکونکی بیان  
می‌آمیزد و زیباترین شکل بیان را فراهم  
می‌کند و ترتیبی می‌دهد که مطلب برای همه  
قابل هضم شود. این خوراک موجود را  
ادویه می‌زند و خوشمزه می‌کند تا مردم آن  
مصرف نمایند.

مالحاج: من هم همین را می‌کویم. من  
می‌کویم که طنز را فریاد نمی‌زنند بلکه از آن  
و سیله‌ی سیاسی درست می‌کنند مثل  
چلنگ. اما چلنگ در هیچ جا مقابله و مطلب  
جدی ندارد. از دریچه‌ی طنز وارد می‌شود و  
کو اینکه خود ایجاد کننده‌اش از بین می‌رود  
اما اثرش می‌ماند. یعنی من در کارهای طنز  
امیر بعد از رضاخان و سال ۱۳۲۰، هیچ  
مجموعه‌ی طنزی را به قوت چلنگ ندیدم.  
برای اینکه در کارهای او، شما یک کلمه  
حروف جدی نمی‌توانست آن‌ها را به طور جدی  
حزب او نمی‌توانست آن‌ها را به

بیان کند و او به این شکل آن‌ها را عنوان می‌نمود.  
لبوی: شما همان استدلال قبلی تان را تکرار می‌کنید. من می‌گویم که اینطوری نیست.

صالحیار: چه طوری؟

لبوی: شما می‌گویید که او من خواست حرف جز بش را بزن و این طنز، طنز درستی است اما من می‌گویم که این طنز درستی نیست. من می‌گویم که مثلاً بهترین کارهای حالت کارهایی است که کاملاً با طنز می‌آمیزد و از واقعیات فاصله می‌گیرد و برای همین تازمان ما باقی می‌ماند.

صالحیار: بینید! ما مسایل مختلفی داریم که در طنز مورد استفاده و بازگویی قرار می‌گیرند. یک سری مسایلی است که به اشتباها و نابجاها کلی یک ملکتی یا یک ملتی اشاره دارد و مسأله سیاسی خاصی هم دنبال این طنز نیست و طنز نویس هم اگر بنیاست به آن طنز سیاسی حمله کند یا از آن دفاع نماید، می‌تواند از آن استفاده کند. اما من می‌گویم که طنز در مطبوعات کشور ما علیرغم آن سال‌هایی که شما می‌گویید آزادی را داشتیم و من هم آن را قبول ندارم، در موقعی رشد پیدا کرده که اختناق وجود داشته است مثلاً پرویز خطیبی مدیر حاجی بایا هم آدم طنز نویسی بود ولی توده‌ای نبود. آقای مهندس گنجه‌ای هم طنزنویس خیلی عمدتی بود اما نه طرفدار چپ بود و نه راست. اما من می‌گویم که طنز چون خاصیت ماهوی و دلنشیزی خاصی از دید اجتماع و مردم دارد حتی یک روزنامه‌ی سیاسی مثل چلنکر هم با استفاده از آن می‌تواند در بین مردم بطور دلنشیزی جای خود را باز نماید. مثلاً توفیق هم خیلی مورد توجه مردم بود اما توفیق راجع به همه چیز مطلب می‌نوشت. چلنکر فتوای مسایلی را چاپ می‌کرد که این مسایل جنبه‌ی تأیید ماهیت حزب توده را داشته باشند.

لبوی: خوب آیا شما فکر می‌کنید که یک طنز موفق طنزی است که جنبه‌ی مارکسیستی داشته باشد و یا حرفهای حزب توده را بازگو نماید؟

صالحیار: بینید! در زمان‌ها و تاریخ‌های معینی من به این موضوع معتقدم.

لبوی: یعنی به واقع آن طنزی موفق می‌شود که در هر بُرهه‌ای به کراپش‌های عمومی اجتماعی مردم نزدیک شود. درست است؟

صالحیار: از نظر کلی بله! اما از نظر سیاسی خیر. به طور کلی اگر حزب وجود داشته باشد که دنبال این باشد که به اجتماع مسلط شود طنزنویس آن حزب می‌تواند نقش مهمی ایفا کند. البته من خودم موافق این موضوع نیستم من موافق این هستم که طنز بتواند از تمام مسایلی که یک اجتماع در تمام

وجود دارد آن مسایل هم وجود خواهد داشت. یا مثلاً بعد از انقلاب شعری سروده که می‌گوید «آنچه اسباب کرفتاری هر مرد و زن است همه تقسیم کراوات من است» حتی روزی هم که همه کراوات بزنند این شعر باز خواهد ماند و این مسایل خواهد بود. متنهای آن موقع به جای کراوات لابد چیز دیگری جایگزین خواهد شد.

صالحیار: موضوعات اصولی که طنز را به وجود می‌آورند خود به خود حا به جا می‌شوند و چیزهای دیگری چای آن‌ها را می‌کیرند. مگر ممکن است که نقاشی از بین بروند؟ در حالیکه خیلی از چیزهایی که از روی آن‌ها نقاشی می‌شد، دیگر مورد توجه نیستند. بنابراین مکاتبی که وجود داشته‌اند در زمان‌های مختلف فرق می‌کرده‌اند. ادم‌هایی که آن را به وجود می‌آورند هم فرق می‌کنند متنهای در بین این ادم‌ها بعضی خیلی پیش هستند و کارهای عجیب و غریبی انجام می‌دهند. بعضی هم همزمان با



واقعیت زمان خود پیش می‌رود.

لبوی: من می‌خواهم سوالی از آقای صلاحی بکنم. آقای صلاحی من فکر می‌کنم که اگر برگردیم و به رساله‌ی دلکشا نگاه کنیم یا مثلاً به طایف الطاویف و یا حکایات ملانصر الدین مراجعه نماییم می‌بینیم این‌ها همه حکایاتی است که مردم ساخته‌اند و فرهیخته‌ای آن‌ها را نوشته است و بعد جایجا شده و تغیر کرده است. مثلاً امروز من الربيع را گرفتم که ترجمه شده بود و دیدم این همه‌اش همان حکایات رساله‌ی دلکشا و .. می‌باشد. این طبقه سازی چه فوتنکسیونی دارد؟ و طنز نویس چگونه باید به آن نزدیک شود؟

صلاحی: بینید! طبقه یک شکل فشرده‌ای است که با اختصار کامل حرفش را می‌زنند مخصوصاً چون مردم بیشتر با ادبیات شفاهی سرو کار دارند و زندگی روزمره‌هم با شتاب پیش می‌رود و فرست نمی‌کنند که

زمینه‌های مختلف زندگی اش دارد بهره‌برداری کند. و طبیعی است که این زمینه‌های مختلف به ثوب هر کدام مهمتر می‌شوند. بیوی: پس یعنی این طنز، طنز موفق هست اما ماندگار نیست.

صالحیار: طنزی که مثل طنز عبید زاکانی بعد از ۷۰۰ سال هنوز ماندگار است طنزی است که مربوط می‌شود به یک سری اصول و مسایلی که هنوز هم وجود دارد. کمالینکه روزنامه‌ی چلنکر هم به این دلیل از بین رفت چونکه مارکسیسم هم از بین رفت. صلاحی: من باز هی روم بر سر مطلبی که برایم مهم است و آن هم همان مسأله‌ی اجرا است. کاهی اوقات یک مستله‌ی خاص اجتماع باعث می‌شود که طنز خوب نوشته شده باشد اگر آن مسنه‌ی اسوزه تمام شدو از بین رفت این طنز پوسته‌ی خود را می‌شکافد و با حکمت عامیانه می‌آمیزد. مثلاً عبید آمده و یک چیزی را که بر مبنای مسایل زمانی خودش بوده گفته و نوشته است. آن واقعه فراموش شده و رفته اما آن عمق و حکمتی که در طنز عبید وجود دارد و آن اجرای استادانه‌اش باعث ماندگاری کارش شده و هر زمان اهمیت دیگری پیدا می‌کند.

صالحیار: بینید! طنز پرداز به آن مسایل جنبه‌ی طنز می‌دهد و آن‌ها را خوب مطرح می‌کند که آن مسایل از مسایل ماندگار جهان است. شما از ابتدای تاریخ تا به حال را که نگاه یکنید می‌بینید که خیلی چیزها به کلی از بین رفته و دیگر اثری از آن‌ها نیست و لی مسایل دیگری هم هستند که به دلیل طبیعت کره‌ی زمین و طبیعت بشر مدام ادامه دارند. مثلاً همین جریانی که در شوروی سابق اتفاق افتاد و سیستم کمونیستی در دنیا از بین رفت بدنگردید. طبیعت دنیا اینکونه است. مسلماً تا چند سال دیگر هم از خیلی از ایسم‌های امروزه سخنی به میان نخواهد آمد.

لبوی: بینید! یک وقت شما در ارتباط با یک واقعیت موجود مطلب می‌نویسید. طنزنویسی که نگاهش را دیگر ایجاد نمی‌کند و ریشه‌ها را می‌بیند، می‌آید و موضوع را منتزع از حوادث و وقایع اطرافش می‌کند و آن را به یک کلیت نزدیک می‌کند. اینجاست که مثلاً یک کار طنز از پاسخکویی و اثر طنز خارج می‌شود و به داستان و شعر یا به حکمت نزدیک می‌شود، در آن شرایط معداً آنکه آن واقعه هم بر طرف می‌شود و اثری از آن یا قی نمی‌ماند آن طنز می‌ماند و ماندگار می‌شود. مثلاً من بعضی از کارهای حالت را اینکونه می‌بینم. مثل شعرهایی که در مورد مجلس پانزدهم و شانزدهم با قید دو فوریت گفته است. این همچنان باقی می‌ماند. برای اینکه تازمانی که مجلس

بود. به او می‌گوید تو را بکشمت یا سرت

بلایی بیاورم. او جواب می‌دهد که بلایی بر سرم بیاور و مرا نکش. مغول هم همین کار را می‌کند. عبید خیلی جدی این مورد را اضافه می‌کند؛ ولی می‌بینیم که چه بار طنزی به این قضیه می‌بخشد.

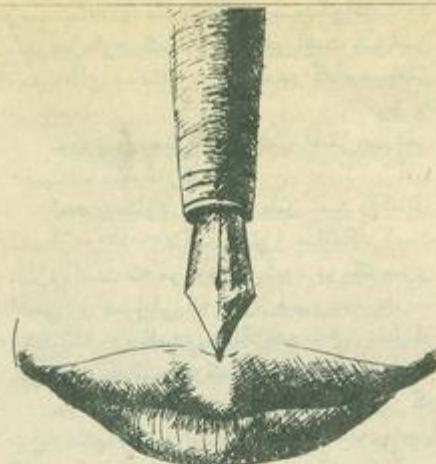
بیوی: اگر بخند معلوم می‌شود که دارد شوخی می‌کند در حالی که این قضیه جدی است. مثلاً در اخلاق اشراف می‌گوید هیچ کسی وجود ندارد که این بلا (همین بلایی) که آقای صلاحی به آن اشاره کردند) بر سرش آمده باشد و امیر لشکر یا حاکم نشده باشد. صالحیار: اساس قضیه این است که غالباً ادمهایی که از طنز یا نکاهی خنده‌شان می‌کرده‌اند می‌کنند که طنز نویس یک ادم خوشحال و خوشبختی است ولی اگر با او از نزدیک تماش بکردد لائق می‌بیند که در بیشتر موارد اینطور نیست. این ادمهای طنز نویس به قدری از نظر شخصی ادمهای بد قلقی هستند و به قدری از زندگی ناراضی اند که ادم تصورش را هم نمی‌کند. علیمی: آقای بیوی آیا شما این را تایید می‌کنید؟

صالحیار: بله ایشان تایید می‌کنند چون خودشان در کتاب کفت و کوهای صریح کفته‌اند که سخت‌ترین مصاحبه‌ی من با صالحیار بوده است!

بیوی: من فکر کنم هر کسی که با شما مصاحبه کند همین را خواهد کفت! برویم سر ادامه‌ی مطلبی که آقای صالحیار فرمودند. به نظر من فکاهه یا فکاهی یک طنز سانسور شده است. طنزی است که در آن تو نمی‌توانی حرفاً بزنی. قصه خاصی هم نداری، فقط می‌خواهی یک چیزی نویسی. شما برنامه‌های تلویزیون را نکاه کنید. منه چیز را حتی گویند غیر از چیزهای اصلی. ادم هم می‌خنده.

صالحیار: آن‌های که برنامه‌های تلویزیون را اجرا می‌کنند ادم‌های سر حال خنده‌دار و خوشمزه هستند. ولی آنچه که به مردم تحويل می‌دهند خیلی افتضاح است! این مشکل ایجاد می‌کند.

بیوی: شما همیشه می‌بینید که مطابیه بخشی از واقعیت را می‌گوید و کمی خنده بر می‌انکیزد. یک رمانی من با آقای کیومرث صابری (اکل آقا) این بحث را داشتم. من کنتم آقا شما این مسئله‌ی تمام شدن حقوق آخر ماد را کی می‌خواهید رها کنید؟ پنجاه سال است آقای خرمشاهی همین یک موضوع را می‌گوید. که کارمند بدجنبت و بیچاره و توسری خور است. چهل سال است که این واقعیت دارد کفته می‌شود. آخر کی می‌خواهید این را رها کنید؟ همه چیز کفته می‌شود غیر از چیزهای اصلی. این، طنزی است که رادیکال نیست و چون رادیکال



بنویسنده این است که لطیفه بهترین شکلی می‌باشد که مردم می‌توانند حرف دلشان را بزنند. من خودم کافی حیرت می‌کنم و یا خودم می‌گویم من هر چقدر هم که سعی بکنم نمی‌توانم بعضی از این لطیفه‌ها را بسازم. از خودم می‌پرسم که چه کسانی این‌ها را می‌سازند؟ طنز نویس همانطور که آقای نبوی اشاره کردند استفاده‌ی به جایی از لطیفه می‌کند. حتی ممکن است تغییر جزئی ای هم از آن بدهد تا در مسیری که مدنظرش می‌باشد آن را قرار دهد. و این حالت اتفاقی است. در واقع از خود مردم می‌کیرد و به خودشان تحويل می‌دهد. در این مسایل طنز، هر چه نویسنده خودش کمتر بخند نوشته‌اش خنده‌دارتر می‌شود.

صالحیار: خیلی از طنز نویسان اصلاً دائماً در حال اخم کردن هستند. ما طنز نویس اخم الود خیلی داریم. صلاحی: خود آقای نبوی بعضی وقت‌ها از چیزهایی استفاده می‌کنند که آدم تعجب می‌کند. یادم است در قضیه‌ی تکوی داشنکاه وقتی داشتجویان را از طبقه‌ی بالا به پایین پرست می‌کردند خبرنگاران زیادی عین این قضیه را کزارش دادند درست مثل خودش ولی وقتی یک طنز نویسی مثل نبوی می‌خواهد آن را کزارش دهد می‌گوید داشتجویان را از طبقه‌ی بالا (از طبقه‌ی چهارم) به سمت آسقالت ارشاد کردند! این فقط یک جمله است ولی چنان طنز را می‌سازد که آدم حیرت می‌کند و خودش هم دچار هیجان نمی‌شود. با خوشنودی کامل کار خود را انجام می‌دهد. این است که طنز نویس هر چقدر خونسردتر باشد و کمتر بخند کارش بهتر می‌شود.

نبوی: این ریشه‌اش در چیست؟ صلاحی: بیشیداً مثلاً وقتی یک نفر دارد جوک تعریف می‌کند و خودش مدام می‌خنده. شما کوش که می‌دهید می‌بینید این جوک زیاد هم خنده‌دار نیست. اما یک نفر که قیافه‌اش اخمو است و برای شما یک جوکی را تعریف می‌کند و خودش هم اصلاً نمی‌خنده. وقتی قیافه‌ی این شخص را می‌بینی بیشتر خندهات می‌کردد و می‌زنند.

بیوی: من در این مورد به یک چیزی به شدت معتقدم. من معتقدم طنز نویسی که کار خوب انجام می‌دهد تا موقعی که به این نتیجه نرسیده باشد که این دنیا، دنیایی است وارونه و هر آنچه در او هست نا به جاست و این رشکی نکته که ما می‌کنیم زندگی وارونه‌ای است و همه چیز آن هم به هم ریخته است. طنزش به جایی نمی‌رسد. به همین دلیل هم هست که به نظر من وقتی به نیچه نکاه می‌کنیم با آنکه می‌بینیم که عمیق‌ترین مسایل انسانی را بیان می‌کند

● هر وقت آزادی بیان تا حدودی وجود داشته طنز و طنز نویسی بیشتر کل کرده‌اند و روی کار آمده‌اند و بالعکس هر وقت هم که این آزادی وجود نداشته همه‌ی طنز نویسان در لاک خود فرو رفته‌اند و گوشده‌ی ازروا اختیار کرده‌اند.

● مردم ایوان غمshan را با صدای بلند می‌گویند و خنده‌ی شان را با صدای یواش می‌کنند همین شما را گول می‌زنند!

● در جامعه شاید از قدیم و ندیر یک مقدار طنز نویسان را تجربه می‌کرددند و برای همین طنز را می‌برند در آخر دیوان‌ها می‌گذارند. معمولاً توی سر طنز نویس می‌زندند و می‌گفتند این‌ها آدم‌های جلفی هستند.

● ملت ایران اصولاً از شوح طبع تورین ملت‌های دنیاست و جوک‌ها و طنزهایی که می‌سازد به نظر من کم نظری است.

ولی احساس طنز پیدا می‌کنیم برای اینکه او دارد عمق هستی را می‌گوید و این عمق هستی است که خنده‌دار است. یا مثلاً به حافظ نگاه کنید. حافظ کافی واقعیت اجتماع روزگار خودش را بیان می‌کند ولی شما از خنده می‌میریدا برای اینکه آن واقعیت. واقعیت خنده‌داری است. مثلاً اینکه در مورد این مبارز الدین می‌گوید: کاده با محض تهر توشی حافظه بخورد ناتومی و سک به جام الداود.

صلاحی: من هم مثالی برزم از عبید عبید لطیفه‌ای دارد راجع به حمله‌ی مغول‌ها که می‌گوید. مغولی یک نفر را اسیر کرده

ماندگار تبدیل شود. من فکر می‌کنم کار طنزنویس این است که حرف جامعه را بشنوند و سعی کند که آن را بازبانی عمیق بازکو نماید.

صلاحی: من شنیده‌ام که شما لطیفه‌ها را جمع‌آوری کردید.

لبوی: بل، حدود دو سه هزار تا شده است که حداقل ۱۵۰۰ تای آن‌ها قابل چاپ است و هر ماه هم که می‌گذرد ۱۰۰ تای دیکرش هم قابل چاپ می‌شود و من منتظرم چند ماه دیگر هم بگذرد تا همه‌ی شان قابل چاپ شوند!

توبیرکانی: آقای نبوی من از شما یک سوال دارم. شما هر روز یک سخن مفصل طنز می‌نویسید. چطور می‌نویسید؟ وقت می‌کنید؟ اصلاً موضوع را چطور با این سرعت می‌پروانید؟ و یا همه‌ی مشکلاتی که در راه نوشتن هست این کار شما. کار بسیار سختی است. چه می‌کنید؟

صلاحی: خوب! دچار عوارض جانی اش هم هستند!

نبوی: حضورتان عرض کنم نحوی نوشتن کارهایم به این صورت است که در شرایط و زمان کاری می‌نویسم و در وضعیت خبر می‌نویسم. مثلًا ساعت ۵ می‌روم به دفتر روزنامه و روزنامه‌ها را نکاه می‌کنم و بعد معمولاً انقدر موضوع خنده‌دار در حرفه‌ای که اقایان می‌زنند وجود دارد. که بالآخره سوژه دست ادم می‌ایدا مثلاً شما فکر کنید که ادم عاقل و معقولی امده ادعا می‌کند که خبرنگاران آمریکایی که به ایران آمدند و از دولت مجوز رسمی دارند و به طور رسمی دعوت شده‌اند آن وقت کنک خوردند. رئیس CIA بوده‌اند که با چمدان پرپول وارد ایران شده‌اند. خوب! طنز نوشتن در این مملکت کاری ندارد! فقط لازم است که کوشت تیر باشد و چشمتم ببیند. یا اصلاً شاید این هم لازم نباشد. از صبح تا شب در روزنامه به من زنگ می‌زنند و کلی سوژه و موضوع به من ارائه می‌دهند. یک سری از دوستان وجود دارند که تا هستند و خدا حفظشان کند. موضوع طنز پا بر جا خواهد بود.

علمی: ببخشید آقای نبوی. به نظر شما از کروههای مختلف سیاسی و اجتماعی که اکنون فعلی هستند کدام یک از همه طنائزتر هستند؟

نبوی: به نظر من هر چه ادم‌ها و کروههای جدی‌تر و قطعی‌تر حرف می‌زنند و به نظر می‌رسد به حرفه‌ای که می‌زنند بیشتر یقین دارند. طنائزترند. یعنی مثلًا شما ادم‌هایی را می‌توانید ببینید که بدون اینکه شک کنند که ممکن است حتی یک کلمه از حرفه‌ایشان درست نباشد با جدیت تمام نظر می‌دهند.

صالحیار: دیدید بالاخره به حرفه‌ای من

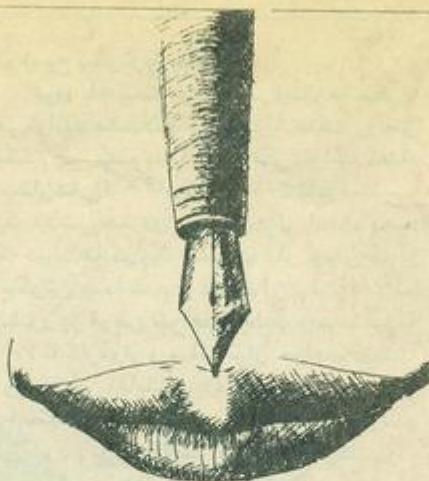
نیست به ریشه‌های انسانی اشاره نمی‌کند. در اینجا شما ادم‌هایی را می‌بینید که کارمند هستند ولی کارمندی نیستند که همواره به عنوان تیپ ذکر نشوند. ادم‌هایی هستند که کارمندند. چون منظور یک ادم کارمند است ماندگار نعم ماند یعنی به تیپ نزدیک نمی‌شود.

صلاحی: ببینید! چخوف وقتی از کارمند صحبت می‌کند قضیه صورت دیگری پیدا می‌کند و دقیقاً مسئله، با مستله‌ی انسان گره می‌خورد. فکاهه خودش هم ارزشمند است و به نظر من بستگی به اجرای کار دارد. یک مضمون برجسته‌ی طنز ممکن است طوری ناشیانه اجرا شود که ارزش ادبی خود را از دست بدده ولی یک نفر ممکن است یک موضوع مورد مطالعه را که ظاهراً پیش پا افتاده است طوری پرداخت نماید که جنبه‌ی ادبی پیدا کند و یا حتی از درون آن مسائل غلسفی هم به بیرون تراوش کند.

طیپی: در این میزگرد صحبت از فرهنگ روزمره‌ی عوام شد. مردم مادر صحبت‌های روزمره‌ی عادی خود جوک‌های زیادی تعریف می‌کنند و یا لطیفه‌های مختلفی به کار می‌برند. از سخنان شما اینطور برداشت شد که باید مسائل جامعه را کاملاً در نظر گرفت. مسائلی که بیشتر کربیانگیر مردم شده‌اند و مردم با آن‌ها بیشتر سر و کار دارند. من این سوال را داشتم که یک طنزنویس تا چه حد باید از عوام و اکثریت مردم تأثیر بکیرد و از مسائل مربوط به آنان و چقدر باید از قوه‌ی تخلی خود استفاده کند؟ یعنی تا چه حد پیش برود که به عوام زنگی متهم نشود و در ضمن از واقعیت هم خیلی فاصله نکیرد؟

نبوی: من خیلی وقت‌ها وقتی به لطیفه‌های که مردم می‌سازند توجه می‌کنم به نظرم می‌رسد که یک موجودی با ذهنی بسیار پیچیده و با دقت تمام این تعداد محدود کلمه را کنار هم چیده و این لطیفه‌ها را ساخته اصلاً اینطور نیست که بکوییم این را چون عوام ساخته‌اند پس یک کار عالمیانه است.

یعنی اگر ما آن سطحی بودن را بخواهیم لاحظ کنیم به این صورتی خواهد بود که عرض کردیم. مثلًا یک لطیفه‌ای را برایتان بکوییم که شاید مال ده سال پیش باشد. می‌کویند یک نفر برای استخدام شدن به کزینش اراده‌ای مراجعت کرد. از او پرسیدند باید با پای راست به توات رفت یا با پای چپ؟ او گفت اگر من را قبول کنید با سر می‌روم! اشما ببینید این کار بسیار پیچیده‌ای است. آمده در مورد موضوعی که کاملاً به شرایط روز بستگی دارد صحبت کرده آن هم با حداقل کلمات. و دیالوگی که هزاران نفر آن را نکفته‌اند. یعنی هزاران نفر در آن کزینش رفته‌اند و هیچ حرفی راجع به آن نزدیک ام اما این ادم همان موقع به ذهنش این



● یک طنز نویس، اشکالات موجود در جامعه خود را کامل می‌بیند و ترسمی می‌کند ولی مردم وقتی کار او را می‌خوانند فقط خدیده‌شان می‌گیرد.

● به نظر من آن طنزی که جدی تر و عمیق‌تر و ماندگارتر است طنزی است که در مورد انسان و موقیعیت او و اوارونگی موقعیت اجتماعی می‌شود عرضه کرد.

● من در ضمن اینکه احترام زیادی برای توفیق و آقای کیومرث قایل هستم ولی باید قبول کرد که دیگر زیان آن‌ها برای جوان ۲۰ ساله‌ی امروزی کاربردی ندارد برای اینکه جوان امروزی بسیار پیچیده‌تر از جوان دیروز است.

● یکبار کسی با مردم مصاحبه می‌کرد و از من پرسید چرا طنز سیاسی می‌نویسی؟ من پاسخ دادم برای اینکه خنده‌دارترین موضوع در ایران سیاست است.

مطلوب خطور کرده و با خود گفته من باید از این در رد بشوم. بعد نفرت و کیهه‌ای را که در دلش باقی مانده بوده باعث شد که شب در خانه این لطیفه را بسازد و از این طریق ناقل جریانی بشود که مردم انتقاد و نفرت در جامعه است و آن را به دیگران انتقال می‌دهد. اصلاً این‌ها لطیفه‌های سبکی نیستند منتهی مادر قبال زبان یک تعهداتی داریم. ما موظف هستیم برای شخصیت‌هایی که توسط مردم ساخته می‌شوند شناسنامه صادر کنیم و فضایی را که مردم برای نقل کوتاه لطیفه ذکر نکرده‌اند بسازیم. ما باید بی‌حواله‌گیری اکنون این کنیم تا آن مضماین به یک داستان یا کتاب

رسیدید!

نبوی: نه آقا من اصلاً این حرف‌ها را قبول ندارم. آقای افراشتَه را باز مثال می‌زنید؟  
صلاحی: من فکر می‌کنم کسانی که تضاد و تنافس در کارها و حرف‌هایشان بیشتر است، خنده‌دارترند.

نبوی: می‌دانید کجای کار خنده‌دار است؟  
اینجا که مثلاً شما یک آدمی را می‌بینید که دماغ خودش را نمی‌تواند بالا بکشد آن وقت می‌خواهد با استکبار جهانی مبارزه کند. یکی دیگر را می‌بینید که چنان راجع به مسایل دیگران می‌نویسد و حرف می‌زند که آدم از خواندن مقاله‌اش هم وحشت می‌کند آن وقت این آدم ادعای دموکراسی و آزادی هم می‌کند.

صلاحی: یک مغازه‌ی اغذیه فروشی هست که صاحبیش ارمی است و ما تازگی‌ها به آنجا می‌روم (البته قبل از انقلاب نمی‌رفتیم... ها! یک وقت فکرهای بند نکنید)



توضیح بیشتری بدھید؟

نبوی: بله. بحث بود بر سر اینکه ما چگونه می‌توانیم مشکلات سیاسی، مملکت را حل بکنیم. من گفتم معتقدم که اگر بتوانیم تعداد استان‌هارا از ۲۶ استان به ۵۰ تا برسانیم و یک تلاشی هم در سطح جهانی انجام دهیم که دولت‌ها کوچک بشوند. مثل چنین که از اینکوش جدا شد و غیره آن وقت ۷۰۰ تا کشور بر فرض خواهیم داشت بعد ما هم به ۷۰۰ تا کارگزار و سفیر نیاز خواهیم داشت. آن وقت این آقایان می‌روند سفیر و فرماندار و استاندار می‌شوند و در نتیجه دست از سر این مردم برمی‌دارند. این یک حرکت آرام ساز است و موجب توسعه‌ی سیاسی می‌شود.

صالحیار: آخر آن وقت یک مسئله‌ای وجود خواهد داشت و آن اینکه درآمد آقایان تقسیم و بالنتیجه کم خواهد شد.

نبوی: نه دیگر! با حفظ درآمد می‌گوییم.  
 صالحیار: خوب باز کجا باید این درآمد وجود داشته باشد؟

نبوی: من نمی‌دانم دیگر! من یک راه حلی که به نظرم رسید ارائه دادم. شما که با همه چیز مخالفید! شما بگویید من اجرا نمی‌کنم دیگر!

صالحیار: پول ۲۰ تا استاندار را نمی‌آیند بدهند مثلاً ۴۰۰ تا را چگونه بدهند؟

نبوی: نه! پول آن‌ها را هیچوقت زورشان نمی‌آید بدهند. یک راه دیگر هم صادر کردن این آقایان است که قبل از پیشنهادش را داده بودم!

صالحیار: آن هم خرج دارد! الان صادر کردن آدم از صادر کردن هر چیز دیگری بیشتر خرج برمی‌دارد!

خطیمی: آقای نبوی، در ادامه‌ی بحث لطفاً بفرمایید که نظرتان در مورد گروه‌های اپوزیسیون ما چیست؟ یعنی می‌شود از آن‌ها هم طنزی درآورد؟

نبوی: کدام اپوزیسیون؟ کسانی که نظرشان تغییر حکومت است؟ بینید ما در این مملکت یک اپوزیسیون داریم. این اپوزیسیون دو وجهه دارد. یک بخش آن اپوزیسیونی است که نظرش تغییر حکومت است که من فکر می‌کنم بخشی از خشونتی که در جامعه امروز ما وجود دارد مربوط به همان گروه است. یعنی گروهی که فقط با جنگیدن می‌توانند کار کند. بینیدا در ایران یک جنبشی به وجود آمده به نام جنبش دوم خرداد. این جنبش یک جنبش اجتماعی است.

جنگشی نیست که چپ باشد با هوازار رفتارهای سریع و خشنونتی مخالف است چرا که هر نوع خشونتی به زیان این جامعه است.

آن کسانی که به تغییر حکومت نظر دارند دارای نظر خوبی می‌باشند. تغییر تغییر حکومت دیگر در دنیا اصلًا مرسوم

یک روز چند نفر آمده بودند و صحبت می‌کردند. یکیشان با هیجان می‌کفت ما باید این ۱۷ شهر قفقاز را پس بگیریم. در حین صحبت چنگال از دستش به زمین افتاد. صاحب مغازه به او گفت آخر تو که یک چنگال را نمی‌توانی دست بگیری می‌خواهی ۱۷ شهر قفقاز را پس بگیری؟ این است که بعضی وقت‌ها حرف‌ها با حرکات و رفتارها نمی‌خوانند. مثلاً مثل این می‌ماند که یک نفر کراوات بزند و آن وقت با زیر شلواری در خیابان راه برود یا مثلاً با کامپیوتور عقب افتاده‌ترین و بدوعی ترین کارهارا انجام می‌دهد.

نبوی: مثل گوسفند فروشی با موبایل!  
نوبرکانی: آقای نبوی شما قبل از شروع میزگرد داشتید راجع به راه حل‌هایی که می‌توان از طریق آن مسائل مردم، خصوصاً مشکلات سیاسی را حل کرد صحبت می‌کردید و می‌شود راجع به این نظریه

نیست. در هر جای دنیا برای عوض کردن شرایط سیاسی بهترین راه همان است که در طول ۲۰ سال گذشته در سطح جهان جاری بوده یعنی تغییرات آرام. اگر شما به زور گروهی از مردم را ترغیب نمایید به اینکه تغییر بکنند ولی مردم تغییر نمی‌کنند؛ برای اینکه با یک انقلاب که نمی‌شود مردم را عوض کرد. سر خودمان را که نمی‌توانیم کلاه بگذاریم. چهار روز مردم می‌آیند توی خیابان چهار تا جیغ و داد می‌کنند. این نشان نمی‌دهد که آن‌ها عوض شده‌اند. آخرش می‌شود همان که در شوروی و آلبانی اتفاق افتاد. در تمام این دنیا، تمام انقلاب‌ها به شکست انجامیده است. این حرف دیگر معنایی ندارد. هر تغییری در دنیا در محدوده‌ی تغییرات آرام معنی می‌دهد و بعد چیزی که الان به اسم اپوزیسیون وجود دارد هنوز معلوم نیست ماهیتش چیست. شما نگاه کنید می‌بینید که مثلاً یک نفر



مقاله‌ای نوشته و اینطور برمی‌آید که جانبدار حکومت است. می‌بینید که ایشان می‌خواهد علیه رئیس جمهور کوടتا کند. بعد یک نفر هم هست که عضو اپوزیسیون است از صبح تا شب دارد مدد رئیس جمهور را می‌کوید. این بخشی از وضعیت کوئی ماست. توپرکانی: بعضی‌ها می‌کوید طنزنویسان، تخریب چی هستند و بعضی می‌کویند: طنز جراحی است و هجو سلاخی. هزل و شوختی و مطابیه بدون اینکه قصد ارزش کاری داشته باشیم یا بخواهیم آن‌ها را نفی کنیم کلامه این‌ها زنگ تقریب زندگی است به عبارت دیگر طنز سلی مکهم است که به صورت یک خواب الوده می‌زند تا خوابش نبرد! ولی شما الان می‌کوید همه چیز خوب است با آرامش پیش برود. می‌شود تو پسیح بیشتری راجع به آرامش بدھید! نبوی: نه! طنزنویس اینکوش نیست. مکر اینکه بعضی طنزنویس‌ها هستند که قرار

است حرفهای حزب را بزنند و توپخانه‌اشان را اینچوری می‌بندند ولی اصولاً طنزنویس واقعی دچار یک نوع نامیدی نسبت به هستی است. اگر نسبت به هستی دچار نامیدی نباشد و فکر نکند که سیاست یک موضوع احمقانه‌ی خنده‌داری است به نظر من طنز نویس نیست. کسی که حرفهای سیاستمداران را جدی بگیرد طنزنویس نیست. کسی که فکر کند من می‌خواهم با این‌ها شوخی کنم، او یک استفاده‌ی ابزاری از طنز کرده است. طنزنویس وقتی ذاتش ذات طنزنویس باشد، اینطوری نخواهد بود.

صلاحی: طنزنویس مثل کسی می‌ماند که از بالای ایوان دارد به قضایا نگاه می‌کند. همه چیز را حقیر می‌بیند. من یک حکایتی از شمس تبریزی خواندم که مفهومش این است که می‌کوید من در شهری رفتم که دیدم همه‌ی مردمش هراسان هستند و می‌کویند یک دروازه‌ای هست که پشت آن یک اژدهای بزرکی پنهان شده که از دهانش آتش بیرون می‌آید و همه را می‌سوراند. هیچکس جرأت نمی‌کرد در دروازه را باز کند. بعد شمس می‌کوید من دلیری کردم و پیش رفتم و بر قفل در زدم قفل پوسیده بود و خود به خود بر زمین ریخت. در باز شد و پشت آن یک کرم کوچکی بود که حتی ارزش لکد کردن هم نداشت. به نظر من طنزنویس چون از بالا به همه چیز نگاه می‌کند بعضی چیزهایی را هم که جدی می‌گیرند او با یک نگاه شوخی می‌بیند. کاهی اوقات هم آن ابهه‌های کاذب را از بین می‌برد. مثلاً فلان ژنرال که روی سینه‌اش را پر از مдал کرده و مقطع راه رفتن زیر پایش را هم نگاه می‌کند طنزنویس می‌آید و تمام مdal‌ها و لباس‌هایش را از تنفس درمی‌آورد و او را همین طوری تسوی خیابان راه می‌اندازد. مردم هم که او را اینطوری می‌بینند خنده‌شان می‌کنند و آن وقت این ادم ابهه‌ش دیگر می‌ریزد. و ادم‌ها او را طور دیگری نگاه می‌کنند. یعنی کار طنزنویس طوری است که ابهه‌های کاذب را از بین می‌برد.

توبیکایی: آیا شما آقای نبوی، از طنز دیگران هم لذت می‌برید؟

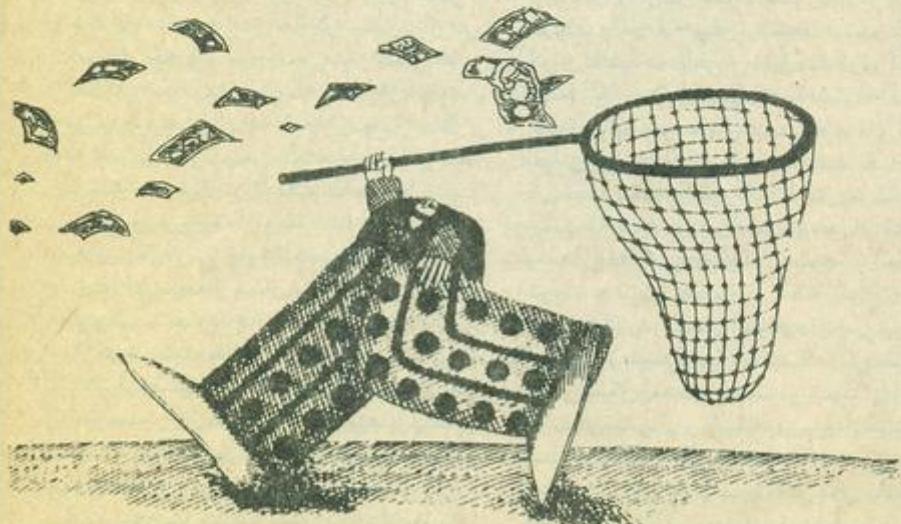
نبوی: مسلماً من بعضی وقت‌ها رستم التواریخ را می‌خوانم و دیشب تذكرة التواریخ را خواندم. به قدری کار زیبا و لذت بخشی است که حد ندارد.

صلاحی: من که واقعاً به وجود آقای نبوی افتخار می‌کنم.

توبیکایی: بله، ایشان واقعاً خیلی زحمت می‌کشند.

نبوی: من الان می‌افتم پایین!

توبیکایی: به هر حال ما از همه‌ی شما متشرکیم و خیلی ممنون که زحمت کشیدید و ما را سراغ راز کردید.



# گفت: چه داری؟

## گفتم: تو چه می خواهی؟!

(من سخنرانی سیدعلی صالحی در خانه مردم (اولاف بالمه) گوتبرگ - سوند)

سوتر سکی پیر زیر سایه و چکه های کولری آبی. نفس نفس می زد. باد شهریوری از همین آغاز روز، لجو و پر شکنج و کینه توز می وزید. بن بست جهان است اینجا، مرور خاطرات، قدغن است.

اینجا باز به یاد می آورم آن سبزپوش جوان را که در دروازه شهر رو به من گفت: - تو غریبی! همه شناسنامه ها تغییر کرده است. من با چنین تصویری به وسعت میهمم، باید دریابم که نسلی دیگر آمده است. نسلی که دیگر چون من ساده نیست، دیر باور است. اتفاقی عمل می کند، نسبت به گذشته دچار انقطاع کامل شده است. برآمده چون طنزی کردن از دل کهواره ترازدی، اما هوشمند و متهر، با پورخندی تاریخی علیه خود تاریخ پرسش های جوانان این دهه با همه چرایی های پیشین متفاوت است. بازتاب کلامی و واکنش رفتاری نسل جوان امروز ایران نشان می دهد که شرایط کنونی خود را در میانه می بینند. دریافت این دیگر نمی خواهد چون ما زندگی در موقعیت های کوئاکون و تحملی را تحمل کند. این پرده و نماد و راز مقاومند و اراده می باشد. این نسل است. عالی ترین و آشکارترین واکنش اینها را در هفدهم تیرماه ۱۳۷۸ در کوئی دانشگاه تهران دیدیم،

جنیش دانشجویی در تیرماه، خندک خود را از پرده ضخیم خواب الودکان عبور داد. این نسل خویز خورشیدوش، رفتار، کفتار، پندار و ادبیات ویژه خود را دارد. آنها در سطحی ملی به صورتی پیکر در میان جهان ارتباطات، با تمامی حوادث این سیاره همسایه شده اند. همه چیز نشان می دهد که دیگر با هیچ ترفندی فریب خواهند خورد. تفاوت میان آثار شیرین قرن نورده همی و جنبش حق طلبانه در راه دمکراسی، ازادی و عدالت را به نیکی درک کردند. و این درک و فهم تاریخی تنها در حوزه امور سیاسی و اجتماعی خلاصه نمی شود. این نسل هشیار در سیطره فرهنگ و به ویژه در حیطه و حیات ادبیات و افریش های کلامی، نوجو، سنت شکن و صریح الهیج است.

دیگر من با یقین کامل بر این باورم که اکثر ادبیات نوین ایران، به ویژه شعر، داستان کوتاه، و رمان نو ما نیز چون سینما،

انتهای روستای بزرگ مسجد سليمان کفdstی بود که پروانکی می توانست یک نفس آن را بدو. و من دو دهه را به دراز نای دو قرن دویده بودم تا به جای نخست خود باز کردم، به امید باز یافتن پاره خردی از آن گذشته ای غریب که نیمه مکافات نان و نیمه معازله با معمومیت بود، اما باد آمده بود و همه رؤیاها را با خود برد بود. از همان دروازه ورودی شهر، از همان نیست نخست، ترمذ از پیش حساب شده رانده مینی بوس، از بی تفاوتی مسافران، و از نگاه آن سبزپوش نوجوانی که بالای سر من آمد و پرسید:

- چه داری؟  
- گفتم:

- تو چه می خواهی؟ و چرا از من سوال می کنی؟  
- گفت:

- تو غریبی!

راست می گفت، اما چه طین تلخی، من در زادرو خود غریب می نمودم. زادرو دی که همه چیزش - جز فقر - چهاره دیگر کرده بود، جنک زده، تشنگ و بی اب، با قشون بی شمار آن همه بیکار، دست در جیب، بلا تکلیف و منتظر اشاره های تا انتقام همه هزار کان را از تو بگیرد. قدم زدم، کوچه به کوچه، و هر چه بیشتر جست و جو کردم. کمتر یافتم، نه نامی و نه رخساری اشتباخت. داشت باور می شد که راه را اشتباخت آمده ام. اینجا متنها علیه جهان است، جزیره ای که به اقیانوسی دور تبعید شده است. جای آن دریاچه نفت و خون که خراش موشکی از جانب قادسیه بود، ردیف تازه ای از خانه ها و معازه ها روییده بود، تابلوها و اسامی غریب، و دیگر چیزی نبود که مرا به باد خودم بیاورد. نوعی آخرالزمان بی چرا! دو قرن را در دو دهه یاد دهه در دو قرن! نسلی دیگر آمده بود، نسلی توأمان از دو فرهنگ، نیمه از روستاهای ویران گریخته، ساده، غمکین و گویی چشم به راه نجات، و نیمه دیگر با شلوار چین، کفش های کتانی، و ظاهری کاملاً غریب، پوسترهای بازیکران فیلم تایتانیک جای پوسترهای بروس لی دهه پنجم را گرفته بود. کوشی خیابان بزرگالهای مشغول نشخوار کاغذ بود، و آن

در ایران امروز مانعه چیز جاگن شده است. چهاره دیگر کردن جامعه و جهان امروز ما - در ایران - برابر با قبول سنکنین ترین هرزینه های تاریخی بوده است. شتاب و اهستکی این آنکه چنان حیرت اور و غیرقابل بررسی است. که کاه کمان می کنی این دو دهه ای اخیر. خود دو قرن دراز مدت بوده که در یکی دو لحظه طی شده است. شتاب حوادث، زمان را کشت، و اهستکی باورش. هارا!

هفت ساله خوابیدیم و هزار ساله بیدار شدیم. کوکان دیروزی ناکهان بالغ شدند و بالغان همین دوش، بی کاه ... روی تکیده و موى سفید و پیر، ناظر گردیدی از زمان که پرده ها درید و پندارها کست و پاییزه ادار پی اورد، ریش و رویشی باور نگردند. ما خود که در اوتد میانی این گردید بودیم. زمانی ملتفت عبور از غار کهف شدیم که یک لحظه از مقابل اینه تاریخ گذشتیم. حیران از تماشای چهاره هزار ساله خویش و رژی دی رازهایی که بر هنر از مقابل ما گذشتند.

من می دانستم عبور از چنین دریایی بی پرستشی، پندار و خواب و وهم نیست. اما درک عمیق از دشوار بود، نه ماهی اب را می فهمد و نه کل عطر خویش را، مکر از منظری دیگر به اندر خویش بینکرد. و دور شدن از خویش در چنین شرایطی، عین شهادت است. عزیزانی که خانه باز نهادند و تن به تبعید سپردهند. طبعاً از چنان منظری به مأوای ما و موطن پیشین خویش نظر داشته اند و نیکوت از نگاه ما به تحلیل این تاریخ پیر و پریشان رسیده اند. و من زمانی به این دیگر کوئی خارق العاده و خواب زده بی بردم. که بعد از سال ها دوری از زاد رود کوچک در جنوب مانده خود. به آن دیار باز کشتم، تمام طول راه ... سعی ام این بود تا با تکرار خاطره ها، کوچه ها، ادم ها، اوها، عطر و نور و رنگ و راز و رؤیا های پیشین، دوباره کمی چیز را به یاد آورم، اسامی نزدیک ترین کسان خویش را زمزمه کردم: خم و پیچ تنها خیابان شهر، دکه ها، مغاره ها، ادمیان، لوحه ها، شوختی ها، شادی ها، مدرسه تا خانه، خانه تا مدرسه و آن عصر طولانی تنها در یک مسیر مشخص، آغاز و

می‌کند که تنها با حضور در متن آن قابل لمس و تعریف و تجربه است. سادگی فهمان و معصومیتی بومی در نهانخانه‌ی وجود این نسل نو - به مثابه میراثی شرقی - وجود دارد که می‌خواهد با جهان معاصر، معاصر و همسو باشد. از سوی دیگر بسیاری از مرزاها فروریخته و او با همه‌ی عدم امکانات، بی‌پرهه از عطیه‌ی اطلاعات جهانی نیست. و در جانبی دیگر به دلیل مهیا نبودن شرایط داخلی می‌خواهد از هیچ... همه چیز بسازد، قهر و انقطاع او از کذشته، نشانه‌ی نویشی از نوعی اعتراض به موقعیت چندگانه‌ی خود او است. تقریباً تمامی راههای نشر مکتوبات - برای شعر - به روی این نسل بسته شده است، و خود به تنها و به صورتی خود جوش و حتی ناخواسته، جریانی انتقالی در ادبیات شفاهی و شعرشنیداری به وجود آورده است. من

شاهد شب شعرهای دندنفرده در گوشه‌هایی از پارک‌ها و حتی قهقهه‌های تهران

بوده‌ام، کوه نوردان جوانی دیده‌ام که در میانه‌ی راه به گوشه‌ای خزیده‌اند. خلوتی کزیده‌اند، و در جمع خود شعرخوانی کردند. خبر دارم که کرودهای کوچکی از همین جوانان، به صورت ماهانه و به صورت دوره‌ای، هر بار در خانه‌ی یکی جمع می‌آیند و کلام خود را محک می‌زنند. سوای انجمن‌های ادبی رسمی و صاحب مجوز، سوای خانه‌های فرهنگ و فرهنگ سراها، قریب به پانزده انجمن شعر در سطح تهران فعال‌اند که تعداد هر بارشان به بیش از صد نفر می‌رسد، و همه جوان‌اند، این کثرت، نشانه‌ای ملی از یک مقاومت تاریخی است. مباحث و مبانی تئوریک، نقد و بررسی و محاکمات، محور سازنده‌ی اکثر این جمیعت‌های جوان است. آن‌ها به گونه‌ای بی‌پرسش، حتی در خطای کردن صادق‌اند، امکانات به عدالت تقسیم نشده است، و با این همه بن‌بست و کاستی و کبود، جدی‌ترین چهره‌ها هم در حوزه‌ی شعر و هم در افریش‌های دیگر ادبی، از میان همین نسل مستقل پرخاسته‌اند. در سرزمینی که شعر یکی از ارکان فرهنگی آن است، شاعرانش در مضيقه‌ی مطلق به سر می‌برند.

اما همین شاعران در فضایی از این دست که خون‌سردترین موجودات را نیز خشونکن می‌کند، بنای اشارات آن روح ملی و عادت عاشقانه، راه‌نمای پیش کرده‌اند، و از قضایا شیوه‌ای برگزیده‌اند که سانسورپذیری آن در حداقل ممکن قرار دارد؛ اما زیستن در موقعیت‌های کوتاکون ولی همزمان از سویی، پاره شدن فهم و درک ملی و دریافت طبقاتی از جانبی دیگر، و راز و رمز دفع یا جذب مخاطب از جهتی دیگر، و تنها و غربت این نسل ...



• سیدعلی صالحی، سرمه - مالمو ۲۹ زانویه ۲۰۰۰ میلادی خانه‌ی ملت (اولاف بالده)

زبانی بین‌المللی و مشترک می‌داشت و در بین بست عدم امکانات در غرصه‌های مختلف اسیر نمی‌ماند. هم اکنون از جایگاهی جهانی برخوردار می‌بود. او اخر دهه‌ی شصت سن و سال دار خودمان نیز دشوار است می‌گویند و حتی طعنه می‌زنند که آثارشی زبانی و انحراف و بی‌راهه نیز در کلام شعر امروز بسیار رُخ می‌دهد، کدام معتقد منصف است که این خلل و آسیب را نادیده یکنید. این انحرافات نیز در عصر بحران، زایشی طبیعی دارد، هر مولود زیبایی همواره با جفتی و جراحتی به دنیا می‌آید، اما بتای تجربه و تاریخ، آن چه پایدار و مانا می‌ماند. همان مولودی است که بر حقیقت و تولد نهایی پای می‌نشارد. هم آثار منتشر شده به کونه‌ی دفاتر مستقل، و هم اشعاری که در دوابر و صفحات ادبی جراید درج می‌شود، دقیقاً عاری از این مشکل نیستند. کل آلدکی نشانه‌ی حرکت است. عصر ارامش پیش روی ماست و شعر ما هم اکنون می‌رود تا از مه به درآید، اما این ظهور در چه شرایطی رُخ داده و رُخ می‌دهد، تنها اشاره‌ای کدرا به دشواری‌ها و مصائب پیش روی نشر و افرینش این کلام جادویی، خود نشان خواهد داد که نسل جوان مادر این زیست و ذهن و زبان هزار پاره شده از چه مقاومت تحسین برانگیزی برخوردار است: با این حال نسلی شالوده شکن آمده است، و با آن که محیط، زندگی، روزگار و زاد رودش گاه او را «غريبه» خطاب می‌کند، اما از افرینش باز نمانده است. رویدن رؤیا در بستر کایوس، و سرویدن و نوشتن در تنکنا، اتفاقی است که نسل جوان مستقل ما با تلغیت ترانه‌ها به تجربه‌ی آن برآمده است، و این پدیده‌ای منحصر به قدر است. زیستن در موقعیت‌های کوتاکون اما همزمان، شخصیت و هویتی دیگر طلب

بیش از یک دهه است که من از نزدیک، با دقت، دلسوزی و از منظر قضایت، این سفر و سلوک خلاق را دنبال می‌کنم. ما در ایران جهت اراده‌ی شعر خود با مشکلات بسیاری مواجهیم، و طی این سده که صنعت چاپ به یاری انتشار اوازه‌ای ایرانی ما آمده است، هرگز تا بدین پایه با معضلات نشر، مقابله نبوده‌ایم: بحران از بیرون و شکوفایی از درون در تقابلی رود رو، نسل امروز شاعران را مهیا رستاخیزی حیرت اور کرده است. من در این سخن، از شعر می‌کویم، چرا که به شدت با آن زیسته‌ام و در واقع رشته و رؤیای همیشگی من بوده است و در این بیست سال در بیش از پانزده انجمن جدی شعر زندگی کرده‌ام. با بیش از دویست شاعر جدی از نسل جوان آشنا و تاکنون سی و دو دفتر از این نسل را به چاپ رسانده و در محله دنیای سخن، هر ماه با خیلی از نامه‌های رسیده، رازوری می‌کنم. بدین سبب شعر پیشو ایران را به عنوان نماینده‌ای افرینش‌های کلامی مورد سخن آورده‌ام. شعری که به باور من از دل سیک می‌روید تا در بحرانی ترین دوره‌ها، از

مجموعه‌ی خلاقیت‌های کلامی ما را در زمینه‌ی شعر به سه سو و سه صورت کاملاً منفک و مجزا تقسیم کرده است:

۱- نوعی شبہ شعر که ساده لوحی را جانشین سادگی فہیمانه کرده است، بیشتر اولین پوسته‌ی احساسات مخاطب میان مایه را هدف گرفته که سانتی مانتالیزم و رُمنس لمپینی و براثت از هر گونه غنای شاعرانه از مؤلفه‌های اساسی آن به شمار می‌رود، و این میراث بی‌ازرشی است که در دهه‌های گذشته تیز نمایندگانی داشته است، و عموماً مورد استقبال عوام نوآمده به جانب نوعی اندیشه‌ی خام قرار می‌کشد و دقیقاً جای خالی تصنیف‌های کوچه بازاری گذشته را پر کرده است.

۲- شکلی از زبان پریشی مدعی رهبری فرماییم که بیشتر پریشانی زبان است تا زبان پریشی، رهروان این جاده‌ی خاکی بی‌مقصد بر این باورند که آینده، آن‌ها را کشف خواهد کرد، و بی‌خبرند از بازی رمان که هر کس امروز و اکنون ور دست و پیش رو و ملموس را فتح نکند، هرگز قادر به درک آینده‌ی نیامده خواهد شد، معنا گریزی، تخریب نظام روایت تا حد توهین به زبان حافظ، آثارشی کلامی، تهی شدن از شفافیت و آرمان‌های انسانی، خود سیر پنداری از معناهای ملی و بومی و فرهنگی، تبدیل زبان به یک عنصر ضد ارزش، پنهان کردن عدم استعداد در پس پرده‌های ناموزون، استعداد از عناوینی چون پست مدیریزم، که درک آن از طریق ترجمه‌های مقلوط، از آن رخساری کمیک ارائه داده است. و قناعت به مخاطبین خصوصی و فامیلی در محدود، از خصائیل و پی‌آمدهای این نوع فرماییم به اصطلاح اولترا مدرن است، که من از این مجموعه‌ی میرا و این موج تفتنی در یک بخش استقبال می‌کنم، و آن اعتراض به موقعیت موجود است، نوعی دهن کجی و عصیت افریشی که حتی زبان را به شکر گرفته است، طبیعی است: آثارشیزم نیز یکی از لایه‌های کمرنگ اعتراض است که تنها برای مدتی معین به حیات خود ادامه می‌دهد، ما، در شش دهه‌ی گذشته در شعر پیشرو ایران تیز نمونه‌های فراوان و شوخ طبعه‌های از این جهان بی‌زبان داشته‌ایم، از «جیع بینفس» تا «هفتی سوراخ»، اما نه آن ساده لوحی عوامانه و نه این فرماییم عاری از یک ساختمندی تاریخی، ادامه‌ی طبیعی شعر ملی ما نبوده است، نمایندگان باطنی و خالص و طبیعی شعر بعد از نیما، زبان شامل و فروع بود.

و من ظهر این دو شیوه‌ی متصاد، یعنی یکی مشتری طلب و دیگری مخاطب گریز را البته در چارچوب همان مبحث «آخر تو غربی!» قرار می‌دهم و از آن به عنوان واکنشی صمیمانه اما غلط یاد می‌کنم.

منفرد و گوش سپردن بی‌چرای عمومی برخاسته است. نعم گفتار می‌خواهد خواننده جانشین شاعر شود، شریک شعر شود، از تحمیل خود بر زبان می‌کریزد، استعاره و مجاز و ایهام را نمی‌پذیرد، سادگی فاهمه و تأکید بر روح تسبیحی شعر، از عوْلَفَه‌های اصلی آن است، شعر ما این و هله می‌خواهد بشنواد و نه بشنواند، حقش شعر گفتار، جنبش غالب دهه‌ی گفتار به رهبری نسلی اشغالابی بوده و هست، ادامه‌ی طبیعی و استقرار تاریخی شعر ملی ماست، و به طرز خارق العاده‌ای مردمان و خواهندکان شعر درست و به سامان را دوباره با ذات شعر، صلح داده است، استقبال تمام طبقات، چه خواص و چه عوام و چه لایه‌های میانی جامعه از این راز نو مکشوف، یکی از روشن‌ترین دلایل صحت این سلوک کلامی است، ما از عصر پوشیده سرایی و ترس‌های سیاسی عبور کرده‌ایم، نیازی به سیرک صنایع دوران فنودالیزم فرهنگی نداریم و شعر گفتار و جنبش نسل جوان به این ضرورت تاریخی، پاسخ مثبت داده است، شعر گفتار را دیده‌اند که بر پیشانی کامیونی از مرز بازرسکان گذشت، تهودچی را به تفکر و امنی دارد، و هم اکنون جدی‌ترین و اصلی‌ترین محور مباحث داشتکاهی و مراکز فرهنگی در میان فرزانگان است، این نتیجه‌ی پایداری ما در زادرودی است که به ما می‌کویند توغیریں ادرست کنتم اند، شعر مولود غربت است، و شعر گفتار یادآورد فراموش شده‌های مردم صاست، در پی جست و جویی وسیع، رکه‌هایی از آن رادر کلام مولوی و حافظ، و از امروزیان در شعرهای واپسین سال‌های نیما، شعر شاملو، و فروع نیز باز خواهید یافت، اما تثویریزه کردن، کشف، پردازش، تأکید و توسع و اصرار بر آن، بارگاهانه تازه‌مان موعود و عصر رایش نهایی اش فرا بررسد، حیرت اورترین حواویث جهانی در دو دهه‌ی واپسین هزاره‌ی دوم رُخ داد، ریزش‌ها و رویش‌های بسیاری دیدیم، و ما در میان خود دو قرن را در دو دهه تجربه کردیم، قبول هزینه‌های سنتکن و توانانهای تاریخی، انسان طارانوین ایرانی را انسانی پرسش‌گر و مقاوم و معتبر کرد، نسل جوان چکیده و اولاد همین انسان فرهمند است که در اقلیم کلام، زبانی نو و ذهنی توفانی می‌طلبد، شعر ... نماینده‌ی فرهنگی ما، و شعر گفتار، پاسخ زمان ما، و نسل تو طلایه‌دار آن است، با تمام غریبیش، با تمام تنهایی اش، و با تمام مصائبی که طی کرده است.

کفت: چه ناری؟  
کفت: تو چه می‌خواهی؟ و چرا از من  
سؤال من کنی؟  
کفت: تو غریبی!

● نسلی دیگر آمده است، نسلی که دیگر چون من ساده نیست، دیر باور است، افحاری عمل می‌کند، نسبت به گذشته دچار انقطاع کامل شده است، برآمده چون طنزی گزنده از دل گهواره‌ی توازدی، اما هوشمند و متھور، با پوزخندی تاریخی علیه خود تاریخ.

● تنها اشاره‌ای گذرا به دشواری‌ها و مصائب پیش‌روی نش و آفرینش این کلام حادی‌بی، خود تسان خواهد داد که نسل جوان مادر این زیست و دهن و زبان هزار پاره شده از چه مقاومت تحسین برانگیزی برخوردار است:

● رویدن رویا در بستر کابوس، و سرودن و نوشتن در تیکنا، انساقی است که نسل جوان مستقل ماما لخ ترین توانه‌ها به تجریه‌ی آن برآمده است، و این پدیده‌ای منحصر به فرد است.

● ما از عصر پوشیده سرایی و ترس‌های سیاسی عبور کرده‌ایم، نیازی به سیرک صنایع دوران فنودالیزم فرهنگی نشاند، این فرمایی از عناوینی چون پست مدیریزم، که درک آن از طریق ترجمه‌های مقلوط، از آن رخساری کمیک ارائه داده است. و قناعت به مخاطبین خصوصی و فامیلی در محدود، از خصائیل و پی‌آمدهای این نوع فرماییم به اصطلاح اولترا مدرن است، که من از این مجموعه‌ی میرا و این موج تفتنی در یک بخش استقبال می‌کنم، و آن اعتراض به موقعیت موجود است، نوعی دهن کجی و عصیت افریشی که حتی زبان را به شکر گرفته است، طبیعی است: آثارشیزم نیز یکی از لایه‌های کمرنگ اعتراض است که تنها برای مدتی معین به حیات خود ادامه

ویژه‌ی علوم سیاسی را به هم بریزد، آمده است تا مرکز مثلثی از زمان، مردم، و تاریخ و راه بدل کاروان کلاماتی باشد که از رودکی به فردوسی، از فردوسی به حافظ و از حافظ به نیما به ارث رسیده است، شعری که علیه زبان استبداد برخاسته است، شعری که عملاً متعلق به نسل کثیر جوان مادر این دو دهه‌ی اخیر است.

۳- نعم گفتار و جنبش ملی آن، مدعی آزادی در زبان است، در واقع شعر زبان را جانشین زبان شعر کرده است، طبقه‌ی مخاطب ویژه‌ای را نمی‌شناسد، تقسیم گفت و کو را اعلام کرده است، درست علیه متکلم وحدت، و علیه اعصار «شبان - رمکی»، علیه سخنوری

سه شعر از:

## سیمین بهبهانی

### سلام، ای روشنایی

کسی که در سینه خورشید، در آستین ماه دارد  
به خاک ویرانه‌ی ما سبک قدم می‌گذارد

سلام، ای روشنایی! به جشم من آشناشی  
درخت سبز تبارت نشان و نام از که دارد  
خوش آمدی، بخت و کامی، یا فراتر دوگامی  
که بی تو ویرانه‌ی ما نشان ز شادی ندارد  
ستاره‌افشان دست خجسته باداکه فردا  
شکوه الماس روشن ز خوشها سر برآرد  
به ناتوانان توان ده، به خاک پوسیده جان ده

خوشاب اعجاز ابری که زندگانی بیارد  
امان ازین زندگانی! چه رفته بر ما، ندانی  
سرشک ما دانه‌دانه گذشته را می‌شمارد  
امان ازین می‌امانی! چه وحشت آور زمانی  
که حد و عد ستم را کسی شمردن نیاراد  
غريق خون جتر ما، ز حال خود بی خبر ما  
ز قنه‌ی رفته برو ما چه کس خبر می‌گزارد  
تو آمدی، غم سرآمد؛ زمانه‌ی خوش تر آمد  
که زهره را حکم بر جیس به مطربی می‌گمارد.

کسی که در سینه خورشید، در آستین ماه دارد  
چو می‌رود، هردوان را به دست ما می‌سپارد.

78 بهمن

### بانو...

بانو، این هدیه به تو، او را از من پنذیر!  
گفت و برش سر دست، افکند از پله به زیر.

قریانی بر سر خاک تابی خورد از سر درد  
جویی خون... بعد سقوط، خاموشی... بعد نفیر  
ایلیسی دست گشاد، انسانی رفت ز دست  
وای از فرزند جوان! صد وای از مادر پیر!



بانو، در خواب تو را دیدم در هاله‌ی ماه  
چشمانت لاله‌ی سرخ، رویت گلبرگ زیر.

### چراغ... کتاب...

بانو، دیدم که به بر داری نوباده دوتن  
این یک چون ماه تمام، وان یک چون بدر میز.

گردی نشانده ز رخ، بنشتی بر جسدی  
با جانی نفته ز غم، با قلبی خسته ز تیر  
گفتی وادین و خردا آه از بی شرمی دد  
نشی در پیش نهد، گوید: «از من پنذیر!»

بانو، بر گننه‌ی جهل افسانه‌ی جوی سرشک  
گردی بر تن، کفتش زان بالا پوش حیر.

چون می‌رفتی، ز پیت دیدم نوباده سه تن  
یک تن آن تعیش نحیف از نو چالاک و دلبر  
بر جاش افتاده به خاک ظالم در بند هلاک  
چونان خارای پلشت، چونان خاشاک حیر.



بانو، آگاه تویی: دیدی بر ما چه گذشت  
بانو، دنای خبر! بانو، بینای بصیر!

چراغ را خاموش کردم، کتاب را ناخوانده بستم  
پرچه‌ستگن و چه زیراست! چه قدر امث خسته هستم  
صدای مشتی پاره آهن، عبور تند دائمی شان

نمی‌گذارد تا بخوابم، ملول در بستر نشتم  
چراغ روشن کردمش باز، کتاب... اما عینکم کو  
چه دارد این سباده‌ی معز؟ گشتم و ناخوانده بستم...

هزار و یک عاشق - کجا؟ کو؟ نمانده یک تن در کارم  
ز دام من رستند و رفتند، ز بند سوداشان نزستم  
هزار و یک عاشق که از عشق به آسمان می‌نشانند  
هزار و یک پیمان که از فاز چو رسماشان می‌گستم  
جوانی و آن بی خیالی کجاست با آن خواب شیرین  
مزاج بی افیون ملنگم، طیعت بی باده می‌نمم...

چراغ با آن نور تندش به چشم‌هایم نیزه می‌زد  
کتاب را پرتاپ کردم، چراغ را در جا شکتم:

- «بحواب، زن، آشتفتگی بس!»

- «نمی‌توانم افرص ها کو؟»

به زیر بالش دست بردم، به شیشه‌یی لغزید دستم.

- «چقدر؟ صد یا چند صد افرص؟ بخور که خوبت جاودان باد!

- «نمی‌خورم؛ دشمن بداند که زندگی را می‌پرسنم.»

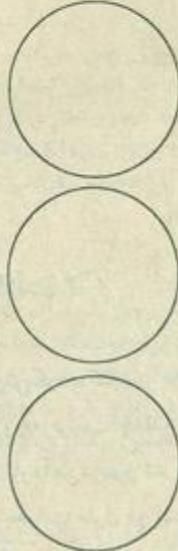
فروردین

78

تیر

# سال کلید هزاره‌ی صلح

2



چه گذشت، چه گونه گذشت و بر خانوار مشترک بشری چه رفت؟! سخن از هزاره‌ی دوم میلادی و واپسین قرن آن است، هزاره‌ای که شاهد جنگها، کشتارها، فجایع و کرستنگی‌ها و بلایای بسیاری بود که کماییش - اهل خبر - از چند و چون پرماجرای آن بی اطلاع نیستند، اما قرن بیستم، قرن انقلابات آسیا نامیده شده است. قرن انقلابات جهان سوم: از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه تا انقلاب چین، انقلابات عربی، انقلاب هند، و آن سوی سیاره، انقلابات و کودتاهای کشورهای امریکای جنوبی و همچنین خیرش ملت‌های استقلال طلب قاره آسیا، و سرانجام شکست بسیاری از عقاید و نحله‌های سیاسی و فلسفی و فروپاشی شوروی، تولد کشورهای نو خاسته، مسلطه تجارت جهانی، نیوکلینیالیزم غرب نسبت به شرق، افريقا و امریکای جنوبی، مسئله نظم نوین جهانی و تکتازی غرب و ناتو از ره‌آوردهای سده‌ی گذشته بود.

همچنین در ایران عزیز خودمان نیز به عنوان پاره‌ای از کلیت این جهان، شاهد رخدادهای عظیمی بوددایم: قرن بیست برای ما با انقلاب خونین و دهقانی مشروطیت آغاز شد. در حالی که عوام و مردم رهبری این انقلاب را به عهده داشتند، منورالفکرها به سرعت در مسیر قانونمند کردن آن سکاندار نظام جدید شدند، پارادوکس تاریخی، انقلاب مشروطیت را میان سنت‌زدگی عامه و تجدددطلبی را ویان و مجریان انقلاب دو شقه کرد که سرانجام میراث آن به دیکتاتوری دوپهلوی رسید. تضاد غامض میان سنت و مدرنیته‌ی تحملی البته بعد از قریب به نیم قرن کشمکش و پایداری در هم فرو ریخت و به انقلاب بزرگ ۲۲ بهمن منجر شد، انقلابی که از یک سو، ریشه در ارزش‌های اسلامی داشت و از جانب دیگر می‌خواست موجودیت عملی و نقش اجتماعی خود را با مدرنیزم آخرین سال‌های قرن بیست، همسو و هماهنگ کند، اما به دلیل همین خصائص ناهمکون، در غایت، شور و عصیان ۲۰ سال پیش در دوم خرداد ۱۳۷۶ و سپس در ۲۹ بهمن ۷۸ به شعور و همایش ازاده‌ای ملی از سر تعقل سیاسی تبدیل شد. یعنی مجددان در آغاز هزاره‌ی سوم و قرنهای تازه، ملت ماتوانست خاستگاه و اراده‌ی صلح جویانه‌ی خود را در معرض قضاؤت جهانی قرار دهد. ۲۲ بهمن ۵۷، انقلاب سرخ و ۲۹ بهمن ۷۸ پیروزی انقلاب سبز بود، و این واپسین تقدير ملت ما در دو دهه‌ی واپسین قرن بیست بود که توانست تحت هدایت دکترین محمد خاتمی به جهانیان نشان دهد که در عین علاقه به سنت‌های معنوی و ارزش‌های اسلامی و مشروعیت اخلاق نبوی، تحمل و ظرفیت پذیرش مدرنیته‌ی آغازین قرن ۲۱ میلادی را نیز دارد. لذا از آن جا که این سیر و روت و تورق تقدير سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، با قبول هزینه‌های سنتگین تاریخی، به نتیجه رسیده است. لازم دیدیم که این مبحث را به عنوان سخن محوری این شماره از مجله‌ی دنیا سخن در نظر گرفته و مسلطه را از طریق آراء اندیشه‌ورزانی چند به بحث بگذاریم. آن چه که ماحصل این گزارش موجز - در حد توان یک نشریه ادبی و اجتماعی - است - پیش روی شماست، باشد که این نقش اندک در تکمیل نگاره‌ی حیات سیاسی امروز ما مؤثر افتاد. توضیح اینکه در تهیه این گزارش‌ها آقای علی و شیم عظیمی از ادان ما را همراهی کردند.

در بارهی قرن بیست و یکم و آینده جهان  
هر کسی می‌تواند گمانی داشته باشد، ولی هیچ  
حدسی پایه‌ی عقلانی محکمی نخواهد داشت.  
زیرا دنیا بر سر یک دو راهی قرار گرفته است و  
کسی نمی‌داند که کدام یک از دو راه را در پیش  
خواهد گرفت.

یک نظر آن است که بشر در زمینه‌ی علم و  
فن به پیشرفت‌های معجزه‌آسانی دست خواهد  
یافت، شاید فضایی که آن همه مورد آرزوهی  
شاعرانه‌اش بود در دسترس او قرار گیرد، و در  
موارد دیگر نیز شگفتی‌هایی به خرج دهد.  
این به جای خود، ولی ازسوی دیگر هیچ  
روشن نیست که جامعه‌ی بشری ما خود چه  
خواهد کرد. مسئله: خود انسان است. رابطه‌ی با  
طبیعت را هم خود انسان تنظیم می‌کند. تمدن  
پسرگذشت رویارویی انسان با طبیعت  
است. البته طبیعت نظام خود را داشته، این با  
انسان بوده است که ببیند مطلوبترین رابطه با  
او چیست؟

این رابطه که در گذشته تا حدی مسالمت  
آمیز بود، در قرن اخیر به کشمکش نزدیک شده  
است. دو مثال بیاوریم: یکی جمعیت که تا چند  
دهه پیش طبیعت برای آن تنظیماتی داشت، ولی  
داخله‌ی بشر کاری کرد که اکنون نام «انقلاب»  
به خود بگیرد.

دوم محیط زیست، راجع به آن نیز تا چندی  
پیش همه چیز در آرامش به سر می‌رفت. حتی  
آئین مزدایی آلومن ساده‌ی عناصر طبیعی را - که  
به جایی هم بر نمی‌خورد - منع کرده بود. ولی  
اکنون رفتار انسان و تجزیه‌های او سلامت و  
حیات هم اعم از گیاه و جاندار را تهدید می‌کند.  
همین تهران این چند روزه را ببینید (بکویم)  
این چند ساله) که همه در برابر آلومنی آن اظهار  
عجر می‌کنند، این دیگر چیزی نیست که با شعار  
و وعده و وعید بشود به جای خود نشاند طبیعت  
در هر حال تبرومندتر از تدبیر انسان است.

بنابراین گمان می‌کنم که این دو عنصر  
خوبی و بدی - که در گذشته به آنام نام اهورا و  
اهریمن داده بودند - در قرن بیست و یکم بیش از  
پیش رو در راه خواهد شد. به این حساب اکنون  
اینده را قرن چاره‌جوبی بخوانیم، ناجا نکفه‌ایم.  
اکنون که کار دارد به مرحله‌ی حساس  
می‌رسد، آیا بشر بر فزون طلبی‌های خود فالق  
خواهد شد و راه عقل در پیشرفت خواهد ماند؟  
از این جاست که شعر فردوسی، بعد از هزار سال،  
زندگانی از همیشه به یاد می‌آید:

بینم تا اسب اسفندیار  
سوی آخور آبد همی بی سوار  
و با باره‌ی رستم نامجوی  
به ایوان نهد بی خداوند روی!

امیدوار باشیم که منش رسنی - که نمودار  
روح عاقیت جوی پیشرفت است - بر تعصب و  
خامی عوامانه، و نیز حرص گشتن اسیب گونه  
چیره کردد.

مشکل بزرگ بشر که از جنگ جهانی دوم،  
بیش از همیشه نمود کرده است، عدم موازنی در

## در هزاره‌ی سوم مسئله خود انسان

### است

حمدعلی اسلامی ندوشن



میان خواسته‌های مادی و معنوی انسان، و یا به  
عبارت دیگر میان علم و فرهنگ است. من خود از  
چهل سال پیش پیوسته و پیوسته درباره‌ی آن  
فلم زده‌ام. شکست نظام شوروی و اروپایی  
شرقی، و نیز «انقلاب فرهنگی» چین گواه روشنی  
بر این معناست. بحران اجتماعی جهان  
سرمایه‌داری نیز نمودار دیگر، گاه انسان در  
لحظه‌های بدبینانه به یاد این بیت می‌افتد:

چند روزی پیش و پس شد ورنه از جور سیهر  
بر سکند و نیز بکدشت آنچه بردازگدشت.

از اینکه قرن بیست، جابه‌جا، نشانه‌های  
بیماری روحی از خود نشان داده است، نمی‌شود  
انکار کرد. از جزء حزء علام که از صد در  
می‌گذرد، نمی‌گوییم، نگاه کنیم به دو جنگ بزرگ  
جهانی، و افغانستان امروز، اکر ببذریم که در  
قرن آینده ضربت سرعت عدم موازنی حذت

خواهد گرفت، پس ناگزیر باید راهی پیدا کرد. این  
عدم موازنی در همه‌ی شئون، و از جمله در تقسیم  
ناموزون موافق طبیعی جهان دیده می‌شود  
پکی را داده‌ای صد ناز و غمتمت  
پکی را فرص جو آلوده در خون  
نمی‌شود بیشتر از این چشم بر هم گذاشت،  
زیرا از یک سو، نوعی «ویروس آکاهمی» در درون  
اکثربت نادارها لانه گرفته، و از سوی دیگر در  
نژد عده‌ای، «الوهیت پول» در کار آن است، که راه  
را بر مذهب تازه‌ای بگشاید.

نتیجه آنکه اگر خرد انسانی زمام را به دست  
نگیرد، و راهی جسته نشود، لائق می‌شود تصویر  
کرد که دو چیز سیر صعودی در پیش گیرد: یکی  
تروریسم و خرابکاری که ناشی از فوران  
بخارات درونی است، و دیگری جریان ماقبایی،  
که هر دو از جهتی از یک قبیله‌اند.  
اگر راهی پاشد همان است که تا حد ممکن  
چاله‌های بی‌تعادلی در همه‌ی زمینه‌ها پر شود  
خانواده‌ی بشری اکنون بیش از همیشه تبدیل به  
یک بدنه شده است، و باید اعضاه آن با هم  
سازگار بمانند. بزرگان و عارفان ما این را  
می‌گفتند، اما در گذشته چندان فاجعه بار نبود اگر  
به حرف آنان کوش داده نمی‌شد، زیرا جمعیت  
جهان کمتر از یک ششم جمعیت امروز بود، و  
آنچه هم بود روسایی و پراکنده بودند، و نه از  
حال هم خبر داشتند، نه از واقعیت امور. ولی  
اکنون دنیا «عیالوار» گردیده. و سپریش هم از  
روی بخشی از باورهای نهفته برداشته شده  
است. بنابراین پیشریت برای شخصیتین بار باید  
انتخابی جز تفاهم در برابر خود نبیند. بین سال  
پیش نوشت: «تفه راه - هر چند ارمغانی بمانید -  
تفاهمنی مان تهدن هاست، نه تقابل. منظور آن است که  
کوشش در جهت موازنی و هماهنگی صورت  
گیرد. در همه تهدن‌ها جرئت‌های خوبی و بدی  
وجود دارد، در دنیایی که در پیش رو ناریم...  
راهی جز یک چاره جویی همکاری و متمرکز  
نیست اگر ببذریم که می‌شود کاری کرد، باید به  
سوانح ریشه‌های گزند رفت، چون: افزایش  
بی‌تناسب جمعیت، تراکم شهرها، الودگی محیط  
زیست، بیداد اقتصادی، و اندکاد توجه به آموزش  
اخلاقی در مقابله با روحی بردن به تهدن‌های  
حسنی، گسترش نوعی معنویت که مورد نیاز  
انسان است، و مشترک میان همیشه فرهنگ‌های  
فرهنگ‌های است، و برقراری رابطه‌ی دوستانه‌تر با  
طبیعت!»

خوبشخانه پیشنهادی را که ایران در مورد  
«گفت و گوی تهدن»، مطرح کرد، و مورد تایید  
«سازمان ملل» هم قرار گرفته، قدم اول خوبی  
است. کشور دیربینه سال سرد و گرم چشیده‌ای  
چون ایران که شاهنامه‌اش آن همه از خرد نموده  
و عرفانش آن همه از یکانگی همگانی، امیدوار  
باشیم که حرنش به جایی بر سرده حافظ می‌گفت:  
دعای گوشه نشان بلای بگوبدند

پی‌نوشت‌ها:  
در ساره‌ی هار ۱۳۷۳ مجله اطلاعات سازی - اقتصادی سرت  
عنوان «کدام روازی؟» جای شد. و سپس به کتاب ایران و  
نهایت» (انتشارات شرکت سهامی اسنار - انتقال یافت)

# با کدامیں ایده آل می توانیم خود را برای هزارہی نوین آماده کنیم؟

2

دکتر احسان نراقی - پاریس

سردییر محترم دنیای سخن

اطاعت امر دوستان آن هم در زمینه‌ی فرهنگ و اندیشه خود فریضه‌ای است. در باش مسئله‌ای که بحث و تحلیل آن را به من محول فرموده بودید لازم داشتم از همسکاری یکی از هموطنان جوان که ذوق تحقیق درباره‌ی این مقولات را دارد استفاده کنم و با مشورت و همسکری خانم ویدا طبیانی، که هم اکون در بخش آینده‌ی نگری یونسکو مشغول فعالیت می‌باشد و مستقیماً در متن تحولات جاری و اندیشه‌های نو قرار دارند، این مقاله را به طور مشترک تهیه و برای دنیای سخن ارسال نمایم.

افزایش جمعیت.

طبق نظر سیاستمدار چینی ساتزو<sup>۱</sup> جمعیت زیر مجموعه‌ای از زندگی و مرک است. راهی است که می‌تواند به بقا یا به فنا خاتمه پیدا کند.

ایا نباید از انفجار جمعیت همچون خطری که نسل بشر را در بیوسفر تهدید می‌کند و حشمت داشت؟ مسلمان افزایش جمعیت در طول نیمه‌ی دوم قرن بیست تحولات عظیمی در جامعه‌ی بشری به وجود آورده است.

چهل هزار سال طول کشید تا تعداد انسان‌ها از آغاز تاریخ پیشیت تا سال ۱۹۵۰ به ۲/۵ میلیارد تن رسید. در حالی که پس از ۳۷ سال این تعداد به دو برابر افزایش یافت. بر طبق محاسبات اخیر، جمعیت جهان در ۱۲ اکتبر ۱۹۹۹ به شش میلیارد تن رسیده است.

بسیاری متخصصین معتقدند که افزایش بی‌رویه‌ی جمعیت که در کشورهای در حال توسعه و بخصوص فقریر ترینشان متمرکز شده است، به نوعی انفجار فقر منجر خواهد شد و سیر مهاجرت از جنوب به شمال را افزایش خواهد داد.

تحول مثبت چنین دیدگاهی را با بهبود وضع آموزش و پرورش می‌توان تسريع بخشید.

البته بر طبق آمار سازمان ملل رشد جمعیت جهانی در حال کاهش است و ممکن است به سیر نزولی خود ادامه دهد.

در حال حاضر سالانه ۸۰ میلیون نفر بر جمعیت جهان افزوده می‌شود. این رقم در مقایسه با آمار سال ۱۹۹۲ که رشد جمعیت را ۹۲ میلیون در سال پیش بینی کرده بود.

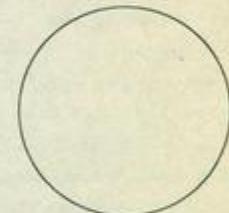
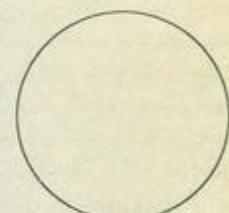
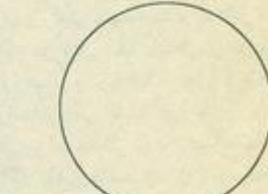
تاریخ قرن بیستم ما را با تحولات بسیاری مواجه کرده است. در جنگ جهانی و پس از آن جنگ سرد، رؤیای کمونیسم، اشاعه و تحولش در سطح جهان و سرانجام شکست و فروپاشی آن، سایر جنگهای منطقه‌ای و نتایج خونیناری که بر مردمان این سرزمین‌ها تحمیل کرد باعث شد که گاه اندیشمندان بزرگ، ایده‌آل‌های قرن نوزدهم و تحقق پذیری آن‌ها را زیر سوال ببرند.

ایا هنوز می‌توانیم باور کنیم که تحول علم و افزایش دانش بشری، انسان‌ها را به سوی خوبی‌بخشی و صلحی جهان شمول رهنوون خواهد کرد؟

امروز در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم سوالی کریز ناپذیر برایمان مطرح می‌شود: حاصل این همه تلاش چه بوده است و اینکه با کدامیں ایده‌آل می‌توانیم خود را برای قدم کزاردن به قرن جدید و هزاره‌ای نوین آماده کنیم؟

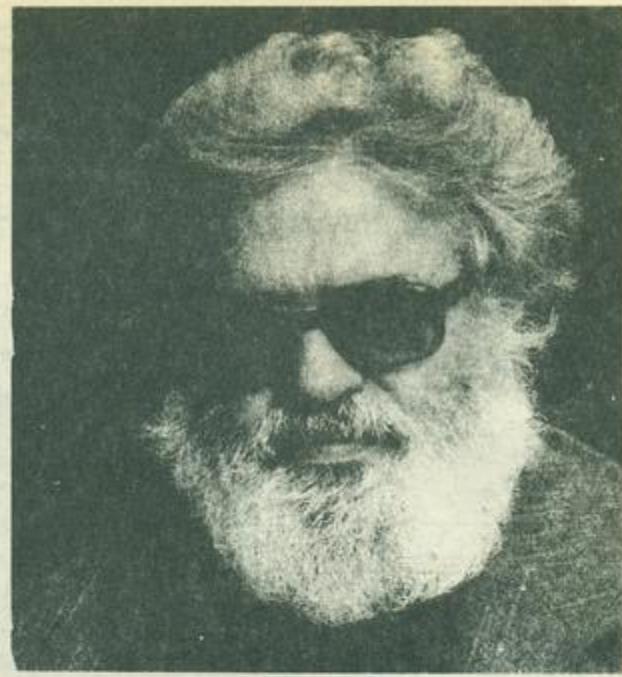
ایا قرارداد اجتماعی روسوکه یکی از مراجع مهم جامعه‌ی قانونمند، مدرن است همچنان اعتبار خود را حفظ خواهد کرد؟ یا اینکه باید تلاش کنیم تا با توجه به نتایج و عواقب و قایع قرن پیشین، قراردادهای جدیدی برای اینده پیش‌بینی کنیم؟ حال این قراردادها را از چه زوایایی می‌توانیم ارزیابی و مطالعه کنیم و چگونه می‌توانیم امکان تحقق پذیری آن‌ها را بیشتر کنیم؟

البته مادر این فرصت کوتاه نمی‌توانیم، حتی بطور اجمالی بر مهم‌ترین مسائلی که برای ساختن آینده ضروری است نظری بیافکنیم. لذا به بر شمردن چند مورد که عدم توجه به آن‌ها عاقب وخیمی می‌تواند به بار بیاورد بسته کردیم.



● برای ما ایرانیان مایه‌ی افتخار است که آقای خاتمی سال دو هزار و یک را سال گفت و گوی میان تمدن‌ها نام‌گذاری کرده است.

● فرهنگ صلح خشونت را رد می‌کند منازعات احتمالی آینده را در نطفه شناسایی می‌کند و سعی در حل رفع آن‌ها از طریق مذاکره و معامله دارد.



### اطلاعات را بالا برد.

برای نیل به این هدف، کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی می‌توانند با تعهدات بین‌المللی در زمینه‌ی کمکهای عمومی و توسعه در این امر نقش مؤثری ایفا کنند.

مسئله افزایش جمعیت بر سه مشکل عمده‌ی دیگر تاثیر مستقیم می‌کذارد:

#### (۱) تأمین غذیه

(۲) محیط زیست و منابع طبیعی

(۳) فقر و کسترش آن در مجموع

قره غذایی امروز بیش از ۸۰۰ میلیون نفر را تهدید می‌کند. آیا می‌توانیم امیدوار باشیم که تا سال ۲۰۵۰، ۲۰۵۰ میلیارد نفری را که به جمعیت جهان افزوده خواهد شد نیز تغذیه خواهیم کرد؟

در حالی که در جهان، سطح زمین‌های قابل کشت برای هر نفر از ۲۸۰۰ مترمربع، در سال ۱۹۹۰ به ۱۷۰۰ متر مربع، در سال ۲۰۲۵ تقلیل می‌یابد، آیا مواد غذایی کافی برای تغذیه همکان وجود خواهد داشت؟

بنابر نظر کارشناسان، تاثیر افزایش جمعیت بر منابع طبیعی می‌تواند خطرباکتر از مشکل تغذیه باشد که ماتوس و یا کسانی که از افکار او الهام گرفته‌اند به آن اشاره می‌کنند.

در کوتاه مدت استفاده به رویه از منابع طبیعی یکی از مختصات فرهنگ غربی است. به عنوان مثال یک پنجم جمعیت جهان، ۵۸٪ انرژی و ۶۵٪ الکتریسیته جهان را مصرف می‌کند.

صرف بنزین در کشورهای شمالی ۴۲ برابر کشورهای در حال توسعه است.

اما در دراز مدت، به دلیل افزایش جمعیت و تحول نحوه تولید و مصرف، کشورهای جنوب برای حفظ منابع طبیعی مشکلات جدی فراهم خواهند ساخت.

بنابر کزارش PNUP، تا پانزده سال دیگر کشورهای در حال توسعه مسئول تولید ۶۰٪ اکسید کربن جهان خواهد بود. البته برای جلوگیری از افزایش رشد جمعیت راه حل‌هایی نیز می‌توان پیشنهاد کرد:

- توجه به آموزش و پرورش زنان و آزاد کذاشتن آن‌ها در انتخاب سرنوشت‌شان.
- تحول بنیادین در استفاده از انرژی و منابع طبیعی (خاک، آب، اقیانوس...).
- منطبق بر اصول اقتصاد و احیاء مجدد، تغییر شکل زباله‌ها و جایگزین کردن انرژی قابل برکشتن بر انرژی فسیل‌ها.

- تدوین متداهای جدید تولید مواد غذایی، سازگارتر با اکو سیستم.

- تقسیم داش، تکنولوژی و تکنیک بین شمال و جنوب

- تغییر سیستم زندگی و روش‌های

است، جمعیت جهان در طی یک نسل شاهد افزایش بی‌سابقه‌ای خواهد بود.

تا سال ۲۰۱۵ بر تعداد ساکنان کره‌ی زمین  $\frac{1}{4}$  میلیارد تن افزوده خواهد شد. از

آنجا که اکثر قریب به اتفاق این نسل جوان ساکن کشورهای جنوب خواهند بود.

تصمیم‌گیری‌های جدی و سیاست‌های ویژه‌ای را در زمینه‌ی آموزش و پرورش، بهداشت، مسکن، شغل و زیر ساخت‌های اجتماعی طلب خواهد کرد.

سؤالی که باید بطور جدی مطرح کنیم این است که آیا ما قادر خواهیم بود منابع

لازم را برای ساختن آینده‌ی  $\frac{1}{5}$  میلیارد جوان ساکن زمین را فراهم کنیم؟

شاید هیچ‌گاه در تاریخ بشریت، لزوم سرمایه‌گذاری در زمینه‌ی آموزش جوانان

تا این حد امری خطریر نبوده است و تصمیم‌گیری درباره‌ی این امر، مستقیماً به

اراده‌ی دولت‌ها بستگی دارد و یکی از شرایط فراهم کردن صلح در سطح جهانی خواهد بود.

افزایش جمعیت، واکنش‌های متفاوتی در کشورهای درحال توسعه ایجاد می‌کند.

یکی از این واکنش‌های مستقیم، مهاجرت است که خود عوارض جانی دیگر از قبلی: اقامات غیرقانونی، عدم تطابق فرهنگی، مشکل‌های مختلف بحران هویت و عدم درک

جامعه‌ی پس‌امدرن را به دلیل کمبود امکانات آموزشی به دنبال دارد.

به همین جهت واضح است که برای کنترل مهاجرت و یا عوارض ناخوشایند آن،

با است کیفیت زندگی ساکنین کشورهای در حال توسعه و امکان دسترسی آنان به

در حال کاهش است.

البته علت اصلی این سیر نزولی را باید کسترش تعلیم و تربیت زنان و برنامه‌های تنظیم خانواده دانست.

از ابتدای سال‌های ۹۰ به طور کلی در صد افزایش جمعیت زمین به  $\frac{1}{48}$ ٪ رسیده

است. این رقم برای مناطق در حال توسعه  $\frac{1}{77}$ ٪ است و در سال‌های ۲۰۲۵، ۲۰۲۰ به  $\frac{1}{11}$ ٪ خواهد رسید.

با وجود این، کشورهای در حال توسعه، به دلیل جهش جمعیت در دهه‌های پیش،

شاهد افزایش رشد جمعیتشان خواهند بود.

از  $\frac{2}{8}$  میلیارد تنی که بین سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۹۰ به جمعیت زمین افزوده شده است،  $\frac{2}{4}$  میلیارد از آن به کشورهای در

حال توسعه تعلق دارند.

بدین ترتیب موج عظیمی از جمعیت جوان در سال‌های ۱۹۸۰ به سن بلوغ رسیده

است. افزایش اینچنین جمعیت بر دهه‌های اول قرن ۲۱ سنگینی خواهد کرد.

هر چندکه طبق پیش‌بینی‌های آماری، کاهش رشد جمعیت باعث شده است و حشت

انفجار جمعیت در ذهن ما محو شود، ولی رسیدن حداقل جمعیت جهانی در سال‌های ۲۰۵۰ به حدود ۸ میلیارد، کاملاً غیرممکن

نیست.

برای اینکه در اواسط قرن «بیست و یکم» جمعیت جهان به  $\frac{7}{8}$  میلیارد نرسد، طبق

محاسبات سازمان ملل باید از ابتدای سال ۲۰۰۰ بودجه‌ای حدود ۱۷ میلیارد دلار، صرف برنامه‌های کنترل جمعیت بشود.

به خصوص به دلیل جهش رشد جمعیت در گذشته، که باعث افزایش زنان بالغ شده

تولید و مصرف به کمک آموزش و ارائه طرح‌های جدید توسعه.

### شهرسازی

شهری شدن جوامع جنوب یکی دیگر از عواملی است که با افزایش جمعیت رابطه‌ی مستقیم دارد. در اولين سال‌های قرن بیست و یکم، اکثر قریب به اتفاق مردم زمین در شهرها زندگی خواهند کرد. جمعیت برخی از این شهرها تا سال ۲۰۱۵ حتی به سی و سه میلیون نفر خواهد رسید. کمود منابع و سرعت رشد جمعیت شهرنشین، که جایی برای برنامه‌ریزی باقی نمی‌کند. مستله‌ی شهری شدن را وحیم‌تر می‌کند و مشکلات دیگری نیز می‌افزیند: بیکاری، کمبود آب آشامیدنی، تراپری و الودکی هوا.

### حمل و نقل و ترابری

مستله حمل و نقل زمینی و بخصوص حمل و نقل شهری یکی از مسائل مهم اینده است. در این زمینه پیشرفت‌هایی حاصل شده است. از جمله تخفیف کارهای سفی که از موتور اتومبیل‌ها ساعت می‌شود و یا یافتن منابع جدید انرژی و موتورهایی که الودکی کمتری تولید می‌کنند.

در افق سال‌های اینده، در زمینه‌ی حمل و نقل هوایی پیشرفت چندانی به چشم نمی‌خورد. زیرا به نظر نمی‌رسد که بتوان سوخت دیگری را جایگزین کروزون کرد. به همین دلیل پیشرفت‌های بالقوه در زمینه‌ی حمل و نقل زمینی اختصاص دارد.

تا مدت‌ها مشکل حمل و نقل از راوه‌ی تحرک و نتیجه‌ی آن، یعنی ازادی بیشتر بررسی می‌شد. در حالی که در سال‌های اخیر، افزایش بی‌رویه‌ی وسایط نقلیه و نتایج متفقی از ساعت شد این دیدگاه کلاسیک. یعنی تحرک و ازادی زیر سوال برود. سرعت افزایش اتومبیل در شهرها دو تا سه برابر سرعت افزایش جمعیت است. و با توجه به مطالعه که در مورد افزایش جمعیت مطرح شد، می‌توان حدت بالا رفتن تعداد اتومبیل‌ها و نتایج ناخوشایند آن را پیش‌بینی کرد.

الودکی و ترافیک جزو اولین مشکلاتی است که با افزایش بیش از حد اتومبیل در شهر تولید می‌شود. و اگر از مرک و میری که بر اثر تصادفات ناشی از عدم تعییه زیر ساخت‌های لازم برای عبور و مرور رخ می‌دهد صرف نظر نکنیم، الودکی هوا خود به تنهایی باعث خسارات جبران نایذیری بر سلامت مردم می‌شود. و اما ترافیک یکی دیگر از مشکلات تعداد روز افزایش اتومبیل در شهرهاست. به عنوان

دلار کزارش شده است. طبق کزارش اداره‌ی راهنمایی و رانندگی در بانکوک، ساعت‌های صرف شده در ترافیک معادل ۲۲ روز کار در سال می‌باشد.

بنابر کزارش طرح توسعه سازمان ملل، هر سال بیش از یک میلیارد دلار هزینه صرف معالجه‌ی بیماری‌های شایسته از الودکی هوا می‌شود.

طبق کزارش OCDE، مخارج حمل و نقل شهری در کشورهای صنعتی عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی، ۵٪ تولید ناخالص ملی این کشورهاست.

به همین جهت نیاید تساوی [تولید بیشتر اتومبیل = رشد اقتصادی] را ساده‌اندیشانه پذیریم.

اتومبیل اولین منبع الودکی هواست و منشأ دوده‌ای است که چهاردهی شهرها را تیره می‌کند. این الودکی برای نوزادان و کهنسالان و بیماران مستلا به تنکی نفس کشندگ است. در مکزیکو ۱۲۵۰۰ مورد مرک در اثر ناراحتی‌های ریوی کزارش شده است. در فرانسه بیش از هزار مورد فوت در نتیجه‌ی الودکی هوا توسط جامعه‌ی تدرستی کزارش شده است.

طبق کزارش بانک جهانی، در شهرهای بانکوک، جاکارتا و کوالالامپور، عوارض جانبی دوده پنج میلیارد دلار خسارت وارد کرده است، به عبارت دیگر رقمی معادل ۱۰٪ درآمد این سه شهر.

در سال‌های دهه ۷۰ میلادی از هر ۱۸ نفر یک نفر صاحب اتومبیل شخصی بود در حالی که امروز از هر دوازده نفر، یک نفر صاحب اتومبیل می‌باشد.

بسیاری از متخصصین معتقدند که باید بر روی هیبر اتومبیل، یعنی اتومبیل‌هایی با مصرف کم سرمایه‌گذاری کنیم.

این هدف می‌تواند با ادغام دو روش عملی شود:

اول مصرف عناصر ساده‌تر، آیرو دینامیک، سبک‌تر و مقاوم‌تر در برابر ضربه، برای ساختن اتومبیل. این امر می‌تواند از هدر رفتن ۸۰٪ تا ۸۵٪ از انرژی پیش از رسیدن به چرخ‌ها جلوگیری کند.

دوم طراحی یک سیستم اختلاطی استفاده از الکتروسیستم و بنزین در اتومبیل است. چنین پیوندی می‌تواند کارانی انرژی را از ۳۰٪ به ۵٪ افزایش بدهد.

ادغام این دو روش در ساخت خودرو می‌تواند بازده انرژی را به نسبت اتومبیل‌های فعلی، از ۵ تا ۲۰ برابر افزایش دهد.

البته بسیاری دیگر از متخصصین استفاده از سوخت‌های جدید را توصیه می‌کنند.

مثال در مصر، سرو صدای ناشی از رفت و آمد اتومبیل‌ها به برابر بیش از استانداردهای بین‌المللی است.

در ایالات متحده، ساکنین برخی مناطق مرکزی شهری، در مجموع بین یک تا دو میلیارد ساعت در سال را در رادیتان

● چهل هزار سال طول کشید تا تعداد انسان‌ها از آغاز تاریخ پرشیت تا سال ۱۹۵۰ به  $\frac{2}{5}$  میلیارد تن رسید. در حالی که بس از ۳۷ سال این تعداد به دو برابر افزایش یافت.

بر طبق محاسبات اخیر، جمعیت جهان در ۱۲ اکتبر ۱۹۹۹ به شش میلیارد تن رسیده است. سیاری متخصصین معتقدند که افزایش بی‌رویه‌ی جمعیت که در کشورهای در حال توسعه و بخصوص فقرت‌نشان متوجه شده است، به نوعی افحار فقر منجر خواهد شد و سیر مهاجرت از جنوب به شمال را افزایش خواهد داد.

● در سال‌های دهه ۱۹۷۰ میلادی از هر ۱۸ نفر یک نفر صاحب اتومبیل شخصی بود در حالی که امروز از هر دوازده نفر، یک نفر صاحب اتومبیل می‌باشد. سیاری از متخصصین معتقدند که باید بر روی هیبر اتومبیل، یعنی اتومبیل‌هایی با مصرف کم، سرمایه‌گذاری کنیم. این هدف می‌تواند با ادغام دو روش عملی شود:

اول مصرف عناصر ساده‌تر، آیرو دینامیک، سبک‌تر و مقاوم‌تر در برابر ضربه، برای ساختن اتومبیل. این امر می‌تواند از هدر رفتن ۸۵٪ تا ۸۰٪ از انرژی پیش از رسیدن به جرخ‌ها جلوگیری کند.

دوم طراحی یک سیستم اختلاطی برای استفاده از الکتروسیستم و بنزین در اتومبیل است. چنین پیوندی می‌تواند کارانی انرژی را از ۳۰٪ به ۵٪ افزایش بدهد.

سرعت متوسط اتومبیل‌ها در پاریس در ساعت پر رفت و آمد کمتر از ۱۰ کیلومتر در ساعت است. طبق تحقیقات اخیر در انگلستان، بهای سالانه‌ی ترافیک ۱۶ میلیارد می‌گذرانند.

ساعت پر رفت و آمد کمتر از ۱۰ کیلومتر در ساعت است. طبق تحقیقات اخیر در انگلستان، بهای سالانه‌ی ترافیک ۱۶ میلیارد

دستگاههای مناسب برای تصفیه آب نیستند.

بر طبق کزارش سازمان جهانی بهداشت، هر سال ۲۰ میلیون مورد مرک و میر ناشی از بیماری‌های مربوط به الودکی آب، نظیر وبا، هپاتیت و مalaria، بخصوص در کشورهای در حال توسعه کزارش شده است.

تعداد کودکانی که در اثر استفاده از آب آشامیدنی جان خود را ازدست دادند، ۴ میلیون در سال برآورده شده است: به عبارت دیگر یک کودک در هر هشت ثانیه به همین دلیل، برای جلوگیری از این بی‌عدالتی، در کنفرانس دوبلن که در سال ۱۹۹۲ برگزار شد، بیانیه‌ای مبنی بر توسعه‌ی دامن آب و حق مسلم هر انسانی برای دسترسی به آب آشامیدنی و تجهیزات مربوط به آن، به تصویب رسید.

در حال حاضر که جمعیت شهری رو به افزایش است، (رشد جمعیت به طور کلی بر مشکل آب می‌افزاید)، مدیریت ابیاری زمین‌ها یکی از اولویت‌های انتخاب شاپدیر تلقی می‌شود.

### آب یک منبع اقتصادی نیز هست

ما پیش از اینکه در صدد پاسخ دادن به درخواست روز افزون آب باشیم، باید در چهت حفظ منابع آبی و مدیریت بهتر استفاده از آن تلاش کنیم.

این مسئله نه تنها به تجهیزات تکنولوژیکی که به اراده‌ی سیاستی نیز بستگی دارد، بهای ارزان آب به اسراف آن کمک زیادی می‌کند. طبق یکی از کزارشات بانک جهانی، قیمت آب بطور متوسط ۲۵٪ قیمت تولید آن می‌باشد.

مشکل و خیم‌تر دیگر این است که مردم بی‌بساعت ناچارند بهای کرافی برای مصرف آب پردازند. چرا که به دلیل عدم دسترسی به شبکه‌های ابرسانی، این افراد ناچارند آب مورد نیاز خود را از فروشنده‌های دوره کرد خریداری کنند و به همین جهت برای هر متر مکعب آب، دو تا سه دلار می‌پردازند.

این مبلغ ده و کاد بیست برابر قیمتی است که ساکنان اکثر شهرهای پیشرفت برای آب می‌پردازند.

### - آینده‌ی آب

مسئله آب یکی از مسائل بسیار مهم قرن آینده خواهد بود.

همانطور که پیش از این یاد شد، مصرف آب به دلیل رشد جمعیت تا حد زیادی

آب و هوا دو منبع طبیعی انتخاب ناپذیر برای ساکنان زمین است.

ولی یکی از خصوصیات آب این است که برخلاف هوا به طور یکسان در همه جای کره‌ی زمین تقسیم نشده است.

آب در روی زمین فراوان است و کاه جاری است ولی نه در همه جا و نه برای همه.

● آب در روی زمین فراوان است و کاه جاری است ولی نه در همه جا و نه برای همه.

در واقع در حال حاضر، نزدیک به یک چهارم ساکنان کره‌ی زمین، به عمارت دیگر یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر بطور مستقیم به آب آشامیدنی دسترسی ندارند و بیش از نیمی از مردم جهان مجهر به دستگاه‌های مناسب برای تصفیه آب نیستند.

بر طبق گزارش سازمان جهانی بهداشت، هر سال ۳۰ میلیون مورد مرک و میر ناشی از بیماری‌های مربوط به آب آلوگی، نظیر وبا، هبابت و مalaria، بخصوص در کشورهای در حال توسعه کزارش شده است.

● نقش استراتژیک آب، مسکن است مناقشه‌ای در میان کشورها برانگردید. زیرا برخی کشورها برای تأمین نیاز آب ناگزیرند به منابع خارجی متول شوند.

اگر بسیاری از منازعات این قرون بر سرنفت بود، در قرن آیینه (قرن بیست و یکم) این منازعات برس آب خواهد بود.

● فرهنگ صلح، فرهنگ مشارکت و همیاری است که بر اصل آزادی، عدالت، دموکراسی و مردمیاری بنا شده است.

فرهنگ صلح خشونت را رد می‌کند. منازعات احتمالی آینده را در نظره شناسایی می‌کند و سعی در حل رفع آن‌ها از طریق مذاکره و معامله دارد.

در واقع در حال حاضر، نزدیک به یک چهارم ساکنان کره‌ی زمین، به عبارت دیگر یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر بطور مستقیم به آب آشامیدنی دسترسی ندارند و بیش از نیمی از مردم جهان مجهر به

- برای اصلاح مسئله ترافیک باید بر اهمیت وسایط نقلیه‌ی عمومی تاکید کنیم. بخصوص در شهرهای بزرگ که مشکل تردد محسوس‌تر است.

در واقع زمانی که افراد کافی از این وسایط استفاده کنند، نه تنها فضای اتوبوی بطور مؤثرتری بکار می‌ایند، که میزان انواع مختلف الودکی نیز کاهش می‌یابد.

در طی بیست سال گذشته بسیاری از شهرهای بزرگ کشورهای در حال توسعه، نظیر مکزیکو، شانکهای و قاهره به مترو زیر زمینی مجهر شده‌اند و این امر به بهبود وضع ترافیک شهری کمک بسیار مؤثری کرده است.

با وجود این، ساخت مترو شهری به سرمایه‌کذاری فراوانی نیاز دارد و بسیاری دیگر از کشورهای در حال توسعه بودجه‌ی کافی برای سرمایه‌کذاری در این زمینه و فراغم اوردن زیر ساخت‌های آن را ندارند.

به همین دلیل مقامات مسئول بیش از پیش به ساخت شبکه‌های تراموای تمايل نشان می‌دهند. چرا که ساخت شبکه‌های سبک بسیار کم خرج تر ( $\frac{1}{4}$  مترو روی زمینی و  $\frac{1}{5}$  مترو زیر زمینی) می‌باشد.

ساخت شبکه‌ای برای عبور تراموای، برخلاف مترو به راه مخصوص و جدا از راههای پیش‌بینی شده برای عبور و مرور وسایط نقلیه نیاز ندارد.

- تشویق مردم به استفاده از وسایل نقلیه غیر موتوری یکی دیگر از راههای جلوگیری از الودکی و به هدر رفتن انرژی تشویق مردم به استفاده از وسایل نقلیه‌ی غیر موتوری است. برای این منظور باید باندهای امن‌تری برای دوچرخه سواران و یا عابرین پیاده ایجاد کرد.

در بعضی از شهرها نظیر کپنهایک این پیش‌بینی‌ها توسط مقامات مسئول شهر عملی شده است. به این ترتیب که در مرکز شهر پارک کردن اتومبیل ممنوع است در حالی که میزان غضای لازم برای پارک دوچرخه افزایش داده شده است.

آیا آب همچنان حاری خواهد بود؟

در برخورد اول به نظر می‌رسد که آب جزو اولین منابع طبیعی است که کمود آن در روی زمین می‌تواند تعجب‌اور تلقی شود. چرا که به خاطر وفور آب در روی زمین، آن را سیاره‌ی آبی نیز نامیده‌اند.

با وجود این، از  $\frac{1}{2}$  میلیارد کیلومتر مکعب آب، فقط  $\frac{2}{5}$  درصد آن آشامیدنی است و از این مقدار نیز  $\frac{3}{4}$  آن قابل دسترسی و قابل بازگشت برای استفاده انسان‌ها می‌باشد.

افزایش خواهد یافت.

نیز، نقش استراتژیک آب، ممکن است مناقشاتی در میان کشورها برانگیرد، زیرا برخی کشورها برای تأمین نیاز آب ناگزیرند به منابع خارجی متول شوند.

به قول اسماعیل سراج الدین، رئیس کمیته‌ی بین‌المللی آب، اگر بسیاری از منازعات این قرن بر سر نرفت بود، در قرن اینده (قرن بیست و یکم) این منازعات بر سر آب خواهد بود.

در هر حال مشکل آب یک مشکل بین‌المللی است.

هر چند که آب یکی از منابع قابل بازگشت است، باید به استفاده منطقی و جلوگیری از آلودگی آن توجه کنیم. زیرا به تدریج که بر آلودگی آب افزوده می‌شود، امکان بازگشت پذیری آن کاهش پیدا می‌کند و حتی از امکان بازگشت پذیری آن به صفر تقلیل نیاید به صرف اثری هنگفتی نیاز خواهد داشت که از جهت اقتصادی مقرر و به صرفه نخواهد بود.

تحول تکنولوژی حديث: اطلاعات، ارتباطات و شناخت

سیاری از متخصصین معتقدند که تکنولوژی جدید اطلاعات و ارتباطات یک انقلاب واقعی است. البته برخی دیگر این امر را فقط یک تحول تکنولوژیکی تعییر می‌کنند که فقط بر روی روابط اقتصادی، اجتماعی و سازماندهی کار و درنتیجه قراردادهای اثراً کذاشته است.

عددی دیگر معتقدند این انقلاب، با تولید کدهای جدید برای ایجاد ارتباط، شکافی در بطن تمدن ایجاد کرده است.

در عین حال، همه در یک مورد اتفاق رأی دارند و آن این است که انقلاب کامپیوترا موجب تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بسیاری ایجاد کرده است. این اتفاق رأی انسان‌گردانی کار و درنتیجه قراردادهای اجتماعی را تغییر خواهد داد.

ولی آیا این انقلاب، نظری دو انقلاب صنعتی پیشین، فصل جدیدی از بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های اجتماعی را خواهد کشود؟

آیا باعث خواهد شد شکاف میان کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه بیش از پیش افزایش یابد؟

آیا این تحول ترجمان افزایش اختلاف میان قشر متخصص و غیر متخصص در بطن جوامع پیشرفتنه خواهد بود؟

بدیهی است که نتایج این تحول فقط اقتصادی تجارت را متاثر نمی‌سازد. بلکه لزوم چار داندیشی برای تعریف قراردادهای جدید اجتماعی را در سطح جهانی می‌طلبد.

پیدا کند.

ما باید در قرن بیست و یکم تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات را در جهت توزیع اطلاعات کارآ بکناریم.

این کار باعث می‌شود که دانش و اطلاعات را در شبکه‌های اطلاعاتی قرار دهیم و به این ترتیب دانش فقط در مکان‌های اولی و غیرقابل دسترسی محدود نخواهد ماند. و اما در امر آموزش به چند امر مهم باید توجه کنیم.

- پیش از هر چیز، به روز کردن اطلاعات و کارایی معلمان و استادان از اهمیت خاصی برخوردار است. بدیهی است که کیفیت آموزش، کیفیت استاد، وجدان کاری، ایثار او و رابطه‌اش با دانشجو بستگی دارد.

- دوم محتوای آموزش است، بدین معنی که در هر رشته‌ای بایست به پرورش دانشجو و انتقال ارزش‌هایی که نتیجه‌ی آن رفتاری مستثوانه در طول زندگی است. پرداخت.

- سوم مجهز کردن مراکز آموزشی به ابزار و تجهیزات تکنولوژیکی است.

- چهارم توجه به متن و زمینه‌ی آموزش است. بدین معنی که باید سعی شود رابطه‌ی دانش جدید و سلط بر آن، از طریق بکارگیری متدوهای یادگیری حفظ شود.

- پنجم توجه به ترجمه‌ی دقیق و انتقال دانش جدید و در حال تحول است.

- ششم پیش‌بینی محیط‌های جدید برای بروز کردن اطلاعات افراد دیپلمه در طول زندگی است.

- و بالاخره ارتباط متقابل سازمان‌های مختلف آموزشی با یکدیگر است بدین منظور که اختلاف سطح آموزش و تابعیت اطلاعاتی از میان برداشته شود. باری آموزش است که باعث خواهد شد نسل‌های ایندهی ما ارتباط خود را با گذشته و با تجربیات گذشتگان حفظ کنند و اشتباهات و خطاهایی را که نسل‌های گذشته به دلائل مختلف مرتب شده‌اند تکرار نکنند.

### گسترش فرهنگ صلح

در بیانه‌ای که در سال ۱۹۸۶ در سویل، پس از همایش کروهی از متخصصین رشته‌های مختلف تنظیم شد، امده است که جنک و خشونت از مختصات درونی طبیعت بشر نیست و چنین نظریه‌ای هیچ‌گونه اعتبار علمی ندارد.

جنک و توحش نه تنها از عناصر طبیعت انسانی نیست که نفی شرافت شخصی و توانایی او برای زندگی اجتماعی می‌باشد. جنک نه تنها یک تصمیم‌گیری سیاسی

این تحول، ساختار سنتی و سلسله مراتبی قدرت را دچار دگرگونی می‌کند و احاطه‌ی دولتمردان را بر اطلاعات و احتمالاً سانسور آن را دچار تزلزل می‌کند.

امروز صنایع کامپیوتر، تلفن، تلویزیون در حال افزایش هستند. به همین جهت داده‌های اطلاعاتی، صوتی و تصویری با سرعت زیاد جایه جا می‌شوند و حتی در محل زندگی قابل دسترسی می‌باشند. زیان عمومی برای ارائه تعاملی این داده‌ها، زبان شماره‌ای است.

مهمترین مختصات این زبان، جهانی بودن آن، کم‌هزینه بودن و حضور همزمان آن در همه جا می‌باشد.

از این پس تمامی متون، تصاویر اصوات می‌توانند در سطح جهانی، باکدهای شماره‌ای منتقل شود.

این تحول، حرکات و رفتارهای جدیدی را ایجاد خواهد کرد که از کنش متقابل انسان و ماشین سرچشمه می‌کیرد.

فراسوی این رفتارها و حرکات جدید که حاصل فرهنگ تحرک می‌باشد، تحولات روحی و روانی جدیدی را نیز می‌توان پیش‌بینی کرد.

البته نباید فراموش کنیم که ریاضی شدن و شماره‌ای شدن واقعیت، خلل‌های جدی در نحوه خود شناسی و رابطه‌ی انسان با واقعیت ایجاد می‌کند.

عمومیت یافتن تصاویر مجازی باعث مختل شدن قدرت تمییز حقیقت از رویا، طبیعت از صناعت و نیز واقعیت از بازنمود آن می‌شود.

لذا وظیفه هر یک از ماست که واقعیت و جنبه‌های مختلف آن را در بطن پیچیدگی‌ها یا هیش شناسایی کنیم و سپس به تغیر و تحول آن بیاندیشیم.

### آموزش در قرن بیست و یکم

آموزش همکانی و در تمام طول زندگی مبارزه‌ای است که قرن بیست و یکم ما را به آن فراموشاند. هدف از این امر این است که هر فرد انسانی امکان تسلط بر هدایت سرنوشت خویش را کسب کند.

از این نظر کاه آموزش در اینده باید در خدمت افراد آسیب‌پذیرتر و محروم‌تر قرار گیرد. اینجاست که از تکنولوژی جدید می‌توان به عنوان فرآیندی مثبت استفاده کرد و از تسهیلاتی که در اختیار ما می‌کنارد به عنوان یک وسیله‌ی آموزشی بهره جست.

آموزش از راه دور یکی از راههایی است که می‌توان از طریق آن وسائل مدرن را در جهت تحقیق بکار گرفت تا بدین وسیله هر فرد انسانی بتواند از جهل و نادانی رهایی

بیست. که نوعی شکاف و جدایی از سیاست به مفهوم دموکراتیک کلمه است و در واقع نوعی شکست تلقی می‌شود:

شکست در سهیم شدن، در کفت و کو، در معامله، در پیش‌بینی، در برداشتن و در تحلیل نهایی در آموزش و دموکراسی، منشور یونسکو تاکید می‌کند که: «جنکها در روح انسان‌ها شکل می‌کیرند». و فقط با آموزش است که می‌توان فرهنگ صلح را در ذهن ادمیان پرورش داد.

دنیای امروز ما از اشک سیراب شده است، واکنش‌های قدرت‌های بزرگ و عکس‌العمل‌های خشنوت آمیز‌ان‌ها به منظور از هم پاشیدن هویت منطقه‌ای ساکنان برخی نقاط، خاک این خطه‌ها را به خون امیخته است.

لزومی ندارد. در تاریخ به عقب بازگردیدم، نظاره بر حال نیز برخی از فجایع را برای ما اشکار می‌کند و وقایع تیمور و اوریانتال، کوسور، چچنی و ... صفحات تلخی را برایمان می‌کشاید. به همین دلیل انسان قرن بیست که از فرهنگ خشنوت به لازم و کافی برای گذر از فرهنگ خشنوت به فرهنگ صلح را بیافریند و در روح انسان‌ها دفاع از صلح از ترویج کند.

تعریفی که یونسکو از فرهنگ صلح ارائه می‌دهد چنین است:

«فرهنگ صلح، فرهنگ مشارکت و همیاری است که بر اصل ازادی، عدالت، دموکراسی و برداشی بنا شده است.

فرهنگ صلح خشنوت را رد می‌کند، منازعات احتمالی اینده را در نطفه شناسایی می‌کند و سعی در حل رفع آن‌ها از طریق مذاکره و معامله دارد».

صلح بسیار دشوارتر از جنک است. چرا که نزع در واقع بدترین و راحت‌ترین راه برای مشاجرت ابتدایی است.

حال چکونه می‌توانیم به صلح امیدوار باشیم در حالی که توسعه بطور نابرابر در جهان صورت کرفته است، زمانی که اصول دموکراسی در همه جا رعایت نمی‌شود.

صلح یک هدف دراز مدت است. در نتیجه اکر طالب صلح هستیم باید شرایط به وجود آمدن آن را فرامهم کنیم تا بدين ترتیب اینده خود و فرزندانمان را آماده سازیم.

صلح پیش از هر چیز یک فرهنگ است. فرهنگی که انکیزه و تحرك لازم را در ما بر می‌انکیزد تا مارفتار خودمان و رابطه‌مان را بایکری تغییر دهیم.

در برابر دیگران در واقع سه رفتار بیشتر ممکن نیست:

- اول طرد و رد است که غالباً نتیجه‌ی بی‌تفاوتو و نادانی است.

- دوم فشار اوردن به دیگری است برای

اینکه او نیز به سوری ما بگراید و هویت خود را نفی کند.

- سوم آگاه شدن بر حضور دیگری و احترام به او و پذیرفتن او در ضمن حفظ هویت خویشتن است و این مورد سوم یکی از اهداف یونسکو است.

باری، تازمانی که فرهنگ صلح در میان افراد بشر کسترش پیدا نکرده است صلح حاصل نخواهد شد. زیرا ما، نه می‌توانیم به طبیعت بیولوژیکی خود تقلیل پیدا کنیم و نه می‌توانیم به قول ارسسطو، منحصر به بدويت سیاسی خود باشیم.

فرهنگ است که به ما شکل می‌دهد و رفتار و کردار هر یک از ما را در میان خودمان تعیین می‌کند و رابطه ما را با دیگری (در صورت استقبال و یا طرد) ممکن می‌زند.

طور دیگری حاصل پیشداوری، نفرت و سیاست ازدواج و طرد است.

همین دلایل کافی است که در قرن حاضر پیش از هر چیز بر لزوم و اهمیت ترویج فرهنگ صلح بها دهیم. صلح از طریق دموکراسی، توسعه و آینده نگری ممکن می‌شود و حاصل کار و برنامه‌ریزی دراز مدت و تلاش و کوشش روزانه است.

بوتروس بوتروس کالی (پطرسوس پطروس غالی)، در کتاب قهقهی برای توسعه، خاطر نشان

می‌کند که: «بدون توسعه نمی‌توان صلح دراز مدت پیش‌بینی کرد».

صلح حاصل توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی ممکن و برابر است که شکل‌های مختلف عقد، حسابات و رقابت را با روحبیه همیاری به کنار می‌زند.

صلح با حذف فقر میسر می‌شود. اما تریان، برندۀ‌ی جایزه‌ی نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۸ می‌گوید:

«دموکراسی بهترین راه مبارزه با فقر است.» لذا باید دموکراسی را به عنوان یک یده‌ال اجتماعی، نه در سطح ملی که در سطح بین‌المللی گسترش داد.

عدم توازن در رشد و توسعه، عدم توازن در تقسیم اطلاعات و اکاهی است که موجب بروز خشونت و در مرحله‌ی نهائی جنگ می‌شود.

و بین جهت مایه‌ی افتخار ما ایرانیان است که رئیس جمهور ایران، آقای خاتمی سال ۲۰۰۱ را سال کفت و کو میان تمدن‌ها نامگذاری کرده است و بین ترتیب کامی در جهت به تحقق پیوستن منشور سازمان ملل و آرمان صلح طلبی آن برداشته است.

بی‌نوشت‌ها:

۱. اسلام زر، مهر حسگ، گلکسیون پرسکر، ۱۹۹۳، زندگی

برای در انتشارات Flammarion ۱۹۷۶

دو شعر از: محمد بیکلری

۱

چای که سرد شد  
کسی کریه نکرد  
رویای بوته‌های چای  
در صحیح استکانی پر می‌شد  
شانه‌های خمیده کوه  
بستر روزهای بی‌کریه باران بور  
نسیم با بغضی از سال‌های دور  
پشت پنجره‌ای بی‌پرده می‌ترکید  
روی میز صحبانه  
چای سرد شده بود،  
کریه کسی را نمی‌طلبد.

۲

برای مرتضی فرسوده

رودخانه

کفش‌های خود را درآورد  
و شناکنان پوست نازک دریا را شکافت  
آفتاب بر پنهنه‌ی دور دریا  
با کودکان بازیکوش نور می‌رقصید  
اما لحظه‌ای بعد کلهای نور  
در دست‌های خاکستری ابر پریز شد  
و جنازه رودخانه  
در باران

روی آب بود

باران بود که می‌بارید روی تن آب  
آواز دریا پژواکی غریب داشت  
دریا جنگلی راثید از آب  
آب، نه رودخانه بود و نه دریا.

# در قرن بیست و یکم جهان و ایران به کدام سو خواهند رفت؟

بهاءالدین خرمشahi

2

?

!

?!  
● در قرن آینده همه جور  
انقلاب خواهد شد غیر از  
انقلاب‌های اجتماعی - سیاسی  
در جراحی هم انقلاب  
می‌شود. به این ترتیب  
چاقو کشانی می‌دهند که  
حروف خود را به شیوه‌ای  
کم درتر و با  
وسیله‌ی استرلیزه ناکار کنند. اما هر اسان  
نشوید. زیرا روبوت‌های انقلابی تمام چاقو  
کشان را خلع چاقو یعنی خلع سلاح می‌کنند.  
اما جراحی با کمک انواع اشعة انجمام  
می‌گرد. حسنه این روش آن است که از جا  
ماندن قیچی و وسائل دست ابزار جراح در  
دل و درون بیمار جلوگیری می‌شود.

۷- می‌گویند آخرین انقلاب را روپوتها  
علیه انسان‌ها خواهند کرد. و مردم باید تا  
این انقلاب رخ بدهد. یعنی تازمانی که رخ  
نداش، کمال سوه استفاده را از آزادی خود  
بینند.

۸- در جراحی هم انقلاب می‌شود. یعنی  
همه جور انقلاب می‌شود، غیر از انقلاب‌های  
اجتماعی - سیاسی. مظنو این است که  
چاقوی جراحی از فایده خواهد افتاد. لذا  
آن‌ها را می‌دهند به دست چاقو کشان که  
حریف خود را به شیوه‌ای کم درتر و با  
وسیله‌ی استرلیزه ناکار کنند. اما هر اسان  
نشوید. زیرا روبوت‌های انقلابی تمام چاقو  
کشان را خلع چاقو یعنی خلع سلاح می‌کنند.  
اما جراحی با کمک انواع اشعة انجمام  
می‌گرد. حسنه این روش آن است که از جا  
ماندن قیچی و وسائل دست ابزار جراح در  
دل و درون بیمار جلوگیری می‌شود.

۹- الودکی هوا به جای می‌رسد که  
عقلای قوم سه ماه تعطیلی تابستانی  
دانش‌آموzan و دانشجویان را. تازمانی که  
ساختن بمب اکسیژنی به نتیجه بررسد.  
تعیین دهنده و به سالی دوازده ماه برسانند.  
از بابت خوابیدن کارها ناراحت نشوید. زیرا  
معلوم نیست در سه چهار دهه یا یک قرن  
آینده، جامعه به خود کاری (اتوماسیون)  
سراسری نرسد. در آن ایام کار ادم‌ها فقط  
رفتن به سینما و ایرا و تماشاخانه و سرک  
و زیارت. و کاهی هم نشستن در پارک‌ها و  
بستنی خوردن در غیر ایام ماه رمضان  
است.

۱۰- علم فرا روانشناسی چنان پیشرفت  
خواهد کرد که دور آکاهی و ضمیر خوانی.  
جای تلفن و امثال آن را خواهد کرفت.  
۱۱- طبعاً ام الفساد دروغ و دروغگویی  
هم از بین خواهد رفت. زیرا:  
۱۲- چنانکه سه راه سپهی کفته است  
مردم دانه‌های دلشان مثل دانه‌های انار پیدا  
خواهد شد.

۱۳- معضل پول حل خواهد شد. حتی  
پول الکترونیک هم دست و پاکیر است. به  
نظرم اکر حکومت جهانی برقرار نشود. پول  
جهانی برقرار خواهد شد. این برای آن است  
که به دلایان ارز، جا خالی داده شود. حذف  
پول به این صورت است که دولت‌ها به  
شهروندها یک شانه رمز و در عین حال  
اعتباری می‌دهند. و در آن صورت به جای  
آنکه مثل حالاً ادم‌های پولدار. معتبر باشند.  
ادم‌های معتبر پولدار خواهند شد. اما  
اشتباه لپی ما این است که اصولاً پولداری  
بسی معنی می‌شود. زیرا از نظر منطقی و  
ریاضی به اثبات رسیده است که به جای  
آنکه همه‌ی مردم از هم‌دیگر پول بگیرند.  
یعنی از این دست بکیرند و به این دست  
بدهند. طرفین - وسطین می‌کنند. یعنی لازم

چون تصور علمی و منسجم ممکن  
نیست. لذا کزارهای پراکنده و پاشانی به  
هیأت جمع پریشان عرضه می‌دارم. پوپر  
نشان داده یعنی اثبات کرده است که  
تاریخی کری یعنی قائل شدن به سیر حتمی  
و پیش‌بینی پذیر تاریخ و رویدادهای تاریخ  
ساز ناممکن است. یعنی علمی نیست. اکرچه  
ممکن است غیب‌گویی باشد. هم او ثابت  
کرده است که پیش‌بینی وضعیت فردای علم  
ناممکن است. زیرا اگر ممکن بود، بشیری آن  
را نقد یعنی امروزین می‌کرد و این همه  
مرارت و انتظار نمی‌کشید. پس از این  
مقدمه‌ی کوتاه و دست و پاشکسته می‌رویم  
به سراغ کلام الملوک و قصارکویی.

۱- در قرن بیست و یکم چنانکه بندۀ در  
زندگینامه‌ی خود نوشت خود به نام فواراز  
فلله پیش‌بینی کردام، انقلاباتی در زندگی  
شهری و حمل و نقل جهانی پدید می‌آید. از  
جمله راه رفتن و حرکت کردن خیابان‌ها به  
جای وسایل نقلیه. و چون هکل کفته است  
هر چه معقول است موجود است. و هر چه  
موجود است معقول است یا خواهد بود! لذا  
المانی‌ها و ژاپنی‌ها افکار مرا ریبوده و به  
عمل در آورده‌اند. ژاپنی‌ها اخیراً شهرکی  
ساخته‌اند که در آن خیابان‌ها حرکت  
می‌کنند. دیگر آینکه:

۲- بندۀ شهری را در ذهنم طراحی  
کردام که چهار راه ندارد. یعنی خیابان‌ها  
در محل تقاطع یکی‌شان از رو ادامه می‌یابد  
و دیگری از زیر یا بالعکس.

۳- بندۀ پیش‌بینی و در همان کتاب  
اورده‌ام که خودروهایی ساخته می‌شوند  
که نسبت به نزدیک شدن شیء خارجی (اعم  
از دیوار یا انسان یا ماشین‌های دیگر)  
ترمزهای خودکارشان به تناسب سرعت. به  
کار می‌افتدند و در نهایت از برخورد یا  
تصادف جلوگیری می‌کنند. متأسفانه یا  
خوبشخانه این اندیشه‌ی خوزاده را هم  
آلمان‌ها ربوده‌اند و کمپانی عظیم الشان بنز  
در حدود شش ماه پیش اعلام کرد که  
خودروهایی با همین سیستم ترمز خودکار  
که با رازدار کار می‌کند، ساخته‌اند و به زودی  
به تولید آنبوه می‌رسد.

۴- در کمتر از دو دهه‌ی بیماری‌های  
مهلك از جمله سلطان و ایدز مهار می‌شود.  
اما باید از انقلاب و طغیان  
میکروارکانیسم‌ها در بدایبر متلا  
آنچه بیوتیک‌ها جلوگیری شود.

۵- اما بسیع است که معضل  
سرماخوردکی یا آنفلوانزا حل شود. زیرا  
مرخصی استعلامی را به خط مر اندازد و  
از استراحت و توفیق اجباری کارمندان و  
کارگران جلوگیری می‌کند.

۶- مسأله بیوکامپیوترها نیز تا یکی دو  
دهه حل می‌شود. و کامپیوتر از مفرز انسان و  
انسان از مخچه‌ی کامپیوتر کار خواهد

## آرتوروز بکریند.

۲۱- اما برای مبارزه با ویروس کامپیوترها، این یکی را تخیلی و دندن هوایی عرض نمی کنم، بلکه از قول یکی از دوستان خارج شنیده ام که می گفت اسپری [۱] افشاره [۲] خاصی ساخته شده است که می پاشند به دل و درون یا همان امعاء و احشاء مرکب از سخت افزار و نرم افزار کامپیوتر؛ و ویروسها، دراز به دراز می افتد و دیگر به هوش نمی آیند.

۲۲- در مورد دین و ایمان هم تحول عظیمی پیدا خواهد شد. کیهان شناسی آنقدر پیشرفت می کند که می تواند بکوید که کی و کجا (البته کی و کجا بعداً بپدید می آید) آفرینش اولیه رخ داده. به احتمال قوی به درخواست جمیع یا انجمانی از مؤمنان خالص، کاه یکی از فرشتکان یا موجودات غیبی، به روی زمین و به پشت تلویزیون می آید و با مردم رو در رو سخن می گوید.

۲۳- حیات هوشمند پیشرفته تر از بشر یعنی هوش - روحی که قادر جنبه مادی و جسمی و بدن است (که قدمای در تعریف جن پرانتز عرض می کنم که بنده به وجود جن علاقه دارم - می خواستم بنویسم اعتقاد دارم، از ترسم نوشتم علاقه دارم. در هر حال بی احساس نیستم - و در این باره مقاله نوشته ام).

خلاصه در قرن آینده انسان ها یا این انسان های بدون جسم باما تماس می گیرند و از طریق مهندسی ژنتیک کاری می کنند که ما این همه استخوان و دندن و ماهیچه و پیه و دنبه و دندان و جمجمه نداشته باشیم. اما همچنان انسان های شریفی باشیم.

۲۴- با تحول و تکامل برد شناسی. جرایم رو به صفر پیش می رود. جامعه ای پیشرفتی ۷۰-۸۰ سال بعد می تواند انگیزه های بزرگاری یا حتی تعابیل به بزرگ از زن به این سو و حتی در زن و در سایر مراکز شخصیت و تصمیم کری انسانی. از بین ببرد. لذا جریمه هم خود به خود منتفی شده باعث کسر بودجه و بحران مالی دولت ها خواهد شد.

اما زندان ها هم خانگی خواهد شد. یعنی مجرمان اصلاح ناشده یا ناین بدر را از بیرون آمدن از منزل یا رفتن به مهمانی و کردش محروم می کنند.

۲۵- با تحول در علم اقتصاد و یافتن منابع انرژی از جمله فمجوشی هستای که فی المثل می تواند با یک کاسه آب، برق یک هفته ای مسکو یا تهران را تأمین کند. فقر و غذا، تحول خواهد یافت. منظورم از همه این حرف ها نوشتن شرحی بر این بیت حافظ بود:

ادمی در علم خاکی نمی آید به دست  
عالی از نوباید ساخت و زنو آدمی



● بهاء الدین حرمت‌شاهی ادب و محقق

نیست پول مبادله شود. فقط کالا مبادله خواهد شد. اما اینکه هیچ کس حرص نزد عملی است که به مدد توسعه ای بهداشت روانی صورت خواهد گرفت. و نظام فقر و غنا از بین خواهد رفت. ثروتمندان عزیز اعم از بادآورده و غیره لازم نیست، نکت نیامده را استقبال کنند. زیرا به جای آنکه پول های آنان را از دستشان بکیرند، حرص و هراس اشان را معالجه می کنند. در مورد جمع آوری ده میلیون اسلحه از دست امریکاییان هم، به همین شیوه رفتار می کنند. به این ترتیب نیش بمب های باد کرده ای تمی و هیدر و زنی و شیمیایی کشیده خواهد شد. برای آراستن دوش سرشاره ای ژنال ها هم سعی می شود از ستاره های آسمان که مثل ارزن، فت و فراوان در کویر معلق آسمان پراکنده اند استفاده شود.

۱۴- زبان انگلیسی، بدون آنکه انگلیس یا آمریکا از جیب یا جان مایه بگذارد. زبان رسمی جهانی خواهد شد. یعنی هر انسانی حتی بی سواد، به مدد استعمار نه، بلکه تکنولوژی پیشرفتی آموزشی - از جمله زبان آموزی در زمان خواب، انگلیسی را به عنوان زبان پدری، در کنار زبان مادری خود خواهد آموخت.

۱۵- جامعه و جوامع مدنی پدید خواهد آمد. به عبارت صریح تر دولت به بخش خصوصی و اکنار می شود. و مردم به جای آنکه در صحن حاضر باشند، سر کار حاضر خواهد بود. و ساعات کار به حدود ۳ تا ۴ ساعت در شبانه روز تقلیل خواهد یافت.

۱۶- نود درصد کارها خانگی یعنی قابل اجرا در خانه خواهد شد. مشاغل مانند تدریس و به طور کلی آموزش از کهواره تا کور، بانکداری و خدمات بانکی، سفارش خرید و فروش و حتی مراجعه به پزشک.

۱۷- در این صورت صنعت خودرو سازی با رکود و حشتناک مواجه می شود. یکی به خاطر حرکت کردن خیابان ها، دوم به خاطر خانگی شدن نود درصد کارها.

۱۸- در مهمانی رفتن تغیر مهمی رخ نمی دهد مگر این تغیر بسیار مهم: مهمان یا ملاقاتی شما موظف است که همانطور که ساعت و هنگام آمدنش را اعلام (و حتی المقدور رعایت) می کند، ساعت رفتنش را هم اعلام کند.

۱۹- در کار و بار کتاب هم تحول اساسی رخ می دهد، که در اینجا فقط یکی از آن ها را می کوییم. و آن این است که اغلب شاعران و نویسنده کان، به ویژه داستان نویسان، آثار خود را در یک شبکه جهانی که شاید هم امکانات ترجمه ای ماشینی همزمان داشته باشد، خواهد خواند. یعنی نشر کتبی، شفاهی می شود. این در صورتی است که

# وعده‌ی «گل رخان» کی وفادار د؟!

به مناسبت آغاز سال ۲۰۰۰ و نزدیک بودن نوروز خودمان

غلامحسین صالحیار

جناب سردبیر محترم

سلام

از تو سندگان مجله سوالی به صورت کتبی کرده بودید که «...ایران در سال ۲۰۰۰ و جالش‌های امروز و دستاوردهای آینده آن... در واقع چه آینده‌ای خواهد داشت؟

حقیر جون در عمر خود تحریه‌ای قابل ملاحظه حز «طقعنی» نداشت، اما و در این زمینه شاید یکی از مهم‌ترین کارهایی که کردم، مصاحبه‌ای اختصاصی و انفرادی، با صاحب قدرت‌تربیت حکومان جهان، بود. به ذکر افتادم مطلعی درباره‌ی حواسی آن مصاحبه بتوسم و آرزو کنم که اشاء الله برای هیچ یک از فلمزنان، و به طور کلی «حاسه‌ی مطبوعات و رسانه‌ها» در سال ۲۰۰۰، چنین «دستاوردها» و «عواقبی» نکار نشود!

۷۸/۱۱/۱

پس از تمام شدن دوره دانشکاه به خدمت وظیفه رفتم و با پایان یافتن خدمت خود در جست و جوی کار بودم که اکمی تشکیل اولین دوره روزنامه‌نگاری را در روزنامه اطلاعات خواندم و با قبولی کنکور آن به این روزنامه رفتم، سپس به وظایفی که در این روزنامه، از ترجمه و کیزارش سفرنویسی داخل و خارج تا مستولیت سرویس‌های خارجی - هنری - مقالات ... و بالاخره سردبیری کل روزنامه داشتم، پرداختم. آنکه ثوبت خروج از اطلاعات و دعوت به سردبیری آیندگان رسید و گوش زدم که ب دلیل خصوصت بهدیه مدیر کل شهریاری از آیندگان هم اخراج شدم و لی بلاغاً مصطفی فاطمی مدیر عامل سازمان رادیو تلویزیون مرا به همکاری دعوت کرد و چون کفتم تجربه چندانی ندارم، مرا مدتی برای دیدن دوره‌های O.R.T. به پاریس و BBC به لندن فرستاد. پس از دیدن این دوردها به تهران آمدم و خبرگزاری رادیو - تلویزیون را تشکیل دادم. ضمناً یک موسسه PRESS-AGENT بـاـکـمـکـ چـنـدـ دـوـسـتـ مطبوعاتی نیز تشکیل دادم که اکر باز هم اخراج شدم جایی برای کارهای انتشارات. روابط عمومی و مطبوعات داشته باشم و از این راه زندگیم را تأمین کنم.

شاه که گاهی در میان توضیحات مفصل من اظهار نظر هم می‌کرد در پایان آن گفت به نظر من در این مدت با فعالیت‌ها و کارهایی

شدم که پیشخدمت خصوصی شاد آمد و ما را به دفتر کار او برد. از ما عکس کرفتند و عامری با یکی دو عبارت معرفیم کرد و نشست. من هم صندلیم را نزدیک به میز شاه و رویه‌روی او گذاشت. کلمات اولین سوالی که داشتم در ذهنم جایه‌جا می‌شد که شاه ناکهان گفت: بهتر است ابتدائی شما درباره‌ی خودتان توضیحاتی بدهید. سرم سوت کشید چه در این باره اصل‌افکر نکرده و منتظر شنیدن چنین سوالی نبودم. با خود کفتم مصاحبه را ایشان می‌خواهد شروع کندا

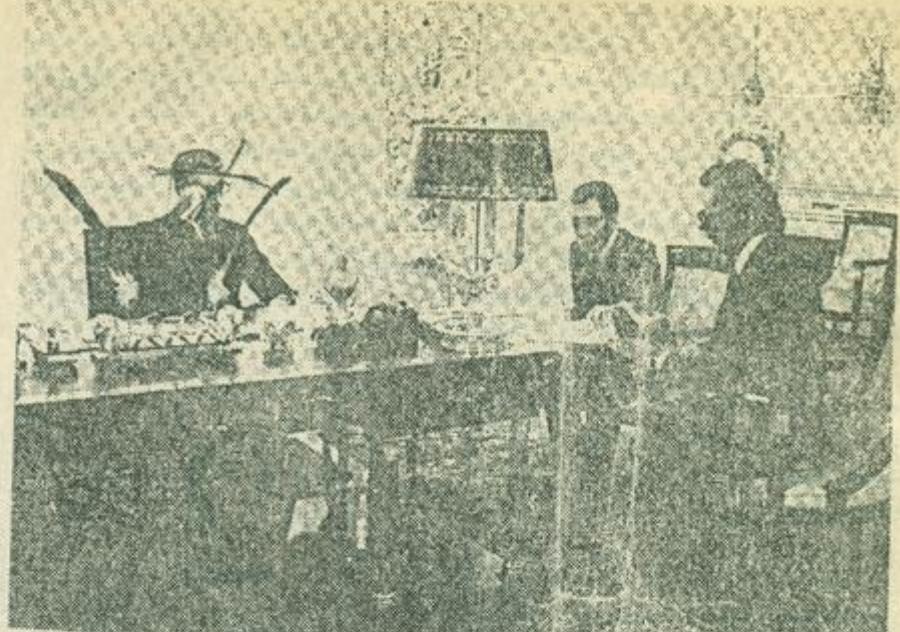
به هر حال شروع کردم و شرحی از زندگی خانوادگی، تحصیلی و فعالیت‌های اجتماعی و عمومی خود به سرعت بر زبان آوردم. شاه با تکان دادن سر و کاهی کفتن کلاماتی کوتاه مرا به اظهارات بیشتری می‌کشاند تا جایی که «بی‌رود رایستی!» به این موضوع که هنوز ۱۵ ساله نشده به سازمان جوانان حزب توده پیوستم. ظرف کمتر از سه ماه به عضویت کمیته ایالتی تهران انتخاب و مستول تمام حوزه‌های سازمانی و همچنین نمایشات و اجتماعات گردیدم، اشاره و اضافه کردم برخلاف روش رهبری حزب توده، از اقدامات دکتر مصدق در ملی کردن نفت پشتیبانی می‌کردم و لی با سقوط دولت مصدق در ۲۸ مرداد و شکست سنگین حزب توده، از ادامه ارتباط با حزب خودداری کردم. بعد گفتم

در رژیم سلطنتی، شاه به آن بخش از مصاحبه‌های مطبوعاتی انفرادی رضایت من داد که مصاحبه‌کنندگان، شخصیت‌های معروف ژورنالیسم (انتظیر محمد حسنین هیکل، اوریانا فالاچی ...) بودند اما در مصاحبه‌های متعدد با روزنامه نگاران داخلی، همیشه عقیده داشت آن را به صورت جمعی برگزار کند.

وقتی مستولیت روزنامه‌ی مردم (ارکان حزب مخالف opposition) که کمتر از یک سوم کرسی‌های مجلس را در اختیار داشت به من سپرده شد، از مرحوم ناصر عامری دبیر کل جدید حزب خواستم برایم تقاضای انجام یک مصاحبه اختصاصی با شاه را بقبولاند. تاروزنامه با آن شروع به انتشار کند.

در اخرین روزهای فرایم کردن محل، چایخانه و حتی تشکیل CHART تحریریه بودیم که اطلاع داده شد برای انجام این مصاحبه، ساعت یک بعد از ظهر در کاخ نیاوران باشم. سر ساعت به شاه همراهیم من به شاه همراهیم من به شاه همراهیم حاضر شدیم و لی تا حوالی ساعت دو خبری نبود. اولین ملاقاتم با شاه بود و کمی ساخت شده بودم. عامری گفت نگران نباش، نهار من خورند. به علاوه روش شاد در ملاقات‌ها طوری است که ناراحتی را برطرف می‌کند.

همراهم ضبط صوت نیاورده بودم و از این رو به مرور ذهنی سئوالاتم مشغول



این ترتیب که بعد از ظهر، وقتی «لائی چاپ» شده و اعضای تحریریه برای تهیه اخبار صفحه اول و روبی «امده بودند، آقای محمود پورشالجی معاون مطبوعاتی وزارت اطلاعات و جهانگردی تلفن کرد و گفت: «غلام، با شاه مصاحبه کردی؟» کفتم از کجا می‌دانی؟!» جواب داد: خبر دارم که آن را در لایس روزنامه هم چاپ کرده‌ای، می‌خواستم بدانم دربار آن را دیده؟ دیدم انکار آن لازم نیست. کفتم اعلیحضرت به من فرمودند خودت تنظیم و چاپ کن، لازم نیست که آن را ببیند. فریادش درآمد که: مگر ممکن است بدون مطالعه دربار و تایید ما، مطلبی از اعلیحضرت چاپ شود؟ من هم خیلی بی‌اعتنای کفتم: به من که اینطور گفته شد. حالا اگر تایید می‌خواهم خودت از دربار سئوال کنم. پورشالجی گفت به وزیر اطلاعات و جهانگردی گفتم، دستور داده‌اند موضوع را دنبال کنم، به هر حال «لائی را فردا چاپ نکن تا ما بتوانیم تایید بکنیم: پاسخ دادم من هم نمی‌توانم «لائی را چاپ نکنم. تاریخ دارد، می‌دانم اعلیحضرت ساعت ۷ صبح به پراک پرواز می‌کنند. اولین شماره روزنامه ما بطور کامل، قبل از شروع این پرواز در اختیار هوایپما خواهد بود.

پورشالجی خیلی عصبانی شده بود. گفت اینطور نمی‌شود. من اقدام من کنم. من هم خیلی آهسته گفتم هر کاری می‌خواهی بکن و گوشی را کذاشتم. نیم ساعت خبری نشد تا پورشالجی دوباره زنگ زد و این بار حالتی عصبانی نداشت. گفت غلام، لایی را می‌توانی چاپ کنی، پرسیدم از دربار تایید کرفتی با از وزیر؛ گفت از همین پرسیدم چطور نخست وزیر دخالت کرد؟ من که به او مطلبی نکفته بودم. گفت خودم تلفن کردم و هویدا گفت: اگر صالحیار می‌کوید اعلیحضرت به او خطاب کرده و صریحاً گفته‌اند: لازم نیست جایی بفرستی، خودت تنظیم و چاپ کن، مطمئن باش او آدم دروغ گویی نیست مشکلی برایت پیش نمی‌آید.»

\*\*\*

روشی را که پس از ۴-۳ ساعت گفت و کو با شاه انتخاب کردم حدود یک سال با دقت دنبال می‌کردم. بودجه روزنامه ما فقط برای انتشار ۲۰ هزار شماره تکافو می‌کرد. غالب روزها این تیراژ تمام می‌شد و نمی‌توانستیم آن را اضافه کنیم. یک روز رئیس اتحادیه صنف روزنامه فروش‌ها با چند نفر از همکاران صاحب دکا اش به دیدن من آمدند و اصرار داشتند که تیراژ را بالا

• شاه برای انتشار یک روزنامه‌ی جدی opposition و عده‌های مفصل و بسیار مناسبی می‌دهد. من هم که ضبط صوت برد و با اشتیاق فراوان و دل خوشی این وعده‌ها را تند تند باداشت می‌کنم. اما هنوز یک سال هم نمی‌گذرد که رئیس «ساواک» به من اخطار می‌کند شاه از روزنامه «مردم» ناراضی است و اضافه می‌کند: اگر روزی به نو اظهاراتی کرده‌اند، امروز از آن حرف‌ها پیشان شده‌اند. ظاهراً از بدو کار زورناشیم در ایران «عده و عده» هایی که به روزنامه نگاران داده می‌شود، به دامان فراموشی می‌افتد.

مخصوص بدهم ولی مرحوم عامری با اشاره ابرو و چشم که انجام داده‌اید و دوره‌هایی که دیده‌اید برای سرپرستی نشریات یک حزب OPPOSITION آدم مناسبی شده‌اید. بخصوص که بسیاری از روشنفکران، دانشجویان و جوانان ما اینکه یا نشریات مخفی می‌خواند و یا از روزنامه‌ها، مجلات و رادیوهای خارجی استفاده می‌کنند. در حالی که تبلیغات و انتشارات یک حزب OPPOSITION باستی شامل تمام اخبار، اطلاعات و مطالب مهم و مورد علاقه آنان در داخل و خارج از کشور باشد. با این ترتیب مصاحبه شروع شد و هر سئوال یک بحث چند دقیقه‌ای به وجود می‌آورد. من هم که ضبط صوت نیاورده بودم از نکات مهم مطالب یادداشت بر می‌داشتم تا جایی که مدت گفت و گو طولانی شد و به ۴-۳ ساعت کشید. البته مرحوم عامری خیالش راحت بود چون مطلقاً در بحث‌ها شرکت نمی‌کرد. پس از پایان جلسه شاد تا نزدیک در اتاق با ما آمد و پس از خداحافظی دستی به پشتمن رذ و گفت انشاً لله موفق خواهید بود!

\*\*\*

پیرون اتفاق ییشخدمت مخصوص بالتوهای عیان را که اویزان کرده بودیم آورده و پوشاک. مرحوم عامری یک اسکناس پانصد تومانی به او داد که من تعجب کردم. ۲۵ سال پیش ۵۰۰ تومان مبلغ هنگفتی بود. که تقریباً دو ماه حقوقی یک خبرنگار ساده را تشکیل می‌داد. با وجود این من هم دست به چیزی کردم که مبنی درآورده و به ییشخدمت

وجود داشت  
یک هفته از سفرم به ژاپن می‌گذشت که شبی پیشخدمت هتل تلکسی را به اتاقم آورد. با امضای برویز ژاپن رئیس نمایندگی اسوشیتد پرس در تهران مخابره شده و خبر می‌داد که ناصر عامری دبیر کل حزب برکنار شده و باید فوراً به تهران بازگردد. فهمیدم کار بین خدا کرده و اصولاً به خود حزب نمی‌تواند ارتباط داشته باشد. با وجود این از بقیه سفر و دیدن شرق آسیا دست برنداشتم. وقتی به تهران آمدم شنیدم مرحوم محمد فلاحی رئیس شورای عالی حرب را دبیر کل کردند. زنگی به او زدم و تبریک کفت. ضمناً به شوخی کفت تکلیف من هم که با این وضع پیش آمده قطعاً معلوم است. جواب داد وضع تو تغییر نکرده. کماکان معاون دبیر کل و سرپرست روزنامه هستی. حتی هم باید هر هفته در جلسات کمیته مرکزی شرکت کنی. به دیدار عامری رفت و با آنکه ناراحت بود اهمیت زیادی به قضیه نمی‌داد و می‌کفت اعیان‌حضرت با احزاب اپوزیسیون موافق نیست و تصور می‌کنم دنبال تشکیل حزب واحد هستند. چند روزی از این پیش‌بینی نمی‌گذشت که شاه خود موضوع را تایید و اعلام کرد تمام احزاب و روزنامه‌های آنان منحل می‌شود و فقط یک حزب تشکیل خواهد شد با یک روزنامه (هر دو با نام رستاخیز!) هر کس هم مایل نیست عضو شود که روزنامه‌اش را بردارد و از این کشور برود. قسمت اخیر فرمایش را فوری قبول کردم. دست همسرم را کرفتم و با او به اروپا رفتیم. از خارج با تلفن که کاه اوضاع را می‌پرسیدم و وقتی دیدم سر و صدای آرامتر شد، به تهران بازگشتم. یک پیش‌بین دیدار دکتر محمدعلی زرناک مدیر کل سماه مطبوعات که در آن زمان سرپرست مطبوعات و تبلیغات حزب واحد شده بود رفت. پس از احوال پرسی کفت اوضاع از چه قرار است. پاسخ داد خبر مهمی نیست جز آنکه تو منوع القلم شده‌ای. کفت خدا را شکر. وقتی مطبوعات از دم قیچی شدند، قلم من را دیگر جایی نمی‌خواهند! کفت برو پهلوی دکتر باهri معاون کل وزارت دربار. او حتی می‌تواند کارت را درست کند. خنده‌دم و کفت اعیان‌حضرت (و لابد غالب اعوان و انصارش) امروز حرفی می‌زنند و یا وعده‌ای می‌دهند و فردا از آن پیش‌بینان می‌شوند. می‌گویی نه، از تابی مدیر کل سماه تهران بپرس! من دوباره در پرس‌اجنت (PRESS AGENT) می‌نشینم و به امید کاسی رو شماری می‌کنم!

است. پس شاید اشکال از خود شماست؟ ثابتی باز خنده دو سپس گفت: نه عزیزم. اشکال در جنابعالی است که اعیان‌حضرت را خوب نمی‌شناسید. ایشان ممکن است امروز درباره موضوعی فرمایشاتی کنند و حتی وعده‌هایی بدهنند، اما فردا پشمیان می‌شوند و حرف یا وعده‌ی خود را پس می‌گیرند.

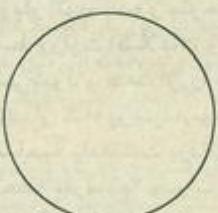
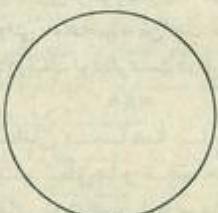
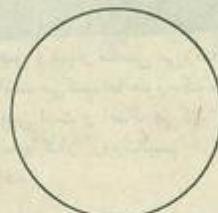
قطعاً اکر ایشان روزی

بپریم، می‌گفتند به هر میز روزنامه‌ای، روزی ۵ و حداقل ۱۰ روزنامه می‌رسد و همان ساعتی اول صبح تمام می‌شود. جواب دادم بودجه‌مان برای بالا بردن تیراز کافی نیست ولی مجبور بودم قول دهم که دنبال این تقاضای شما را می‌گیرم.

یک شب به میهمانی وزیر اطلاعات و INTER CONTINENTAL (هتل لاله) دعوت داشتم. من معمولاً این میهمانی‌های بزرگ دولتی، و حتی سفارتخانه‌ها و مؤسسات خارجی را نمی‌رفتم، اما آن شب تصمیم گرفتم سری بزنم و ببینم برای افزایش بودجه روزنامه می‌توانم با وزیر گفت و گویی داشته باشم و راهی قانونی و منطقی برای بالا بردن تیراز پیدا کنم. به هر حال روزنامه‌ی حزب مخالف بودیم ولی شاید می‌توانستیم انتقاد از وزارت اطلاعات و جهانگردی را اندکی تخفیف دهیم و بطور کلی روی این نکته تکیه کنیم. بالارفتن چشم‌کیر تیراز روزنامه‌ها با هر سلیقه سیاسی که داشته باشد، در مجموع به نفع سیاست وزیر، بزرگ جلوه دادن نقش آن از لحاظ منافع مردم و اجرای یک روش مطبوعاتی ملی است.

به سالان هتل که رسیدم با چند تن از آشنازیان سلام و علیک می‌کردم که ناکهان یک جفت چشم خیره را، تفحص کنان، به روی خود خیره دیدم که وقتی شناختمش، حتی از دیدن وزیر منصرف شدم و خواستم فوراً برگردم. «برویز تابی»، مدیر کل سماه تهران بود که چندین بار او را از تلویزیون دیده بودم و قطعاً می‌خواست ایرادی از روزنامه بگیرد. ولی او خود را به من رساند. سلام و علیکی کرد و بسی مقدمه گفت: اعیان‌حضرت از روزنامه‌تان راضی نیستند. کفت قبل از انتشار این روزنامه، من چند ساعت با اعیان‌حضرت گفت و گو داشتم و روش روزنامه بر اساس نظریات ایشان در مورد روزنامه‌های احزاب مخالف تنظیم شده است. خنده و گفت دیروز هم که شعری از پابلو نزو (شاعر معروف شیلی) و طرفدار مارکسیسم، همراه با عکس بزرگش چاپ کرده بودیم. با اعتراض کفت نظریات اعیان‌حضرت را در مورد آثار نویسندهای شعراء و مترجمان - چه داخلی و چه خارجی - حتی چهی‌های آنان در روزنامه‌های OPPOSITION بطور کامل شنیده‌ام. آقای ناصر عامری هم از روزنامه تا آنجا راضی است که با وجود ایراد سخنرانی از طرف وکلای مخالف در مجلس علیه روزنامه، مرا به مقام معاون دبیر کل حزب منصوب کرده

## 2



حرف‌هایی به شما زده‌اند، امروز از آن پیش‌بینان شده‌اند!  
در بازگشت با خود فکر می‌کردم ممکن است به زودی یا روزنامه تعطیل شود و یا دست کم مرا بیرون کنند. البته زیاد ناراحت نشدم چون دو روز بعد به ژاپن دعوت داشتم و گفت برای اولین بار است به این کشور می‌روم و بهتر است درباره آن فکر کنم. اگر در بازگشت اخراج شده بودم یا روزنامه را تعطیل می‌کردند، خوشبختانه PRESS AGENT خودم برای تحمل بیکاری

## حسن زرهی

دیدار

سلط سرخ کنج دیوار  
حوله‌ی سبید  
آویزه‌ی جنوب  
دستگیره‌ی دری  
در التهاب دیدار.

دست و رویم را می‌شویم  
بر آسانسور خیال  
از درد درنک عبور می‌کنم  
تا

سلط سرخ کنج دیوار  
ناحوله‌ی سبید  
آویزه‌ی جنوب  
تا دستگیره‌ی ملتهب در  
جه شیرین است  
دنیای دیدار

## شعر

غوریو من هی بیوس شعر جسته  
شعر جیزی سنه حصور نوست  
در حسین است که داسان می‌داند  
دیواری است در آزروی در رجه

شعر شاهراه است  
حیان ملده‌ی است که ناآن سوی ساردنی زند  
شعر سون من است به سیدن تو  
لبه‌ی شیرین آب است  
بوی گل است که در باغمه می‌زود  
رفض و ازه است در سودای سر  
رویش نگاه است بر شیر شانه ها  
شعر، غریب من مهربان است  
گل است به وقت سکنی  
تعییر من از نگاه نوست  
و قص که من باری تو من حس سیطرم  
شعر  
در حب است، شاهراه است، حیان است  
لبه‌ی مهربان آب است  
آفات گرم جنوب، در بامست شعر  
جه می‌گوییم، همین تویی شاید شعر!

شاپور بنیاد

مرگ را  
مرگ را نسترن بوییدم  
مرگ را  
تو  
شایاق بوییدی  
مرگ را  
جه شایاق چه نسترن  
ای کاش.

ای کاش تا غلامی داشتم و  
مرگ را  
وصله‌ی تم می‌کرد  
کاش  
تا کلامی

غلام  
من

باشد  
کلامی که نام تو را می‌پرسد  
تو را  
که نور بودی  
دور اما  
بنویدی  
وقتی که همه‌ی مرگ  
در پیشانی ت خانه گرفت.

## شیرازی شاپور

یکی اینجا و دیگری ... دیگر جا؛ یا  
می‌روند، یا برده می‌شوند... به وقت سنگ پرانی  
بی چرای روزگار، پرسنی بی ناه را چه تقاضوت  
که دی ماه بی‌دانه... یا اردی بهشت نخورد  
ست! مرگ، صله‌ی سکوت است برای هر او  
که حواب را بوناید و حاموشی را نحواست.  
حالا چه توفیر که کی این یکشنه به درو، یا این در  
شکسته به چرخ پا، پاشنه‌ی محروم اهل کلام...  
عربان است و خدینگ خوانگزاری به نام مرگ  
در راه.

رفتن، یکی است از این راه و سبب  
سرخهای شاعران، بسیار؛ یکی به ستر و  
سکوت. یکی به بیم و بی ستر، و یکی با  
همه‌ی آرمان‌های عاشقانه‌اش: در بیان؛ و  
مرگ تنها سخن خویش شیده و راه خود رفته و  
راز روزگار که سر به مهر همیشه، تاکی مگر  
عصر دیگری پرسیده شود: از چه این همه تُند و  
ارجه این همه تلغی، با همان واهی بی‌پایان به  
نوبت مانده‌ی ملّا ناگهان بانگ برآید: - چه  
می‌رخی ای زندگی!

اسمال رفته از سرازوی روزگار ماد سال سفر  
ستارگان سیاری بود، تاشب در این تفال تلغی.  
مریشه به کدام ردیف ناتمام، تمام؟! اسمال هم  
اورتک خضرابی، هم بیرون جلالی، هم نادر  
نادرپور، و هم حالا... شاپور، شاپور بنیاد.

شب بخیر نازین، تا سیده‌دهمی دیگر، مگر  
که نامت را گرامی بداریم به همین گفت و  
گوهای ساده‌ی بی‌شماروز خویش.  
شاپور بنیاد... با قناعت عاشقانه‌اش در  
زندگی، در شعر و در کلمه!

مرگ از مرور نام همچون نسا سیاران،  
آستین شرم بر هر دو دیده، پنهان و پوشیده  
حوالد گدشت. و هم بگذرد این روزگار تلغی تر  
از رهرا! شگفتانکه باور به مصرع دوم این  
دلالت، در ما هموز پا بهجا و ملا مانده  
است. س.ع. صالحی

# از آغاز هزاره‌ی سوم حقیقت را تحمل و جهانی بودن را فریاد کنیم

ضرورت انجام تفکر ملی «مذیقش=MEDITATION»

منوچهر سعیدوزیری

علیرغم حکم اسلام علو و لا یعنی علیه (اسلام پیوسته بالاتر و الاتر می‌شود) چیزی بر او برتری نمی‌کیرد) ما این همه با جهان پیشرفت فاصله داریم و راه به جایی نمی‌بریم؟! اما برادر، فعلًا جای اینکوئه صحبت‌ها نیست، شاید این لحن سخن گفتن اندکی به طنز گزنده و یا در واقع به نوعی گله‌گزاری خانوادگی شیوه باشد و مراهم به بدینی و حتی به بدینسانی بیکران متمهم سازد، که استه در مقام واقع‌بینی و دلسوژی نسبت به مصالح و سرنوشت این مملکت نشاید در گیر این ملاحظات شد. هم اکنون ویژه نامه‌ی سال ۱۹۷۹ ضمیمه‌ی مجله‌ی EXPRESS را که تحت عنوان (L'aventure du vrai) به مناسب یک ربع قرن از آن مجله‌ی کرانقدیر فرانسه منتشر شده بود از میان کتاب‌هایم - که خاطرات مژاندۀ می‌کند - درآوردیدم و یک دو جمله از کفت و شنود سردبیر آن مجله‌ی پیرمندس فرانس (Pierre Mende's France) (وریز کاینده دو کل، نماینده مجلس، رهبر رئیس دولت سوسیالیست آن زمان فرانسه) را برایت عیناً نقل می‌کنم:



گریبان تو را بگیرد که چرا به جای مبدأ تاریخ هجرت پیامبر بزرگ اسلام، میلاد مسیح را مبدأ می‌گیری و لی تو نمی‌توانی به آن بجه (و حتی به بزرگترهای آن بجه) بگویی که این مسئله ربطی به پارامترهای قداست و مذهبی و مسلکی ندارد و این یک سال شماری قراردادی است!

با اینکه تو حق داری، من حق دارم، او حق دارد، و همه حق داریم که در آنجا که به راستی پای قدمات‌ها و باور داشته‌ایه میان کشیده می‌شود، نه با تعصّب و جنجال که با سربلندی و سند بگوییم: «اسلام دین آخرالزمان و دارای کامل‌ترین رهنمایی نجات بخش و زندگی ساز است، و در طول همین چهارده - پانزده قرن اسلامی انسان‌های والاپی در زمینه معنویات روحانی و پژوهش‌های علمی و جهانشناسی به عالم بشریت عرضه داشته است». اما سخن بر این است که چرا کشورهای اسلامی متواته‌اند وظیفه خود را در قبال ضرورت‌ها و الزامات موهاب و نعمت‌های ناشی از برتری و متفاصل بودن دین و آئین مقدس‌مان انجام بدھند؟ چرا

کاروان رفت و تودر خواب و بیان در پیش کی روی ازه زکه برسی اچه کنی؟ چون باشی؟

(حافظه)

دoust عزیزم: از این که همانند هر روزنامه‌نگار آگاه که جهانی فکر می‌کند، حساب پایان هزاره دوم و آغاز هزاره‌ی سوم مدلادی را داری، از یک سو تحسین می‌کنم و از سویی بار غصی دلم را می‌نشاراد! فضایی که غم نان و بیم جان بال به بال یکدیگر در پروازند و عنان بر عنان در کوجهای تنگ و تاریک جهان سوم راه بندان به وجود می‌آورند! «جهانی فکرکردن» اکنون بی‌پرواپی نا بهنگام به حساب نیاید، لامحاله می‌تواند آنگه خوش خیالی و خوش باوری به پیشانی بچسباند! یکبار دیگر متن نامه‌ای را که برای من - و دیگر به اصطلاح اندیشمدنان محترم! - فرستاده‌ای و نظر خواهشی کرده‌ای بخوان، تا از لب‌لایی مه غلیظ ایهامیک از خلال سطرهای نامه موج می‌زند، دقیقاً به منظور من از واژه‌ای بی‌پرواپی، آنگه خوش خیالی، غم جان و بالاخره، فاجعه‌ی راه بندان! بی‌پرواپی ... آیا اکنون مرا به جای «اندیشمدن محترم» به نام «دکراندیش اندیشمناک» می‌خوانندی راحت‌تر نمی‌پویی؟ آیا به راستی تو در جهان سوم امید به پایان جنگها و گرسنگی‌ها و بیماری‌ها و گشایشی برای آزادی اندیشه‌ها داری؟ آیا به راستی تو وحشت از این ندازی که بگوییم اصطلاحات «قرن بیست و یکم و هزاره‌ی سوم» بک مفهوم قراردادی Chronologique (زمانی - تاریخی) است و نه یک مفهوم «عقیدتی سیاسی»؟ بین پراوردن کار کسانی است که مبدأ تاریخ‌شان چنان حکم می‌کند که با چنین ارقام و اعدادی در محاسبه‌ی زمان سر و کار داشته باشند. همچنانکه نظام و ترتیب کامپیوتراها و دفتر و کتابشان هم قرار بود به هم بخورد و نخورد! مبدأ تاریخ ما یک چیزی بیش از ششصد (۶۰۰) سال با آن مبدأ تاریخ تفاوت دارد. ۱۴۲۰ یا ۱۲۷۸ سال کجا و ۲۰۰۰ سال کجا؟ ... که کامپیوترا رایانه‌هایمان هم از آنکوئه آسیب‌ها در امان است! آن‌ها انداع و تولید می‌کنند و می‌فروشند و مامی خریم و روی میزهای اداره‌جاتمان را با رایانه زیست می‌دهیم. که صد البته کار اداره‌جاتمان اهم به سبب آمورش نداشتن کارمندانمان دیرتر انجام می‌کردد! یک بچه (بی‌خشید نوجوان!) پانزده چهارده ساله می‌تواند

وقتی که مهندس فرانس نقاط صعف حکومت‌های بعد از جنگ فرانسه را بیان می‌کند. همه ناکامی‌های سنتکین را چکونه باید توجیه کرد؛ این تجزیه تحلیل شما حلیق بدبیانه است و «مهند فرانس» ضمن پاسخ‌های گسترده، به جد تکه مهم اشاره می‌کند. که من زیر آن‌ها خط کشید و به ترجیحی آن‌ها به مناسبت این توشتار سنتکه می‌کنم. آدم‌ها مسؤول هستند... همچنان سنتکه می‌کنم. ساختارهای سازی و اداری و اخلاقی که قول انجام وظیفه کوده‌اند مسولند. لقمان یک جهش در عقاب و آراء ملی و پارلمانی... و همه این‌ها که در رژیم را متوقف ساخته‌اند... شاید بعضی‌ها این‌گونه سحر کفتن درباره تقاضا و وضع عقب افتاده را موحّد دلسرد شدن بدانند... ولی فواید قادر است حقوق را پیداورد... فرانسه می‌تواند با یک تکان و رکاب کشش تند و محکم به خلو خیر بودارد... وقتی که خریان کارها درست نیست تباشد بد لحظه هم در بیان حقیقت تردید کرد. و البته باید که راه کارهای سازانده و درست پیدا کرد... (همچنانکه انگلکه انتقادهای گزندۀ از رژیم حکومت، موحد تکان شدید فرانسه و اخراج موقوفت سرقرقرز کوئی شد) فراموش نکنیم که وینسنتون چرچیل نخست وزیر برلن جنگ جهانی دوم انگلستان هم به هنکام سخن کفتن با مردم چنگ زده و بلا دیده کشورش می‌گفت که «من چیزی تذارم جز اشک و آدکه به شما بدهم... ناید خرابی‌ها را از بین ببریم و کشور را از نو پسازیم».

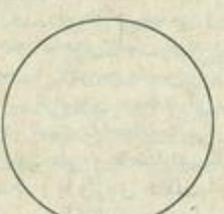
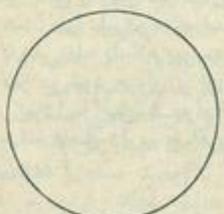
التفه مخلص نه مهندس فرانس هستم و نه وینسنتون چرچیل. ولی به عنوان یک هم وطن تو، که قابل انداخته‌ای که در این مقطع زمانی تاریخ باشد، سخن بکویم. بر این عقیده هستم که مانند حقیقت را در رایم و پیدیریم... ناید تولدی دیگر بسیشیم، تولدی به راستی عقدس و پر برکت.

قداست و پرکنی که ریشه در ایمان و باورها و نیازها و استعدادها و فیروهای خلاقه ملت مداد و ...

قداستی که دیگران را هم قانع سازد که به راستی همانکوئه که در اقتراح و پرسشنامه مجله دنیا ساکن او رهاید، قریم که گذشت جنکها و ارمغان‌های ساکن و کرسنکها و بیماری‌ها را در تمام خود رانید و پرورد. و به راستی قرن شو می‌بود. دو چنگ جهانی خانمانسوز و انسقلابات و پرانکر، ادم‌کشی‌ها و تصسفیه‌های ضد انسانی و اشاعه‌ی بیماری‌ها و کسیرش کرستکی‌ها و اهانت به انسانیت، فریزان حرام راهی این قرن شو می‌بودند. ولی مردانی همچون مهاتما کاندی‌ها و مارتین لوئی کنکها و برتر اندی اسل‌ها و البرت شویزرهای و مادر ترازاها و ماری کوری‌ها و فلمنیکها (کاشفیتی سیلان) و امثال آن‌ها را هم رانیده که علیرغم فرزندان حرام راهی قرن در راه ازاد سازی انسان‌ها از قید اسارت و بردگی و نفی حنک و بیماری زدائی در جهان. برای پسریت کسب ابرو کردند.

نکارنده گمان می‌کنم. و حتی یقین دارم. که جامعه‌ی ایرانی هم می‌توانسته و می‌تواند... که از پس چندین اقلاب و تحارب سنتکین که در قرن گذشته از سر کدرانیده است، می‌شاید تحول در بیان شده و لامحاله درسی از تحارب گرانشی‌ها خود را برای بهسازی جامعه‌جهانی باز جوانی کند اما به هر دلیلی که بررسی و شناخت آن در

# 2



● در این رهگذر زمان که تمام جهانیان را هیجان آغاز هزاره سوم فرار گرفته است، ما باید قبل از اندیشیدن به نقش خود در «جامعه جهانی» یکبار برای همیشه، و هر چه شفاف‌تر و صادقانه‌تر، تکلیف خودمان را در «جامعه ملی» و با خودمان روشن کنیم، ما پیش از ارزیابی «جامعه ملی»، با پیش‌نیازهای این رهگذر زمان که این ملت به نتها بیماری مبتلی شد، و پس از برآمد دارن تمام بسط‌گشایی اقلایی ملت به لانه‌های خود بخترن! این اقلای باید از خانه‌ها، از کارگاه‌ها، از مساجد و مدارس و در نشسته‌های خانوادگی و محافل و مطوعات و مجالس گفت و شنویدهای ازاد و دور از خشونت‌ها و تعصبات پا گرفته و دستاوردهای ظاهری و باطنی آن متناسب با شور و هیجان درونی و معنوی مردم در خانه‌ها و دل‌های رن و مرد و خرد و کلان و در همه‌ی شئون رندگی ملت نهادنی گرد. به گمان من نقش مدیران ناسات اداری

کنیم!

محدودی یک مطالعه و تفکر ملی است. متناسقاته چنان شده است. و در این رهگذر زمان که تمام جهانیان را هیجان آغاز هزاره سوم فرار گرفته است، ما باید قبل از اندیشیدن به نقش خود در جامعه جهانی یکبار برای همیشه، و هر چه شفاف‌تر و صادقانه‌تر، تکلیف خودمان را در «جامعه ملی» و با خودمان روشن کنیم، ما پیش از ارزیابی جامعه جهانی باید موضع و وضعیت خودمان را در «جامعه ملی» مشخص کنیم!

● متناسقه‌ای بیمارگونه‌مان - که متناسقاته در قرنی که گذشت کهنه‌تر و مرمن‌تر و ریشه‌دارتر شد - و بروای پنهان کردن عقب مانک و تاسازگاری‌مان با آهنه حرکت نیای پیش رو، برداشت‌های خاصی (بنامهای غرب زندگی و توطنه‌های بیکانه و پاره‌ای تعبیرهای شارواز مدرنیت و ازدایی) را مطرح و به خودی و بیکانه عرضه داشت‌ایم. که هنور است خودمان را در گیر این مالیخولی‌ها کرده و حاضر بیستم که دست و پایمان را از بندو زنجیر دام‌های پیداو نایدی‌ای «الدیله کن»؛ و «اغفالکه» رها سازیم. ما عاشق لفاظی‌ها و فلسفه سانی‌های دیرینه‌ای هستیم که هرگز طرقی از آن‌ها بر نسته‌ایم و بکار هم نه نشسته‌ایم که این لفاظی‌ها و خیال‌بانی‌های را برای خودمان دوباره خوانی کرده و در تفہیم و تفہم آن برای فریدان این قدر خودی و بیکانه، سخنی بکویم عنصر ریایی و اپس گرایی در جانمان لانه کرده و حاضر و قادر به دور ساختن و نفی این عنصر روزگار باخته و عاقیت سوز و مراجعت نیستیم. تا انجاکه حضور این عنصر ناسالم اندیشه سور در لانه لای عنصر رندگی پرور و اندیشه سازو می‌الايش. موجب آن شده است که سرای خودمان نوعی شخصیت کاذب و غیر واقعی که کارایی مدارد تصور کنیم و چه ساکه اصلاً هم اهرار شخصیت مه پرداخته و در سرکردانی و پا بیهودگی و از خود بیکانکی. می‌اراد دست و پا می‌زینم که این ملت نتها بیماری مبتلی بر محموعه ساختاری و گردانندگی - اعمار اداری و اخلاقی و سیاسی! جامعه است. بلکه در وجود فرد فرد و افسار مردم لانه کرده است و من اشاغه و سراتی این بیماری را کناده مدیران این مملکت در قرن پیشتم می‌دانم و یقین دارم که درمان آن نیز منحصر در گروی اقلای فرهنگی - اخلاقی - الدیله‌ای همه جانبه‌ای است که ساید از بطن جامعه برخورد و پس ضروری پیشگیری از هر نوع سوء تفاهم به این صورت شتواند بود که جان اقلایی مطلقاً تحریک شدگان عوامل بر ایصال و فرستت ظل نعره برآورند و به شعار نویسی بر در و بیوار و پاره کردن و پایین کشیدن عکس و مجسمه این و آن و بر پا کردن تصاویر تنفس‌های دنکر پیدا شوند. و پس از برآمد دارن تمام بسط‌گشایی اقلایی ملت به لانه‌های خود بخترن! این اقلای باید از خانه‌ها، از کارگاه‌ها، از مساجد و مدارس و در نشسته‌های خانوادگی و محافل و مطوعات و مجالس گفت و شنویدهای ازاد و دور از خشونت‌ها و تعصبات پا گرفته و دستاوردهای ظاهری و باطنی آن متناسب با شور و هیجان درونی و معنوی مردم در خانه‌ها و دل‌های رن و مرد و خرد و کلان و در همه‌ی شئون رندگی ملت نهادنی گرد. به گمان من نقش مدیران ناسات اداری

سیاسی - اخلاقی کشور در جریان آن انقلاب نه تنها احتزار خدی از هر کوچه مداخله است، که ساید از ایجاد هر گوب رادیدان و مراحمت به وسیله‌ی عناصر شناخته شده اعم از تندرو و ایستاد و ایسکارای داخلی و بیکانه در برایر آن جلوگیری کرده و مردم را در بررسی‌ها و گذاش هایسان درباره‌ی تاریخ خود و دیگر ملت‌ها و آشناسیدن با روش‌ها و الکوهای کوشاکون جهانی صادقانه از از مکاره و سایل کار و اندیشه‌ی ازاد برای حصول مستواره‌ی پاک و بسیار ایش را در نسترس مردم قرار نهند صریح فر و شفاف تریان کنم که رهبر جان انقلاب، فقط امکانی و شعور فردی و ملی جامه نواند بود و بن. و آن انسان ترین مرحله خروج از افسرده و Depression است. التکوهای ریبا و قابل مطالعه‌ی از تحریر زندگی ماذی و معنوی دیگران، همچین از سوابق عقدتی و مبتداری و رفتاری الوهه نشده‌ی ایران باستان - به ویژه بازیافت‌های عرفانی و حکیمانه سرامدان اندیشه‌ی اسلامی در نسترس موجود بارز که از بذریش و سازمان دادن و کاربرد آن‌ها به دلایل بیهوده و باطل - من جمله بهم از دادن توالي اعماق کوئن داشته قیمه و استنباط مردم - شانه خالی می‌کنید. و سایکه از محاطرات توسعه‌ی سازمان یافته‌کنی ماقبلیان فساد و تباہی‌های بنداری و رفتاری و بکارهای در هر جا که باشد امکانیم و می‌دانیم که جه سو ماستفاده‌هایی در حامیانی سی سازمان صورت می‌کنید، معهدنا از رفتارها و اندیشه‌های سازمان یافته و متعقول می‌کنیم «ما از شناسایی حقیق و از داست گفتن به خودمان و حشت داریم و طبعی است که از نعمت اعتماد داشت به بکار - و دیگران - هم می‌پهرازیم در حالی که جامعه‌ی همانی - که اکنون در هیجان کامنه‌اند به هزاری سوم فرو رفته است، چشمین نیست. انان همیکر - را - و دیگران را - باور دارند و به ارزش‌ها و رفتارهای سازمان یافته و کارساز و ارموده‌ی انسانی - که حاصل تجربه‌ی زندگی است - بیش از اذاعه‌ای افراد فرست طلب و غیر مسئول بیا می‌دهند.

من دوست ندارم در زمینه نو سازی روابط اجتماعی و تشییت موضع شاخص انسان - که آفریدگار جهان آن موضع مقدس را با سبزدن امانت گرانهای خود به او تفویض کرده است - اصطلاحاتی از قبل می‌دهم که فهمو و بیان «اصطلاحاتی از قبیل آشی ملی و با مدارای مبدیان با مردم»، و یا واژه‌ی خجلت اور «عنو عمومی» را بکار ببرم! زیرا برای فرد احترام قائل و بر آنکه «حلق جهان حملکی نهال حدایند». و ترجیح می‌دهم که فهمو و بیان «اصفات ملی و یاکانکی و تساوی و تناهم و نسبی تعییض و استقرار عدالت و انصاف» را عرضه بدارم... و سقی دارم که انجام این آرزو هم جسین نیست که بک فرد یا یک گروه بتواند «همه مردم باید با من - یا با ما - باشند تا رفع تعییض و برقراری تساوی و یاکانکی امکان پذیر گردد!»! بلکه سران و مسؤولان حامده - که مشروعیت حکومت و تصاحب عدالت و انصاف - را از مردم بگیرند. اینکه سران و مسؤولان حامده - که مشروعیت حکومت و تصاحب امکانات ایجاد کنند که تمام بی مسیها و راه مدنان ها کشوده است و اعتقدات مستقی بر تعییض و ایجاد تاییدهای منتهی به «کاستهای قدرت و سکناریزم»، حکومتی و یا فشار از هر نوع را محکوم می‌دانند.

قرار دارد که به دور از هر گونه چیز روی و حب و بغض (و خدای نکرده فرست طلبی و عوام فریبی) جامعه رانه در برانگیختن و هیجان بلکه در آمادگی و اکاهی از درگ شرایط مناسب

● نه با تعصب و جنجال که با سربلندی و سند بکویم: «اسلام دین آخرالزمان و دارای کامل ترین رهنمودهای نجات بخش و زندگی ساز است، و در طول همین چهارده - پانزده قرن اسلامی انسان‌های والایی در زمینه معموقات روحانی و پژوهش‌های علمی و جهانشناسی به عالم پرست عرضه داشته است.» اما سخن بر این است که چرا کشورهای اسلامی نتوانسته اند وظیفه خود را در قبال صروفات‌ها و الزامات موذهب و تعتمد های ناشی از برتری و متكامل بودن دین و آنین مقدسان انجام بدند؟ چرا غیرغم حکم اسلام بعلو ولا یعلی عليه اسلام یووسته بالآخر و والآخر می‌شود جیزی بر او برتری نمی‌گیرد! ما این همه با جهان پیشرفت فاصله داریم و راه به جایی نمی‌بریم!

● من دوست ندارم در زمینه نو سازی روابط اجتماعی و تشییت موضع شاخص انسان - که آفریدگار جهان آن موضع مقدس را با سبزدن امانت گرانهای خود به او تفویض کرده است - اصطلاحاتی از قبل می‌دهم که فهمو و بیان «اصطلاحاتی از قبیل آشی ملی و با مدارای مبدیان با مردم»، و یا واژه‌ی خجلت اور «عنو عمومی» را بکار ببرم! زیرا برای فرد احترام قائل و بر آنکه «حلق جهان حملکی نهال حدایند». و ترجیح می‌دهم که فهمو و بیان «اصفات ملی و یاکانکی و تساوی و تناهم و نسبی تعییض و استقرار عدالت و انصاف» را عرضه بدارم... و سقی دارم که انجام این آرزو هم جسین نیست که بک فرد یا یک گروه بتواند «همه مردم باید با من - یا با ما - باشند تا رفع تعییض و برقراری تساوی و یاکانکی امکان پذیر گردد!»! بلکه سران و مسؤولان حامده - که مشروعیت حکومت و تصاحب امکانات ایجاد کنند که تمام بی مسیها و راه مدنان ها کشوده است و اعتقدات مستقی بر تعییض و ایجاد تاییدهای منتهی به «کاستهای قدرت و سکناریزم»، حکومتی و یا فشار از هر نوع را محکوم می‌دانند.

برای آغاز «تفکر و مدیتاسیون Meditation علی» و خود یا و انجام «انقلاب فرهنگی - معنوی - اندیشه‌ای - رفتاری» باری نهند. هم اکنون میلیون‌ها جوان در سرتاسر مملکت، نه تنها گوش به زنگ، که پای در رکاب

آماده‌اند. نه به حکم سیاست، که به حکم و صرورت طبیعت جوانی و زایش زندگی نو - تاریخ را ورق پردازند و طرحی نو در اندازند و اندیشمندان و مدعیان و داوطلبان تصحیح آهنه حرکت ملنی باید که با صراحت و قاطعیت سمعت و سوی حرکت را در مععرض دید این میلیون‌ها جوان آماده قرار دهند. وقتی که گفته می‌شود «میلیون‌ها جوان»، البته منظور تنها دانشجو و دانش‌آموز و فشر فرهنگتکان نورسینده نیست. بلکه در واقع اکثربتای جوانان ایست که نحوالسته‌اند و با تقویت‌های داشتگاه بروند. و در مزارع نه چندان شادان و خوش عاقبت و حاصلخیز و یا در کارگاه‌های سه زیاد سوداوار و مولود. و متأسفانه اکثرا در پشت میرهای دولتی و غیر دولتی ناکارساز به نوعی سرگردند. و گروه بیشتری بیکار و سر در گریبان درگوش و کثار کوجه و بازار در اندوه اتفاق جوانی خون می‌خورند البته آنچه که بیشتر نهایان است و به چشم می‌خورد، داشت‌آموران و دانشجویان هستند که به علت متحتم پیوستشان در مراکز تحصیلی توانایی گردیده بی‌امد و نشان دادن عکس العمل در مقابل وقایع دارد و همین گروه‌های به هم برآمده هستند که به گفتی «حافظه فریاد می‌زنند»

مادرین سعر در ره میخانه نهادیم  
محمول دعا در ره جانانه نهادیم  
جون می‌رود این کشی سرکشته که آخر  
جان در ره این گوهر بکدانه نهادیم

که کشته سرکشته‌شان سازمان بی‌سر و سامان جامعه، و جان حانانه و گوهر بکدانه‌شان همین کشور عزیز و دلستکی‌ها و امید و آرزوها و اینده‌ی زندگی در وطنشان می‌باشد با کمال تأسف باید گفت که همین کروه کثیر جوانان که بیش از نیمی از جمعیت مملکت را تشکیل داده‌اند، به راستی بی‌می‌دانند که این کشته سرکشته وطنشان که انان اماده شمار جان و بدل کوهر جوانی در راه آن هستند به کجا می‌رود؛ اینان ناخاطری بپیشان جسمان نکاران را به امواحی دوخته‌اند که در دریای حوات و حریان های جهانی پیرامون وطنشان بالا و پایین می‌روند، و بی‌دانند که کشته وطنشان و قاطعی آرمان‌ها و آرزویانهایشان بالاخره در کدام ساحل نجات لذکر خواهد انداحت. من یقین دارم که امکانات بالقوهی مملکت نویم کننده بیست و ترددید ندارم که اکثر طراحان و راه شناسان راهنمایان کشور شان را صراحت و صداقت، راهها و هدفها و سواحل را از روی اعتقاد و ایمان - و به نظری و قرید و استعمال فکری - به انان نشان دهند، و به انان تابت کنند که کسی در اندیشه‌ی باری گردید سا ایمان نیست. ساع آرزوها می‌لی از برگت وجود همین جوانان پاک نهاد که نوتها لان بارده و زندگی ساز مملکت هستند شکوفا خواهد شد. و بی‌شیخ دغدغه و نگرانی مرع امیدهای ملت به شر خواهد نشست این نه کافی است و نه شایسته. که ما جوانان و نوتها لان مملکت را در شب انتخابات - هر انتخابی که باشد - به ادان رأی فراخوانیم و یا اینکه خردسال‌ترین آنار را به تعقیش عقايد و بارور داشت ها و رفتارهای مردم بکاریم من اطلاع ندارم که در کدام کشورها نوجوانان بایزد

اگاهسازی علاوه بر اینکه روحیه‌ای امید و نشاط در جوانان رو به رشد و سلامت روانی حرکت می‌کند، از پیشنهادها و نظرات اصلاحی و تکمیلی آنان نیز من توان آگاه و بروخوردار گردید. بدینه است که باید از سوی دیگر به موارز اپن برنامه‌ی اگاهسازی و ماده‌ی اطلاعات ملی، برنامه‌های تحقیقاتی و آموزشی و امداده‌سازی در سطح کوشاکون به موقع اجرا درآید. به کمان مخلص به جای «یاری کنار» این مؤسسه‌سازی که به نام داشتگاه در شهرستان‌ها برای راضی نگهداشت جوانان شهرستانی وجود دارد و عملاً کمک به بالارفتن سطح داشت و نکنولوژی و پرورش کارشناسان و متخصصین (جز) بر سطح دروس نظری نمی‌کند، مرکز تحقیقاتی واقعی به وجود آید که داشت پژوهش‌های جوان کشور - چه در سطح داشتگو و چه داشتیار - ستودند همه‌راه استادان در آزمایشگاه‌های نظری کثورهای پیشرفت به کار تحقق در مسائل علمی و فنی زندگی باز امروز پیردادند.

از زمین در حب این مرکز تحقیقات ارزشمند باید مرکز کارآموزی و امداده‌سازی برای جوانان که در داشتگاه‌ها نیستند (و باید در رشتۀ‌های عملی و مورد نیاز زندگی روزانه‌ی کشور مشارکت فعال داشته باشند) به وجود آید. مرکز تحقیقاتی کشور و محققان مملکت، در هر رشتۀ و زمینه‌ی باید با پژوهشگران و مرکز تحقیقاتی دنبیار ارتباط بوده و با همکاری انسان‌های عین و پرمنی دنبیار ساختن جهان - من حمله سرمهین خونمان - سهم خود را بدنه و بگیرند. اکه بدینخانه جمعی از آنان به علل اسف نار معلوم در مرکز علمی خارج سرگرم شده‌اند. ۳۰ نام نهادن به هزاره سوم باید به معهوم مشارکت داشت در مسائل جهانی آن فرن باند و جیستارانی جزا آمادگی روحی و فکری و طرح و برناهه‌های قابل ارائه در محاذل جهانی مقدور نخواهد بود و باید بدون هرگونه ملاحظه کاری بتواند که سخن «فتن از حضور در فرن بست و بتم و هزاره سوم بدون آمادگی‌های لازم جز سوگرم کردن ملتی به نافن شطح و طمات و بالآخره هم فرار گرفتن در گونه‌ی ازرو و پوسیدن و پیوشن به تاریخ خاموش و عمه اتکی زوال و فراموشی، از دیگری نخواهد داشت.

شاید چنین به نظر بیاید که در این کفتار و بوشتران روی سخن متصحراً ساکن‌گردن باشد، ولی به کمان من مستولیت ساختاری نام «محش خصوصی». که همیشه - به غلط با صحیح - به صورت باجگیران و طلبکاران از مردم و حکومت حسصول نارشد در تامین آمادگی‌های موردنظر و فراهم ساختن طرح‌ها و برنامه‌های قابل قبول در مرکز جهانی، اکه بیش از حکومتگران نشاد کمتر بیست. در این مورد مستوله این است که شروع تعداد بزرگ و بخش خصوصی اعم از رشتۀ‌های بازرگانی و میادان مالی و اقتصادی، کشاورزی، صنایع و خدمات انتفاعی که از قدرت حکومت برای بروخورداری از ثروت و قدرت درون مرزی و برون مرزی بسود من برند. باید به همین دلیل سهم شایسته و کافی در ایجاد و تأمین وسائل توسعه مرکز تحقیق (در رشتۀ‌های علمی، صنایع، فنی، کشاورزی، جامعه‌شناسی و و تمام منابع تولید و تبدیل و مصرف) به جامعه پیردادند.

بعض خصوصی باید قاعده کنندترین تلاش را در جانشینی کردن نسل جوان کشور (نه منحصرأ به سود فردان و ایل و تبار و میراث خواران خود) به جای تأسیسات و بهادها و افراد

شاردادن در جنگ قدرت. شعارهای ترقیخواهان به ویژه قشرهای جوان باید نمایانگر شعور کشورداری آنان باشد ... خواهی نخواهی مملکت را به آنان خواهیم سپرد، بین باید آنان را مطمئن سازیم که مستول خواهند بود و نه ممیشه محکوم و معترض و انحام این کار نه یک عمل تبلیغاتی است و نه یک مانور روان‌شناسی و عوام فربیی! باید به راستی به نیت سپردن مملکت به دست نسل جوان و اماده سازی آنان برای این برای قبول مستولیت کشورداری، دست به اجرای برنامه‌های واقعی و کار ساز زد.

● جوانان را - اعم از آن‌هایی که در داشتگاه‌ها هستند و یا به مشاغل گوشاگون دیگر می‌اندشتند و به هر حال در مجموع ترقیخواه هستند - نسباید با القاظ و مسارات و دلستکی‌های کاذب فربی داد، باید بکذاریم نسل جوان مملکت خود را مستول و صاحب مملکت بداند، نه اینکه آلت و ابزار اعتراض و

شانزده ساله - که معمولاً در دیستان‌ها و سال‌های اولیه دیبرستان‌ها - به فراگیری دررس و مشق می‌پردازند، مستول انتخاب نمایندگان ملی - که باید از نخبگان و پختگان و کارشناسان باشند - هستند. ولی به هر حال جوانان به موازات کسب حق رای دادن و امکان مشارکت داشتن، باید بدانند که به چیز و چه کس و چرا و به چه نتایجی رای دهدند و در چه کارهایی مشارکت داشته باشند. جوانان باید پیش از رای دادن با داوطلبان انتخاب شدن، با برنامه‌های آنان، با کارگاه‌ها و اورگاه‌های اجتماعی و سیاسی آشنا شوند ... جوانان و بانوان - که غالباً از آن نام برده می‌شود - در عین حال که لایه‌های مهم و تعیین کننده اجتماع هستند باید آن‌ها که داشته باشند که بدانند چه باید بخواهند و چه می‌توانند بخواهند و چه باید داشته باشند ... تنها حق مشارکت داشتن و حق تعیین کنندگی داشتن برای یک فرد یا قشر اجتماعی کافی نیست، بلکه باید آنان بیامورند که این حق را چگونه و در چه جهتی بکار بینند. و این نیز امکان بذیر نخواهد بود مگر اینکه آنان مرکز و مخالف لازم برای اندیشیدن و ایزرا عقیده کردن و مشارکت در عرصه‌های بروخورد عقاید و آراء، چه در محاذل داشتگاهی و چه در مرکز کار و فعالیت‌های حرفة‌ای و اجتماعی را در اختیار داشته باشند ... و در جناب شرایطی موجبات ایجاد جامعه‌ی مدنی غراهم خواهد شد.

دوست عزیزم، نمی‌دانم چرا یکاره به باد این بیت مولانا جلال الدین بلخی (رومی) افتادم:

مُؤْسِيَّاً آدَادَ دَلَانَ دَيْكَرَند  
سُوْخَةَ جَانَ وَرَوَانَ دَيْكَرَند

بی‌کمان جوانان کشور همان سوخته جان و روانی هستند که ب حکم غریبه جوانی و طبیعت ازومندی در آتش شوق و عشق وصول به آینده‌ی درخشان و پربار، پر و بال می‌زنند، ولی این وظیفه ایاد داشان جامعه است که سالمترین راه رسیدن به هدف‌ها را در پیش باید جوانان بگذراند و جیش فکری را در جامعه تضمین و تأمین کنند شاید در این توشتار سخن گفتن از مردان و زنان ضروری باشد. که دوران «سوخته جان و روانی» و آداب داشتی را از سر گزراشیده و اکنون - خواسته و ناخواسته - گوشی عزلت کزیده و پایی از گلیم سکوت و قناعت فراز نمی‌گذراند. به باور من، در میان ما - چه در داخل کشور و چه در خارج - مردان و زنانی هستند که می‌توانند و باید نه تک تک که ده ده و صد صد بایک حرکت سازمانی پایه‌ی معرفو و مالعت پور-پیای به میدان عمل بگذارند و تجارب گرانیهای خود از (جالش‌ها و دستاوردهای) متناسب رزندگی کنند که می‌توانند و باید نه تک تک که ده در او رند. که تنها (باید به میدان نهادن آنان) و قوع انقلاب فرهنگی را تسريع خواهد کرد. ولی آنجه که بدون تأمل و بدور از هر گونه تعییر و تفسیر باید مطرح شود این است که برای جوانان مملکت روش سازیم و چه آینده‌ای و چه هدف‌هایی باید فداکاری کنند

جوانان را - اعم از آن‌هایی که در داشتگاه‌ها هستند و یا به مشاغل گوشاگون دیگر می‌اندشتند و به هر حال در مجموع ترقیخواه هستند - نسباید با القاظ و مسارات و دلستکی‌های کاذب فربی داد، باید بکذاریم نسل جوان مملکت خود را مستول و صاحب مملکت بداند، نه اینکه آلت و ابزار اعتراض و

● در «جامعه جهانی» هزاره‌ی سوم، که به صورت مجتمع جوامع و ملت‌ها شکل می‌گیرد، ملت‌ها و جوامعی را پذیرا خواهند بود که در رسمیه «صلح» و «رفاه ملی» و «عدل انتظامی» و «آزادی کارو اندشه»، مسائل و پیجیدگی‌های خود را حل کرده باشند، و لا محاله طرح‌های روش و معقولی برای رفع نتایج خود از ارائه دهنده دهنده دهنده که معنا و هدف و برناهه‌های زمان بندی شده قابل قبول و متفاوت را در برگیرد، تا «جامعه جهانی» هم تکلیف و تهدید خود را در آن موارد بتواند روش سازد.

باید به وسیله‌ی دستگاه‌های تبلیغاتی و به اصطلاح رسانه‌ای کشور نسل جوان را در جریان چند و چون برنامه‌هایی قرار داد که به هر حال - کم باید - در زمینه توسعه‌ی اقتصادی، ایجاد کارو اشتغال، و استحکام ساختارهای زیربنایی و حتی اصلاحات اداری و سازمانی به وسیله‌ی حکومت و بعض خصوصی صورت می‌گیرد و در دست اجرایست. با انجام چنین برنامه‌ی

امروزی به عمل آورد.

● در «جامعه جهانی» هزاره سوم، که به صورت مجتمع جوامع و ملت‌ها شکل می‌گیرد، ملت‌ها و جوامع را پذیراً خواهند بود که در زمینه صلح و «رفاه ملی» و «عدالت اجتماعی» و «ازادی کارو اندیشه» مسائل و پیچیدگی‌های خود را حل کرده باشند، و لا محاله طرح‌های روشن و معقولی برای رفع ناقصی خود از این دهند که معنا و هدف و برنامه‌های زمان بندی شده قابل قبول و معقول و مناسب را در برگیرد. تا «جامعه جهانی» هم تکلیف و تعهد خود را در آن موارد بتواند روش سازد.

● دوست غیر، از من می‌پرسیدکه «جامعه جهانی» را در هزاره سوم چگونه ارزیابی می‌کنم؟ ارزیابی مخلص از «جامعه جهانی» چنین است که گفتم، اکه الته به معنای پایان یافتن رقابت قدرت‌ها برای خودرنی زندگی مایه‌ی ملت‌های دیگر نیست! اما اینکه: «نهم ایران در سال ۲۰۰۰... چالش‌های امروز و دستاوردها و عواب آن... از حیث فرهنگی و سیاسی بالاچش‌های اسرور و نمی‌دانم منظور تان از چالش‌های فرهنگی دستاوردهای ما در زمینه سیاسی و فرهنگی چیست؟ اکه میل دارید که از اینکاری سخن به میان آورم که رئیس جمهور کشور تحت عنوان «الفت و شنود تمدن‌ها» بکار برد، و تیر به هدف خورد و دیر کل سازمان ملل هم سال ۲۰۰۰ به نام «الفت و شنود تمدن‌ها» نامگذاری کرد، باید بگویم که بلی، من هم این اینکار رئیس جمهور ایران را ستودم، و هوشمندی دیر کل سازمان ملل هم - که او نیز یک مرد جان مؤمن است - حقاً سیار زیبا و خردمندانه و نشانی آن گرایشی بود که من برای «جامعه جهانی» پیش‌بینی می‌کنم.

رئیس جمهور ما مطلبی را عنوان کرد که نشانی برداشت او از مشترکات «جامعه جهانی» یعنی مبحث تمدن‌ها بود و این خود علامتی بود از اینکه او فرزند یک تمدن قابل از احترام در پاشکاه تمدن‌ها و ملت‌های از طرح اندیشه‌های خود، نه شرمدنگی و سر افکنگی، که احساس افتخار و سربلندی می‌کند... دیر کل سازمان ملل هم با نامگذاری سال ۲۰۰۰ به نام «الفت و کوی تمدن‌ها» نشان داد که «جامعه جهانی» در پذیری فقط حرف حساب نه تنها بخیل نیست، که بسیار هم دست و دل باز است. به گفغان من، این نامگذاری سال ۲۰۰۰ به نام پیشنهاد رئیس جمهور ایران، همانقدر تکوهن است که بر بالای کاخ سازمان ملل شعر سخن برای بزرگ ایران را به عنوان شعار ملت‌ها پذیرفته و نوشته‌اند. که گفته است: بتی آدم اعضاً یک بیکارند - که در آفرینش زیک گوهوند.

اما نام و شما خوب می‌دانیم که روند استقبال خود ما - که پیشنهاد دهنده هستیم - در پی کیری این بهانه برای شرکت در پاشکاه جهانی تمدن‌ها چگونه است از دیدگردی بست و قتی که بیکارهای بی‌پندت مادر داخل حدوده‌ی یک کشور و یک تمدن واحد، تاب تحمل غایب و نظرات پذیرکار را نداریم و ملت خود را - جز در چهارچوب شرکاء و متصرفان قدرت - با عنایت اهانت آمیز «خودی و غیر خودی و دگراندیش و ناحجم و دشمن» ... من نایمیم، ناجار می‌شوند که برای احتیاز از حنگ تمدن‌ها به جای گفت و کوی تمدن‌ها، به مشکلات مالی گفت و کوی تمدن‌ها اشاره کرده و سخن از هزینه‌های این برنامه‌ها به میان اورده و بار مالی احراری همراه را بهانه برای مسکوت گذاشتن و به تعویق اندختن قرار دهند ...

و بسیاری حرف‌های دیگر که در این توشتار امکان و مجال برای آن‌ها نمی‌بینم

● اشکالی ندارد در همین رهگذر سخن، نظر به روسیه گنیم: دیگرگونی رژیم اتحاد جماهیر سوری و حذف حکومت کمونیستی در روسیه، پس از انقلاب ایران صورت گرفت ... تردید نایاب داشت که عظمت این دیگرگونی کمتر از انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ نبود، ولی روسیه، که در موضع کشور مادر و اصلی، با بیشترین مسائل «بیون یا نبون» روبرو بود و هست، به سرعت و مهارت در جهت استقرار نهادهای دموکراتیک پیش می‌زد: در همین انتخابات اخیر پارلمان تمام گروه‌ها در ساختن دموکراسی وطن‌شان،

و در عین حال گوریاچفها و پلتسین‌ها و ویکتور چربنومردین‌ها و همه‌ی نخست وزیران و مقامات بالای روسیه هرگز از نشستن و مذاکره کردن با سران کشورهای آسیایی و اروپایی و امریکا و زبان و چین خودداری نکرده‌اند و نمی‌کنند. «جامعه جهانی» هم می‌داند که مادولتموردان چه کشوری طرف مذاکره و طرف حساس است. و یقین دارد که در آنجا رجالی وجود دارد که با توجه به مرکزیت قدرت ملی خود با بیکانکان به گفت و گو می‌نشینند پس اینکه احساس حقوق کنند و یا خود را برتر از دیگران بینارند نکته جالب در این مورد این است که این رجال در دامن رژیم کمونیستی پرورش یافته‌اند و فرزندان نسل بعد از سقوط رژیم کمونیستی نیستند. بلکه بیون هیچگونه عقد و کارشکنی و توطئه با گروه‌های مختلف کمونیزم و یا با افراد معتقد به کمونیزم همکاری می‌کنند و با ثبات قدم و اکاهانه باشدستان سوکن خورده‌ی غربی خودشان هم - که طی سالیان سال کمترین تردیدی در براندازی رژیم کمونیستی نداشتند - به گفت و گو می‌نشینند و منظوری حز تثیت قدرت روسیه ندارند. شاید این نکته هم بسیار جالب و اموزنده باشد که همین رجال جریان انتخابات اخیر را به گونه‌ای راه بریند که اکثریت مجلس در دست فرزندان شایسته بودان سقوط کمونیزم بیتفتد، که علاوه بر حفظ تعادل در پارلمان موجیات جلب اعتماد غرب را هم فراهم بیاورند تا از کمک‌های آنان محروم نمانند. حتی برای نشاندادرن کمال شایستگی ملی، «سوریس یلتینین» رئیس جمهور (ظاهرای یکه تاز) با استغفاری خود در استانهای تشکیل پارلمان دموکراتیک جدید، به تعبیر من، مظهر قدرت شخصی و فردی را در پیش پای دموکراسی قربانی کرد و نام خود را به عنوان مردی واقع بین و با گذشت برآمده از میان ملتی بزرگ و تاریخی، در صدر دفتر و دیباچه‌ی قرن بیست و یکم به ثبت رسانید.

● همچنین می‌توان از کشور همسایه‌ی دیگر ترکیه، یاد کرد ...

بدون شک حزب «کارگران کرد» P.K.K. ب رهبری آقای «عبدالله اوچالان» موجب خدمات و تلفات مالی و جانی و تزلزل امنیت کشور ترکیه شده بود، ولی در شرایطی که قبول عضویت ترکیه در اتحادیه کشورهای اروپایی تا حد زیادی بستگی به رعایت اصول اعلامیه حقوق بشر پیدا کرد، و چشم پوشی از اعدام عبدالله اوچالان نشانه‌ی بارزی از این «رعایت حقوق بشر» تلقی می‌شد. رهبران دولت ترکیه مصلحت بزرگتر ملی (ایعنی قبول شدن به عضویت کشورهای اروپایی) را مقدم بر احرار مهم‌ترین قانون امنیت داخلی (اجرامی حکم اعدام رهبر مستجاری و تجزیه طبلان) دانسته و بدون کمترین تعصب و توصل به لفاظی‌های کهنه توزانه و انتقامجویانه از اعدام آقای «اوچالان» چشم پوشیدند، و چه بسا که در آینده از وجود همین جنکحواری تجزیه طبل هم در استحکام یکبارچگی کشور بهره برداری خواهد کرد. با اتخاذ اینکهنه تذایر کشورداری است که کشور ترکیه توائسته است در عین محرومیت از منابع مالی همچون نفت و غیره، از تمام مزایای یک کشور مرتفع - در مقاييس معقول منطقه‌ای - برخوردار شود.

مسئله این است که هر مملکت برای مشارکت

می‌خواهد و می‌توانند امکانات لازم را به وجود بیاورند. از یک سو حضور اکثریت قبل ملاحظه نمایندگان کمونیست در «دولایی» روسیه پیش از انتخابات اخیر (ایعنی بلااصله پس از سقوط حکومت کمونیستی) و حضور قابل توجه آنان در انتخابات اخیر در کنار گروه اکثریت و دیگران و تشکیل یک پارلمان «پلورالیست» منطقی رومن و آهنج استقرار دموکراسی رانشان می‌دهد. و از سویی سرکوبی مخالفان «چجنبایی» را برای دولت ممکن ساخته است. در حالیکه منابع پولی و مالی بین‌المللی روسیه را تهدید به قطع و یا تردید در پرداخت کمک‌های مالی می‌کنند. روسیه قادر به پرتاب یک ماهواره‌ی نظامی به فضاست!

داشتن در جامعه جهانی باید ادمهای شایسته داشته باشد و لو اینکه دارای عقاید و سلیقه‌های متفاوت باشند. من ریشه‌ی این گونه طبقه‌بندی‌های از نوع (خودی و غیرخودی و محروم و نامحروم) را خوب می‌شناسم و می‌دانم که اینچور در باور داشت‌های اصیل اسلامی - ایرانی نداشته و مربوط به رسوبات فکری باقی مانده از فعالیت‌های معنقدان به مبارزات طبقاتی است که - اغلب از بیم از دست دادن مقامات و مشاغلی متوسط که به علت یک حادثه Hasard به دست اورده‌اند. چنین نفاق افکن‌ها را در مقامات ملی روا می‌دارند. ولی من بقیه دارم که هم اکنون مملکت ما در تمام قشرهای اجتماعی ادمهای لایق و کاریان و مردم دوست دارد. که من توانند در جای مناسب خود مظفه‌های طغیان و تصادم طبقاتی را بزداید. فقط با استقرار یک نظام منطقی و سالم و عدالت خواه قانونی است که کسانی که به طغیان همیشکی و به اعتراض دائم و دامن زدن به خودن از این راه خو کرفته‌اند. اطمینان پیدا خواهد کرد که نمی‌توان ارکان ثبات و پیشرفت جامعه را یا کوشش در شریک ساختن مستولانی از آن در توطنه‌ها، متزلزل کرد. همچنانکه مطمئن خواهند شد که انان نیز در یک جامعه سالم جای مناسب خود را برای عرصه کردن خدمت و لیاقت دست خواهند اورد و می‌باری به «شانتار»

خواهند داشت. این نه تنها برای کروهی کوت نظر و نالایق خلعت اور است. بلکه برای حیات ملی زیان بار و تهدید کننده است که عناصر لایق و بهانه‌گیری صیمی این ملت را از بیم اخلال و بهانه‌گیری چند نفر ماحراجو و سود طلب منزوی و مطروح سازیم و خوانان اتزوا ناینیز را هم به صورت فرار متعزه‌ها به دامن سیکانگان پرتاب کنیم. همچنین مایه تأسیف استنکه ما از بیم جنجال کروهی همیشه طلکار، مصالح سیاسی و اجتماعی کشور را - که اینده‌ای این ملت و فرزندان این مملکت در کروی آن است - از نظر دور بداریم و از اتحاد تصمیمات درست و واقع بینانه در ریمه استقرار سظامات و اینیهای مستقری در داخل و تنظیم روابط حارجی سویچن، حشم پیوشیدم من بدون اینکه مایل باشم در این مرحله از عمر و در این شرایط ویژه‌ای که دارم از بزرگان و مستولان و شخصیت‌های رزیم حاکم کنونی سامی ببرم، برای شاهد مثال سخنان خود، از جریانی بیاد من کنم که تصادفاً دریاره‌ی یکی از سران دوران بیست ساله اخیر حکومت رخ داد مردی که در تمام دوران بیست ساله حاکم حاضر فمواره در صحن بوده و همیشه به اهرم‌های قدرت دسترسی داشته است. ناجار شد که از تربیون نماز جمعه غریاد برآورد که «بیاید مخلصانه از حذف یکگر خودداری کنیم» و این یک تحریکی بزرگ و عبرت‌انگیز است که چنین شحسمیتی در یک مقطع زمانی احساس کند که باید برای احرار برنامه‌هایی «که صد الیت به گمان خودش ضروری و مغاید است» به صورتی پای به میدان بگذرد. ولی چکوئی سرخورد دیگران را نسبت به خود، چنان بیاند که ناگزیر از گفتن چنین سخنی گردد!! در حالی که او یک «خودی» و «محروم» و «شریک» و «سهامدار عمدۀ حکومت حاضر است! وای به حال کسانی که نلسوزان و سوخته حان و روشنان بی‌انگای

## «حزب رستاخیز، جانشین تمام کرودهای

سیاسی در رزیم سابق شده بود، ضمن یک گفت و گوی مطبووعاتی گفت: «الدیشدن یک واجب عیب است و نه کفای» که الیت در آن روزگار هم انحصار طلبان آن سخن را بر تابیدن و جنجالی به با کردن که!! و هنوز هم سخن نکارنده همین است و بس - که انحصاری بودن اندیشه بزرگترین بلای ملی و بدون شک موجب محروم ماندن مملکت از همکاری و مشارکت عمومی و لاجرم بی‌تفاوتی و بی‌نشاطی افراد ملت خواهد بود... و معلوم نیست که چه کسی یا چه کروهی، فقط به دلیل در دست داشتن اهرم قدرت حق خواهد داشت. که خود را سختی جان مردمی بداند که حق الدیشدن و سخن گفتن ندانه باشند!

اما هنوز در زمینه احراز اندیشه ملی برای بدست اوردهن جایگاه مناسب و قابل احترام در «جامعه ملی» سخن بسیار است... مسئله تنها این نیست که کروهی - یا حلقوی بسته‌ای - به علت تصرف مواضع و موقعیت‌هایی، کروهه دیگری از مردم را بیگانه و نامحروم و دکراندیش می‌نامند... زیرا همانکونه که گفتم اینکونه سامکنارهای برخوردها آنقدر درد اور نیست که به واسطه مردم شایسته و دوستانداران حقیقت مملکت را مزعوب و مایوس کرده و از کار باز دارد. آن‌ها می‌دانند که علت این گونه کروهی‌گردی‌ها چیست و ریشه‌ی آن در کجاست... مرحوم مخبر السلطنه هدایت (رجل مهم یک قرن اخیر تاریخ ایران) می‌گفت: «یک جنگ هرگز بیان نمی‌کرد و آن جنگ نالایق‌ها با لایق‌هاست» و این هم علتی جز عقدی حقارت و دفاع از منافع غیر استحقاقی ندارد.

اما درد بزرگ آنکاه ظاهر می‌شود که کروهی‌ها و انحصار طلبی‌های از این دست موجب پیدایش نفاق‌های علی شود... به خاطر بیاوریم دو حادثه مهم قرن اخیر را.

رجال ایران در آغاز سلطنت مظفر الدین شاه هنگامی به فکر بر یا کردن سازمان مقاومت و مقابله با سلطنت مظفر الدین شاه افتاده و از حرکت آزادیخواهانه مردم ایران پشتیبانی کردند که دریاریانی که همراه و لیویه بسیار و چند ساله از تبریز به تهران آمده و بساط سلطنت را قصه کرده بودند. اصطلاح «بیزیکلر» را رایج کردند... آنان چندین سال در دستگاه و لیویه تبریزنشین در انتظار روزی بودند که اریاضان «لیویه» به سلطنت بررس و آنان هم صاحب اختیاران مطلق دربار و حکومت ایران بشوند... ولی هنگامی که آن اتفاق افتاد. یعنی مظفر الدین بیزار به جای ناصر الدین شاه به تخت سلطنت نشست و حضرات دریاریان تبریزی هم به تهران آمدند. کروهه خودشان را «بیسریمکلر» خودی‌ها نامیدند و تنبانی و توطه کردند که رجال سابق و دریاریان دوران ناصر الدین شاه را بیگانه و غیر خودی قلمداد کنند در حالیکه در تهران مردمی بودند که تمام دفتر دستک سلطنت و سوابق و روابط مملکتی را از سال‌ها پیش در اختیار داشتند، و این نه ممکن بود و نه معقول که آنان را از کارها بدور کنند!... بالآخر انقلاب مشروطیت با مشارکت رجال سیاسی و روحانیان مقیم تهران به سود آزادی مردم به شر رسید و بعداً هم در زمان محمدعلی عیرزا هر چه از برجای ماندگان (بیسریمکلر - کروهی‌ها) کوشیدند که آب رفته را به جوی بارگردانند.

ذکر این مثال نه به قصد استقاد از تندی سرخورد یا یک شخصیت حکومتی و نفوذی صرورت رسیدگی به کارنامه‌ی دوران خدمت و تصدی مدیران است، و نه ایاز رسوی رضایت حاطر از پیدایش اینکونه یکو مکرها در صفوای شرکای قدرت! بلکه منظور نکارنده نقل گفته‌ی آن شخصیت است که «اخلاص را در حذف تکردن اندیشه‌ها و نظرات دیگران می‌داند» و این سخنی است درست و ماندگار در تاریخ شاید حمل بر تو معنی تظاهر باشد. ولی به خاطر می‌آورم که نکارنده هم در روزهاین که

ملکت هستند، و بی‌جرم و بی‌جایت، لف تمثیل‌های دیگر را به جان می‌خرند و جرات نمی‌کنند (نه اینکه میل ندارند) بدون توقع هیچکوئه مقام و پاداش و گرفتن جای کسی، دریاره‌ی مصلحت‌های وطن‌شان اظهار نظر کنند! و به گفته حافظ به خود می‌گویند: در زلف چون کمندش ای دل بیچ کانجا سرهای بزیده بینی بی‌جرم و بی‌جایت

● دیپرکل سازمان ملل هم با نامکناری سال ۲۰۰۰ به نام گفت و گوی تبدیل‌های نشان داد که «جامعه جهانی» در پذیرفتن حرف حساب نه تنها بخیل نیست. که بسیار هم دست و دل باز است. به گمان من. این نامکناری سال ۲۰۰۰ به نام پیشنهاد رئیس جمهور ایران. همانند شکوهمند است که بر بالای کاخ سازمان ملل شعر سخن سرای بزرگ ایران را به ستوان شعار ملت‌ها پذیرفته و نوشتند. که گفته است: بنی آدم اعصاب یک پیکونند - که در آفرینش ز یک گوه‌ند.

● ... ما باید آگاهانه پیدایریم که غرب - در رأس آن آمریکا - بول دارد. تکنولوژی در سطح بالاتر و کاردار و دارد، داشت دارد. تجارب گرانهای در مدیریت مدرن و کارساز دارد. حتی نفت و دیگر مواد زیزیمی - که ما به آن می‌ناریم! - دارد. و بسیاری چیزهای پهلو و جدیدتر دارد. که ما از آن‌ها بی‌نیاز نیستیم ... پس بسیار عاقلانه است که ما شجاعانه - نه با خشونت - هوشمند و آگاه - نه بحال پردازانه - سا واقعیتی - و نه با بدیمی و حوش‌بینی - با صداقت و صفا - و نه ریاسکارانه - (و تکرار می‌کنم) باید شجاعانه - و نه از موضوع اتفاعی و عقدای - با غرب به گفت و کو بستیم ... البته این سخن بدان معنی نیست که ما در مقابل غرب - در پیشایش آن امریکا - به زانو درآمده بکوییم: در دایره‌ی قسمت ما نقطعه‌ی تسلیمیم - لطف آنجه تو اندیشه حکم آنجه تو فرمای!

سیاسی در رزیم سابق شده بود، ضمن یک گفت و گوی مطبووعاتی گفت: «الدیشدن یک واجب عیب است و نه کفای» که الیت در آن روزگار هم انحصار طلبان آن سخن را بر تابیدن و جنجالی به با کردن که!! و هنوز هم سخن نکارنده همین است و بس - که انحصاری بودن اندیشه بزرگترین بلای ملی و بدون شک موجب محروم ماندن مملکت از همکاری و مشارکت عمومی و لاجرم بی‌تفاوتی و بی‌نشاطی افراد ملت خواهد بود... و معلوم نیست که چه کسی یا چه کروهی، فقط به دلیل در داشتن اهرم قدرت حق خواهد داشت. که خود را سختی جان مردمی بداند که حق الدیشدن و سخن گفتن ندانه باشند!

اما هنوز در زمینه احراز اندیشه ملی برای بدست اوردهن جایگاه مناسب و قابل احترام در «جامعه ملی» سخن بسیار است... مسئله تنها این نیست که کروهی - یا حلقوی بسته‌ای - به علت تصرف مواضع و موقعیت‌هایی، کروهه دیگری از مردم را بیگانه و نامحروم و دکراندیش می‌نامند... زیرا همانکونه که گفتم اینکونه سامکنارهای برخوردها آنقدر درد اور نیست که به واسطه مردم شایسته و دوستانداران حقیقت مملکت را مزعوب و مایوس کرده و از کار باز دارد. آن‌ها می‌دانند که علت این گونه کروهی‌گردی‌ها چیست و ریشه‌ی آن در کجاست... مرحوم مخبر السلطنه هدایت (رجل مهم یک قرن اخیر تاریخ ایران) می‌گفت: «یک جنگ هرگز بیان نمی‌کرد و آن جنگ نالایق‌ها با لایق‌هاست» و این هم علتی جز عقدی حقارت و دفاع از منافع غیر استحقاقی ندارد.

اما درد بزرگ آنکاه ظاهر می‌شود که کروهی‌ها و انحصار طلبی‌های از این دست موجب پیدایش نفاق‌های علی شود... به خاطر بیاوریم دو حادثه مهم قرن اخیر را.

رجال ایران در آغاز سلطنت مظفر الدین شاه هنگامی به فکر بر یا کردن سازمان مقاومت و مقابله با سلطنت مظفر الدین شاه افتاده و از حرکت آزادیخواهانه مردم ایران پشتیبانی کردند که دریاریانی که همراه و لیویه بسیار و چند ساله از تبریز به تهران آمده و بساط سلطنت را قصه کرده بودند. اصطلاح «بیزیکلر» را رایج کردند... آنان چندین سال در دستگاه و لیویه تبریزنشین در انتظار روزی بودند که اریاضان «لیویه» به سلطنت بررس و آنان هم صاحب اختیاران مطلق دربار و حکومت ایران بشوند... ولی هنگامی که آن اتفاق افتاد. یعنی مظفر الدین بیزار به جای ناصر الدین شاه به تخت سلطنت نشست و حضرات دریاریان تبریزی هم به تهران آمدند. کروهه خودشان را «بیسریمکلر» خودی‌ها نامیدند و تنبانی و توطه کردند که رجال سابق و دریاریان دوران ناصر الدین شاه را بیگانه و غیر خودی قلمداد کنند در حالیکه در تهران مردمی بودند که تمام دفتر دستک سلطنت و سوابق و روابط مملکتی را از سال‌ها پیش در اختیار داشتند، و این نه ممکن بود و نه معقول که آنان را از کارها بدور کنند!... بالآخر انقلاب مشروطیت با مشارکت رجال سیاسی و روحانیان مقیم تهران به سود آزادی مردم به شر رسید و بعداً هم در زمان محمدعلی عیرزا هر چه از برجای ماندگان (بیسریمکلر - کروهی‌ها) کوشیدند که آب رفته را به جوی بارگردانند.

توانستند و متوجه به خلخ محمدعلی شاه از سلطنت کردند.

تئی دامن اینکوئه باداواری از حادثه تاریخی و آزادی بخش مشروطت او اصولاً و منطقاً این استنطاط و نتیجه‌گیری مخلص صحیح است یا نه؟ ولی کج اندیشه‌ها و سی‌سی‌لیکن‌های همچوں بکار بردن اصطلاحات مانند ترک و فارس و ووهانه بدمست بد اندیشان و بد خواهان ایران داد. تا در سال ۱۲۲۲ غالنه تجزیه آذربایجان را برپا کنند (که البته مقایسه آن با انقلاب مشروطت قیاس مع القارق است) ولی حادثه‌ای بود که تفرقه‌فکنی‌های کوتاه نظران یکی از مستندات و اسباب کارهای دشمنان وحدت و استقلال قدرت ملی ایران به شمار آمد. و جنان هم بود همچنان که دشمنان قدرت ملی ایران همیشه از این رهکار وارد شده و می‌شوند. و اکر به راستی ماز وجود دشمن برای ارتعاب یکدیگر و سه فراموشی سهیرون مسائل داخلی بهره‌داری کنید که با غیره که با غیره که با غیره ملت رنده مانند ایران باید سال و فمال باشد. یعنی بتواند یکباره‌گاهی ملی را در تمام لحظات و در تمام شرایط زمانی در جاری‌بود فرهنگ درخشان و انسانی. در راسته سرو اسلامی حقوق پسر و روابط بین‌المللی، مورد نظر قرار داده، نه در حرف و ادعای که در عمل حقوق و ارزوهای تمام اقوام و کروه‌ها و افراد مملکت را براورده سار.

در کشور بزرگ ایران همان کونه که سخن از وجود عوادن لایق و یخته و موردم دوست و درد اشتباه میان آمد. مودم شایسته‌ای بیز در خراسان، کردستان، آذربایجان، خوزستان، گیلان و مازندران و گلستان ترکمن‌ها و ساکنین خوابر حاشیه شالی خلیج فارس و مردم شیرین زبان فارس و اصفهان نصف جهان، بزد و دیگر شهرهای حاشیه کویر، کرمان و بوشهر و شیر مردان دامنه‌های ذاکر و دشت‌های خرم لرستان و همه و همه شهرهای بزرگ همچوں همدان و زنجان و قزوین و قم و تهران غول بیک، نکن‌های گوهرین زیبایی هستند که بسوزانی فرهنگ و سنتواره و زیر مای تاریخ و ملت ایران را ساخته و زیست بخشنده‌اند. برای احراز مقام و سویغ شایسته در «جامعه جهانی» باید کارکرد و توسعه هر یک از این گوهرهای کوئه‌ها، از طریق شرکت دادن تماشیات و شهاده‌ها و محضات قومی انان در ساختار ذمیتی دموکراسی و عدالت اجتماعی سوسنی کشور، نام و نشان عاصم شکل دهنده‌ای تاریخ و فرهنگ تاخیرمان را همچوں سارکانی بر پرچم و زور دمان به «جامعه جهانی» به درخشش درآورده، عن بر شرایط و موضعی بیست که قصد پیشنهادی به حاکمیت داشته باشم، در عین حال تدقیقاً احاطه‌ای هم به اطلاعات رسمی و افعن ندارم تا بدامن که شرایط مملکتی اقتضای آن را دارد که چنین پیشنهادی مطرح شود یا نه، ولی در ضمن اینکه به عنوان یک شهر و داده اکه کشور را ماندم که رسماً حاکم و مستقر است محترم دارم و به متعلقه در مقام تعطله و سخن گفت علیه قوانین قبول شده‌ی مملکتی اطراح و سررسی این سظریه را بیز به طور علمی واقع‌بیانه در مقایس کارشناسی و سیاست کذاری - به مقصدهمگیری فوری و بدون مطالعه کافی - مغاید می‌دانم. اکر امریکا به نام ایالات متحده (U.S.A) به

اکر ما یقین داریم که در دشیا دشمن با دشمنانی داریم. باید صریح و روشن بدانیم و بکوییم که دشمن ما بخاطر چه جیری با ما دشمنی می‌کند؟ ما باید نقطه نظرهای خوبیان را در استان، در ایالات متحده تاریخی و باستانی در این منطقه جهان بوده است.

با اتخاذ چنین روش و رفتاری در مقطع مناسب زمانی، که به عنوان یک کنگره فراموش نشدنی در مسیر تاریخ انسان‌ها ثبت یافته باشود، بی‌آنکه غرور و خوتوی در وجود مان سر برآورده، به دنیا اعلام خواهیم کرد که در اینجا ملت بزرگ موقع شناسی وجود دارد که به راستی شایست است که جامعه جهانی آن را بزرگ داشته و در حل و فصل مسائل هزاره‌ی سوم از تجارب و خرد ملی او بهره کنید. با چنین رفتارهایی است که بیگانگان متوجه هشیاری و اکاهمی و یکباره‌گاهی ملی ما شده و یقین خواهد کرد که با تنظیم برآندهای نقایق افکارهای و توطه‌های تبلیغاتی و اطلاعاتی قادر شخواهند بود که مردم قسمت‌هایی از سرزمین می‌بینند و دستخوش وسوسه‌های تجزیه‌طلبی و عصیان کور کرده و از حکومت‌های نگران باش یکمین همچنانکه تمام اقوام و طوابق تشکیل دهنده ملت بزرگ و بستانی مانند یقین خواهند داشت که در دامان یک مادر فرزانه و نیک اندیش دو هزار و پانصد ساله زیستن بسی طبیعی تر و عاقلانه‌تر و عاقیت سازتر از گوش فرازدان به وسوسه‌های نامادری‌های بیکانه و سودجو و باحکر است.

این دولت نیست که تصمیم بکری حضور ایران را بر اساس سلیقه‌ها و استنطاط‌های اندیشه حکم آنچه توپایی

عا باید به غرب - به ویژه به امریکا - می‌بینیم که تمام سو و تقاضاهای اختلاف نظرها و احیاناً برخوردهای نامطلوب بین ما و آن‌ها ناشی از رفتار ناشیانه - و بعض امکن متنکرانه - آنان بوده است.

باید به آن‌ها بکوییم که به حای جلد مشارکت و هم‌دلی ملت ایران، آنان همیشه کوشیده‌اند که با مسئولان این مملکت باری کنند و یا نامناسب‌ترین افراد را برای شناخت ایران مورد مشاوره قرار دهند.

باید به آن‌ها بکوییم که رفتارشان با ایران، نه از طرق دوستی و حتی دبلیوماسی متعارف، که از مساجی اطلاعاتی صورت گرفته و ساور نداشته‌اند که ایران من تواند و باید به صورت یک شریک در ساختن دنیا و لامحاله فاره‌ی آسیا و حاوار میانه عمل کند.

باید به غرب - به ویژه به امریکا که اموره بزرگ‌ترین قدرت مالی و نظامی و علمی جهان است - بکوییم که انان به حای هندلی و همکاری در استقفار دموکراسی سیاسی و اقتصادی در این سرزمین، در شکست ازمان نهضت ملی ایران در ۱۲۲۲ میلادی - مشارکت داشته‌اند - کو اینکه این گذاری از بیگانه یافی ملی کاری در داخل کشور متفاوت دارد! ولی هم‌ترین شکاف بین ملت ایران و غرب به ویژه امریکا از رهکار اهانت به ناسیونالیزم انسان دوستانه ایران به وجود آمده بود که پاره‌ای از رفتارهای انتقال ایران

سوابق انسان دزدیدن این عقدتها از دل‌های مردم ایران بکند تا در اینجا به راستی بایگاه صلح و

ستاره‌های را بر پرچم خود دارد ایران هم از نقطه نظر اقلیمی و آب و هوای فواصل استان‌ها و آداب و رسوم و سنت خانوادگی و قومی مردمان هر استان، در واقع یک ایالات متحده تاریخی و باستانی در این منطقه جهان بوده است.

تعداد ایالات‌های تشکیل دهنده‌ی آن کشور بگوییم که دشمن مساحت‌چهارم و رفتاری در مقطع نشدنی در مسیر تاریخ انسان‌ها ثبت یافته باشود، بی‌آنکه غرور و خوتوی در وجود مان سر برآورده، به دنیا اعلام خواهیم کرد که در اینجا ملت بزرگ موقع شناسی وجود دارد که به راستی شایست است که جامعه جهانی آن را بزرگ داشته و در حل و فصل مسائل هزاره‌ی سوم از تجارب و خرد ملی او بهره کنید. با چنین رفتارهایی است که بیگانگان متوجه هشیاری و اکاهمی و یکباره‌گاهی ملی ما شده و یقین خواهند کرد که با تنظیم برآندهای نقایق افکارهای و توطه‌های تبلیغاتی و اطلاعاتی قادر شخواهند بود که مردم قسمت‌هایی از سرزمین می‌بینند و دستخوش وسوسه‌های تجزیه‌طلبی و عصیان کور کرده و از حکومت‌های نگران باش بیکری حضور از حکومت‌هایی که سخن از وجود رفته باشند، و اکر به راستی ماز وجود دشمن برای ارتعاب یکدیگر و سه فراموشی سهیرون مسائل داخلی بهره‌داری نمی‌کنید که با غیره که با غیره که با غیره ملت رنده مانند ایران باید سال و فمال باشد. یعنی بتواند یکباره‌گاهی ملی را در تمام لحظات و در تمام شرایط زمانی در جاری‌بود فرهنگ درخشان و انسانی، در راسته سرو اسلامی حقوق پسر و روابط بین‌المللی، مورد نظر قرار داده، نه در حرف و ادعای که در عمل حقوق و ارزوهای تمام اقوام و کروه‌ها و افراد مملکت را براورده سار.

این دولت نیست که تصمیم بکری حضور ایران را بر اساس سلیقه‌ها و استنطاط‌های متفاوت و متغیر در «جامعه جهانی» معین کند. زیرا ما خواهی خواهی ناچاریم که با جامعه‌ی جهانی زندگی کنیم. ماحق نزدیک خود را می‌بینیم و نباید احرازه دهیم که هیچ قدرت خارجی هم سعی کند ما را مانع از میزبانی سازه تا در عزلت و ازروا و تنهایی مارا ببلعداً اکر دولت نهشی در این زمینه ایفا کند. که باید بکند - این است که وسایل و راههای همکاری و برخورداری مقابل ملت ما را با دنیا فراهم کند و با کاربرد تدبیر و دبیلماسی و شعور جهان شناسی، سلامت و امنیت و سایل و واههای رابطه‌ای می‌باشد. «جامعه جهانی» را تأمین نماید (شاید در همین هرکث از سخن یادآوری از توسعه صنعت توریسم، به منظور ایجاد راههای ارتقاطی و حلب در آدھهای سرشار، ضروری باشد).

این اشتباهی بزرگ است اکر ما چنین پیشانیم که می‌توانیم در جای حای دنیای قرن بیست و پنجم قطبها و کروه‌بندی‌های سیاسی مقتصادی بیاییم و از تضاد آنان برای تثبیت حال و هوایی که در کشورمان به وجود اورده‌ایم برخوردار شویم. کشورهای جهان - اعم از کشورهای کوچکی که سال‌هast از پول و نفت ما برخوردارند و یادولت‌های بزرگی که ماجشتم امیده همکاری و سرمایه‌گذاری آنان دوخته‌ایم - هنکامی که پای منافعشان به میان باید آنچه را که به سود خود داشته‌ایم ازراخواهند کرد، و این ما هستیم که باید واقع‌بینانه به این خطکشی موهوم شرق و غرب خط بطalon بشکیم و باید معیار و مقیاس ما با جامعه جهانی بر اساس واقع‌بینی و شناخت جهانی‌های بین‌المللی و تأمین هر چه بیشتر منافع ملی ایران از هر منبع قابل اطمینان باشد.

استانی‌های قرن بیست و یکم از مغز خود برداشتم و واقعیت‌های جهانی را که در آن به سر من بریم بشناسیم و از رویارویی با آنها تکریزیم. ما باید پیدبیریم که قطعاً نه ششصد سال فاصله موجود بین میدا تاریخ ما و میدا تاریخ متناول جهان، اما سالیان سال از قاطعی سیاه به ثبت رسیده عقب افتاده‌ایم، در حالی که جوانانهای رشد و اکاهی خیره کنند، در قالب نسل جوان کشور از هر سو سر درآورده‌اند و اکثر توطنهای و یادآوری‌های و بخواهی‌های وابسکرایانه، راد بستان‌های پیداری و زمان‌های اندیشه‌ای را پیشایند در کوتاه‌ترین زمان ممکن قادر خواهیم بود که یک شبهه ره صد ساله به پیامیم و با به پای پیشوترویین کشورها در پیروزش جهانی بهتر برای مردم خود دیگران به جلو برویم ما باید پیش از هر کار با خودمان کنار بیاییم و از خاستگاه‌های تاریخی و جایگاه‌های حقیقی ملی‌مان سخن بگوییم و با کنار گذاشتن رفتارهای خودآزاری ملی به دنیا نشان بدیم که ما با زندگی خانواده‌ی جهانی صادق و صمیمی هستیم.

ما باید با رعایت حرمت و حریم ملت‌های دیگر، جوانان را با هنرها و افتخارات واقعی و تقدیم انسان دوستانه‌ی ساسانی‌مان به دنیا معرفی کنیم و با پیشنهادهای سازنده و توقعات و انتظارات بر حق و شرافتمندانه و سرمایی خیرخواهانه با «جامعه جهانی»، رویه‌رو و سویم بکاریم دنیا بداند که در اینهمانی وجود دارد که تمام کرودها و اقوام و افراد آن، نه بر اثر سرکوبی‌ها و تحقرها و بید و سان‌ها، که در پرتو فراهم بودن رفاه و ایاث و ازادی فرهنگ و اندیشه با پیروی مشاط اور حذف به مرکز تاریخ افتخار آمیز خود را رقم می‌زنند و طبعاً از هیچ نوعه و تعریک خارجی که در صدد ایجاد حرکت کریم از مرکز در این سورمهین باشد هراسی به تل را نمی‌دهد تا از منافع ملی خود چشم بیوشد بکاریم دنیا بداند که ما به حقوق فهه انسان‌ها - چه در داخل و چه در خارج از این سورمهین - انکونه که در اعلامیه‌های حقوق بشر آمده و ما از هزارها سال پیش به آن اعتقاد داشته‌ایم - عمل احترام می‌کناریم - و بکاریم دنیا را روی خرد ملی و فرزانگی و انسان بوسی و دل‌های پاک و صفا و حدافت و باور داشت هدایت مقدس و چهره‌های بارز و نوادرشکر، و صد الله بر روی شجاعت و اراده‌ی استوار مباری آزادیست حاب کند، و نه بر روی حجال و هاهوی ساری‌بری هیچ \*\*\*\*

دست عزیزم ... تو را و خود را و خوانده‌ها را حسته کردم، تا تو باشی که از این پس ایکونه پرسن‌ها و گفت و گوها را جوانان ارمان‌خواه و فرهیخته و تجیب این زمانه در میان بکاری که من هم اکنون جوانه زدن و شکفت غنچه‌های بالندگی‌شان را به چشم خود می‌بینم، و به با همچون من سالخورده‌ای که پیش از هفتاد سال را پیش سر کشانده و به دنیال دو کوش شناور دو چشم بینای مجاتی برای شنیدن و حواندن می‌کردم.

1 - institutionnelle Morale, Politique institutionnelle

۲ - از قبل از ساخته ساری‌ها، بحال الدین سولیمانی تخریج ها را بر سطامی‌ها سر انسان‌ها می‌کردند. این اسراری ها، عطا ها، سعدی ها، حافظه ها، صالح ناجی ها، سرداری ها، خلوه ها، حاج سعه هادی ها، امدادی ها، حافظه ها، حبیبی ها، علیه ها، امدادی ها، دهدادی ها، سرداری ها، دنک

شود، سندی که بر یک روی آن ماجراهی به هم خوردن نظام هفتاد ساله‌ی کمونیزم جهانی نکاشت شده است، و بر روی دیگر آن قصه‌ی پر غصه‌ی حق ناشناسی و رفتار ناشیانه‌ی دنیا یک قطبی سرمایه‌داری جهانی نسبت به ملت ایران با خط سرخ و خاشیه سیاه به ثبت رسیده است. به گمان من ملت ایران می‌تواند با چنین پیشوانه منطقی و سند تاریخی خود، به هنگام کام نهادن به «هزاره‌ی سوّم»، ضمن بر شمردن شکایت‌های واقعی و مطالبه‌ی حق خویش، این نکته‌ی مهم انسان‌ها را نیز در کنار گفت و کوی تمدن‌ها و در زیر شعار «بنی آدم اعضای یک پیکرند»، حتی به عنوان تبلیغ مفهوم حقیقی عدالت و قسط اسلامی، مطرح کند که «... این جامعه‌ی جهانی که این همه با آب و ناب و هیجان دروازه‌ی آن صحبت می‌شود، اگر مفهوم جهان تک فلکی بهتر برای مردم خود دیگران به جلو برویم ما باید پیش از هر کار با خودمان کنار بیاییم و از خاستگاه‌های تاریخی و جایگاه‌های حقیقی ملی‌مان سخن بگوییم و با کنار گذاشتن رفتارهای خودآزاری ملی به دنیا نشان بدیم که ما با زندگی خانواده‌ی جهانی صادق و صمیمی هستیم.

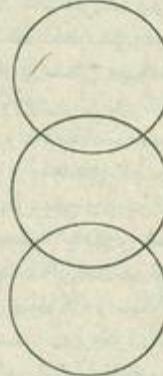
ما باید با رعایت حرمت و حریم ملت‌های

ثبات و امنیتی استحکام پنیرد که واقعاً تمام مردم آرزومند و آرمانخواه دنیا - اعم از اروپا و امریکا و زاپن و چین و شبیه قاره هند و روسیه و ... - از وجود این جزیره ثبات و آرامش برخوردار شوند.

اما کلا در برخورد با «جامعه جهانی» یعنی برای احرار جای مناسب خودمان در «جامعه جهانی» ما بزرگترین سند قابل ارائه برای مطالبه‌ی حق خودمان را در دست داریم و آن: انقلاب سال ۱۳۵۷ است! ملت ایران با به کار انداختن تمام طرقیت انقلابی و قابلیت تغییرات کیفی خود، یکی از بزرگترین پایگاه‌های ماجرا افریقی و جنگی اتحاد جماهیر شوروی سایپی را بر باد داد و طبعاً معادله‌ی رویارویی شرق و غرب را در این منطقه از جهان - که حساس‌ترین و سرتوشت‌ترین منطقه از این نقطه نظر بود و هست - به سود سرمایه‌داری جهانی بر هم زد توضیح اینکه: چه در یک جنگ سرد و روانی، و چه در یک جنگ حقیقی، ایران به سبب بطایل اقلابی خود به سرعت می‌توانست دستیابی دولت شوروی را به خلیج فارس آسان کرده و معادلات سیاسی را به سود کمونیزم بیمار و ماجراجو تغییر دهد (که به حکم تاریخ و به سبب ناسایی و اشتباہات موجود در تجربه‌ی بیمارگونی کمپیم، جان نشد)

اگر در سال‌های (۱۹۱۷ و ۱۹۱۸) بزرگترین قدرت صد کمونیستی جهان (انگلیس‌ها) به سبب احساس ناتوانی و شکست در زمینه جلوگیری از انقلاب کمونیستی روسیه، وجود یک حکومت دیکتاتوری را در ایران مغایر می‌دانستند، در سال ۱۹۷۸ سر پایی یک انقلاب مردمی در ایران توانست مقنمات تزلزل و سقوط رژیم کمونیستی را فراهم سازد، اعتقاد نگارنده بر این است که انقلاب ایران مهم‌ترین عامل در تغییر معادله‌ی قدرت شرق و غرب بوده است. اتحاد جماهیر شوروی که عراق را تبدیل به یکی از انتیارهای تسلیحاتی خود کرده و افغانستان را هم به اشغال عمل کمونیست خود درآورده بود در یک چشم به هم زدن می‌توانست - و یا حداقل این امید را داشت - که با عبور از ایران خود را مسلط به سواحل شمالی خلیج فارس کرده و از روی دیرین خود را که عبارت از دسترسی به آبهای کرم خلیج و اقیانوس هند و تصرف چادهای نفت خاورمیانه، و بالآخر به زانو درآوردن کشورهای صنعتی غرب بود، از رویا به عمل درآورد ... ولی انقلاب ماقبل این آرزوها را متشن بر آب کرد. در واقع همانکونه که در سال‌های میانی قرن بیستم - به هنگام جنگ بین‌الملل دوم - ایران با عبور دادن تسلیحات و نیروهای متفقین از خاک خود موجات شکست ماسیمین جنگی هیتلر در روسیه و پیروزی دموکراسی بر فاشیزم را فراهم کرد. در سال‌های پایانی قرن هم، بل پیروزی غرب بر شرق - کاپیتانلیزم بر کمونیزم - گردید و لی دنیای سرمایه‌داری نه تنها ازرس این بل پیروزی را سفهید و بهای آن را پیرادخت، بلکه با تحمیل جنگ خوبین هشت ساله به وسیله عراق به ایران میلیاردها دلار زیان مالی و صدها هزار نفر تلفات جانی به این ملت وارد کرد. که نه آن هم بسته نکرد و کابوس خفغان اور طالبان را هم - تحت پوشش اسامی و بهائی های موسوم به حرکت اسلامی - از شرق یران علم کردا ... ملت ایران باید با ارائه این سند وارد دروازه‌ی هزاره سوم و قرن بیست و یکم

## 2



را تداعی کند، باید آن را جامعه‌ای تلقی کرد که کاپیتانلیزم بر آن حکم می‌راند. اگر تمام مقاهم و اهداف حکم را این بتوان در سیاست و اجتماعی - اقتصادی خلاصه کرد، باید که کاپیتانلیزم در قش نهای قدرت جهانی بتواند به عنوان جایگزین نفوذ و سرمایه و رفاه به جای سفر و نیازمندی با تمام جنبه‌های سازنده‌گی مادی و معنوی در خدمت انسان‌ها فعال گیرد، و اگر کاپیتانلیزم متواتر انسان‌ها را به نیازی و رشد مادی و معنوی فراهم سازد نه تنها تهابه نام اقتصاد آزاد و تسعده متعادل صلاحیت آن را نخواهد داشت که به عنوان یک الگوی جهانی شناخته شود بلکه جامعه جهانی باید برای تعديل و مجبور ساختن آن به ایاعی وظفه سازنده‌گی و ایجاد رفاه و برقراری نظام سنتی بر حوصله انسانی قائم کند و سرنوشت نهایی خود را رقم زند و این سخن به گمان من می‌تواند در برگیرندگی قسمت مهمی از آرمان انقلاب ایران باشد .  
\*\*\*\*  
در پایان باید بگوییم که ما باید تمام خطوط مغنشوش و کج و معوجه ذهنیت گرایانه را در

# چالش‌های فکری

## جامعه ما در

### نخستین سال‌های

### هزاره سوم

حیب الله پیمان

2

کوناکون در اندیشه مارکسیستی و سوسیالیسم، داعن زده است. و متفکران چپ جدید را به واکنش برانگیخته است. بعضی سعی دارند این حوادث پیش‌بینی نشده، را در چارچوب آموزه‌های سنت مارکسیستی توضیح دهند و دیگرانی این کار را بسیار گایده دانسته. تجدید نظر در مبانی نظری را ضروری تشخیص می‌دهند.

در ایران، و تحت حکومت فقهای شیعه نمادها و شکل و ساختار حکومت و نظام حقوقی و قضایی، تغییر کردند. ولی اساس مناسبات اجتماعی و اقتصادی، دستخوش تغییرات کیفی و اساسی نشدند. و چون نظام جدید موفق به حل مشکلات ثوری و مهمی چون بیکاری و فقر و حل معضلات آموزش و بهداشت و تامین اجتماعی و اقتصادی نکردید، آثار سو اعمال خشونت و روش‌های توتالیتاریستی و فشارهای واردۀ از سوی بلوک سرمایه‌داری در شکل بحران‌های فزاینده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، زودتر ظاهر گردیدند. در نتیجه، تنها بعد از یک دهه از عمر نظام و با پایان یافتن جنگ ایران و عراق، ضرورت اصلاح و تجدیدنظر در روش‌ها از سوی جناح‌هایی از حاکمیت که عوامل لازم را برای تبدیل شدن به یک طبقه جدید سرمایه‌داری صنعتی مدرن، کرد او رده‌داند، کوشش‌هایی برای استحاله نظام و هماهنگ کردن آن با نظام نولیبرالی سرمایه‌داری جهانی آغاز گردید.

دهه‌ی دوم، با بحث و نزاع و آزمون روش‌ها و ایده‌هایی گذشت که برای استحاله و حفظ نظام پیشنهاد شدند. دعواهای اصلی میان جناح‌های درگیر در ساخت قدرت بر سر این است که نظام جمهوری اسلامی، چکونه می‌تواند در شرایطی که پدیده‌ی جهانی شدن در همه عرصه‌ها، به ویژه اقتصادی و سرمایه‌داری، به سرعت در حال پیشرفت و تحقق یافتن است، از فروپاشی مصون مانده، به موجودیت خود ادامه دهد؟ چکونه می‌تواند در برابر بحران‌های کنونی و مبارز طلبی نیروهای اجتماعی و اندیشه‌های نو، از خود دفاع نماید؟ مدعی هستند که، بورژوازی تجاری و ایدنولوژی سنتی و عقب مانده آن، توانایی و صلاحیت اداره کشور را در شرایط کنونی ندارد.

جامعه ایرانی در حالی قدم به هزاره جدید گذارد که با انبوهی از معضلات فکری و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی رویروست. بینیان‌های نظام موجود، توان پایداری در برابر امواج تند و سهمکین حوادث را ندارد. هویت فکری دستخوش بحران است. آنچه تا دیرور قطعی و مقدس می‌نمود، در برابر

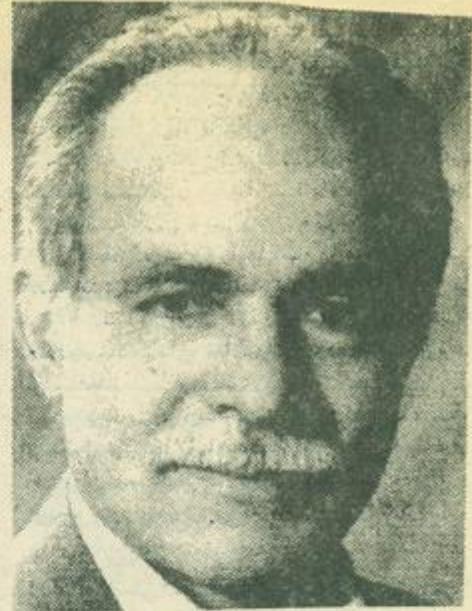
پیش از آنکه آخرین برکهای دفتر هزاره دوم ورق بخورد، و قرن بیستم میلادی به پایان برسد، دو حادثه‌ی بزرگ و تکان دهنده، در مجاورت هم با اختلاف چند سال از یکدیگر، رخ دادند، انقلاب اسلامی ایران و فروپاشی نظام شوروی. یعنی درست زمانی که نظام تامه‌گرای مبتنی بر ایدنولوژی مارکسیستی، لحظات احتضار را می‌گذراند، نظام تامه‌گرای مبتنی بر ایدنولوژی شیعه دوازده امامی پایه‌های قدرت خود را تثبیت و تحکیم می‌نمود. نظام شوروی بعد از هفتاد سال مبارزه برای حفظ و گسترش موجودیت خود، زمانی که بقای آن در کروی استحاله‌ای در چهت پذیرش برخی قواعد دموکراسی و نظام اقتصادی متمکی به بازار بود، تاب عوارض آن تحول پر شتاب را نیاورد و از درون فروپاشید. سختکویان غربی عجلانه، به داوری نشستند و این حادثه را مهر باطلی بر پیشانی سوسیالیسم (و هر نوع ایدنولوژی) و پیروزی قطعی و نهایی لیبرال سرمایه‌داری تفسیر کردند.

درست هنکامی که فوکویاما، از پایان تاریخ و تسلط بسیاری رقیب دموکراسی سرمایه‌داری سخن می‌گفت، هانتینکتون از آغاز یک رویارویی بزرگ و خونین میان تمدن‌های زنده معاصر خیر داد. وی هر چند از تمدن‌های متعددی نام برد، اما اشکار بود که در پیش‌بینی وی در یک طرف، تمدن مدرن و سرمایه‌داری غربی و در سوی دیگر، جبهه‌ای متحده از دو تمدن، یکی اسلامی و بنیادگرا و دیگری سوسیالیستی (چینی)، صفتندی کردند. به زعم او نه فقط مبارزه پایان نیافته و تاریخ به آخر نرسیده و تکرر و تمدن غربی از این پس بی‌رقیب نیست، که به عکس آغاز عصر تازه‌ای از نبرد اندیشه‌ها، تمدن‌ها و نظم‌های اجتماعی و سیاسی در افق هزاره سوم پدیدار است.

در شوروی، نظمی نو پدید آمد. صورت‌ها و ساختارهای بنیادین هر دو تغییر کردند و در سایه آن مشکلاتی کهن و ریشه‌دار، مثل بیکاری و فقر و کرسنگی، آموزش و بهداشت و درمان و تامین اجتماعی حل شدند و در عرصه‌ی علم و تکنولوژی نیز، پیروزی‌های بزرگی به دست آمد و آن دولت به یکی از دو ابرقدرت جهانی تبدیل شد و اگر این تغییرات و دستاوردها بودند، ممکن نبود در قرن بیستم، نظامی توتالیت و تحت فشارهای مداوم بلوک نیرومند سرمایه‌داری، هفتاد سال دوام آورد.

فروپاشی دولت‌های بلوک شوروی، به یک رشته مباحثات جدید درباره مسائل

● جامعه ایرانی در حالی قدم به هزاره جدید می‌گذارد که با اندوهی از معضلات فکری و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی رویروست



پرسش‌های جدید رنگ می‌بازد و بیش از پیش توان دفاع از خود را از دست می‌دهد.

د بالکتیک سنت و مدرنیته وقتی انقلاب پیروز شد، با توجه به صبغه‌ی مذهبی و اوج کیری عواطف دینی، تنها دو اندیشه سنت‌گرایی و نوآندیشی دینی می‌توانستند مدعی رهبری تحولات و معماری نظام جدید باشند.

آن زمان، نیروهای اجتماعی رادیکال و اندیشه‌های چپ‌گرای دموکراتیک و سوسیالیستی، دینی و غیر دینی، جایگاه بر جسته و موقیعیت نیرومند در میان جامعه و به ویژه نیروهای انقلاب داشتند. اما جناح بازار با استفاده از چتر حمایت روحانیون و قدرت و جاذبه نیرومند رهبری، با نفوذ سریع در قدرت سعی کرد خلاط طبقه پر قدرت سرمایه‌داری وابسته (کمپارادر) دوران شاه را پر کند و به یک طبقه مسلط و حاکم تغییر وضع دهد. برای این منظور خطر نیروهای آزادیخواه و دموکرات و چپ‌گرای را عمدۀ کرد با بهره‌گیری از خطاهای استراتژیک بخش‌هایی از این نیروها آنان را در یک رویارویی خصم‌ناشیست داد.

با سرکوب و حذف جریان‌های فکری و سیاسی نوگرا، و نیروهای اجتماعی رادیکال و استقرار حاکمیت بلا منازع روحانیون، و جناح وابسته به بورژوازی تجاری سنتی احکام فقه و نظریات فقهای شیعی مبنای سیاستکرایی و اداره کشور قرار گرفت. ساختار حکومت در قالب ولایت مطلقه فقیه کنگانده شد و دستگاه قضاء و حقوق مدنی و جزا همه بر پایه احکام فقهی و فتاوی فقهی شکل گرفتند.

پیروزی رهبری دینی سنت‌گرا بر رژیم

نگاهداشته شدند. اما با باز شدن فضای سیاسی کشور و تشدید تهضیم‌های و کشمکش‌های درون قدرت، و افزایش نارضایتی‌های عمومی، دور جدیدی از فعالیت‌های فکری و سیاسی نوآندیشان دینی و نیروهای اجتماعی رادیکال آغاز گردید و در نتیجه میدان برخورد آراء و عقاید کشته شد.

بدین ترتیب، حرکت اصلاح طلبی درون ساخت قدرت، در این آخرین دهه‌ی قرن بیستم، به رغم یکپارچگی در مبارزه با انحراف طلبی جناح محافظه‌کار، به دو کروه عمده‌ی فکری تعلق دارد. یک کروه، در چارچوب همان مبانی نظری و معرفت شناسی سنت (عقلانیت فقهی) بر ضرورت فعال کردن دینامیسم اجتهداد و توکردن احکام و مقررات فقهی به ویژه در امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تاکید می‌کند. در حالی که کروه دوم، عقلانیت مدرن (ابزاری) را عیناً پذیرفت، از چشم انداز آن به دین و کارکردهای آن می‌نگردد. در این نگاه، دین به قلمروی به کلی متفاوت با قلمرو علم و عقل، تعلق دارد. یعنی به دینی احساس و عواطف و اخلاقیات، جایی که به زعم آنان، مشاهده و تجربه علمی امکان پذیر نیست.

رفورمیست‌های مذهبی، (حامیان اقتدار و مالکیت دولتی) پسیون خود را از سنت نیریده‌اند و در هوای آن تنفس می‌کنند. و در ضمن در تحول و تکامل آن می‌کوشند. اما تجدیدخواهان، فقط تعلق احساس خود را با سنت حفظ کرده‌اند، و به لحاظ اندیشه و معرفت و عمل اجتماعی، با آن قطع رابطه کرده‌اند. معیارشان، عقل مدرن و راهنمای عملشان، دستاوردهای آن در عرصه‌های سیاست، اجتماعیات، اقتصاد و جامعه‌شناسی است. رفورمیست‌ها، هنوز هم تا حدود زیادی با معیارهای دینی و فقهی به امور می‌نگرند و برای حل معضلات اجتماعی از احکام و مقررات مذهبی کمک می‌کیرند. آن‌ها سعی در تطبیق احکام فقهی، یا مقتضیات و نیازهای زمان دارند. اما تجدیدخواهان این امور را از حوزه کار دین خارج کرده، به جای آن، علوم انسانی و تجربه بشری را مرجع قرار می‌دهند. با اینکار، دین از عرصه واقعیت‌های زندگی اجتماعی جدا می‌شود و میان واقعیت و ارزش، اخلاق و علم، عین و ذهن، ماده و معنا و حیات روحی و اخلاقی از یک سو و زندگی مادی، جدایی و بیکانکی پدید می‌آید.

سومین هم‌ماورد در عرصه اندیشه و معرفت دینی، نوآندیشان اند. آنان سنت و تجدد را همزمان تقد و بازسازی می‌کنند. عقلانیت فقهی را به دلیل بیکانکی اش با روح

شاه و سپس حذف همه رقبیان سیاسی و فکری، این تصور را ایجاد کرده بود که همه مشکلات و مسائل جامعه نیز به همان آسانی و به یاری احکام فقهی و معیارهای تفکر حوزه‌ی قابل حل اند، اما در عمل چنین نشد و بحراهن‌هایی که به خاطر اصرار در اعمال آن سیاست‌ها نظام را فراکرت،

تعارضات درونی نظام را شدت بخشد. در همین سال‌ها قشری از مدیران دولتی و ابستکان آن‌ها با استفاده از پول نفت و رانت‌های دولتی و انواع سوء استفاده‌های یک قشر سرمایه‌داری صنعتی با رویکرد مدرن و جهانی، استحاله یافته و احیای سرمایه‌داری صنعتی و اقتصادی مدرن را در دستور کار خود قرار دادند. بدیهی بود که منافع و اهداف آنان در تضاد با منافع جناح بازار و بورژوازی تجاری بود. این تحولات، بخشی از کادرهای فکری حاکمیت را که با تفکرات مدرن آشناشی داشتند، برانکیخت تا اندیشه‌ها و برنامه‌های تجدیدخواهی غرب (مدرنیته) را که سازکار با مناسبات سرمایه‌داری صنعتی نوین باست، به بحث گذاشت و پیروی از آن‌ها را توصیه کنند. به این ترتیب از درون نیروهای سنت‌گرا، کروهی پرچم تجدد خواهی را بر ضد سنت فقهی و دینی حوزه‌ی برازداشتند.

این کروه، کارکرد دین را در قلمرو احساس و عواطف درونی و دغدغه‌های شخصی افراد محدود کرده، حذف کامل آن را از حوزه اجتماعی، سیاست و اقتصاد، طلب کرده. برای پیشبرد این هدف مبانی معرفت شناسی سنت فقهی موردن انتقاد قرار گرفت و عقل مدرن یا عقلانیت ابزاری، به عنوان تنها معیار علمی و قابل قبول برای سنجش و پذیرش یا رد هر طرز فکر و برنامه‌ای در همه شیوه‌نامه‌های فکری و عملی، پذیرفتند.

در واکنش به این مبارزه‌طلبی، طرفداران اصلاح سنت و تکامل فقه، که به لحاظ اجتماعی و اقتصادی، طرفدار تمرکز قدرت سیاسی و مالکیت و مدیریت اقتصادی در دست‌های دولت‌اند، به کوشش‌هایی برای ایجاد سازکاری میان سنت و مقتضیات عصر دست زند و آشتی میان بسیاری (اگر نه همه) دستاوردهای عقل مدرن و مبانی فقهی و دینی حوزه‌ی را ممکن دانستند. به این ترتیب حاکمیت به ظاهر یکپارچه و متعدد در دهه‌ی اول، به سه جریان عمدۀ فکری - سیاسی تقسیم شد، سنت‌گرایان، اصلاح طلبان و تجدد خواهان. جریان فکری نوآندیشی دینی همچنان در بیرون از ساختار قدرت، و در درون جامعه، تحت فشار و محدودیت‌های شدید، تا مدت‌ها از حضور فعلی و مؤثر در چالش‌های فکری میان جناح‌های درون نظام، محروم

تفکر و خرد و حیانی، انکار کرده بر عقلانیت مدنون نیز به خاطر جدا کردن خود از دنیای حقایق و ارزش‌ها و رویکرد ابزاری و سلطه جویانه‌اش به طبیعت و انسان، خرد می‌کیرند.

تسال‌های پایانی دهه‌ی شصت هجری شمسی، (پایان جنگ ایران و عراق) تنها جریان نوادیشی دینی بود که نسبت به سنت انجماد یافته دینی موضع انتقادی آشکار داشت و تعین سیاسی و اجتماعی آن را در قالب حاکمیت فقه و فقها به دو دلیل عمد و رد می‌کرد: میایت اساسی با روح تعالیم و حیانی و در نتیجه ضدیت آن‌ها با ارزش‌های اساسی نظری آزادی، عدالت و حقیقت و بیکانکی اش با مقتضیات زمان و می‌دانیم که تفکر مذهبی سنت‌کرا، تکیه‌گاه ایدئولوژیک بورژوازی تجاری و تفکر نوادیشی دینی، اسلحه فطری نیروهای اجتماعی رادیکال و عدالت‌خواه محسوب می‌شود.

نوادیشی دینی از یکصد و پنجاه سال پیش تاکنون، ضمنی یک تجدید نظر اساسی در مبانی اندیشه دینی که در پرتو اموزه‌های وحیانی و دستاوردهای نوین علم و فلسفه صورت گرفت، حضوری فعال در حیات فکری و سیاسی جامعه ایران داشته است. مدافعان این جریان در آغاز دهه‌ی شصت، زیر نشان شدید حکومت دیست از ایقای نقش مؤثر در عرصه‌ی فرهنگ و سیاست بازماندند. فعالیت و سرزنده‌کی دوباره آنان زمانی آغاز شد که ساخت قدرت در مواجهه با بحران‌های ویرانکر، از درون شکاف برداشت و دو جریان معارض، رفورمیست‌ها و تجدد خواهان، بالاشعب از سنت‌کرایان، به انتقاد از آن پرداختند و این کشمکش‌ها، غضای نسبتاً باری برای تجدید فعالیت نوادیشی و دیگر جریان‌های فکری و سیاسی مستقل، در جامعه پیدی اوردند.

بدین ترتیب، زمانی که هزاره‌ی دوم میلادی به پایان می‌رسید، در عرصه‌ی تفکرات دینی، چهار جریان عمده در حال جالش با یکدیگر بودند: سنت‌کرایی، اصلاح طلبی، تجدد خواهی و نوادیشی. بدین است که این نامها، تمايزات واقعی آن‌ها را روشن نمی‌کند و صرفاً برای تفکیک و سپاهیت بررسی یکار می‌روند. زیرا سه جهادی به پایان می‌رسید، در عرصه‌ی تفکرات دینی، چهار جریان عمده در حال جالش با یکدیگر بودند: سنت‌کرایی، اصلاح طلبی، تجدد خواهی و نوادیشی. بدین است که این نامها، تمايزات واقعی آن‌ها را روشن نمی‌کند و صرفاً برای تفکیک و سپاهیت بررسی یکار می‌روند. زیرا سه جریان اخیر همه به نحوی اصلاح طلباند و یاد جریان اخیر همه به نحوی اصلاح طلباند. زیرا سه در صدد مدنون کردن اندیشه دینی‌اند، اما نه مضمون و هدف اصلاح دینی نزد هر سه یکسان است که این نامها، تمايزات واقعی آن‌ها را روشن نمی‌کند و صرفاً برای تفکیک و سپاهیت بررسی یکار می‌روند. زیرا سه در صدد مدنون کردن اندیشه دینی‌اند، اما نه

تفکرات و نظرهای غیردینی (الائیکا) نیز در همین زمان در عرصه‌ی فرهنگ و سیاست و اجتماعیات حضوری ادر حال حاضر نه چندان فعل و مؤثر ندارند. در یک تقسیم‌بندی کلی، در دو طیف چپکرا و راست‌کرا قابل دسته‌بندی هستند سنت را نقد می‌کنند و با حاکمیت مطلقه تذکر

و گروه سنت‌کرا مخالفت دارند، اما خاستگاه اجتماعی آن‌ها درین نقد و چالش متفاوت است و متفاوت میان گرایش‌های اجتماعی - اقتصادی و مبانی اندیشه آن‌ها بیش از آن است که بتوان همه را در یک صفت واحد. قرار داد.

### میدان‌های اصلی نبرد و اندیشه در سال‌های آتی

چالش‌های فکری در هر دوره‌ای منتناسب با مسائل حاد و تضادهای اجتماعی. روی یک یا چند محور خاص متمرکز می‌شود، که با تغییر شرایط، خود به خود تغییر می‌کنند. و مسائل تازه‌ای اهمیت درجه اول پیدا می‌کنند. در این سال‌های پایانی قرن ۲۰ میلادی، کفتمان اصلی در میدان رویارویی و تضارب اندیشه‌ها بیشتر حول محورهای اساسی، معرفت‌شناسی، مقوله ازادی و دموکراسی و دیدگاه‌های اجتماعی - اقتصادی دور می‌زند. و هر یک از جریان‌های فکری، ناکزیر از ارائه دیدگاهی روشن و صریح درباره‌ی مسائل مزبور هستند. این کشمکش‌ها و تلاش‌ها هم اکنون جریان دارند و به نظر می‌رسد که در دهه‌ی نخست قرن جدید نیز، در مرکز توجه و بحث و تحقیق و نزاع و مجادله فکری، باقی بمانند.

### گفتمان معرفت‌شناسی

اروپا در عصر رنسانس، عقلانیت جدیدی را پی ریخت و سپس فرهنگ و تمدن تازه‌ای بر آن شالوده بنا کرد. ویژگی اصلی خرد جدید، خود بنیادی آن است. اینکه هر معرفت را یافته فعالیت شعور ادمی است. و (خرد) انسان ملاک و معیار همه چیز است. پیش از آن و در دوران قرون وسطی، عقیده بر این بود که حقیقت از منبع بیرون از دسترس خرد بشر با واسطه‌هایی به انسان می‌رسد و تامدتها بشر وظیفه‌ای جر اجرای سفارش‌ها و عمل به حقایقی نداشت که به او ابلاغ می‌شد. در یک کام به پیش، شایستگی عقل بشر به فهم آن حقایق و توضیح آن‌ها به رسمیت شناخته شد و انسان‌ها اجازه یافتند که جهان را منطبق و موافق با محتوای کتب مقدس و الهامات اسلامی، تفسیر کنند. توانایی عقل به فهم مستقل جهان و بالاتر از آن فهم خویشتن، مسؤول قبول نبود. این دو اموره را دستاوردهای عصر جدید می‌دانند: اینکه خرد بدون وابستگی و استعانت از متابع غیر انسانی و مواره طبیعت، قادر به کشف حقایق و فهم واقعیت‌هast و هر معرفتی محصول فعالیت عقل بشری است و اینکه

● دعوای اصلی میان جناب‌های درگیر در ساخت قدرت بر سر این است که نظام جمهوری اسلامی، چنونه می‌تواند در شرایطی که پدیده‌ی جهانی شدن در همه عرصه‌ها، به ویژه اقتصادی و سرمایه‌داری، به سرعت در حال پیشرفت و تحقق یافتن است، از فروپاشی مصون مانده، به موجودیت خود ادامه دهد؟

● رفورمیست‌های مذهبی، (حامیان اقتدار و مالکیت دولتی)، پیوند خود را از سنت نویده‌اند و در هوای آن نفس می‌کنند. و در صحن در تحول و تکامل آن می‌کوشند. اما تجدد خواهان، فقط تلقی احساسی خود را باست حفظ کرده‌اند. و به لحاظ اندیشه و معرفت و عمل اجتماعی، با آن قلعه رابطه کردند.

● رمانی که هزاره‌ی دوم میلادی به پایان می‌رسید، در عرصه‌ی تفکرات دینی، چهار جریان عمده در حال جالش با یکدیگر بودند: سنت‌کرایی، اصلاح طلبی، تجدد خواهی و نوادیشی. بدین است که این نامها، تمايزات واقعی آن‌ها را روشن نمی‌کند و صرفاً برای تفکیک و سپاهیت بررسی یکار می‌روند. زیرا سه

در همین زمان در عرصه‌ی فرهنگ و سیاست و اجتماعیات حضوری ادر حال حاضر نه چندان فعل و مؤثر ندارند. در یک تقسیم‌بندی کلی، در دو طیف چپکرا و راست‌کرا قابل دسته‌بندی هستند

اجتماعی و ایجاد تفاهم و همدلی و در یک کلام به معنای مسدود کردن کامل راه جست و جوی حقایق است.

عقلانیت ایزاری در غرب، در معرض چالش‌های جدی از سوی مستقرین مکتب‌های انتقادی قرار گرفته است. بویژه شیئی وارد دیدن انسان و تبدیل علم از وسیله راهیابی به حقیقت به ایزاری در خدمت قدرت و پول و سلطه، به شدت نقد و نفی شده است.

همین نتایج سوء‌نشاشی از جدا کردن ارزش‌های اخلاقی از واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و از حوزه بررسی‌های علمی، محرك یا نهضت جدید فکری و علمی در جهت وحدت دوباره‌ی آن‌ها کردید است.

در ایران تجدیدخواهان منشعب از جریان سنت‌کرای حاکم، با نقد و نفی عقلانیت و معرفت دینی حوزوی، عقل مدرن را عیناً و بدون در نظر گرفتن تقدیم اساسی که در چند دهه‌ی اخیر بر آن وارد شده است.

پذیرفته و از منظر آن همه امور را بررسی و نقد می‌کنند. آن‌ها با دین و اخلاق همان می‌کنند که عقل مدرن در اغماز ظهور و کسترش خود در غرب با ان‌ها کرد. با طرف و خنثی فرض کردن علم و حق نمودن ارزش‌ها از واقعیت‌ها عرصه تحقیق علمی و کاربرد دستاوردهای علوم را برای سلطه دو عامل قدرت و سرمایه، خالی و بی‌رقیب می‌کنارند. در همان حال با غیرمعرفت خواندن «دین» و امورهای وحیانی مانع از آن می‌شوند که هدف نقد و تحقیق علمی و عقلی قرار گیرد و در نتیجه بازسازی علمی و عقلی مبانی اصلی دین را ناممکن فرض کرده. تنها به دریافت تاریخمند افراد و ملقطات از دین و ارزش اصالت می‌دهند و همان را شایسته نقد و بررسی می‌دانند. این کار جز محروم کردن نسل‌های کنونی از یک بخش بسیار مهم از میراث فرهنگ و معرفت بشری حاصلی در برندارد.

رویکرد تجدیدکرایانه به دین، در تقابل با فراتر سنتی حوزوی از دین و در واکنش به تجریه ناموفق حکومت دینی، و به اینکار نیز روی اجتماعی حسامی آن. طبقه سرمایه‌داری صنعتی مدرن و شهرهای تحصیلکرده وابسته به این طبقه، تا چندی به رشد خود ادامه خواهد داد. ولی هرگز شتابی را که در چند سال گذشته داشت دکتر بار بدست خواهد اورد. این جریان در مواجهه با پرسش‌ها و چالش‌های اساسی، جاذبیت اولیه خود را از دست داده و دچار انشعاب خواهد شد. از یک سو، باشد اتفاقن تضادها و کشمکش‌های اجتماعی در جامعه‌ی ایران، هر منظومه فکری که تواند پیوند مناسبی میان ارزش‌ها و واقعیت‌ها

آن‌ها همین رویکرد را نسبت به مقولات دینی نشان می‌دهند، و میان طبیعت و مواراء طبیعت، دیواری عبورناپذیر می‌کشند، و نیروی خرد و شعور را در پدیده‌های نظری شهود، الهام و وحی دخیل نمی‌دانند. و معتقدند که آن‌ها نامعرفت بخش‌اند. و به همین دلیل مخصوص این نوع تجربیات را از رده‌ی معرفت خارج می‌دانند و در نتیجه در چارچوب عقلانیت مدرن، او لا امکان هر نوع

● در ایران تجدیدخواهان منشعب از جریان سنت‌کرای حاکم، با نقد و نفی عقلانیت و معرفت دینی حوزوی، عقل مدرن را عیناً و بدون در نظر گرفتن تقدیم اساسی که در چند دهه‌ی اخیر بر آن وارد شده است. پذیرفته و از منظر آن همه امور را بررسی و نقد می‌کنند. آن‌ها مادرین و اخلاق همان می‌کنند که عقل مدرن در آغاز ظهور و گسترش خود در غرب با آن‌ها کرد.

● هر منظومه فکری که تواند پیوند مناسبی میان ارزش‌ها و واقعیت‌ها برقرار کند و آرمان‌های اجتماعی را بر پایه تبیینی فلسفی از هستی و جهان استوار نماید، و به مسائلی چون عدالت و آزادی و حقیقت پاسخ دهد، از سوی افکار عمومی و نیروهای بالنده جامعه طرد خواهد شد.

● سنت‌کرایان، زیر فشار واقعیت‌ها و پوشش‌هایی پایان نایدیر. از بسیاری دلمهای خود به سود پیشنهادات اصلاح طلبان (رفورمیست‌ها) دست خواهند کشید. و عده‌ای از جوان‌ترها به صفت تواندیان خواهد پیوست.

ارتباط، مبادله و تعامل میان دین، ارزش و اخلاق، از یک طرف و علم وجود ندارد. ثانیاً، نه با ملاک‌های علمی و تجربی می‌توان قضایا و امورهای دینی و اخلاقی را نقد کرد و نه با معیارهای ارزشی و اخلاقی می‌توان به نقد واقعیت‌ها، اهداف و اغراض تحقیق علمی و کاربرد دستاوردهای علوم پرداخت و شالاً از واقعیت‌های مورد شناسایی تنها آنچه به درد تسلط و استفاده ایزاری از آن‌ها مفیدند در تشکیل علم و معرفت شرکت داده می‌شوند. این محدودیت، به ویژه در علوم انسانی، مانع از فهم معنا و انگیزه‌های کنش‌های فردی و

ذهن می‌تواند فقط جهان بیرون از خود را موضوع (اویژه) شناسایی قرار دهد که خویشن را نیز می‌تواند از بیرون بینکرد و فهم کند. در یک کام بعدی حدود توانایی خرد تعیین کردید و گفته: برخلاف تصویر پیشینیان، عقل قادر به نفوذ در کنه اشیاء نیست و نمی‌تواند حقایق و واقعیت‌ها را همانکو نه که فی نفسه هستند. شناسایی کند. دسترسی به حقیقت کامل ناممکن است. کار ذهن منحصر به تفسیر و فهم نشانه‌ها (پدیدارها) ای است که در جریان مشاهده و تجربه روی واقعیت‌ها، دریافت می‌شوند. این فهم، یعنی نقد خرد محض پسری توسط کانت انجام گرفت. و با آن، عقل مدرن پا به عرصه وجود نهاد. عقلی که همه چیز را چه در طبیعت و چه در قلمرو زیست انسانی و از جمله خویشن را به مثابه یک شیئی در برابر می‌نہد و بواسطه مقاصد و اغراضی که دارد، ضمن مشاهده و تجربه از میان اثوه شانه‌ها، بعضی را که به تحقق غرض وی کمک می‌کنند، دریافت و در قالب پیش دانسته‌های خود، تعبیر می‌نماید.

بدین ترتیب عقل مدرن، از سه بعد فعالیت عقل را محدود و جهت می‌دهد. اول، اینکه از هر شیئی یا رویداد تنها با نشانه‌های آن سر و کار دارد و نه با حقیقت وجودی ایش. دوم، اینکه نشانه‌های دریافت شده جز در چارچوب پیش فرضها و دانسته‌های قبلی ذهن نمی‌شوند. یعنی فهم آن‌ها محدود به این پیش دانسته‌ها است و سوم، اینکه نحوه کریشن داددها و پردازش و تنظیم و تبدیل آن‌ها به یک معرفت علمی، متأثر از اغراض و هدف‌های فرد است. این هدف در عقلانیت مدرن، چیزی نیست مگر تسلط بر موضوع شناسایی (اویژه)، بطوری که عامل شناسایی (سوژه) را در دستکاری و تغییر و استفاده ایزاری از آن توانایی نماید. و به این خاطر است که عقل مدرن را عقل ایزاری و سلطه‌جو نام نهاده‌اند. ویژگی مهم دیگر عقلانیت مدرن، بیرون کذاشت ارزش‌ها و اخلاقیات از ردیف امور واقعی و تحقق پذیراست. تجدید خواهان، کسب معرفت عقلی و تجربی را نسبت به اینکوئه امور ناممکن می‌دانند و میان واقعیت‌ها ارزش‌ها جدایی افکنند. علم را نسبت به ارزش‌ها اختیاری و بی‌طرف می‌شمارند. در عقلانیت مدرن، ارزش‌ها به اموری در ردیف احساسات و عواطف کاهش می‌یابند. لذا اموری متعلق به احساسات شخصی و درونی افراد تلقی می‌شوند. میان ارزش‌ها و علم و واقعیت ارتباطی وجود ندارد و نمی‌توان با انتکاء به یک کزاره علمی (توصیفی) به یک کزاره ارزشی (تجویزی) رسید و یا ملاک‌های اخلاقی را موضوع تحقیق و نقد عقلی و علمی قرار داد.

برقرار کند و آرمان‌های اجتماعی را بر پایه تبیین فلسفی از هستی و جهان استوار نماید، و به مسائلی چون عدالت و آزادی و حقیقت پاسخ دهد. از سوی افکار عمومی و نیروهای بالنده جامعه طرد خواهند شد. از سوی دیگر، امیختگی کامل ارزش‌ها با واقعیت‌ها و زندگی دنیوی و معنوی، در آموزه‌های وحیانی، پذیرش نظریه تفکیک و دوکانگی میان دو جهان عین و ذهن، طبیعت و ماوراء طبیعت، ماده و معنا، دنیا و آخرت، علم و ارزش و عقل و وحی را دشوار می‌سازد.

در نتیجه، تفکر تعدد کرایانه، همانکوئه که در سرزمین مادری اش در غرب، شاهد هستیم، ناکریاز حل بحران ارزش و اخلاق و مشکل بی‌عدالتی و بحران معنا در زندگی فردی و اجتماعی است. که خود در ایجاد آن‌ها نقش اساسی داشته است. حل تضاد میان باور به حقوق بشر و سایر شیوه‌های مادری و نظری تفکر مدرن، آن‌ها را به تجدید نظرها و نوآوری‌های بسیاری در تفکرات حوزه‌ی خواهیم بود. این تحولات از سطح احکام و فتاوی اجتماعی و سیاسی به عمق و به سوی مبانی نظری و معرفت‌شناسی پیش خواهد رفت و نحله‌های فقهی و فلسفی و کلامی تازه‌ای، سر بلند خواهد کرد. آن‌ها، بیشترین تأثیر را از نوادیشی دینی، اخذ خواهند نمود.

#### دل مشغولی‌های نوادیشی دینی

نوگرایی دینی در ایران از یک قرن و نیم پیش، خود را در مواجهه با اندیشه‌ها و پرسش‌های تازه قرار داده است. و مسئولیت نقد و بازسازی عقل دینی و مدرن را پذیرفته و در نیم قرن اخیر به یک نیروی مؤثر فکری و نیز سیاسی و اجتماعی تبدیل شده است.

پیشوایان نوادیشی دینی در ده سال کذشته، به ضرورت، نیروی خود را مصروف به حل مسائل معرفت‌شناختی و به ویژه دوکانگی میان عقل و وحی، نموده‌اند. دو کانگی و تفکیک میان این دو، از منظرهای متفاوتی، از سوی دو جریان سنت‌کرایان، تجدیدکار، پذیرفته شده است. نوادیشان بر وحدت میان عقل و وحی تأکید دارند و آن را بخشی از ایده‌ی وحدت و امیختگی میان عین و ذهن و طبیعت و ماوراء طبیعت، ماده و معنا، دنیا و آخرت تلقی می‌کنند، که این نیز خود بر اصل حضور خدا در کلیه شیوه‌های شنون هستی و پدیدارهای آن مبتنی است.

تبیین تازه نوادیشی از عقل که با عنوان عقلانیت اکتشافی و یا آزادی‌بخش عنوان شده است، راهکشای بسیاری معضلات فکری و نظری است که عقلانیت دینی سنتی و عقلانیت مدرن ابرازی، هر دو با آن‌ها دست به گریبان‌اند. در حال حاضر نه فقط

طرف دیگر چالش‌های فکری آینده، یعنی تفکر دینی حوزه‌ی، دست کم تایک ده دیگر، در گیر بحران‌هایی خواهد بود که از حدود ده سال پیش به تاریخ و به نحو فرازینده‌ای، آن را به خود مشغول داشته‌اند. سنت‌کرایان، زیر فشار واقعیت‌ها و پرسش‌هایی پایان ناپذیر، از بسیاری دکمه‌های خود به سود پیشنهادات اصلاح طلبان (ارفورمیست‌ها) دست خواهند کشید. و عددی از جوان‌ترها به صفت نوادیشان خواهند پیوست.

جالب است که در یک کرایش متضاد با مذهب امیخته به سیاست و حکومت، بسیاری از مردم عادی و نیز طلاق و فقها و مدرسین علوم دینی، از مذهب ناآمیخته با سیاست و قدرت، اسقبال خواهند کرد و رویه رهبران دینی سلف را ترجیح خواهند داد. این کار در ضمن آنان را از مسئولیت در

طرفداران مدرنیته که حتی سنت‌کرایان نیز ناکریز از تصمیم‌گیری و حل مسأله در عرصه‌های مختلف نظری و عملی (علمی و اجتماعی) هستند، آن‌ها بعد از آنکه معیارها و کلیدهای عقلانیت حوزه‌ی را ناتوان یافته‌اند، راهی جز پذیرش راهکارهای عقل مدرن (ابزاری) در برابر خود نمی‌بینند. و این درحالی است که عقلانیت مدرن از حل مسائل مهم و حیاتی مثل معنا، ارزش، حقیقت، ناتوان و کرفتار بحران است.

نظریه‌ی وحدت عقل و وحی، راهکشای حل تعارض ظاهری، میان علم و دین، ارزش و دانش، واقعیت و حقیقت، ماده و معنا و سیاست و اخلاق است. تأکید بر استقلال خرد پسری و حیبت احکام آن، در عین نیازمندی به وحی (الهام و شهود)، یکی دیگر از مباحثات درونی این نظریه است.

در دهه‌های نخست هزاره سوم، تدوین تکامل و سپس از مون نظریه‌ی عقل اکتشافی و آزادی‌بخش که شمرده شناخته‌ی عقل وحدت عقل و وحی و عین و ذهن است، در صدر مسائل عمدۀ فکری و چالش‌های نظری قرار می‌کشد. زیرا پایان یافتن دوران کنونی کذار از سنت به تجدد، در مسیری متفاوت از تجربه مغرب زمینی‌ها، منوط به تدوین نظریه معرفت‌شناختی جدیدی است که بر وحدت این دو مبتنی است. اگر قرار است که نیروی خرد پس از رهایی از زندان منطق صوری و عامل توجیه‌کر احکام جرمیت یافته دینی، به ابرازی در خدمت نیروهای سودجو و سلطه‌کر و از خود بیکانه‌کننده تبدیل بشود، لازم است که قلمرو فعالیت خود را از توصیف ساده‌ی پدیدارها، فراتر برده به ژرف‌نگری در عمق واقعیت‌ها برای دستیابی به حقایق پردازد و ممنوعیت ورود به دنیای ارزش‌ها و اخلاقیات را تاییده کرffe، آن‌ها را چون دیگر مقولات واقعی، بررسی نمود. و با این کار به یک نیروی نقاد و آزادی‌بخش تکامل یابد. در آن صورت علم مسئولیت فهم و صورت بندی عمل ارزش‌ها را نیز بر عهده گرفته به یاری آن‌ها واقعیت‌های موجود را تقد و تحقق امکانات بالقوه را در دستور کار خود قرار خواهد داد. در ضمن نظریه‌ی معرفت‌شناسی جدید که مخصوص وحدت عقل و وحی است، راه حل بسیاری مسائل مهم و لاینچل در برابر عقل مدرن و کهن را هموار و اسان می‌کند. برخی از این مسائل عبارتند از: تعارض میان آزادی و برابری توسعه و عدالت اجتماعی، حفظ آزادی خرد و دموکراسی، استقلال ملی و رعایت مواری‌ن حقوق بشر در برابر عوارض ناشی از توسعه تکنولوژی جدید، جهانی شدن سرمایه و بازار تولید و مصرف کالا، تمرکز نظام تصمیم‌گیری و کنترل سرمایه و سیستم ارتباطات و شبکه تولید و توزیع

اطلاعات.

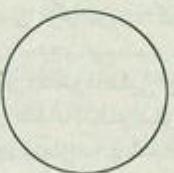
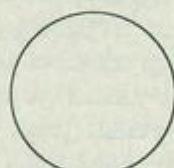
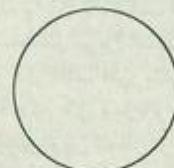
این‌ها، میدان آزمون نظام‌های کوناکون دانایی و معرفت شناختی و مکاتب مختلف فلسفی و سیاسی و انسان شناختی‌اند. تلفیق میان ماده و معنا، اخلاق و سیاست و علم و ارزش، مهم‌ترین مشغله فکری و فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف بشری در سال‌های پیش رو خواهد بود.

## رابطه‌ی دین و دولت

به طور عامتر رابطه ارزش و اخلاق با امور سیاسی و اجتماعی، یکی نیکار از مباحث حاد و اساسی در سال‌های آینده است. در این مورد هم سه رویکرد متفاوت در تقابل با یکدیگر قرار دارد، موضوع سنت‌گرایان مبنی بر حاکمیت مطلقه فقه و رهبری دینی، رنگ خواهد باخت زیرا تعارضات آن با اصول حاکمیت مردم، آزادی و حقوق اساسی مردم قابل حل نهایی نیست. تا مدت‌ها در واکنش به تجربه‌ی حکومت دو دهه گذشته رویکرد تجدیخواهان که حذف هر نوع ایدئولوژی و دین و ارزش‌ها و اخلاقیات را از نه فقط از حکومت که از زندگی سیاسی و اجتماعی پیشنهاد می‌کند، با اقبال روبرو می‌شود. اما جامعه اندیشمند دیر یا زود با مباحثات تندی که هم اکنون در غرب بر سر تلفیق ارزش‌ها و اقایت‌ها و پیوند دادن اخلاق با سیاست و ارزش‌های معنوی با حیات مادی در حال جریان است، آشنا خواهد شد. و رویکرد تولدشان که محل طرح و دعوت به دین و ارزش‌های اخلاقی و ایدئولوژی‌ها را در عرصه‌ی عمومی و نه در ساخت قدرت و حکومت، تعیین می‌کند. اهمیت پیش‌تری پیدا می‌کند، زیرا حق مردم است. بدین ترتیب ارزش‌های دینی و اخلاقی از درون عرصه عمومی در شکل دادن به آراء و اراده‌ی عمومی موثر واقع می‌شوند و دولت فقط مجری قوانین مصوب مردم خواهد بود که خود از ارزش‌ها و مبانی ایدئولوژی مورد تایید مردم متأثر هستند.

چالش‌های فکری دهه‌های نخست هزاره سوم، محدود به موارد فوق بیست، مباحثات جاری درباره‌ی جایگاه و نقش دین در زندگی اجتماعی و سیاسی و رابطه‌ی آن با قدرت، به اوج خود می‌رسد. در میان دو نظریه‌ی حاکمیت مطلقه احکام دین و رؤسای روحانی، بیرون کردن دین از عرصه اجتماعی و سیاسی و شخصی، آن به یک امر خصوصی و شخصی، نوادرانشی دینی از راویه‌ی دیگری به این رابطه می‌نکرد. و قرائت دیگری از کارکرد دین مطرح می‌نماید، یکی از نوآوری‌های این جریان تفکیک دین از شریعت و احکام فقهی است. در این تعریف دین معادل ارزش‌هایی

# 2



اجتماعی آن، بورژوازی تجاری، موقعیت فعلی را در ساختار قدرت سیاسی و اقتصادی، از دست می‌دهد، و دست کم بخشی از آن، با طبقه‌ی جدید سرمایه‌داری صنعتی و مدرن کمپرادرور همراه شده، به بازار جهانی سرمایه‌داری ملحق می‌شود. در چارچوب تقسیم کار جهانی، نقش محول شده را ایفا می‌نماید. در نتیجه قطب‌بندی کشوری تغییر می‌کند و در برابر قطب سرمایه‌داری مدرن جهانی شده. با فاصله‌ای زیاد به لحاظ اقتصادی، طبقات محروم و روشنگران و بخشی بزرگ از طبقه‌ی متوسط قرار می‌کنند که سلطه‌ی همه جانبی سرمایه سالاران را نه فقط تولید و بازار که بر فرهنگ و اطلاعات و تبلیغات و آموزش، بر نصیحت‌بازند و سمعی می‌کنند. خشونت پنهان در زیر دموکراسی، حقوق بشر و صنعت فرهنگ و همکاری جهانی در تولید و توابع و تجارت‌الشکار سازند.

۱- طبقات روبه‌رو رشد تحصیلکردد و اندیشه‌ورز، بیش از پیش به اهمیت تلفیق ارزش‌ها با واقعیت‌ها و توسعه روش‌های نوین فرمونتیک در علوم انسانی، به منظور دستیابی به پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که علوم تجريبی از طرح آن‌ها سر باز زده‌اند پس خواهند کرد. پاسخ‌هایی که باید پدیده‌های تجاوز استثمار، خودبیکاری، خشونت و شکاف میان فقراء و اغنا (در شمال و جنوب) و در درون کشورها توضیح داد تاراد رهایی را روش‌ش نمایند. در هزاره سوم، شاهد چرخش تازه‌هایی به سوی ارزش‌های معنوی و دینی در چارچوب فهمی نو و علمی عقلانی خواهیم بود. نظریه و قانون ارزش به منظور در بر گرفتن ارزش‌های غیر عادی، دستخوش تغییر و تجدید نظر خواهد شد. تلاش گسترده‌ای برای ارائه تعاریفی علمی و کاربردی از عدالت، و تتفیق آن با ازادی و دموکراسی به عمل خواهد آمد.

محور دیگر، چالش دوباره میان راههای رشد سرمایه‌داری و غیر سرمایه‌داری، و بحث دوباره تلفیق میان ازادی فردی و مصالح مشترک حیات جمعی است. و این که چگونه می‌توان موتور محرك توسعه را از رقابت مادی بر سر جلب سود بیشتر به میدان رقابت بر سر کسب ارزش‌های معنوی، علمی، اجتماعی، انسانی و هنری و زیباشتراحتی و در عرصه کشف حقیقت. انتقال داد.

در هزاره سوم، تلاش برای ارائه تعریف و هویت تازه‌ای از انسان، شدت خواهد گرفت. و انسان اقتصادی، سود جو، لذت طلب و متجاوز که در آغاز عصر مدرن، هر یک، گرک دیگری خواهد شدند. بیزار و خسته از این هویت تحملی، ازادی، و هویت حقیقی تری را با تکیه بر ارزش‌ها و استعدادهای دیگر انسانی خود، جست و جو خواهد کرد.

برخاسته از صفات خدا توصیف می‌شود، که در بردارنده‌ی حقوق انسانی و اصول جاودانه حقیقت، زیبایی، ازادی و عدالت‌اند. جوامع مدرن غربی، با جدا کردن ارزش‌ها از واقعیت‌ها و منحصر کردن وظیفه علم به بررسی بخشی معین از واقعیت تکنولوژی و تمدن نوین را از ارزش‌های عالی انسانی محروم و رقابت بی‌رحمانه‌ای را جایگزین همکاری و همدردی انسانی کرند.

در ایران امروز، زیر تاثیر آثار منفی بیست سال حکومت مذهب و شریعت (به نام دین)، یک گرایش منفی نسبت به مداخله‌ی

# سده بیستم، قرن محواستعمار، و طرد "استبداد"

دکتر هوشمنک طالع

2

میلادی، نظم حاکم بر جهان بر پایه‌ی استعماری و یا به گفته‌ی دیکر، نظام امپریالیسم اروپایی - مسیحی، بنا شده بود. کشورهای پیشرفته صنعتی آن روزگار و یا به سخن دیکر، قدرت‌های بزرگ جهانی، در قالب و شکل امپراتوری‌ها قرار داشتند. بر پایه‌ی نظم موجود، اکثریت ملت‌های جهان، از نعمت استقلال بی‌بهله بودند: خورشید بر پنهان امپراتوری انگلیس، غروب نمی‌کرد. کشور فرانسه، با سلطه‌ی شمال افریقا و سرزمین‌های ویتنام، لائوس، کامبوج و مناطقی از میراث امپراتوری عثمانی در آسیا، کره‌گاههایی در چهار نقطه جهان و مستعمراتی در قاره امریکا، دو میان قدرت استعماری جهان به شمار می‌رفت. کشورهای دیکر اروپایی مانند اسپانیا، هلند، ایتالیا و حتی کشور عقب افتاده پرتغال نیز در زمرة قدرت‌های استعماری قرار داشتند. روسیه، چه در قالب امپراتوری و چه در قالب حکومت شوراهای بخش‌هایی از اروپا و بخش‌هایی بزرگتری از آسیا (افقان و آسیای میان) را به بند کشیده بود. ایالات متحده نیز با سلطه‌ی بر فیلیپین و سرزمین‌هایی در این جا و آن جا، و ژاپن با سیطره‌ی برمنچوری، در زمرة قدرت‌های استعماری قرار داشتند.

کر چه پس از پایان نبرد جهانی نخست (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) میلادی (۱۲۹۷ - ۱۲۹۳) خورشیدی، امپراتوری‌های العان، اتریش - هنگری و امپراتوری عثمانی در اثر شکست در نبرد مزبور، عنوان امپراتوری و در نتیجه مستعمرات خود را از دست دادند. اما مستعمرات مزبور که خارج از قاره‌ی اروپا قرار داشت، نصیب پیروزمندان جنک و به ویژه امپراتوری انگلیس و فرانسه کردید.

چنان که در پیش گفته شد، امپراتوری روسیه نیز در فرآکشست نبرد اول جهانی، فرو ریخت. اما خیلی زود امپراتوری مزبور در قالب اتحاد شوروی تجدید حیات کرد و امپراتوری مزبور تا سال ۱۹۹۱ به حیات خود ادامه داد.

بدین سان، در آغاز سده بیستم، از میان کشورهای جهان، تنها ۲۶ کشور به عنوان مستقل، شناخته می‌شدند که بیشترین آن‌ها در قاره اروپا قرار داشتند. با نکاهی کوتاه و کذرا به نقشه جغرافیایی روزهای آغازین سده بیستم، این حقیقت تلغی را در می‌یابیم که سرتاسر قاره افریقا، بخش‌های بزرگی از آسیا، قسمت‌هایی از امریکای مرکزی و جنوبی و سرانجام همه‌ی قاره استرالیا، در رده‌ی مستعمرات قرار داشتند. از سوی دیکر، از میان سری کشورهای مسلمان که امروزه رقم قابل توجهی را تشکیل می‌دهند، تنها سه

با این که بشریت در سده‌ی بیستم میلادی، به دست‌تاوردهای شکرگی در زمینه‌ی دانش، شکرده‌شناسی (تکنولوژی) و در نتیجه تولید و اثبات شرتوغیر قابل تصور دست یافت، اما آشکارترین ویژگی سده بیستم را باید در ویژگی ضد استعماری و ضد استبدادی آن دانست. کرچه در سده‌ی بیستم، انسان پای بر روی کره ماه نهاد و توان تولید موجودات پیچیده را از یک یاخته‌ی آنان به دست آورد. اما باید بر این نکته تاکید کرد که مهم‌ترین ویژگی قرن گذشته را باید در محواستعمار و طرد استبداد، به حساب آوریم.

در این راستا، بدون تردید باید قرن بیستم را سده‌ی پایان عمر استعمار دانست. در سده‌ی بیستم، در اثر بیداری ملت‌ها و خیزش مردمان تحت ستم به حیات استعمار که عمر آن به درازای زندگی بشریت بود، پایان داده شد. البته در اینجا، سخن از استعمار نوین است که در ازای چند سده و در قالب امپریالیسم اروپایی - مسیحی، با چهره‌ای ویژه و راهبرد و کار کرد ویژه، بیشترین بخش از جهان را به زیر سیطره‌ی خود درآورده بود.

از سوی دیکر، در سده‌ی بیستم، "استبداد" نیز که به عنوان شیوه‌ی غالب حکومتی، چونان استعمار، دیر پا و دیرزی بود، در اثر خیزش ملت‌ها و مردم جوامع کوئاکون، مورد طرد و نفی اکثریت جوامع و مردمان جهان قرار گرفت. کرچه هنوز با سپری شدن سده‌ی بیستم و ورود به هزاره سوم میلادی، نمونه‌هایی از حکومت‌های استبدادی و هنداد (نظام)‌های سلطه در اینجا و آن جای جهان به چشم می‌خورد. اما با نکرش به روند تغییرات تاریخی و بیداری و رشد مردمان و ملت‌ها، بدون تردید تا آغاز دهه‌ی نخست سده بیست و یکم، اثرو نشانی از این کونه شیوه‌ی حکومتی در جهان به چشم نخواهد خورد، کرچه این‌کونه حکومت‌های استبدادی، نهاد (نظام)‌های خلق و یا "خالق" را بر چهره زند. بی‌چون و چرا، در سالیان اینده، تاریخ‌نویسان، جامعه‌شناسان، ویژگان دانش سیاست، ملت‌شناسان و ... که هنوز در آغاز دهه‌ی سوم، نمونه‌هایی از این کونه حکومت‌های استبدادی را برای انجام پژوهش و بررسی در پیش روی دارند، به ناجار برای مطالعات جامعه شناختی، ریست‌شناسی و کالبد شکافی "استبداد" و نظام‌های سلطه‌گرا، می‌باید به فراموش خانه تاریخ مراجعه کرده و با کمک و یاری اطلاعات مضبوط و یادمانه‌های تاریخی و ... به بررسی و پژوهش پردازند.

کمابیش تا میانه‌های سده بیستم

● در اثر سلطه‌ی نظام‌های استبدادی در سده‌ی بیستم، بیش از ۱۷۰ میلیون تن، از مردمان غیرنظمی به وسیله سلطه‌گران به قتل رسیده‌اند!

قانون اساسی مشروطیت که از نظر مفهوم، درون مایه، انسجام و فراکیری، امروز نیز جای ویژه‌ای میان قوانین اساسی جهان دارد، چونان فرمان آزادی و حقوق بشر کوروش بزرگ، سند غرور آفرین مردم و ملت ماست. باید به خاطر داشت که قانون اساسی مشروطیت هنگامی انشا و تصویب گردید که مقاهم مردم سالاری و حاکمیت مردم بر سرنوشت خود، نه تنها مقاهم آشنا رایجی نبود، بل بسیار غریب و برای کوش‌ها سنتکن و ناشنا بودند.

در چنین فضای و در چنین زمانی، بانک بیداری آسیا از دهان مردم ایران پرخاست. مردم ایران با سر دادن صلای مشروطیت و برآفکنند نظام استبداد و برقراری هنداد مردم سالاری، قاره کهن آسیا را در مسیری قرار دادند که امروز ته‌مانده حکومت‌های سلطه‌گر که از نوادر روزگار نیز به شمار می‌روند، از حاکمیت مردم و حکومت برای مردم را به عنوان نقابی برای پوشاندن چهره‌ی رشت خود به کار می‌کیرند.

اما، چنان که یادآوری گردید، در آغاز قرن بیستم، در هیچ یک از نظام‌های محدود مردم سالار آن زمان، زنان از حق رأی و برگزیده شدن، برخوردار نبودند. برای نخستین بار در سال ۱۹۲۱ میلادی، زنان توانستند در ایالات متحده آمریکا، حق رأی و برگزیده شدن را به دست آورند. در سال ۱۹۲۸ میلادی، زنان کشور انگلستان به عنوان نخستین کشور اروپایی حق رأی و را در انتخابات را به دست آوردند. در شرکت در انتخابات را به دست آوردند. در کشور سویس که از نظر استقرار نظام مردم سالاری و ... زبانزد خاص و عام است، زنان در آستانه دهه‌ی هشتم سده بیست از حق رأی و شرکت در انتخابات را به دست آوردند. کردیدند. در این میان زنان ایران کرچه با تاخیر نسبت به کشورهای پیشتر، در سال ۱۹۴۰ میلادی، حق رأی و برگزیده شدن را به دست آوردند.

امروز، در آغاز سده بیست و یکم میلادی، واژه‌ی حقوق بشر و آزادی انسان که در آغاز قرن بیستم، واژه‌ای غیر آشنا و غریب بود، به سرودی پر طنین. شعف انگیز و امید آفرین بدل شده است. از صدور

است. در این میان، باقی مانده نظام‌های استبدادی اندک نیز به سرعت در حال کاهش و رو به زوال و پایان است. از این رو، نادر نظام‌های استبدادی و سلطه‌گر موجود، برای پنهان کردن چهره‌ی داغدار خود، ناچار دم از مردمی بودن می‌زنند و مدعی حکومت به نام مردم می‌باشند.

در این میان، مردم ایران در سده بیستم، پیشتر از بر پایی نظام مردم سالاری در پهناورترین و پر جمعیت‌ترین قاره جهان یعنی آسیا، به شمار می‌روند. در آغازین سالهای سده بیستم، کشور ایران به جرگه‌ی اندک کشورهای برخوردار از نظام مردم سالاری پیوست. روز چهاردهم امرداد، ۱۲۸۵ خورشیدی (پنجم اوت ۱۹۰۶ میلادی)، به دنبال خیزش شکوهدمند، فراکیر و همه جانبی مردم ایران، هنداد استبدادی برافکنده شد و نظام مردم سالاری در قالب هنداد مشروطیت (نظام پارلمانی)، بر پا گردید. در پانزدهم مهرماه همان سال (هفتم اکتبر ۱۹۰۶ میلادی)، نخستین مجلس شورای ملی در سرتاسر قاره آسیا، در تهران کشایش یافت و ناییندکان مردم ایران به عنوان نخستین مردم آسیا، به قانون کذاری و نظارت بر اداره‌ی کشور پرداختند.

نخستین اقدام مجلس شورای ملی، تهیه و تدوین قانون اساسی ایران بود. قانون مزبور در دی ماه ۱۲۸۵ خورشیدی (اول ژانویه ۱۹۰۷ میلادی)، پس از تصویب ناییندکان به توشیح مظفرالدین شاه قاجار رسانیده شد.

یاد همه‌ی کوشندکان نهضت مشروطیت کرامی باد و روان همه‌ی شهدای راه مشروطیت ایران، به سپتامینو.



• دکتر هوشگ طالع محقق و بروهشگر

کشور، یعنی ایران، افغانستان و عثمانی مستقل بودند. البته به یاد داشته باشیم که عثمانی نیز یک کشور استعمارگر به شمار می‌رفت و بخش‌هایی از آسیا و برخی مناطق اروپا و افریقا را به زنجیر کشیده بود.

اما، در پایان سده بیستم، نشانی از استعمار و مستعمرات (به جز استثنای نادر آن هم در مورد سرزمین‌های کوچک)، به چشم نمی‌خورد. فراگرد استعمارزدایی که با پایان نبرد جهانی دوم آغاز گردید، در درازای این نیم قرن با افزایش آکاهی ملی و قیام ملت‌ها، به حیات استعمار در جهان پایان داد.

دو امپراتوری انگلیس و فرانسه، برای پیروزی در نبرد جهانی دوم، ناچار شدند که از سربازان مستعمرات در جنگ علیه ارتش‌های آلمان و ژاپن، بهره‌گیرند. حضور سربازان مستعمرات در صفوف پیروزمندان جنگ، باعث ایجاد نوعی اعتناد به نفس، غرور و بیداری ملی در میان مردمان مستعمرات گردید. آن‌ها پس از سال‌ها شکست و ناکامی و تحمل خفت و نلت، دریافتند که می‌توانند بر قدرت‌های استعمارگر نیز پیروز گردند.

در کنار افزایش انتکابه نفس و غرور ملی در میان مردمان مستعمرات، دو استعمارگر مزبور، یعنی امپراتوری انگلیس و فرانسه، کرچه با یاری و سرپرستی آمریکا، توانسته بودند پیروزی را در آغوش گیرند، اما به دلیل هزینه‌های گسترده جنگی، از نظر اقتصادی از پای درافتاده و توان دخالت کسره و لشکرکشی‌های پر خرج به مستعمرات را نداشتند. این دو عامل، در کنار بیداری ملی، همراه با اوج کیری اندیشه ناسیونالیسم در میان ملت‌ها، پایه‌های استعمار را کند و آن را از پای درآورد.

از سوی دیگر، سده بیستم را می‌توان قرن پیروزی نظام‌های مردم سالار، بر هندادهای استبدادی دانست.

در آغاز قرن بیستم، از میان ۲۳ کشور مستقل جهان، تنها می‌توان از ۱۶ کشور، آن هم با سختی و با آماواکر، به عنوان کشورهای برخوردار از نظام مردم سالار، نام برد. در دموکراسی‌های مزبور، نیمی از جمیعت یعنی زنان، از حق برگزیدن و برگزیده شدن، محروم بودند. از سوی دیگر، تمامی مردان نیز نمی‌توانستند آزادانه از حقوق شناخته شده قانونی خود بهره‌مند شوند. در حالی که در پایان سده بیستم و آغاز قرن بیست و یکم، مردم بیشترین کشورهای جهان از نعمت نظام‌های مردم سالار بهره‌مندند و چنین هندادی که در آغاز سده به عنوان نظمی نادر به حساب می‌آمد، امروزه هندادی همه کیر و همکانی

نخستین اعلامیه حقوق بشر و آزادی انسان از سوی کورش بزرگ در سال ۵۲۹ پیش از میلاد، کماپیش بیست و پنج قرن به درازا کشید تا دکر بار پس از پایان جنگ دوم جهانی که به قیمت جان دهها میلیون تن و ویرانی بخش‌های بزرگی از کیتی و اوارکی و پریشان روزگاری مردمان بسیاری تمام شد، در سال ۱۹۲۵ منتشر ملل متحد به دنبال آن اعلامیه حقوق بشر، مورد امضا و تایید کشورهای جهان قرار گرفت. این نکته را نیز به خاطر داشته باشیم که ایران از نخستین امضاء کنندکان منتشر ملل متحد به شمار می‌رود.

امروز، پس از گذشت کمابیس ۵۰ سال از امضای منتشر مزبور، حقوق بشر و آزادی‌های انسان، چنان در میان همه مردم جهان و سرزمین‌های کیتی ریشه دوانیده و بدله به باور عمومی شده که محدود نظام‌های سلطه‌کر نیز با افزودن پیشوند و پسوندهایی به آن، ناچار از پذیرش ظاهری آن می‌باشد.

با پی فروغ شدن نظام‌های سلطه و هندادهای استبدادی در درازای سده بیست، امروزه مردمان خیلی کمتری در ترس از بازداشت‌های غیرقانونی، شکنجه، اعدام، مصادره اموال، منوعیت معامله، خروج از کشور و ... به سر می‌برند. اما، هنوز متأسفانه در آغاز سده بیست و یکم و هزاره سوم میلادی، هنوز هستند کسانی که در سرزمین‌هایی انتباشته از هراس و وحشت به سر می‌برند.

در درازای سده بیست، غالب مردمان جهان از امکان ابراز عقیده، کفتار و نوشتر آزاد، بهره‌مند گردیده و در این فرآیند بیش‌ترین بخش از مردمان جهان به آینده‌ای بهتر، چشم دوخته‌اند.

در اثر سلطه نظام‌های استبدادی در سده بیست، بیش از ۱۷۰ میلیون تن، از مردمان غیر نظامی (کشوری) و سیله سلطه‌کران به قتل رسیده‌اند. کر چه ممکن است رقم اغراق امیز به نظر آید. اما واقعیت همه‌ی زوایای این مصیبت و جنایت را در برنمی‌کیرد. زیرا این ارقام، چنان که در جدول زیر نشان داده شده است تنها کشتار حکومت‌های سلطه‌کر بزرگ را در بر می‌کیرد. در حالی که در همین دوران در دیگر کشورهای با نظام استبدادی، میلیون‌ها تن دیگر به قتل رسیده‌اند<sup>۱</sup> بدون این که حتی تاریخ مجال اماربرداری از آن را داشته باشد. جدول زیر آمار شکفت‌انگیز مردم کشی (Democide) و سیله حکومت‌ها را نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

سال	تعداد	کشور
	(میلیون تن)	
۱۹۱۷-۹۱	۶۲	روسیه‌شوری
۱۹۲۹-۴۶	۳۵	چین (کمونیست)
۱۹۳۳-۴۵	۲۱	آلمان (نازی)
۱۹۲۸-۴۹	۱۰	چین (کمونیست)
۱۹۳۶-۴۵	۶	تاپیان
	۱۷۰	جمع

با فروپاشی نظام اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ که نماد آشکار هنداد استبدادی در جهان به شمار می‌رفت، سایه سنتکین جنگ ویرانی که تا آن زمان بر جهان سایه افکنده بود و دوبار در سال‌های ۱۹۱۴ و ۱۹۳۹ میلادی، بخش‌های بزرگی از جهان را سلطه‌کر و استبدادی از مردمان خود به ۱۷۰ میلیون تن یعنی ۴۶ برابر رقم مزبور بالغ می‌کردد. نکته قابل توجه در زمینه‌ی جنکها، این است که در درازای سده بیست، هرگز نبردی میان کشورهایی که دارای هنداد مردم سالاری بودند، رخ نداده است. نبردهایی که در درازای قرن بیست به وقوع پیوست، همیشه میان نظام‌های سلطه‌کرها با هندادهای مردم سالاری یا میان حکومت‌های استبدادی، بوده است.

باتوجه به آن چه اورده شد، به حق می‌باید سده بیست را، قرن برافکنده شدن استعمار از جهان و سده‌ی طرد و نفی استبداد دانست. در این میان، ملت و مردم ایران با پایداری جانانه برابر استعمار و برافراشتن پرچم هنداد مردم سالاری برای قاره آسیا، سهم بزرگی در برافکنند استعمار و طرد و نفی استبداد در سده بیست دارند. این نکته را به خاطر بسیاریم و با غرور و افتخار به مردم میهن خود بازکو کنیم. از سوی دیگر فراموش نکنیم که نهضت‌های ضد استبدادی در سرتاسر آسیا و به ویژه در کشورهای اسلامی نشأت گرفته و زیر نفوذ معنوی نهضت مشروطیت ایران قرار داشتند.

● بدون تردید تا آغاز دهه‌ی نیمی سده بیست و یکم، اثرو نشانی از این گونه شبوهی حکومتی در جهان به چشم نخواهد خورد. گرچه این گونه حکومت‌های استبدادی، نقاب خدمت به "خلق" و یا "حالق" را بر چهره زند. بی‌چون و جرا، در سالیان آینده، تاریخ‌نویسان، جامعه‌شناسان، ویژگان دانش سیاست، ملت شناسان و ... که هنوز در آغاز دهه‌ی سوم، نمونه‌هایی از این گونه حکومت‌های استبدادی را برای انعام پژوهش و بررسی در پیش روی دارند، به ناچار برای مطالعات جامعه‌شناسخی، زیست‌شناسی و کالبد شکافی "استبداد" و نظام‌های سلطه‌گرا، می‌باید به "فراموش خانه تاریخ" مراجعه کرده و با سکم و ناری اطلاعات مضبوط و یادمان‌های تاریخی و ... به بررسی و پژوهش پردازند.

● یاد همه‌ی کوشندگان نهضت مشروطیت گرامی باد و روان همه‌ی شهادی راه مشروطیت ایران. به سپتمبری.

به کام آتش و خون فرو برد، در آغاز قرن بیست و یکم، رنگ باخته و تنها بخش‌های کوچکی از جهان هنوز در تهدید جنگ قرار دارد. بر پایه‌ی برآوردهای انجام شده، در درازای سده بیست، کماپیش ۲۷ میلیون تن در اثر جنگ (خارجی و داخلی)، جان باختند<sup>۳</sup>. گرچه بیش ترین رقم تلفات مربوط به جنک‌های خارجی است، اما آمار کشته

#### پی‌نوشت‌ها

- ۱- با فروکشدن بر جم دار و جنگ از نو؛ کاخ که میتو در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ میلادی (تحتی دی سال ۱۳۷۰) خسارت‌پذیری دوین اماراتی روس ها در درازای یک ساله و در برج ۷۶ سال، در پیش از گرده در این برگانست. روس‌ها تو اینست که سرمهی هزار مردمان سازی را تحت بوسیله‌ی ندادسر، رس، زیر سلطه خود نگاه دارند. اما بر سهنه‌ی سمعه‌ای سمعه‌ای رس، زیر سلطه خود ۱۶ شهری سر برآورده: سه همراهی در تندار، سه همراهی در آسای ساله و ۶ همراهی بر سهنه‌ی از راه ۵- دار و المعاشر، همراهه‌ی فرماد.
- ۲- مجله آمربربرت - سپتامبر ۱۹۹۹
- ۳- اصطلاح Democide. با مردم کشی، برای کشای سه هزار سرمهی رسه، رسه و رسه کشیده اند. مطلع اکبریست - سپتامبر ۱۹۹۹
- ۴- اصطلاح Democide
- ۵- مطلع اکبریست - سپتامبر ۱۹۹۹

## آرش اسلامی

دو شعر از: محمد رضا عدل

سرود شاعری که از بازار به خانه می‌رود

کدام راه فرخنده  
شاعر را  
به منظمه بی‌نیازی  
خواهد برد؟

انتهای این خیابان  
به کجا می‌رسد؟  
- به صحرای کوشهایی دیگر  
شاعری  
از بازار

به خانه می‌رود  
با آفتابگردانی بر سینه  
و زنبی  
از ابر  
از باد  
از سرو  
و یک ماه هلال.



## داستان شگفت‌انگیز ناخداشی شجاع

بادبادک رقصانم  
باری  
بر سیم‌های برق  
بردار شد.

و کشتی بادبانی ام  
از خیزاب‌های تند گذشت  
و با انبوه کالاهای چین و ماجین  
در زیر پل چهار راه  
با ناخداشی شجاع  
و ملوانانی آفتاب سوخته  
از جراغ قرم گذشت!

می‌خواهم  
بادبادکم را  
از بلندترین قله‌ها  
هو اکشم

و با کشتی ام  
از ماوراء بخار

با خبرهای افسانه‌ای و داستان‌های شگفت  
به خانه باز آیم.



## گردش گاوهای ابر و گنجشک‌های باران

محل گردش گاوهای ابر  
و گنجشک‌های باران اینجاست  
تمام آسمان‌های معلق در این پیجه‌گریه می‌گند

و من نمی‌دانم چرا از گلستان بی‌خبرم  
و ذره ذره می‌ریزم در گوش غول این دقیقه  
که از ازوای روز  
بی‌جهت می‌دود

سمِ ترس در حفره‌های صور تم رخنه می‌گند  
و  
دلم برای دیدن انکورهای آبستن چنان می‌لوزد  
که دهانم طعم الكل را از باد می‌برد

## بی‌ماه به روز ناصری

با ماه کاری ندارم  
همین جا باشیم  
کنار همین سادگی  
که می‌خواهی برایم بخوانی.

به همین نزدیکی‌ها برویم  
دلم که بی‌تو در خیابان سرگردان  
به یک بوق لعنتی می‌میرد  
دیگر دلم نمی‌خواهد بی‌تو بمیرم.

باید از همان خیابان، عبور را بیاموزم  
و بخوابی که آموخته‌ام همانجا برایت  
بگویم حالا یاد گرفته‌ام

بگویم که با من عبور می‌کنی  
که تا همین جا و همین حالا  
بگویم چقدر صبوری  
حالا دنیالم می‌کنی تا مرگ!

حاصله کن  
ماه هم آنقدر نزدیک است  
که تو به دزدیدن این خواب  
از جن‌ها فاصله بگیری  
مرا فتح کنی

که می‌خواهم در گوش ماه چیزی بگویم  
و بمیرم

## علی آینه

در سرمای سوگ کودکی ژولیده

فرو می‌ریزد

با چهار گوشه کردستان

در باد

در خاموش بی‌پایان سکوت

ماد

پراکنده می‌شود

در ناله‌های شبگیر شب

و کودک

شیمی

که در خاک

بحار می‌شود.



## جمشید مشکانی

غربت آیا شتاب موهاست در سپیده شدن؟  
بریدن رنگ‌های چشم‌انداز و

نهی شدن از آنجه سینه را به آتشی،

اگر چه خرد.

می‌آرایست

بیری، آیا آغاز خوگرفتن با نیمکت پارک‌های  
گام‌های دشوار و لخت

لرزش دست و همین زبان تلح؟



## سهراب رحیمی

چشم تو یکجا  
چند تراهه است

- فوران گلوی شب  
عابر اعماق

سکوتی که بوسٹ را می‌درد  
و آبی که آتش را

و در آینه

رقص در می‌گیرد  
برنده‌ای که گرد بال‌هاش

هور می‌چرخد.

# حکایتی نواز این نوجوان صد ساله

## سینمای ایران صد ساله و جهانی می شود

اکبر عالی

لوحه های فارسی در لابه لای صحنه ها،  
داستان و گفت و گوها را جلو می برد.)  
سال ها گذشت تا اولین فیلم های ایرانی  
مانند: حاج آقا - آکتور سینما - دختر و شر  
نشی در جهنم و ... ساخته شدند.

\*\*\* رجوع کنید به تاریخ سینمای ایران -  
نوشت و تحقیق: جمال امید - مسعود مهربانی  
در سال ۱۳۲۷ که من داشتم آموز بودم.  
وزارت خانه معارف در کشور، خیلی از  
وظایف سازمان های عظیم امروزی را بر  
عهده داشت: تحصیلات ابتدایی - دبیرستانی  
- دانشگاهی - اداره موزدها و بندهای  
تاریخی - صنایع دستی - موسیقی - تاتر و  
تماشاخانه ها، همه و همه در حوزه هی  
مدیریت وزارت معارف بودند که به آن  
وزارت فرهنگ می گفتند: اداره کل هنرهای  
زیبای کشور (در محل فعلی وزارت فرهنگ  
و ارشاد اسلامی) علاوه بر وظیفه هی حفظ و  
اشاعه هی حفظ هنرهای ملی، متولی هنرهای  
جدید هم بود و اینجا بود که به عنوان تنها  
اداره دولتی «که البت» زیر نظر وزارت فرهنگ  
بود، سینمای علمی مستند - آمیشان - و  
فیلم های کوتاه هنری - در کنار سینمای  
خبری را پایه گذاری کرد. دانشگاه  
سیراکیوز، استادان سینمای خود را به ایران  
فرستاد تا به جوانان مستعد شاغل در اداره  
سمعی و بصری - و استه به اداره کل  
هنرهای زیبای کشور، شاخه های کوناکون  
مراحل فیلمبرداری را آموزش دهند. (هنوز  
هیچ کونه دانشکده سینمایی یا مدرسه  
سینمایی در ایران نبود.)

هونتک شفی - سیروس شدیز - اسماعیل بیجانی -  
محمد قلی سیار - دکتر اسدالله کفافی و ... دانشجویان  
این دوره بودند.

در سال ۱۳۲۷ تلویزیون سیاه و سفید، با  
مجوز بخش خصوصی، که توسط وزارت  
پست و تلگراف و تلفن صادر شده بود، در  
آبادان و تهران، روزانه به مدت چهار  
ساعت، پخش برنامه های خود را به صورت  
مستقیم آغاز کرد. کیرنده ها تا شعاع ۵  
کیلومتر می توانستند تصویر و صدا را  
درا یافت کنند. به یاد داشته باشیم که هنوز  
دستگاه ضبط ویدئویی برای ضبط - تولید و  
پخش برنامه های تلویزیونی، اختراع نشده

با زیچه محبوب ناصر الدین شاه  
قاجار، دوربین عکاسی بود، و چون  
اگراندیسمان وجود نداشت، اندازه هی  
نکاتی های شیشه ای دربار قاجار، از ۲۰×۲۵  
سانتی متر بزرگتر بودند، که همکی آن ها  
امروزه در دو موزه دی جدایانه در کاخ  
کلستان نگهداری می شوند و تماشای  
شیشه های عکس، به این بزرگی برای  
عکاسان، تماشائی و عجیب است!

\*\*\*

در اوخر قرن نوزدهم، سه نفر به طور  
جدی برای اختراق دوربین فیلمبرداری در  
سه کشور جهان: امریکا، انگلستان و  
فرانسه به موارز هم تلاش می کردند تا  
اینکه در ۲۷ دسامبر سال ۱۸۹۵ یعنی چهار  
سال و دو روز قبل از پایان قرن نوزدهم،  
سینمای صامت متولد شد.

دقیقاً بعد از پنج سال از اختراق سینما به  
سال ۱۹۰۰ میلادی، سوغات سفر فرنگ  
پادشاه قاجار، در ایوان کاخ های قاجار، از  
نمایشاتی نظیر:

بقال بازی، هندی هایی که با شیر های تعلیم  
دیده، نمایش اجرا می کردند و یا  
شکار کاهه های سلطنتی - با تنها دوربین  
کوکی فیلمبرداری ۲۵ میلی متری، تصاویر  
متحرک ثبت می کرد.

شاه قاجار به هنکام بازدید رسمی از  
کشور فرانسه در سال ۱۹۰۰ شیفته و  
شیدای دستگاه سینما توکراف شد و  
بلافاصله به میرزا ابراهیم خان عکاسی دستور  
داد تا یک دستگاه سینما توکراف شامل:  
دوربین - ظهور - چاپ و نمایش را برای  
تصاویر متحرک خریداری کند. (رجوع شود  
به پانویس که خود حکایت دیگری است)  
سال ها گذشت و این تنها وسیله هی ثبت  
تصویری و مقایع، از اتفاقات نهضت  
مشروطیت، به توب بستن مجلس - و ... هیچ  
تصویری نکرفت!

سال ها گذشت تا ایرانیان توانستند به  
تالارهای نمایش فیلم بروند و فیلم های  
صامت سیاه و سفید خارجی را بر پرده  
رازآلود سینماها تماشا کنند. (نوشتہ های

در پی همین سطور می‌خوانیم که تا چه حد سینماکران ایرانی از این مکتب تاثیر گرفتند و یا حتی برعی از آنان، ناشیانه آن را تقلید کردند.

اما قرن بیستم قرن عجیبی بود، در آغاز سده‌ای که گذشت، اختراعاتی مانند: سینما، تلکراف، کرامافون، اتوبیل، و هوایپیما و... ورزش‌های جدید... تعداد کثیر دانشگاه‌ها و... چهره‌ی دنیا را عرض کرد.

تمام کسانی که از ۵۵ سال به بالا عمر دارند، خیلی خوب یک موضوع عجیبتر را شخصاً لمس کرده و دیدند که بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) در نیمه دوم قرنی که پشت سر گذاشتیم، چکونه همه چیز به طرز طوفنده‌ای تغییر پیدا کرد، تعاریف عوض شد، فاصله‌ها کوتاه شدند، و دنیا به صورت ظروف مرتبط شکل تازه‌ای به خود گرفت. کره ماه به تسخیر انسان درآمد. ارتباطات در کسر ثانیه‌ها معنای بیشتری به عصر شتاب داد. دیوانگی و تخریب، همپای علوم پیشرفت در عصر پدیده‌های انبوی، به قتل عام صدها هزار نفر انسان بی‌کنای در فاجعه ناکازاکی و هیروشیما، فقط با فشار یک تکمه انجامید. پر شکر، صنعت، و علم ژنتیک، تعاریف جدیدی را ثبت کردند. هنرها نوین یا به عرصه زندگی گذاشتند. هوایپیما کنکورد مسافران را در مدتی کمتر از ۲/۵ ساعت از لندن به نیویورک می‌برد و کرستنی در بیافرا بیداد می‌کند. پول مغناطیسی در بانکهای بین‌المللی، تعریف جدیدی از چیاول و حرص و طمع به همراه ماهوارها به اتفاق تلویزیون رنگی به همراه ماهوارها به اتفاق خواب خانواده‌ها رفت تا فرست اندیشیدن را از آنان بکیرد و همه خوشحال باشند که می‌توانند از ورای این دیوار شیشه‌ای به احوال آدمیان در دور دستهای نگاه کنند. در چرافیای جدید اینترنت در آخرین دهه قرن بیست در کنار ماهوارها، تعاریف جدیدی از مرزها را برای کشورها ارائه کرد. و اما سینما که در سال ۱۹۲۷ میلادی به عنوان یک طفل ۲۲ ساله زبان باز کرده بود، در سال‌های بعد، یعنی در مدت ۷۳ سال که از سینمای ناطق می‌گذرد، توانست برابر با تمام طول و عرض تاریخ پرشکوه ادبیات، میلیاردها مردم کره خاک را مسحور خود سازد. (در سال ۱۹۳۷ فیلم رنگی کامل شد) در سال ۱۹۴۲ و شاید بهتر است قبل از سال ۱۹۴۵ و قتن که تلویزیون به میان خانواده‌های اروپایی و امریکایی رفت، پندار کاذبی پیدید آمد و خیلی هاتصور می‌گردند که تلویزیون رقیب سینماست و سینما از بین خواهد رفت و اکنون می‌بینیم

در دوره‌ی دوم تلویزیون در ایران که هنوز تلویزیون‌ها سیاه و سفید بودند، باز هم شیوه تنظیم خبر، همان بود که در بخششانه محramانه اداره کل هنرهای زیبای کشور عمل می‌شد و یکی از چیزهایی که شاه را زمین زد همین بود (جوجو کنید به پانویس<sup>۱</sup>) در این زمان سازمان‌های بزرگی چون: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان - سازمان میراث فرهنگی - ایران کردی و جهانگردی و خیلی از سازمان‌های فرهنگی و هنری دیگر نبودند، که خود داستان مفصلی دارند.

آنچه که در این قسمت از یادداشت‌های پراک: <sup>۲</sup> درباره مروری بر یکصد سال سینمای ایران و جهان می‌خوانید، جالب ترین روایای این حکایت راز آسود است. سال ۱۲۲۸ شمسی برابر است با آغاز سال ۱۹۶۰ میلادی یعنی سالی که اروپا دوران اوج خود را در عصر سازندگی سپری می‌کند. یعنی پانزده سال بعد از جنگ جهانی دوم، یعنی آغاز دهه شکوفایی اقتصادی برای اروپا و آمریکا - که عصر طلایی سینمای تجاری و هنری اروپا و آمریکا، زانیده همین دوره است.

فراموش نمی‌کنیم که سینمای والای تحسین برانگیز غرب از سال‌های او اخیر جنگ جهانی دوم، با مکتب نثر ثالیسم در ایتالیا شکل می‌گیرد. کارگردانان به سراغ موضوعات ساده درباره احوالات واقعی مردم می‌روند و از دکورهای پرشکوه یا پر زرق و برق هالیوود فاصله می‌گیرند. بعدها

بود. و هر آنچه که مردم تماشا می‌کردند یا پخش مستقیم بود - یا فیلم خبری و یا سینمایی ... در این زمان بود که واحدهای سیار نمایش فیلم ۱۶ میلی‌متری با یک دستگاه ژنراتور برق، متعلق به اداره سمعی و بصری، با وسائل نقلیه، شبیه به استیشن‌های امروزی، به روستاهای شهرها می‌رفتند، و فیلم‌های مستند آموزشی - فیلم‌های کوتاه - و فیلم‌های خبری، افتتاح، یا سخنرانی شاه و درباریان را به نمایش درمی‌آورند.

فیلم‌های آموزشی: مبارزه با مalaria، بهداشت خانواده، واکسیناسیون، مکس، دست‌هایتان را صابون بزنید، و فیلم‌های آموزشی ساده دیگری از همین دست، باعث بیجان در روستاهای شهرهایی بود که مردم انشان هیچ‌گونه تغیریم دیگری نداشتند.

فیلم‌های خبری سیاه و سفید، یا اخبار مصوّر با عنوان: Movietone، به صورت فیلم‌های کوتاه ۵ تا ۱۰ دقیقه‌ای، قبل از شروع فیلم‌های اصلی در سینماهای دنیا مرسوم بود و به ایران هم می‌آمد.

به همین دلیل اداره کل هنرهای زیبای کشور، به فکر افتاد که باید فیلم‌های خبری کشور را به صورت هفتگی - به عنوان اخبار مصوّر، قبل از پخش سرود شاهنشاهی در یکصد سینمای تهران و شهرستان‌ها، با صدور دستورالعمل اجباری، به نمایش بکاره اد. اصل خبرها مهم نبودند ... شاه و دربار پهلوی و خانواده سلطنتی از همه چیز مهمتر بودند، بنابراین اگر زلزله آمده بود -

اگر سیل آمده بود - اگر سقف یکی از تالارها به روی سر دهه نفر فروریخته بود، این خبر به صورت خیلی مختصر در آخرين دقایق حلقه‌های خبری می‌آمد و شاید هم نمی‌آمدا ... بخششانه ای محramانه وجود داشت که مثلاً اگر شاه از یک مزروعه پنهان در کرکان دین کرده یا سفرهای ملوکانه، یا افتتاح یک کارخانه کبریت‌سازی توسط شاه، قبل از تمام اخبار و در آغاز حلقه‌های خبری، باید گنجانیده شود. و همین امر باعث عصبانیت تماشاگران می‌شد، آن‌هادر روان ناخودآکار و با شعور باطنی می‌دانستند که: اولویت تنظیم روابط خبر را، اهمیت موضوع خبر قمن می‌کند.

بعدها سازمان برنامه و بودجه به فکر تاسیس تلویزیون ملی ایران افتاد و در سال ۱۲۴۲ رضا قطبی که تازه به ایران آمده بود، مامور تاسیس تلویزیون دولتی در ایران شد و شبکه تلویزیون ایران را که متعلق به ثابت پاسال بود، از او خریدند و بدین گونه احتمال هر کونه رقابت بخش خصوصی، با بخش دولتی، از صفحه روزنگار حذف شد.



• اکبر عالی منتقد و تحلیلگر سما

که برای تماشای فیلم‌های نظری کشته تا تائینیک - ماتریکس - ڈوراسیک پارک - وغیره، صفحه‌های طویلی در کنار گیشه‌های سینماها دنیا تشکیل می‌شود. یک دلیل از بین تمام دلایل متفاوت، آن است که ادمی، اجتماعات را دوست دارد، همان طوری که به جای کوش کردن به صافترین و شفاف ترین صدای از طریق لوح فشرده دیجیتالی، می‌خواهد در زیر سقف یکی از تالارهای ارکستر سلفونیک، در کنار نفس بقیه مشتاقان موسیقی، حتی در آخرین ردیف‌های صندلی، اجرای زنده و بی‌واسطه را ببیند. سینما به عنوان بخش لاینک یا جدا ناشدنی در جوامع شهرنشین یک ضرورت شده، همانطور که استادیوم‌های بزرگ ورزشی یک ضرورت است همان‌گونه که ورزش‌های حرفه‌ای و آماتوری، شاخه عظیمی از اقتصاد جهانی را پی‌ریزی کرد. سینما بیشتر از هر پدیده دیگری، تعریف دوکانه‌ای دارد: در کنار اقتصاد کلان سینما، به موازات هنر، باید جنبه‌های صنعتی آن را در نظر بگیریم.

تأثیرات روانشناسی، آموزشی، تفریحی، علمی، تخلیقی، سیاسی، تبلیغات مستقیم و غیر مستقیم، و تاثیرات جامعه‌شناسانه سینما هر کدام به عنوان یک هنر و یک علم مستقل درآمده‌اند. و به یاد آوریم که پیامبران از داشتن این همه مخاطب، در لحظه‌ای که سخن می‌گفتند، محروم بودند. سینما تعاملی هنرهای قبل و بعد از خودش را به خدمت می‌کرد تا تماشاکران را در تالارهای تاریک که با پای خودنشان روی راحت‌ترین صندلی‌ها می‌دادند، به یک خواب مغناطیسی عمیق فربود. یکصد فیلم برتر جهان، که فهرست آن‌ها به سال به ده سال، تغییراتی می‌کند، هر کدام توانسته‌اند با رازهای جاودانگی خود، میلیاردها تماشاکر را مسحور سازند. سینما و حرکات هنرپیشگان محبوب در سلیقه‌های رفتاری ادمها، در نحوه انتخاب لباس، غذاخوردن و رفتارهای اجتماعی آن‌ها، تأثیری شکفت‌آوری داشته است.

اما برای بررسی سینمای ایران بطور جدی، برمی‌کردم به مطلبی که در دوران پهلوی دوم، (حوالی سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۵۰) شروع کرده بودم: در این سال‌ها جامعه‌ی نوین شهری، شکل تازه‌ای به خود گرفته بود و کلان شهرها در حال تولد تازه‌ای بودند.

فرح غفاری و دکتر امیر هوشمنگ سینما کاوسی که تحصیلات سینما نیشان در فرانسه تمام شده بود به عنوان جوانان تحصیل کرده که با این هنر جدید آشنا بودند به ایران آمدند.

- ابراهیم گلستان هم در ایران بود فرج غفاری فیلم: شب فوزی را ساخت - کاوسی فیلم: هفده روزه به کشورهای اروپایی به کشور بازگشتند. بعد از آن‌ها، بهمن فرمان اراًمدو و هر کدام سلیقه‌های نو را در هنر فیلمسازی برای کشور ما به ارمغان آوردند. در اینجا نام یکی از آگاهترین فیلمسازان تحصیل کرده فرانسه، یعنی: برویز کیمایی از قلم افتاد. او خالق آثار ماندگاریست بنام OK.Mister OK (اوکی می‌ست) یعنی تلخ‌ترین اثر سینمایی که هر کمک به نمایش در نیامد. (انکار او می‌دانست که در ایران انقلاب خواهد شد و یکی می‌آید). انگاه نصرت‌الله کربیانی از چکسلواکی به وطن بازگشت و به پا کرفتن هنر اینمیشن در ایران کمک شایسته‌ای کرد دو سال بعد از او دکتر نورالدین ذرین که که تحصیلاتش در بلژیک تمام شده بود امداد تا آثار نوینی را در هنر اینمیشن برای کانون پژوهش فکری کودکان و نوجوانان خلق کند.
- حرس‌هاین و داریوش همچویی هم در سال ۱۳۴۶ از آمریکا به ایران بازگشتند و خلاصه اینکه این نام‌های پرشکوه در کنار ناصر توپی و علی‌حاتمی که در ایران رشد کرده بودند، بدون اینکه کروه تشکل یافته‌ای داشته باشند، پایه‌کنار سینمایی برتر ایران شدند. هنوز نام عیسی کیارستمی و برام بیانی به اوج و شهرت امروز نرسیده بودند.
- اما نکته بسیار مهمی که در این دوره از قاریچه سینمای ایران باید به آن توجه کرد این بود که: داستان‌های فیلم فارسی فقط درباره کلاه‌مخملی‌ها - جاهل‌ها - رقصه‌های کافه - دارا و ندار - فقیر و غنی بود.
- اندی‌های قصه به هیچ صنف - شغل - یا لایه‌های رسمی جامعه تعلق نداشتند. زیرا مثلاً اکثر در فیلم‌ها یک پریشک یا راشنده تاکسی یا معلم، خطایی می‌کرد. فوراً جامعه‌ی آن‌ها معتبر نمی‌شد. پس به ناچار، موضوعات کافه‌ای و کلاه‌مخملی که هیچ صنفی نداشتند محور تمام یا اغلب قصه‌ها بود (این مطلب خیلی جای بحث دارد).
- کروه سینماکران پیش رو از اواخر سال ۱۳۴۸ در همین آشفته بازار فیلمسازی شکل گرفت.
- ظرف مدت ۹ سال، سینماکران متعلق به کروه پیش رو که سینماکران برتر محسوب می‌شوند، قریب به یکصد اثر سینمایی را پدید آورده‌اند که هیچ کدام از آن‌ها تابع فرمول‌های رایج فیلم سازی نبودند و در عین حال از روی دست همدیکر کپی نشده بودند. (جای تعمق دارد). کاو - غریبه ومه - کلام - شعرچی باد - تکسیر - شوهر آهو خانم - خانه کنار دریا -
- اعدام را ساخت. ابراهیم گلستان فیلم‌های: موج و موجان و خارا - و تبه مارلیک را ساخت. هزیر
- شاه قاجار به هنگام بازدید رسمی از کشور فرانسه در سال ۱۹۰۰ شیوه و شیدای دستگاه سینما توگراف شد و بلافضله به سیرزا ابراهیم خان عکاس‌باشی دستور داد تا یک دستگاه سینما توگراف شامل: دوربین - ظهور - چاب و نمایش را برای تصاویر منحرک خردباری کند. (رجوع شود به پانویس که خود حکایت دیگری است) سال‌ها گذشت و این تنها وسیله‌ی ثبت تصویری و قایع، از اتفاقات نهضت مشروطیت، به توب بسن مجلس - و هیچ تصویری نگرفت!
- در سال ۱۳۳۷ تلویزیون سیاه و سفید، با مجوز بخش حصولی، که توسط وزارت پست و تلگراف و تلفن صادر شده بود، در آبادان و تهران، روزانه به مدت چهار ساعت، بخش برنامه‌های خود را به صورت مستقیم آغاز کرد. کمیزندگان تا ساعت ۵ کیلومتری تو اسند تصویر و صدارا دریافت کنند.
- بخشنه‌ای محترمانه وجود داشت که مثلاً اگر شاه از یک مزمعه پنه در گوگان دیدن کرده یا سفرهای ملوکانه، یا افتتاح یک کارخانه کبریت‌سازی توسط شاه، قل از تمام اخبار و در آغاز حلقه‌های خبری، باید گنجانیده شود. و همین امر باعث عصبانیت تماشاگران می‌شد، آن‌ها در روان ناخودآگاه و با شعور باطنی می‌دانستند که: اولویت تنظیم روابط خبر را، اهمیت موضوع خبر تعین می‌کند.
- تمام کسانی که از ۵۵ سال به بالا عمر دارند، خیلی خوب یک موضوع عجیب‌تر را شخصاً لمس کرددند و دیدند که بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) در نیمه دوم قرنی که پشت سر گذاشتیم، جگونه‌های جیز به طرز طوفنده‌ای تغییر پیدا کرد. تعاریف عوض شد، فاصله‌ها کوه شدند، و دنیا به صورت ظروف مرتبط شکل تازه‌ای به خود گرفت.

بعد از انقلاب و به ویژه پس از تاسیس بنیاد سینمایی فارابی، سکس و خشونت از سینمای ایران شد، صدابرداری سر صحنه رشد حریت‌آوری کرد، فیلم‌های رنگی، جای فیلم‌های سیاه و سفید را گرفتند و برای حمایت از سینمای ملی و برای پرهیز از تأثیر فرهنگ غربی، تقریباً خرد و نمایش فیلم‌های اروپایی و آمریکایی، به کلی کتاب کذاشت شد که البته در سال‌های اخیر شاهد چند فیلم انکشت شمار آمریکایی بودند.

تلوزیون نیز به نوبه خود حرکت جدیدی را برای نمایش فیلم‌های ایرانی آغاز کرد. اما هنوز سریال‌های خارجی که از تلویزیون به نمایش درمی‌ایند، از نظر حذف صحنه‌ها و تغییر موضوع کفت و گوها، آنجنان دچار تندروی‌های سیاست‌گزاران تلویزیون شد که کویی در قصه‌های اروپاییان، هیچ اثری حتی در حد حرف و کلام، روابط نامشروع ندارند! ... مشروبات الکلی نمی‌توشند و یا آن را نوشابه صدا می‌زنند! ... مردها و زن‌ها با هم دست نمی‌دهند! ... و تنها فرق جامعه آنان با جامعه‌ی ما در این است که زنان اروپایی روسی‌ی ندارند و کت و دامن می‌پوشند، و خلاصه تا حدود زیادی از نظر رفتارهای اجتماعی، تابع احکام شرعی ما هستند!

بازمی‌کردیم به سینمای ایران - سینمای روشنفکری ما تأثیر فراوانی از سینمای نئورالیسم ایتالیا گرفته، اکثریت قصه‌هادر فضای فقر و نداری جلو می‌رود و چنین به نظر می‌رسد که ابزار بزرگی و روشنفکری و هنر برتر، آن است که فقر و نکبت را به تصویر درآورند.

و یادتان باشد که یکی از مشکل‌ترین کشورهایی که به غربی‌ها ویژای جهانگردی می‌دهد، ایران است. بنابراین خودتان را به جای یک شهر و نهاد غربی قرار دهید که هرگز ایران را ندیده، بلافاصله به او حق می‌دهید که بعد از دیدن ۱۰ فیلم در چشناواره‌های ایشان به طور ناخداکاه، انکارهای ذهنی خود را مانند تکه‌هایی از یک تابلوی نقاشی، کتاب هم بگذارد و تیجه بگیرد که ایران در فقر کامل به سر می‌برد.

وقتی یک فیلم را تجزیه و تحلیل می‌کنیم، پوسته‌ی ظاهری و لایه‌ی بیرونی آن، ممکن است از نظر هنری، بسیار ممتاز باشد، اما زهری را که در استخوان‌های تمثاشاکر می‌چکاند، باید از زوایای جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصادی و تبلیغاتی به دقت مورد مطالعه قرار داد.

می‌گویند: فیلم دو سکاون، اوج فقر و محرومیت است می‌گوییم: دنیا درباره‌ی آن‌ها تصویری مثبت دارند، اما درباره‌ی کشور ما، انگاره‌های ذهنی و حشتناکی

موازات فیلم‌های خارجی در ۳۵۰ سینمای تهران و شهرستان‌ها به نمایش درمی‌آمد و امار تولید به ۹۵ فیلم در سال رسید.

آرامش در حضور دیکوان - صادق کرده - سازده‌ی - یک اتفاق ساده - طبیعت بی‌جان - اوکی میستر - OK Mister - بی‌تجی - آقای هالو - در شکه‌ی چی - دایره‌ی مینا - شازده احتجاج - و ...

و ده فیلم دیگر که معیارهای بسیار برتری داشتند و کیشه و تحقیق تمثاشاکر هدف سازند کان آن نبود و در چشناواره‌های معتبر جهانی مورد اعتناء واقع می‌شدند. در بیست سالی که از ۱۳۵۸ و رهایی از پلاتکلیفی سینما می‌گذرد، هنگامی که مؤسس جمهوری اسلامی، با سخن در خودشان فیلم کاو را ستودند، و جمله معروف ایشان دست دولت مردان را بازگذاشت تا به این مقوله و رونق آن پیرزدند، منحصمرتین و پایدارترین دوران، متعلق است به دورانی که مهندس عیوضی مهندس نخست وزیر ایران بود.

او که در دوران تحصیل در دانشکده معماری با یکی از دانشجویان رشته معماری یعنی سید محمد بهمنی اشتایی نزدیکی داشت، به او ماموریت داد تا تشکل جدیدی را برای سینمای ایران پایه‌گذاری کند.

مهندس سید محمد بهشتی ابتدا در دو اتاق در گوشه‌ای از باغ فردوس و بعد در خیابان سی تیر - جنب موزه آبکاریه بنیاد سینمایی فارابی را تأسیس کرد و شان به شانه فخر الدین انوار از سال‌های ۱۴۶۱ یا ۱۴۷۲ برای معرفی سینمای جدید و تعریف سینمایی که در دل یک حکومت دینی تجربه می‌شود، تلاشی چشمکری را آغاز کرد که به نجات سینمای ایران انجامید.

جامعه‌شناسان غربی می‌کفتند: نقاشی - موسیقی - مجسمه‌سازی و رقص در شیعه حرام است و به طریق اولی سینما یک پارادوکس است. به هر حال سال اینده، یک‌صد سال از آغاز روزهایی می‌گذرد که دورین فیلم‌داری ناصر الدین شاهی، به ایران آمد و در حال خودمان را آماده‌یان چشید سینمایی می‌کنیم که هرگز برادران لومیر با اختراعشان نمی‌توانستند تصور کنند، که وسیله اختراعی آنان این چنین در دنیا تاثیر گذار خواهد شد.

در سینما، شما می‌بینید، بدون آنکه دیده شوید! ترس را می‌چشید، بدون آنکه حتی یک خراش بر یعنی شما وارد شود. و خلاصه آنکه دهن شما دستکاری می‌شود، بدون آنکه بدانید چرا و چگونه اندیشه‌ی شما دگرگون شده است.

قبل از بهمن ۵۷ به ویژه از سال ۱۳۴۰ شمسی، فیلم‌های آمریکایی، فرانسوی و ایتالیایی توسط بخش خصوصی خریداری و دوبلۀ می‌شدند. در کتاب آن‌ها در سال ۱۳۵۵ تا ۵۷ شمسی، فیلم‌های ایرانی و فیلم‌سازی به

● بعد از انقلاب و به ویژه پس از تاسیس بنیاد سینمایی فارابی، سکس و خشونت از سینمایی ایران شد، صدابرداری سر صحنه رشد حریت‌آوری کرد، فیلم‌های رنگی، جای فیلم‌انکشت شمار آمریکایی بودند.

تلوزیون نیز به نوبه خود حرکت جدیدی را برای نمایش فیلم‌های ایرانی آغاز کرد. اما هنوز سریال‌های خارجی که از تلویزیون به نمایش درمی‌ایند، از نظر حذف صحنه‌ها و تغییر موضوع کفت و گوها، آنجنان دچار تندروی‌های سیاست‌گزاران تلویزیون شد که کویی در قصه‌های اروپاییان، هیچ اثری حتی در حد حرف و کلام، روابط نامشروع ندارند! ... مشروبات الکلی نمی‌توشند و یا آن را نوشابه صدا می‌زنند! ... مردها و زن‌ها با هم دست نمی‌دهند! ... و تنها فرق جامعه آنان با جامعه‌ی ما در این است که زنان اروپایی روسی‌ی ندارند و کت و دامن می‌پوشند، و خلاصه تا حدود زیادی از نظر رفتارهای اجتماعی، تابع احکام شرعی ما هستند!

تلوزیون نیز به نوبه خود حرکت جدیدی را برای نمایش فیلم‌های ایرانی آغاز کرد، اما هنوز سریال‌های خارجی که از تلویزیون به نمایش درمی‌آید، در آن‌این آغاز کرد، اما هنوز سریال‌های اروپایی و آمریکایی، به کلی کتاب گذاشت شد که البته در سال‌های اخیر چند فیلم انکشت شمار

● تهیه و تولید فیلم فارسی بر طبق یک فرمول خاص، تولید مثل بودند و موضوعات فیلم‌های ایرانی، از موضوعات جدید و متنوعی ساخته می‌شدند.

بطور غیر مستقیم، یک چیز را به جهانیان ثابت می‌کند، به عبارتی دیگر به آن‌ها می‌فهماند که جامعه‌ی ما مسائل رفاهی و معیشتی خود را حل کرده است.

در پایان این مطلبی که شتاب زده نوشتم باید احساس باطنی خود را درباره سینمای برتر کشورم به خواننده منتقل کنم. سینمای کشور ما در جهان مطرح است و ما در فهرست بیست کشور ممتاز قرار داریم (از بین دویست و اندی کشور) وقتی کیارستمی برترین جایزه‌ی جهانی را در جشنواره‌کن دریافت کرد، لوموند با حروف درشت این عبارات را چاپ کرد:

سینمای ایران، بدون سکس، بدون خشونت! باذکر سفید را ایتالیایی‌ها دوبله کردند و برای دیدار ان صفت کشیدند و در اخبار ده دقیقه‌ای سراسری، سه دقیقه رسمی تحسین شد و گفت که جامعه اروپایی فکر می‌کند که هر آدمی که سر راه کودک در این قصه قرار می‌گیرد، انحراف جنسی دارد و می‌خواهد او را مورد تجاوز قرار دهد!! هزاران تحسین تثار تلاش هنرمندانه‌ی تمام فیلم‌سازان ایرانی، اما پردازش شخصیت، هنوز جای کار دارد. مثلا در اغلب فیلم‌های جنگی، سرباز عراقی را آدمی کوین، خرفت، کیج، و ابله نشان می‌دهیم. (پس چرا این جنک هشت سال طول کشید؟!)

بطور کلی آدم‌های قصه‌ایمان، اغلب یا سیاه هستند، یا سفید، یعنی در روح آن‌ها سایه روشن نیست.

فلسفه آمدند - روانشناسان آمدند -

نویسنده‌کان و هنرمندان آمدند تاریخ انسان را تعریف کنند و این خط کشی‌های کلیشه که یک آدم را خوب خوب خوب خوب، مانند قدیسین تصویر می‌کنیم - یا دیگری را بد و یکسره شیطان صفت نشان می‌دهیم. هیچ جاذبی را به همراه نخواهد از زندگی آدمیان است. و من نمی‌دانم تا کی، باید برای به تصویر کشیدن اشرف پهلوی، او را (هنرپیشه را) در حجاب نسبی و قابل قبول شرع مقدس اسلام نشان دهیم. یا کراوات را مظہر وطن فروشی بدانیم؟

یادمان باشد که تصویر سینمایی، مجازی است و نظر علمای اعلام درباره پدیده‌های مجازی و پدیده‌های واقعی، یقیناً تفاوت دارد. عالمی ترین ویژگی شیوه‌ی آن است که برابر با شرائط زمان، جاوده به پیش پیش می‌رود، و یکی از اشتباهات پاب کلمensis هشتم در قرون هقددهم و توجه مسیحیان نوگرا به مارتین لوثر، همین بود که نمی‌دانست یا نمی‌خواست دکتر گونی زمان را پیداورد.

از فقر و محرومیت کشورمان، برای غریبه‌ها، حکایت‌های پرسوز می‌سازیم. اینکوئه فیلم‌ها را با آزادی کامل و بدون هیچ قید و شرطی بسازید، از نظر هنر سینمایی نمره شما بیست است - آفرین! ... اما منتقدان غربی را به کشور دعوت کنید تا بیایند. یک هفته یا بیشتر در هتل‌هاییمان زندگی کنند و در میان انبوه بلای الودکی هوا، یعنی اتومبیل‌ها، رفت و آمد کنند، تا نکویند: آیا در کشور شما هواپیما - هتل - دانشکاه - بیمارستان - تلویزیون - یخچال - جاده و اتویان و ... هست؟!

دارند. پس چرا خودمان به طور ناخودآگاه با فیلم‌هایمان، به این تصویرات دامن می‌زنیم؟

می‌گویند: موسولینی در دوران فاشیسم ایتالیا بخشش‌نامه‌ای را به استودیوهای سینمایی داد که از فیلم‌سازان خواسته بود که شلوارها اتو کشیده - ملحفه‌ها سفید، و محیط زندگی زیبا باشد، که مقاومت منفی فیلم‌سازان به ساختن فیلم‌های انجامید که بعدها آن‌ها را در مکتب نشورثالیسم طبقه‌بندی کردند. بسیار خوب، می‌گوییم: آنجا ایتالیا بود و اینجا ایران است.

کلام در بیان دردهای من قاصر است. در فستیوال اوپرها زن، یک فیلم مستند از زندگی ایلاتی عشایر نشان دادند (بنام: کلیم‌باقی) که به راستی برای من ایرانی، تازه و عجیب بود.

حدود ده خانوار در یک جامعه بسته در دامنه‌ی یک کوه در دل طبیعت زیبا، زندگی بسته‌ای داشتند. در طلوع خورشید، زن ایلاتی از چادر بیرون آمد، لب رودخانه ظرف‌هایش را شست، دو سنگ را به شکل یک اجاق درآورد، با فضولات حیوان، کتری را جوش آورد. صبحانه خوردن، با پاهای ترک خورده جارو می‌کرد و فرزندش را به پشت کمرش بسته بود. بعد پیش گوسفتدان را قیچی کرد و با چرخ نخ ریسی دوک نخ‌ها را آمده کرد و کلیم بافت. (در آشیزخانه شهر ما و اروپاییان اجاق گاز هست!) زن اروپایی در روان ناخودآگاهش، زندگی خودش را با زندگی هم نوع خودش مقایسه می‌کند و با خود می‌گوید: چه خوب شد که من در آنجا متولد نشده‌ام! فیلم تمام شد و تصادفاً با یک کارگردان بلژیکی که این فیلم را دیده بود، هم صحبت شدم و وقتی فهمید که من ایرانی هستم، سوالات عجیب و خندهداری کرد که برای من خیلی تلخ بود. آن‌ها اکثراً فکر می‌کنند که ما با چهار پایان و شتر از جایی به جایی می‌رویم. و بالآخره پس از توضیحات خوشنودانه من، بعد از آنکه به او فهماندم که ایران کشور پنهان‌ریست و اقوام کوتناکوشی دارد، به او گفتم حتی من هرگز شناس آن را نداشتم که این ایل را از نزدیک دیدار کنم. او گفت: اما این معجزه‌ی سینماست که من و تو به جای آنکه به موزه‌های مردم شناسی با عروسک‌های موسمی برویم، صنده‌های واقعی مستند را که جان دارند و به مراتب از موزه‌های مردم شناسی، قوی‌تر هستند، نکاه می‌کنیم! در راه بازگشت به تهران با خود فکر می‌کردم همان طوری که دیدار از اتاق نشیمن را برای مهمانانمان جایز نمی‌دانیم و همیشه آن‌ها را به اتاق پذیرایی می‌بریم، چرا برای گرفتن جایزه،

### ● فلسفه آمدند - روانشناسان

آمدند - نویسنده‌کان و هنرمندان این خط کشی‌های کلیشه که یک آدم را خوب خوب خوب، مانند قدیسین تصویر می‌کنیم - یا دیگری را بد و یکسره شیطان صفت نشان می‌دهیم، هیچ جاذبی را به همراه نخواهد آورد. سینما از گود آوردن عناصر مصنوعی، باید به گونه‌ای واقعی، آنچنان باور پذیر باشد که گویی، گوشش کوشه آن، تکه برداری شده از زندگی آدمیان است. و من نمی‌دانم تا کی، باید برای به تصویر کشیدن اشرف پهلوی، او را (هنرپیشه را) در حجاب نسبی و قابل قبول شرع مقدس اسلام نشان دهیم. با کراوات با پیش از شرائط زمان، جاوده به پیش می‌رود، و یکی از اشتباهات پاب کلمensis هشتم در قرون هقددهم و توجه مسیحیان نوگرا به مارتین لوثر، همین بود که نمی‌دانست یا نمی‌خواست دکتر گونی زمان را پیداورد.

هیهات! ... حتی در پاریس که خودشان معتقدند عروس شهرهای اروپاست، حتی یکدهم تهران اتویان و بزرگراه تدارند، بایدند به تهران و اصفهان و بقیه شهرهای بزرگ ما و بعد به ما جایزه بدهند! ... هر کشوری که در میادین ورزشی افتخار می‌آفیند، و هر کشوری که در جشنواره‌های بین‌المللی جایزه می‌برد،



# The apple

زمان را بپذیرد. (و مانکه در ام القراء کشورهای اسلامی زندگی می‌کنیم به یاد داشته باشیم که زمانه عوض شده‌است) در کشور عزیز ما، پیوند اعضای بدن انسان، شترنج، خاویار، ویدئو، موسیقی، تاتر، سینما، و ... جایز و مجاز شناخته شد. و یادمان بباید که در حکومت قاجاریه، بازی مرد و زن در صحنه تئاتر به کلی ممنوع بود. آری، زمانه عوض شده و صد البته با پای‌بندی کامل به اصول و فروع دین، شاید بتوان در احکام تجدید نظر کرد. مثلاً برای بازسازی صحنه‌هایی از زنان دربار پهلوی، همانطوری که یکی از علمای شیعه در یک جلسه‌ای خصوصی در حدود بیست سال پیش اعلام کردند، بتوان از هنرپیشه‌هایی استفاده کرد که اقلیت مذهبی هستند.

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- شاه فاقاه در خاطر انتخاب می‌برید: (از خوانده می‌خواهم که با حالتی سمرده نااحساس بخواند) رفیم حمام - نن را شستم - آوار خوردیدم - ببریدن آمدید - کیام نور پوشیدم - موهابان را شاه کردیدم - رفیم در برابر آنیه استادم - خودمان به خودمان نگاه کردیدم - خودمان از خودمان خوشمان آمد!
- ۲- شاه فاقاه در خاطر انتخاب درباره احوالات همگنی آدمیان، کاملاً ساقی است که وقتی صورت را حقاً می‌دهم، به هنگام استفاده در مقابل آنیه که مظاهر خود بسیار است، فرار پس از گیریم خودمان - از خودمان، خوشان می‌آید!
- ۳- شاه فاقاه، فروزیں سیما و لذت‌بیرون باخت از خاص خود بسیاری می‌سرد. به همین دلیل هنگامی که به اولین صحنه‌های فیلم خوبی می‌نمایم که یک فیلم‌دادر فراسوی در خیابان‌های پاریس از شاه تمازگشت، ناصرالدین شاه در تمام مدت راه رفیم، روزی از کالاسک، به عذری دوستی زل رده بود. (بعد از دولتشدن و باست‌دادن عالم باد گرفتند که در برابر دوستی نفس خود را طیپی بازی کنند) در سال ۱۳۶۵ می‌شنبه شهریار عدل، این حلقه‌های گشته در گوشش از کاخ گلستان در درون حمه‌های پاریس برسیده گشته شد و به من گفتند که برخی از حلقه‌های فیلم‌ها، به دور قرقوه‌ها، مانند شیره درخت جنان نه هم جیبیده که راه چاره‌ای برای انتقال تصاویر به روی فیلم‌های امروزی، میتوانست.
- ۴- کوشش فراوان، پس از شش ماه تحقیق و مطالعه، آنسته از حلقه‌های سالمند را به روی فیلم‌های امروزی منتقل کردم که امروزه نگایر آن در ارتباط نگایر لایلانور فیلم جام جم نگهداری می‌شود و بدینها محسن مختار صحنه‌هایی از آن را در فیلم ناصرالدین شاه آنکه سیما - استفاده کرد، به هر حال سیاری از خواسته‌گان به باد می‌آورند که در برآمده آن روی سکه که ساخته‌ها از شکه درم لذت‌بیرون بخشن نمی‌شون، با حضور کامران شیرازی (ستادساز توانان ایرانی) تمام صحنه‌های این متنده خوبی و تاریخی، شامل: مائنین دودی - مائیش طالب بازی - و سفر شاه تمازگ به فرنگ، به میانش درآمد و جه دیدم است صحنه‌های می‌شند جامه ایرانی و فرنگی در یکصد سال پیش!!
- ۵- آنان که همیشه در اطراف هسته‌های قدرت خود را تعقیب می‌کنند و بالآخر باخت رعنی خودند اورماشان می‌شوند، در سال ۱۳۷۵ شاه را شوین و ترغیب کردند که ناجگذاری کن. سیار خوب این گوییم که رسم پادشاهان است اما جراحته‌ها را این همه مصحتک طرحی کردند. به باد پیاره‌بند که یک استوانه بزرگ از خودهای به شکل یک فالقه بعین تاج شاهی را من خودم روی سر گذسته بسته رسم بود که بیرون خرد با مردم موبایل یا یک عالم دانستند این کار را من کرد، کار شاه درست مانند این بود که خودش به خودش درجه ندهد!! او می‌بینید که در قرن پیشتر مقدار موضع سفیدک سرده، حسن‌های ۲۵۰ ساله کاریکاتوری بوده از یک کاربار اول سمعه‌ی!! که با هریه‌های وحشتناک مربا

ضروری مطرح شد و در این تقسیم کارزنان که رموز کار و ساخت با طبیعت را هر روز پیش از روز پیش در می‌شناختند و قدرت بخشندگی و خشم طبیعت را از توجه و تفکر در نظم بی‌مانندش دریافتند بودند مجازی یافتدند تا در سر پناههایی که ساخته بودند هم به نگاهبانی آتش به عنوان یکی از ضروری ترین نیازهای حیاتی‌شان مشغول باشدند و هم به تجدید قوای ضعیف شده ناشی از زایمان‌های متعدد و کار طاقت فرسا برای کسب غذادر کلان‌ها بپردازند.

مازاد محصول کشاورزی و هم چنین وجود گله‌های دامی، مردان را نیز از اینکه در معرض داشمی خطرات ناشی از حوادث شکار باشند مصوبیت نسبی بخشیدند و برای کرسنگی به عنوان نخستین مستله‌ای که بشر تا آن موقع با آن دست به کریمان بود تا حدودی راه حل‌هایی یافته شد.

مازاد محصول و تقسیم کار اساسن "مدنیت" را پی‌ریزی نمود. مدنیتی که زنان شالوده ساز و پی‌ریز اولیه آن بودند و جامعه زن سالار برای بقای نوع بشر آن را ضروری تشخیص داده بود.

به تدریج که مردان کار کشاورزی و کلهداری را از زنان آموختند و در آن صاحب قدرت و مهارت گردیدند و این مستله برای زنان فرسته‌های ویژه‌ای ایجاد نمود که فرستت پیش‌تری برای رسیدگی به خود پیدا نمایند. مشغله زنان از موضوعات اجتماعی و درکیری‌های بیرونی به تدریج به مشغله‌های ذهنی و فکری و درونی تغییر محتوى، پیدا کرد. و هر چه زنان از کارهای تولیدی اجتماعی فاصله گرفتند، مردان این حیطه‌های را پر نمودند و زنان ناخودآکار در محقق ارزوهای تدریجی قرار گرفتند و به تدریج قدرت و نفوذشان را در اجتماع از دست دادند و به تکثیر و تربیت نژاد انسانی دلخوش نمودند. و بدین ترتیب نظام زن سالار که بر پایه خلاقیت‌ها و ابداعات و تفکرات زن بنای شده بود. جایش را به نظام مرد سالار که بر پایه مازاد محصول کشاورزی بنای شده بود داد. و چون مازاد محصول کشاورزی همواره طمع همسایکان کرسته را بر می‌انگشت. لذا نگاهبانی از محصول و هم چنین غارت محصول همسایه به هنکام قحطی و کرسنگی هر دو نیاز به قدرت بدنه و روحیه جنگجویی و خشونت طلبی داشت. لذا خشونت و قدرت بدنه از جمله لوازم ضروری نظام مرد سالار تلقی گردید.

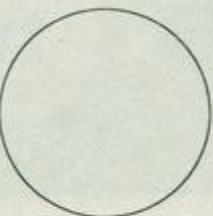
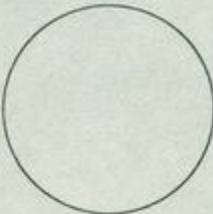
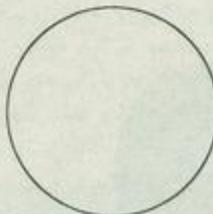
لوازمی که تا امروز اصالت خود را برای حفظ و بقای نظامات مرد سالار حفظ نموده‌اند.

زن با از دست دادن اقتدارش و پس از

## نگاهی به وضعیت زنان ایرانی در آستانه هزاره‌ی سوم

مرضیه مر قاضی لنگرودی

2



● زنان ایرانی چون سایر زنان جهان از تأثیرات مثبت و منفی انقلاب صنعتی و عوارض خوب و بد آن مصون نمانند

در نگرشی تاریخی به وضعیت زنان ایرانی می‌بینیم که زنان ایرانی در شیوه‌ی زندگی و دیدگاه‌های زیستی تا قبل از انقلاب صنعتی در اروپا وضعیت مشابهی با زنان سایر مناطق جهان داشتند. به دلیل اشتراکات در سیستم معیشتی «کشاورزی» و به دلیل سلطه‌ی روحیه‌ی مرد سالار در نظام فتووالی «که تقریباً بر تمامی مقاطع حاصلخیز که تجمعات انسانی را در خود جای داده» زنان کم و بیش تحت تاثیرات جوامع بسته کشاورزی مشکلاتی از یک نوع را تحمل می‌کردند. زنان در این قبیل نظارات از اقل حقوق اجتماعی برخوردار بودند و برای آن‌ها حقوقی در حد حقوق مهجرین قائل بودند. زنان ایرانی نیز چون زنان روس و زنان انگلیس و فرانسه و اسپانیا و عرب و قاره‌ی آفریقا به حداقل حقوق اجتماعی و فردی قناعت کرده بودند. علیرغم حقوقی که در ادبیات چون اسلام و زرتشت که دین‌های رسمی در ایران بودند برای زنان در نظر گرفته شده بود، این دستورات در نظام مرد سالار براحتی نادیده گرفته می‌شد. یا با توجيهات شرعی به اندازه وقامت انتظارات جامعه مرد سالار در می‌آمد و بدین ترتیب زن به عنوان جنس دوم با عقلی ناقص و جسمی ضعیفتر از مرد معرفی گردید.

شاید این طنز تلغی تاریخ است که زنان را از مقام خدایی و سالاری به جایگاهی کشانده که کسانی را که زن نموده و مدنیت را به ایشان آموخته یعنی مردان او را ناقص العقل و ضعیفه خطاب کنند و نگاهی تحقیرآمیز به او داشته باشند.

زن که در جامعه اشتراکی اولیه با توانایی‌هایی که بر اثر اختراعات و اکتشافاتی که در عرصه‌های خانه سازی و کشاورزی و کلهداری از خود شناسان داده بودند، جایگاه شایسته‌ای برای خویش تدارک دیده و نظامی زن سالار بر پایه شایستگی‌ها و خلاقیت‌های انسانی به وجود آورده. زن سالاری برچید که عامل مهم و عمده استوار بود. ۱- خلاقیت‌ها و سازندگی‌های زنان-۲- تکثیر نژاد انسانی.

زمانی که مردان در جامعه اشتراکی ابتدایی به شکار اشتغال داشتند. زنان به عنوان نخستین خلاقان و مخترعان و مکتشفان جوامع انسانی موقعیت شایسته و بایسته‌ای برای خویش ایجاد نمودند. زنان و مردان جوامع ابتدایی با مازاد محصول که به همت و اراده‌ی زنان با بکارگیری حیوانات اهلی شده توسط آنان در کشاورزی صورت گرفت. فرستت و فراغت بیش‌تری پیدا نمودند و از جدال روزانه برای بیست اوردن غذا، کمی و تا حدودی آسودند. تقسیم کار به عنوان امری لازم و

بودند آنها نهان چشمکیر بود که بر احتیت مقاومت را در هم می‌شکست و چون تداوم انقلاب صنعتی بدون داشتن قدرت تفکر و علم و تولید اندیشه مقدور نبود. نیاز به مغزها و دانشمندان به عنوان لوازم ضروری بقای صنعت. جوامع صنعتی را واداشت تا ضمن ارتقا سطح زندگی دانشمندان به مراکز تحقیقاتی و دانشگاهی در کشورهای خودشان و سایر کشورها توجه کافی مبذول دارند. و در کل با رونق یافتن مراکز علمی و بالا رفتن سطح زندگی علمی، سطح آگاهی جامعه نیز رشد کرد:

خدمات اجتماعی و بیمه‌ها و ستدیکاها که در آن از حقوق کارکران سخن گفته می‌شد و دفاع می‌کردید در جوامع صنعتی به دنبال مبارزات طولانی کارکران و زحمتکشان جامعه به عنوان ضروریات و لوازم جامعه مدنی که خود را زنده نشاند تولید صنعتی بود متحقق کردید. مردم عنوان رعیت در نظام مالک و رعیتی کشاورزی را با عنوان شهروند در نظام صنعتی عوض نمودند و امتیازات و حقوق و اعتباراتی بر پایه این لقب جدید برای خود کسب نمودند. کارکران و زحمتکشان جوامع صنعتی به عنوان شهروندان مولد و خلاق مورد احترام و توجه قرار گرفتند.

در همان زمان در ایران و سایر کشورهای غیر صنعتی، با ورود صنعت به این سرزمین‌ها و نفوذ فرهنگ صنعتی به این کشورها فرهنگ بومی و سنتی مورد تهاجم و در اغلب موارد مورد تحقیر قرار گرفت. این تهاجمات که امنیت جامعه بومی را به خطر می‌انداخت به اضافه غارت بسی محابای ثروت‌های زیرزمینی و مواد خام کشورها باعث شد جنبش‌ها و نهضت‌های ضد استعماری یکی بعد از دیگری با مردم استقلال طلبی و ملیت‌خواهی بر پایه هویت ملی و دفاع از منافع ملی شکل بکرید در تمامی این جنبش‌ها زنان ایران چون گذشته در جنگ‌های ضد استبدادی و ضد بیگانه دوشادوш و همای مردان مشارکت داشتند.

هر چند هیچ یک از این قبیل مبارزات علی‌غم مشارکت فعال زنان در آن‌ها حقوق و اعتبار ویژه‌ای برای آن‌ها ایجاد نمی‌کند و منجر به رهایی آنان از ستم مضاعف نمی‌کردد. و معمولاً به محض رفع خطر و دفع متجاوزون، زنان به جای نخستین و مردان نیز در جایگاه همیشگی خویش قرار می‌گرفتند.

در مبارزات مشروطه خواهی که به حق می‌توان آن را سر فحمل اشاعه تغیر مدرنیسم در ایران دانست! زنان با درکی

چنگال کور و ضرب و شتم پدر و برادر و همسر و ارباب بهترین هنرمندان زنانین پسر بود. برای اینکه به مردان جامعه مرد سالار به عنوان نژاد برتر افزوده گردد. مادران بی‌هنری که دختر به دنیا می‌اوردند خود نیز از آینده اندوه‌بار دخترکان معصوم خویش به رقت می‌آمدند و ترجیح می‌دادند مرتبک این جنایت در حق فرزندشان نشوند.

زنان و دلکران به درد اوقات فراغت می‌خوردند، محترمانه ترین جایگاهی که زنان در طبقات مختلف اعم از خانه‌ای در روستا یا اطلقی در قصر شاه داشتند. مقام مادری بود. این مقام هویت و تعیین خاص به زنان می‌بخشید. کویی تنها این تولید زن بود که مورد پذیرش جامعه قرار می‌گرفت مقام زن تا زمانی که به عنوان ناموس یک مرد رسمیت نمی‌یافتد در اجتماع هیچ هیچ بود و همین ناموس هم اکثر فرزندی نمی‌توانست به دنیا بیاورد حقوقی در حد دیوانگان و مهجورین داشت.

بعد از انقلاب صنعتی، صاحبان صنایع جهت چرخش چرخ‌های تولید صنعتی، به برای یافتن مواد خام، سراسر کره‌ی زمین را در نور دیدند و پایشان به ایران نیز چون سایر کشورهای قاره‌های حاصلخیزی چون آسیا و آفریقا باز شد و مشتاق ایجاد رابطه با این کشورها گشتند. از آن به بعد رفت و آمد به سرزمین‌های اروپایی آغاز شد و فرهنگ صنعتی در این امدو شده‌ها بدتریج در فرهنگ سنتی و بومی مناطق جهان رخنه نمود. فرهنگی که در تضاد کامل با فرهنگ‌های سنتی مبتنی بر تولید کشاورزی و علاقه به زمین و خاک و طبیعت قرار داشت.

در واقع می‌توان گفت که توده‌های مردم در کشورهایی از قبیل ایران در سرتاسر آسیا و آفریقا یکباره مورد تهاجم مدرنیزمی تحمیلی و فرمایشی از سوی طبقات بالا که حاکمان و به تعبیر خودشان مالکان کشورها بودند و به اعتیار این مالکیت دروغین منابع زیرزمینی را به اروپاییان می‌فروختند. قرار گرفتند و بیش از آنکه فرست پذیرش تدریجی مدرنیزم را بیابند و نیاز آن را حس کنند و آن را به اندازه قامت خود درآورند، خود باخته و مرعوب، تسلیم‌اش شدند!

مدتی بعد از وقوع انقلاب صنعتی استفاده از نیروی کار از زنان در مراکز تولید صنعتی رایج گردید و در برابر ورود به محیط کار خارج از منزل در جوامع صنعتی مقاومت‌هایی صورت گرفت. اما ثروت و رفاهی که از اضافه تولید نصیب کشورهای صنعتی می‌شد در مقایسه با نفری که توده‌های مردم قبل از آن دچار ش

سلطه‌ی همه جانبه نظام مرد سالار موجودیت اش زیر سوال رفت و هوش و استعدادش در زمینه‌های مختلف «مکر» نامیده شد و جامعه مرد سالار زنان را به دو کروه عمده‌ی «زن مقدس» با هویت مادری و «حوالی‌اگر» با هویت ابزاری تقسیم نمود. این تقسیم با تغییراتی کم و بیش در اکثر نظمامات مرد سالار در جهان رایج و متداول گردید.

برای جلوگیری از طولانی شدن کلام به همین مختصر و نیم نگاه به تاریخ زنان اکتفا می‌کنیم و با توجه به این پیشیته تاریخی که طی آن زن موجودی خلاق و مبتکر در نظام زن سالار به موجودی مصرفي و ابزاری و ناقص و ضعیف در نظام مرد سالار تغییر ماهیت و هویت داد به بحث زنان در دوران انقلاب صنعتی و دوران معاصر می‌پردازیم. انقلاب صنعتی چون جهشی ناکهانی تمام شنون زندگی اجتماعی غرب را متتحول نمود. کارشناسان مسائل اجتماعی به لحاظ اماری، رشد کیفی و کم بشر طی دو قرن اخیر را برابر و کاد افزون‌تر از کلیه قرون گذشته برآورد می‌نمایند.

پیشرفت سریع و چشمکیر تکنولوژی در یکصد سال اخیر منافع بیشماری برای انسان در برداشته است و تقریباً انسان را برای غله و سلطه بر طبیعت کاملاً مجهر و توانایی‌ها پاره‌ای از اساسی‌ترین و ضروری‌ترین لوازم حیات بشری را نیز به مخاطره‌ی جدی افکند.

زنان ایرانی نیز چون سایر زنان جهان از تاثیرات مثبت و منفی انقلاب صنعتی و عوارض خوب و بد آن مصون نمانندند.

در نظام مرد سالار تا قبل از انقلاب صنعتی موضوعات مورد بحث جدی زنان در تمام عمر زنده ماندن و مطلوب واقع شدن و یجه اوردن و بخصوص پسردار شدن بود. چنانکه فردوسی حکیم می‌فرماید: زنان را بود در جهان یک هنر شنید و زاند شیران نز

یا در برابر زنی که جرات کرده بود از عشقی منوع صحبت کند. یعنی کاری که مردان همواره در آن آزاد بودند فردوسی را چنان به خشم می‌آورد که فغان برمی‌آورد: زن و ازدها هر دودر حاکم به جهان یاک از هر دونایاک به

فردوسی در شاهنامه که تبلور اندیشه‌ها و فرهنگ ایران باستان است نیز به خوبی روحیه مرد سالار و نگاه تملکی مرد به زن را دارد. نگاهی که شباهت به نگاه ارباب به برده و یا نگاه شاه به رعایایش دارد. خلاصه اینکه زنان جان به در برده از

عنوان ابزار اصلی تولید مورد توجه قرار گرفت.

انقلاب صنعتی برای تولید نیاز به سرمایه داشت و سرمایه نیز در دست سرمایه داران بود. انقلاب صنعتی خیلی زود تحت حیطه قدرت و شرط قدرمندان و صاحبان ثروت قرار گرفت.

با سلطه بورژوازی بر ابزار تولید صنعتی و با اکاء و استفاده از روش های علمی هر چیز در طبیعت از جمله انسان به مثابه ابزاری قابل شناسایی تعریف و توجیه گردید. نظام کلیسا ای قرون وسطی یا نظامی که پس از انقلاب صنعتی و بر پایه نکره علمی و روش عقلایی مورد توجه قرار گرفته بود وجود افتراق فراوان دارد. اما در یک اصل بسیار مهم و کلی اشتراک دارند و آن نگاه ابزاری و تحقیر امیز به انسان است. اگر نظام کلیسا و کلیسا به انسانها به صورت رمه ها و کله های خدا نگریسته می شد و اصالت کرامتی برای انسان قابل نمی شد. انقلاب صنعتی و صاحبان آن نیز انسان را با نگاهی ابزاری مورد توجه قرار دادند و به او به چشم پیج و مهره و ابزار صنعتی نگریستند.

چارلی چاپلین در فیلم عصر جدید به خوبی ابزار شدن و درمانگری انسان را در برابر تهاجم تولید صنعتی نشان می دهد! انقلاب صنعتی در عصر حاکمیت و سلطه بورژوازی بر آن به کشور ما و کشورهای نظری ما وارد شد. نگاه ابزاری داشتن به انسان استعمالگران را وامی داشت تا به راحتی در سرنوشت مردم کشورها دخالت نمایند و حاکمان کشورها را با انواع مداخلات در امور ملتها از دست نشاند کان خود انتخاب نمایند. تا مدرنیزم متولد شده از پیوند سرمایه داری و صنعت را در این قبیل کشورها پیاده نمایند. ان هابدین ترتیب م مواد خام مصری را ارزان تر و راحت تر بدبست می اوردهند و هم اینکه بازارهای جدید مصرف برای خود می یافتد.

ایرانیان اعم از زن و مرد شاکهان در برابر مدرنیزم تحمیل قرار گرفتند و پیش از آنکه فرست بذیرش تدیریجی آن را بیاند در برابر آن خود را باختند و مرعوب و تسلیم شدند.

البته مقاومت هایی در برابر مدرنیزم تحمیل که با حاکمیت و زور و شدت و عمل رضاشاه همراه بود صورت پذیرفت، اما حقیقت این بود که مردم دل خوشی از روابط سنتی نداشتند، روشنگران و عدای که به تازگی با تفکر قانون مداری در جنبش مشروطه آشنا شده بودند ترجیح می دادند طی ضوابط و روابط مدرنی کشورشان اداره گردد «که یا دست نابکار استعمار و یا

در رابطه با اجتماع و خودشان از نظر کلیسا مرتد تقی شده و به عنوان جادوگر در آتش سوختند. زنان اروپایی به تک امده از ستم و تحریر کشیشان و اربابان در پی ریزی و شالوده سازی انقلاب صنعتی در کنار مردان قرار گرفتند و پس از پیروزی انقلاب صنعتی بر نظام منحط کلیسا ای قرون وسطی، زنان دیگر عقب نشستند و با کسترش مراکز آموزشی و تحقیقاتی که لوازم و ضروریات تشکیلات شدند که متأسفانه عمر این فراکتی شدن از بین رفتند. در این تشکیلات، زنان مبارزه برای اولین بار دست به کار سطح نمودند. یک حقوق انسانی در جامعه ای که در آن زنده کی می کردند و دوم حقوق انسانی و عدالت طلبی از دستگاه حاکمه که زن و مرد را استثمار می نمود و مقاومت در برابر وطن فروشی حکام و شاهان. هر چند تشکل های زنان بطور پراکنده کم و بیش در کوشش و کنار مملکت وجود داشت اما تفکر تشکیلاتی به عنوان مؤثرترین راه احقيق حقوق در اندیشه زنان حق طلب و مبارز ایزی ای تاکنون نهادینه نکشته است.

همانطور که در بالا ذکر شد در حساسیت زنان ایرانی و غیرت و عشق آنان نسبت به سرزمین ایا اجدادیشان تردیدی وجود ندارد و تاریخ ایران سراسر کواد این مدعایست. انچه در اینجا سعی می شود بدان پرداخته گردد طرح این سوال اساسی است که چرا علیرغم اینکه زنان همواره همراه و همدوش مردان از این سرزمین در برابر کرند بلایات حفاظت نموده اند حقوق انسانی شان همواره پایمال گردیده. و توانسته اند حقوق صایع شده شان را اثبات نموده و آن را به چند اند!<sup>۱۹</sup> و اصولاً بینیم ای زنان ایرانی در استانه هزاره سوم چه تعريفی از حقوق فردی و انسانی خویش ارند و تا کجا در این تعاریف و حقوق سا هم جنسان خود در جوامع بیشتر فته اشتراک رای و نظر و عمل دارند و یافته اند؟ همانطور که گفتم انقلاب صنعتی بر پایه تفکر علمی صورت پذیرفت. یعنی هر چند کار هنوز به نیروی بازو، متکی بود اما ماشین تا حدود زیادی از سختی کار بدینی کاست و انسان بیش تر متوجه تفکر و اندیشه خلاق گردید.

جامعه مرد سالار، انقلاب صنعتی را از سرفصل های بزرگ در دستاوردهای بشر به حساب می اورد که چنین نیز هم می باشد و هر چند از حضور زنان در دفعه های نخستین ظهور انقلاب صنعتی اثری نمی یابیم. اما تمنی توان نشش ایان را که زمینه ساز و پی ریز انقلاب صنعتی بودند در تاریخ اروپا نادیده گرفت. زنان می شماری در قرون وسطی به خاطر مداخله در امور سیاسی و طب یا واسطه سرومن اشعاری

● زنان و دلقکان به درد اوقات فراگت می خوردند. محترمانه ترین حایاکاهی که زنان در طبقات مختلف اعم از خانه ای در روستا یا اطاقی در قصر شاه داشتند. «قام مادری» بود.

● تولید صنعتی رایج گردید و در پایر ورود به محیط کار خارج از منزل در جوامع صنعتی مقاومت هایی صورت گرفت. اسا ثروت و رفاهی که از اضافه تولید نصب کشورهای صنعتی می شد در مقایسه با نفری که توده های سردم قبل از آن دچار شدند آنچنان چشمگیر بود که بر احتی مقاومت را در هم می شکست

غارت بی محابای ثروت های زیورزمی و مواد خام کشورها باعث شد حسنه ها و نهضت های ضد استعماری یکی بعد از دیگری با مردم استقلال خلی و ملت خواهی بر پایه هویت ملی و دفاع از مسافت ملی شکل بکرید در تعامی این جنس ها زنان ایران چون گذشته در جنگ های ضد استبدادی و ضد بیگانه دوشادوش و همبای مردان مشارکت داشتند.

انقلاب صنعتی بود. در این مراکز به آموختن و تفکر پرداختند و چند کام عقدت اما به سرعت به صفوغ تولید کنندگان تفکر و اندیشه و صنعت پیوستند. گفتم که لوازم انقلاب صنعتی. علم و اندیشه و خلاقیت بود. و چه بسیار توان ادعا نمود انقلاب صنعتی تنها انقلابی بود که برای ثبت و بقایش به شمشیر های اخته و سرباز نیاز نداشت. اسلحه اش قلم بود و قدرتش در مغز و ذهن انسان ها<sup>۲۰</sup> اذ انسان به

رشد نیافتنگی مردم با ایجاد هرج و مرچ و زالمنی، شعار قانون مداری و آزادیخواهی مردم را تبدیل به شعار امنیت خواهی می‌نمودند و رضاشاه با شعار ایجاد امنیت و رفاه به سرکوب هرج و مرچ گران و در کنار آنان به قلع و قمع آزادیخواهان و مخالفان خود دست زد. و هر چند سیستم‌های اداره کشور را به ظاهر مدرن نمود و نظمی مردم را اسلوب اروپایی بدان بخشید اما سیستم اداره کشور و تفکر حاکم بر دربار و شاه همان سیستم و تفکر ارباب رعیتی ماند.

هر چند مردان و زنان در ایران تحت فشار و اجبار تن به مدرنیزم سطحی و ظاهری سپرده، اما هر کز به آن دل ندادند و سر نسبیدند و در خفا با آن به سینیز و مقابله پرداختند. زنان ایرانی به عنوان زن بیشتر مورد توجه مدرنیزم واقع شدند و شدت عمل نسبت به آنان در تحمل ظاهرا و مصروف مدرنیزم بیشتر بود. لذا در برابر آن احساس ترس و ناامنی می‌نمودند و مقاومتشان نیز به دلیل عقب ماندگی تاریخ‌شان در برابر ناشناخته‌ها بیشتر از مردان بود.

با پیدایش مدارس و اجباری شدن تحصیلات، دختران جوان با مدرنیزم آشنا گشتند و به تدریج ترس‌شان از آن کمتر شد. عده‌بی شماری از دختران جوان در مدارسی که عمدتاً توسط خارجیان یا خارج رفت‌های در کشور تاسیس شده بود به آموزش پرداختند و ضمن آشنا شدن با ظاهرا فریبندی مدرنیزم هم چنین با تفکر علمی و روش و رفتار علم جدید نیز آشنا گشتند.

هر چه مردان و زنان جوان از آموزش‌ستی فاصله می‌گرفتند و ترس‌شان از مدرنیزم می‌ریخت، سنت‌گرایان در برابر قدرت و جاذبه‌ی مدرنیزم در جذب جوانان و سرکش نمودن آنان در برابر نظام سنتی، ترس‌شان بیشتر می‌شد و بیش از پیش با مدرنیزم مخالفت می‌کردند. آموزش سنتی که در مکاتب توسط ملا باحی‌های کوکان دختر و پسر داده می‌شد، به غیر از قرآن حداقل بوستان سعدی بود و پارهای کتب اخلاقی بسیار قدیمی، در آموزش سنتی مداخله در امر آموزش تا بدان حد بود که پارهای آیات و سوره‌های قرآن را به دختران نمی‌آموختند و معتقد بودند برای آن‌ها بد آموزی دارد. چون سوردی یوسف ...

تحصیلات اجباری و رایکان آنچنان در زایل نمودن ترس زنان و مردان ایرانی از مدرنیزم مؤثر بود که علیرغم مخالفت‌ها و مقاومت‌هایی که توسط پای بدان به تفکر

نفوذ فرهنگ مدرن بین زنان و مردان ایرانی سطح فکر و آگاهی آنان را افزایش داده بود. قانون مداری و جامعه‌مدنی، حقوق شهریوری از جمله لوازم مدرنیزم بود که همراه با فرهنگ تکنولوژی صنعتی وارد فرهنگ اقشار و کرودهای تخصصی‌کرده اعم از زن و مرد گردیده بود. اما هر بار که مردم تلاش می‌کردند به این ایزار و لوازم دسترسی بیشتری پیدا نمایند و مدرنیزم را در ذات و ماهیت اش بشناسند و بفهمند و با آن همراه شوند. حکومت بلا فاصله این مطالبات مردم را سرکوب می‌نمود و اجازه تعیین و فهم مدرنیزم را به مردم نمی‌داد. در نتیجه مردم ایران به مدرنیزم سطحی و مصرفی که با فروش نفت بر آنان عرضه می‌شد اکتفا نمودند. در حالی که در هند وضع بر عکس بود، مردم هند هرگز تن به نظام مدرنیزم ندادند اما عمیقاً مدرنیزم در آن‌ها نهادینه شد. لوازم مدرنیزم که تساهیل و مدارا و حاکمیت قانون و تکثیر کرایی و آزادی بیان و اندیشه بین آنان درونی و ذاتی می‌کشت. در قیام برای ملی شدن صنعت نفت زن و مرد ایرانی اکاهانه از دکتر مصدق به خاطر وفاداریش به قانون و احترام عمیقش به مردم، پشتیبانی و حمایت نمودند. وابستگی و سرسپردگی سلسله‌ی پهلوی و روحیه غارتکری و وطن‌فروشی آنان و دست داشتن در باریه‌پهلوی در مفسدۀ‌های متعدد اجتماعی و عالی و حکومت مستبدانه و ظالمانه‌ی پهلوی و بی‌اعتنایی آنان به تمامی ارزش‌های انسانی. دستان خون اغشته آنان از کشتار رهبران جنیش استقلال‌طلبی اجازه نمی‌داد. مردم ژست‌های مردم آنان را باور نمایند. اشرف پهلوی و فرج پهلوی بسیار کوشش نمودند بهادهایی برای زنان تأسیس نمایند ما کاخ جوانان و سازمان بانوان تأسیس نمودند و اشرف پهلوی در سینمایی از حقوق مستخدمین زن دفاع نمود و خواهان حقوق برابر برای آن‌ها با سایر کارمندان دولت کردید. اما این حرکات از دربار و به اصطلاح اصلاحات از بالا را مردم هرگز نه قبول کردند و نه باور. و روز به روز نفرت مردم از رژیم پهلوی بیشتر می‌شد. و این نفرت نخست به صورت زمزمه‌های استقلال‌طلبانه و سپس تبدیل به جنبش آزادی‌خواهی برای سرنگونی نظام پهلوی کردید. ایدن‌لولوژی حاکم بر جنبش استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی بازکشت به خویشتن خویش بود که نواندیشان مذهبی "بخصوص شریعتی" آن را مطرح می‌نمودند و زنان و دختران تحصیلکرده زیادی تحت تاثیر آن قرار گرفتند و قبل از آن هم دختران و زنان در کنار مردان در

سننی صورت می‌گرفت در فاصله‌ی کمتر از دو دهه زنان توانستند به مدارج عالی تحصیلی برسند و در بین آن‌ها روزنامه‌نویس و مدیر مدرسه و معلمان و پژوهش و حقوقدان متعدد به عرصه ظهور رسید.

در سال ۱۳۲۰ با درهم ریختن بساط رضاشاه، احزاب و کرودهای مختلف اجتماعی پس از مدت‌ها شمار، فضای نسبتاً

● در مبارزات مشروطه خواهی که به حق می‌توان آن را راست‌فصل اشاعه تفکر مدرنیسم در ایران دانست! زنان با درکی اعجاب آور از فضای به وجود آمده‌ی ناشی از تفکر مدرن قانون خواهی که سلطنت استبدادی را برای همیشه نمی‌نمود و کلا نظام سلطنتی را مقدد و مشروط به اعمال قانون مداری در جامعه می‌نمود استفاده کرده و با تشکیل جلسات سری بین همسکران خود برای اولین بار دست به کار تشکیلات شدند

● زنان بی‌شماری در قرون وسطی به حاضر مداخله در امور سیاسی و طلب یا به واسطه سودن اشاعری در رابطه با اجتماع و خودشان از نظر کلیسا مرتد تلقی شده و به عنوان جادوگر در آتش سوختند. زنان اروپایی به تک‌آمده از ستم و تحریر کششان و اربابان در بی‌دیزی و شالوده‌سازی انقلاب صنعتی در کنار مردان قرار گرفتند

● ایرانیان اعم از زن و مرد ناگهان در برابر مدرنیزم تحمیلی قوار گرفتند و بیش از آنکه فرست پدیده تدریجی آن را بیاند در برابر آن خود را باختند و مرعوب و تسلیمش شدند.

آزادی جهت ابراز وجود پیدا نمودند، حزب توده که تقریباً حزبی فراکیر در آن موقع بود، شاخه‌ای بنام شاخه زنان حزب توده تاسیس کرد. زنانی که با حزب توده و سایر شکل‌هایی که در آن زمان مطرح شده بودند همکاری می‌کردند تبیز در جهت اهداف حزب بیشتر فعل ایجاد نمودند اینکه شخصاً از حقوق زنان دفاع کنند هر چند آشناشی با مدرنیزم و

بینش سنتی در جریان مبارزه ضد شاه دیده می‌شدند بیشتر به صورت وابستگان مردانه بودند که در مبارزه با شاه در زندان یا فراری و پنهان بودند. نه اینکه خود آنها داوطلب مبارزه باشند. این قبیل زنان به محض آشناش با دختران و زنان روشنگر و نوادیش مذهبی که قرائت جدید از اسلام داشتند که بر اساس آن حقوق انسانی زنان مساوی با حقوق مردان و محترم شمرده می‌شد، جذب آن‌ها می‌شدند. زنان نوادیش دینی تیپ جدیدی از پوشش ظاهری و تفکر درونی ارائه نمودند. آن‌ها با ارائه این تیپ در برابر تبلیغات فربینده‌ی غرب که از بلندکوه‌های پهلوی خارج می‌شد و زن ایزاری را با مصرف هر چه بیشتر و دلبری و طنزایی رواج می‌داد موضع کرفند و مقاومت نمودند. زنانی که اندیشه‌های مارکسیستی نیز داشتند در این مبارزه و مقاومت سهیم بودند. انسان نیز از دیدگاه مبارزه با مظاهر امپریالیسم و سرمایه‌داری، زن ایزاری حرا شد و محکوم می‌نمودند. اما پس از انقلاب اغلب این زنان مبارز طرد شده و از میدان مشارکت‌های اجتماعی به پیرامون رانده شدند.

آن عده‌ای که ماندند مجبور شدند تن به خواسته‌های حاکمان بدستند و در ظاهر خودشان را همنک آنان سازند و به این ترتیب زن ایرانی که می‌رفت تا پس از طی یک مرحله سخت مبارزاتی شخصیت ازاد و مستقل و رشد یافته پیدا نماید. مجبور شد باز در پس نقاب برای محفوظ ماندن از ضربات توہین و تحریر جامعه مرد سالار. بو شخصیتی و چند شخصیتی شود.

اما این بار زنان ایرانی چون کذشت‌های انسانی میدان را ترک نکردند و به خانه‌ها نخزیدند. آن عده از زنان ایرانی که به سلاح علم و بینش اجتماعی مسلح شده بودند. هر کز اجازه ندادند که آن‌ها را از میادین علم اندوزی باز دارند به طوری که طبق امار سال ۷۶ در صد دانشجویان دختر بیش از دانشجویان پسر بوده است.

زنان بعد از انقلاب همواره کوشیدند تا چون شاخه‌های نازک در برابر تنیده حواست و سیل‌های سنگین سر خود خم کرده و بعد از اینکه خطر رفع شد مجدد اسر برآورند. آنان تحریر هارانایدیده کرفند و بر مشارکت‌های خود تا آنچه که توان داشتند افزودند. پارادوکسی که بر سیستم تفکر سنتی حاکم می‌باشد باعث می‌شود تا زنان را به طور کل به داخل خانه‌ها نرانند. زیرا آن‌ها به صورت اماراتی می‌توانند در رای دادن‌ها جریان را به معنی آنان تغییر دهند.

تورم موجود که شانه‌های مردان را زیر بار فشار زندگی خم کرده بود و نیز تضادهای جامعه به کمک زنان امد. مردان علیرغم موقعیت و امتیازی که بینش سنتی در

که در شعار، زنان را محترم می‌دارد اما در واقع ارزش زن را نیم و نصف ارزش یک مرد می‌داند و به زنان اجازه تصمیم‌گیری مستقل برای تکداری سفر و کار در خارج از خانه نمی‌دهد. حتی صلاحیت سرپرستی فرزند را هم از آن‌ها دریغ دارد و در موقع نبودن پدر یا فوت او پدریزگ پدری یا اعمو یا دادی را قیم می‌شمارد. حتی اگر این مردان از لحاظ شعوری و یا مالی در سطح پایین‌تر از سطح شعور مادر طلق قرار داشته باشند صرف مرد بودن امتیاز محسوب می‌شد.

زنان که برای تحقق انقلاب آن همه رنج و شکنجه تحمل نموده بودند به چشم خویش می‌دیدند که ابتدایی ترین حقوق انسانی شان که کم و بیش از چنگ نظام سلطنتی در آورده بودند مثل حقوقی که در دادگاه‌های حمایت خانواده به دست آورده بودند. چگونه به راحتی پایمال می‌گردد. زنان که در برابر مدرنیزم تحمیلی شاه موضع گرفته بودند و می‌خواستند با بازگشت به عنوان انسان صاحب فکر و کرامت و اندیشه بود. اما این بازگشت به خویشتن از سوی سنت طلبانی بود که هر کز کینه‌ی مدرنیزم را از دل بیرون نرانده بودند و بازگشت به سنت‌ها و اعتقادات آباء و اجدادی تلقی گردید.

با پیروزی زود هنکام انقلاب، تفکر سنتی قدرت پیش‌تری پیدا نمود و دیدگاه‌های سنتی خلی سریع با استفاده از فضای خشونت بار انقلاب بر علیه مظاهر غربی به قلع و قمع مخالفان تفکر سنتی برخاستند. این تفکر تا بدانجا پیش رفت که شنیدن موسیقی را جرم می‌دانست و با حضور زنان در کنار مردان در جامعه مخالف بود و سعی داشت میان کلاس‌های مختلف داشتکده چادر بکشد که با مخالفت صریع رهبر انقلاب دست از این کار برداشتند. تقوای مردان انقلابی در نگاه نکردن به چهره زنان معنا کردید و موی زن عامل تحریک و اعوای جامعه قلمداد شد و بی‌حجایی یا بد‌حجایی زن، ملاک بی‌غیرتی شوهر گردید. روحیات مرد سالارانه به شدت تشدید شد. تعدد زوجات رونق گرفت. زنان ایدئولوژی‌های متفاوت داشتند. عده‌ای از یعنی مارکسیسم را پذیرفته بودند و عده‌ای ایدئولوژی اسلامی داشتند. اسلامی با قرائت نو و با مقاهم و باورهای بسیار متفاوت با مقاهم سنتی حوزوی. بیش‌ترین تیپی که جذب مبارزه بر علیه ستم و مدرنیزم مصروفی شاه شدند از زنان. زنان تحصیلکرده اقتشار متوسط جامعه بودند، زنان با بینش سنتی حوزوی در این عرصه‌ها اصولاً وارد نمی‌شدند. زیرا طبق بینش سنتی مذهبی، بهترین کار برای زنان است که در خانه بمانند و حتی نماز جمعه و جماعت بر زنان واجب نیست. اگر زنانی با

کرودهای چریکی برای براندازی نظام پهلوی قرار گرفته بودند با ایدئولوژی‌های متفاوت اما ایدئولوژی غالب که به وضوح خود را در حرکت توده‌ها و اقتشار تحصیلکرده نشان می‌داد، ایدئولوژی اسلامی بود. با شعار بازگشت به خویشتن خویش، شریعتی و زنان طرفدار ایدئولوژی او، زن متعدد و ژیگلو را رد می‌کردند و تجدیدکاری‌ی ی ظاهری را نوعی تقلید کورکرانه می‌دانسته که با آمل اسیم سنتی تفاوت چندانی ندارد. مثلاً در جریان هواکردن اپولو و فرود آمدن انسان در کره‌ی ماه، مجله زن روز عکس از زنان بسیار شیک متعدد چاپ گرده بود که دور سفرهای که برای سلامتی سرتیفیکی اپولو نزد کرده بودند به دعاخواهی مشغول بودند.

شعار بازگشت به خویشتن خویش بازگشت به ارزش‌ها و توانایی‌های خویشتن، بازگشت به قره‌نگ خلاق و پویای خویشتن و در یک کلام باور داشتن خویش به عنوان انسان صاحب فکر و کرامت و اندیشه بود. اما این بازگشت به خویشتن از سوی سنت طلبانی بود که هر کز کینه‌ی مدرنیزم را از دل بیرون نرانده بودند و بازگشت به سنت‌ها و اعتقادات آباء و اجدادی تلقی گردید.

با پیروزی زود هنکام انقلاب، تفکر سنتی قدرت پیش‌تری پیدا نمود و دیدگاه‌های سنتی خلی سریع با استفاده از فضای خشونت بار انقلاب بر علیه مظاهر غربی به قلع و قمع مخالفان تفکر سنتی برخاستند. این تفکر تا بدانجا پیش رفت که شنیدن موسیقی را جرم می‌دانست و با حضور زنان در کنار مردان در جامعه مخالف بود و سعی داشت میان کلاس‌های مختلف داشتکده چادر بکشد که با مخالفت صریع رهبر انقلاب دست از این کار برداشتند. تقوای مردان انقلابی در نگاه نکردن به چهره زنان معنا کردید و موی زن عامل تحریک و اعوای جامعه قلمداد شد و بی‌حجایی یا بد‌حجایی زن، ملاک بی‌غیرتی شوهر گردید. روحیات مرد سالارانه به شدت تشدید شد. تعدد زوجات رونق گرفت. فشار بر روی شیوه‌های متخصص به خصوص زنان اینچنان بالاگرفت که حدود ۲ میلیون متخصص از ایران مهاجرت نمودند. و این روند فرار مغزها همچنان در زن و مرد و دختران و پسران دانشجو متأسفانه هنوز ادامه دارد.

هیچ کس پاسخگو نبود. زنانی که پا به پای مردان مبارز در جهت برقرار نظام جمهوری تلاش کرده بودند می‌دیدند ظرف مدت کوتاهی همان اندک حقوق اجتماعی که به خون مل و با تلاش فراوان به چنگ اورده بودند. از دست داده‌اند و حمایت‌های قانونی و مدنی به صورت حمایت‌های شرعی درآمد

جامعه مرد سالار به آنها می‌دهد و به دلیل فقر و تعیضات طبقاتی قادر به استفاده از این موقعیت در امتیازات نیستند. مردی که برای کذران زندگی نیازمند کار زن می‌باشد و خواه ناخواه چشم به دستان او دارد دیگر نمی‌تواند در خانه خدایی نماید.

طبق امار سرشماری سال ۱۳۷۵ اینها از جمعیت ۶۰ میلیونی ایران را زنان تکیل می‌دهند میان ۴۹۵ درصد را که از این عدد ۲۷۵٪ ساکن مناطق شهری و بقیه روستاییان می‌پذیرند که حق باکسی است که قوی تر و در واقع خشن‌تر است و به این ترتیب زنان به حقوق خویشتن را به طرقی شادیده من کرند و می‌پذیرند که زنان ضعیف حق ندارند و باید با آنان قیمواو عمل نموده و آن‌ها را صغير پنداشت. و کاه برای فرار از این تغییر خلقيات و روحیات خود ترجیح می‌دهند در خانه بمانند.

اندیشه زنانه به دوست دارند. و به علت افسر و سی‌سادی از

از حدود ۲۵ میلیون زن که شاغلند یک میلیون و هشتاد و پنجاه هزار نفرشان بین ۲۵٪ شان به شغل معلمی اشغال دارند. عدد بار اموزش تخصص در مقاطعه اندیشه برداش خانم است. امار سخت از این شده ۸٪ میلیون زن روستایی ایرانی که ۸۵٪ بار کشاورزی و ۱۰۰٪ تولید محصولات لبی را بر عهده دارند و از محروم‌ترین اقشار جامعه محبوب می‌شوند و علیرغم بازستگی که در

تولید حاممه به دوست دارند. و به علت افسر و سی‌سادی از

اندیشه زنانه احتساب را در دست داده‌اند. اگر زنان جوامع صنعتی با درکیری مستقیم در عرصه تولید و مشارکت‌های اجتماعی توانستند حقوقی برای خویش کسب کنند. چرا زنان ایرانی نتوانستند حقوقی برای خویش منظور دارند. به اعتقاد من دو دلیل عدمه وجود دارد.

اول اینکه تفاوت زنان ایرانی با زنان جوامع صنعتی در این است که صنعت و تولید در جوامع عقب مانده یا عقب نکاه داشته شده وابسته به سوز و از دلال و غارتکر افت که حق برای کسانی برای چه زن و چه مرد و از این‌ها انسانی برای او سی‌معناست لذا او نوعی لذت جویی و خوش باش مؤقتی را از پناه مصرف دائم تبلیغ می‌نماید و با تبلیغات غریب‌شده. هر بار بخشی از نیروی جوان را از عرصه مقاومت و مبارزه دور می‌سازد.

دوم اینکه نظام جامعه مرد سالار مبتنی بر حشویت و زور است. این نظام طی قرون و اعصار به وسیله تربیت از والدین به دختران و پسران نسل اینده منتقل می‌گردد و موعن سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری دائم به وسیله تربیت باز تولید می‌گردد. نظام جامعه مرد سالار معمولاً نظامی توپالیتر و اقتدار‌کرامت و در آن روحیه ضعیف‌کشی حاکم است در این جوامع زنان ضعیف‌تلقی می‌گردند و جامعه دانما این صرف را به آن‌ها تلقین می‌نماید. محیط‌های کار اجتماعی در این جوامع معمولاً بسیار حشنه‌اند و انسان‌ها برای باقی ماندن در

دنیای جدید، دنیای ارتباطات است و انقلاب الکترونیکی در رسانه‌ها دنیا را به صورت دهکده کوچکی درآورده. اخبار زنان از این قاعده مستثنی نیست و زنان همه حای دنیا اخبار هم‌جنسان خویش را به سرعت می‌شنوند. اعم از اخبار خوب یا بدرا. زنان ایرانی در پرسه رشدشان در استانه هزاره سوم میلادی بکرات دریافت‌های اندک که برای بقا و قدرتمند زیستن ناچارند از لک و پوسته خویش درآمده و با جهان آشنازتر شوند و اندیشه‌های جهانی را بشناسند و خود نیز جهانی بیندیشند. زنان ایرانی در پرتو وسعت عمل ابرار و رسانه‌های کروهی بازندگی زنان در جوامع صنعتی و پیشرفتی بیش و کم اشناخته‌اند و مشکلات آنان و همچنین موهبت ایشان را با دید نقدی می‌نکرد. و با خود می‌اندیشند چکونه می‌توان نعمات و موهبت‌های آنان را به چنگ اورد با کمترین خسارات ممکن. زنان ایرانی از باری کردن دو نقش خود را در آن واحد خسته و ملوک کشته‌اند ایکی نقش مادر مقدس و دیگری نقش حوا ای‌گواه. آن‌ها فهمیده‌اند که برای پویایی و بالندگی باید در شخصیت و رفتار در درجه اول با خود یکانه کردن.

آن‌ها به دنبال راه حل‌هایی هستند که بتوانند طی آن تضاد بین مطلوب و خواستنی واقع شدن با استفاده از شیوه‌های طنزی و دلفری‌بینی برای کذران. زندگی را با مفید واقع شدن براساس بهره‌مندی از خلوفیت‌های مغزی و خلاقیت‌های ذهنی شان حل نمایند.

زنان ایرانی در استانه هزاره سوم میلادی دریافت‌های اندک که قرن اینده از آن شایستگان است. و برای فعل بودن در آن باید شایستگی‌هایی را کسب نمایند که جزو در مشارکت‌های اجتماعی و عینی و بالفعل نمودن استعدادها حاصل نمی‌شود.

زنان ایرانی بسیار تعامل دارند به جای باز تولید خشونت جامعه مرد سالار به وسیله نظام تربیتی موجود به بالادردن سطح سواد و فهم‌شان بپردازند. آنان فهمیده‌اند که اینده‌ی جهان با الودکی‌های ناشی از برخورد خشونت بار با طبیعت در محاق تیرکی فرورفته است. مسائلی چون مبارزه با الودکی‌ها، سلامت محیط زیست، صلح جهانی، مبارزه با فقر و بحران افزایش جمعیت و اعتیاد، تماماً در عین اینکه مسائلی جهانی است. مسائلی منطقه‌ای نیز می‌باشد. لذا زنان می‌باشند جهانی بیندیشند اما منطقه‌ای عمل نمایند.

زنان ایرانی به خوبی دریافت‌های اندک که نظام سنتی مرد سالار در رابطه‌ی زن و مرد بهره‌کشی را وظیفه مرد و بهره‌دهی را وظیفه زن می‌داند و در برابر امیال طبیعی و نیازهای انسانی در مورد دو جنس دو

محیط‌های کاری روحیات خشن پیدامی کنند و این مسئله به زنان لطمه‌های شدید می‌زند. زنان اگر بخواهند در این محیط‌ها بمانند باید قوی و مرد نهایه نظر برستند و روحیات لطیف آن‌ها یا در سرکوب دائمی قرار می‌گردد یا اینکه مجبورند از آن‌ها دست بشویند و جاذبه‌های روحی خود را به عنوان یک زن از دست بدند و شخصیت دیگرگون بیایند. و به این ترتیب زنان به نوعی از خود بیکانه می‌شوند و خود نیز می‌پذیرند که حق باکسی است که قوی تر و در واقع خشن‌تر است و به این ترتیب خود حقوق خویشتن را به طرقی شادیده من کرند و می‌پذیرند که زنان ضعیف حق ندارند و باید با آنان قیمواو عمل نموده و آن‌ها را صغير پنداشت. و کاه برای فرار از این تغییر خلقيات و روحیات خود ترجیح می‌دهند در خانه بمانند.

● تقوای مردان انتقامی در نگاه تکردن به چهره زنان معناگردید و موى زن عامل تحریک و اعوابی جامعه قلمداد شد و بی حجاب یا بد حجابی زن، ملاک بی‌غیرتی شوهر گردید. روحیات مرد سالاران به شدت تشدید شد. تعدد روحیات رونق گرفت. فشار بر روی نیروهای متخصص به خصوص زنان آنچنان بالا گرفت که حدود ۴ میلیون متخصص از ایران مهاجرت نمودند. و این روند فرار مغزها همچنان در زن و مرد و دختران و پسران دانشجو متأسفانه هنوز ادامه دارد.

● مردی که برای کذران زندگی نازسند کار زن می‌باشد و خواه ناخواه چشم به دستان او دارد دیگر نمی‌تواند در خانه خدایی نماید.

مردان همواره در زنان صفاتی چون وفاداری، مهربانی، لطفات، آرامش و ... را که عموماً صفاتی است که در محیط‌های امن خانه پرورش پیدا می‌کند را ستوده‌اند اما هرکز آن‌ها را دارای ارزشی برابر صفاتی چون مقاومت، سخت‌کوشی، قدرتی و ... که حاصل محیط‌های کاری در اجتماع می‌باشد ندانسته‌اند. این قانون تقریباً در تمام دنیا حاکم است. اماری که در سال ۹۶ در کشور افغانستان ارائه شده حاکی از آن است که ۷۸٪ مردان. زنان جذب و دلفریب و لطیف را به زنان زحمتکش و فداکار، و بیش از ۸۰٪ از پسران مادران با نشاط و خوشکل را به مادران متخصص و فعال ترجیح می‌دهند.

ذهنیت‌های پیش ساخته سنتی ترک بر می‌دارد و هر بار بخشی از آن فرو می‌ریزد، خیرخواهان و صدیقین جامعه اجازه نخواهند داد که این فرستاده هدر رود. زنان ایرانی در آستانه هزاره سوم همانطور که ذکر شد در صدد استیفای حقوق خویش به پا خاسته‌اند و از طرفی آن‌ها بر این حقیقت نیز به خوبی آگاهند که آنچه امروزه در جهان به عنوان معضل اصلی، کل بشریت را در معرض خطر قرار داده است نه تنها حقوق زنان که حقوق بشر را پایمال نموده و نه تنها نسل امروز که نسل فردا را پیشایش قربانی نموده، انواع الودکی‌هایی است که به واسطه پیشافت صنعت و تکنولوژی و تخریب طبیعت حادث کشته است. زندگی و امکان زیست در طبیعتی سالم از ابتدای ترین حقوقی بود که طی قرون و اعصار متعددی از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسید و هر نسل «اینده» را به تعاملی به نسل بعد واکنار می‌کرد و بدین ترتیب حیات در شکل و ابعاد جوانتر و تازه‌تر در نسل جدید امکان حضور و تداوم می‌یافتد و مستمر می‌شد.

اکنون با الودکی آب و زمین یا افزایش بی‌رویه جمعیت، با اختلال در چرخه سازوکار طبیعت و اعتیاد و فساد، زندگی و آینده انسانها بطور جدی به مخاطره افکنده شده است. نخست انسان‌ها باید زنده و سالم باشند تا بتوانند به مقولاتی چون عدالت خواهی و حق طلبی بپردازند و بیندیشند هرچند که در راه تحقق آنها لازم باشد از جان بکدرند.

به واقع باید انقدر زیباشند این زندگی که برایش بتواند از جان بکدرند. جهان آینده جهان مدارا و گفتگوی تمدن‌هاست. جهان عشق و احترام متقابل بین ملت‌ها و انسان‌هاست. زنان بیش از مردان از روحیه تساهل و مدارا و عشق بپرخوردارند و در واقع لوازم و ابزار شایسته سالاری را به واسطه سالها رنج و می‌رات در خود پروراند و همانطور که هزاران سال قبل از هزاره‌ی اول با احترام کذاشند به طبیعت و شناخت آن و بهره کیری از نظم وقوانیین بی‌بدیل آن جامعه انسانی را ساختند و به مدتی رهمنون کشند.

در هزاره سوم میلادی نیز، با تیمارخواری و مراقبت از طبیعت، این مادر مهریان و بخشنده انسانها را به نسل شایسته بعدی می‌سپارند، نسلی که در آن شایسته سالاری تحقق پذیرد و دیگر اثری از تبعیضات جنسی و طبقاتی در آن به چشم نخورد و مشاهده ننشود.

بی‌نوشت

۱- زندگی ریاست ای ریا سد  
۲- زندگانی ریاست ای ریا سد  
۳- انقدر ریاست ای ریا سد  
گر براین می‌توان از خاد کنست

اینکه دل به وعده‌ها و امتیازات ناشی از این وعده‌ها بسپارند، همت بر آن دارند تا با مشارکت مجده‌های در این اصلاحات به استیفای حقوق فردی و اجتماعی خویش بپردازند. مشارکت آگاهانه در تحولات اجتماعی باعث می‌شود زنان بتوانند اولویت‌ها را در کسب حقوق حقه خویش مراعات نمایند و ناآگاهانه یکی را فدای دیگری ننمایند.

لذا لازم است زنان خود را آگاهانه و با تلاش در عرصه‌های مختلف تولید کار و اندیشه در جامعه به عنوان انسان‌های مولد بشناساند و جامعه و مردان را وادارند تا این حقیقت غیر قابل انکار را باور نمایند که رهایی انسان‌ها از زیر سلطه اریابان زرور و تزویر حدا از رهایی زنان ممکن نیست و باور نکند که خانواده سازمانی است که جز بتألاش و کوشش و اراده زن و مرد اداره نمی‌گردد.

زنان مادر آستانه هزاره‌ی سوم میلادی بر این باورند که جنبش زنان در کشور مانه بصورت جهشی که طی روندی آرام و نه از بالا «آنطور که عده‌ای از زنان بپرخوردار از حمایت حاکمیت و قدرتمندان مدعی شدند و خود را سردمدار آزادی زنان پنداشتند و با شعارهای پوچ چون خواستگاری رفتن زنان آنان را تغییر نمایند، کویی همه‌ی حقوق زنان حل شده و تنها این یک حق مانده که باید اعاده شود» که از متن اجتماعی برخاسته است و به صورت نیازی حقیقی خود را مطرح نموده است. عملکرد مردم در انتخابات مختلف چون انتخابات مجلس پنجم و انتخابات شوراهای نشان داد که زنان برندگان واقعی انتخابات بودند. یخصوص انتخابات شوراهای راهی از اکثر رنج پرورش فرزند بر عهد مادر نبود حق مادری به خودی خود منتفی می‌شد، امتیازات اعطایی به اندازه حقوق واقعی و درونی نمی‌شوند. پارهای فمینیست‌های افراطی در ایران معتقدند که به دلیل ستم مضاعفی که طی قرون و اعصار بر زنان روا داشته شده، برای اینکه زنان به حقوق نسبتاً قابل قبولی دست یابند و شکاف حاصله از تبعیضات جنسی پر گردد لازم است که اجتماع و نظام مرد سالار را واداریم تا امتیازاتی به زنان اعطای نماید: آن‌ها از این حقیقت مسلم غافلند آنکه امتیاز می‌دهد می‌تواند به راحتی روزی آن را پس بکیرد. در حالی که حق را می‌توان پایمال نمود اما نمی‌توان آن را پس کرفت و حقی که بر اثر تلاش و کوشش حاصل می‌شود، اساساً لغو شدنی نیست هر چند آن را نادیده بکیرند.

در آستانه هزاره سوم میلادی، بستر جنبش اصلاح طلبی مردم ایران گسترده شده، باز هم وعده‌هایی در جهت حفظ و احراق حقوق زنان و محترم شمردن آن‌ها به زنان می‌دهند. بهتر آن است زنان به جای

بازتاب متصاد بروز می‌دهد. به مرد امکان آن را می‌دهد که خارج از پذیرش مسئولیت‌های خانوادگی از طریق صیغه و ... در ارضی امیال خود آزاد باشد و زنان را به سرکوب امیال و نیازهایشان وادار می‌نماید. و این سرکوب داشی در دختران نسل جوان فعلی به صورت میل و عصیانی اعتراض امیز در جهت رهایی از سرکوب درآمده که مغرب شخصیت و آینده آنان می‌باشد. لذا سعی دارد مرزهای بین رهایی و آزادی را بشناسند. و در جست‌وجوی رهایی از آزادی خواهی و آزاداندیشی غافل‌نمایند.

زنان ایرانی در آستانه هزاره سوم میلادی سعی دارند از راه مشابه‌های به تساوی حقوق با مردان دست یابند نه از راه اختلافات و افتراءات. مشابه‌های در حقوقی که هر جنس در ذات خود دارد. حقوق فردی، کرامت انسانی، احترام به جنس و جنسیت، عدم تحقیر یکدیگر، عدم سلطه‌جویی، نیاز به همدلی و مدارا، همکاری در برقراری آرامش و صلح. متصاد ندیدن منافع در جنس و ...

هر کز زنان ادعائی نمایند و اصرار ندارد که حقاً قطر بازیشان را برابر با قطر بازوی قوی ترین مردان بدانند و ... و این تفاوت‌ها و فرق‌ها را طبیعی دانسته و باور دارند که باعث برتری جنسی بر جنس دیگر نمی‌گردد. می‌دانیم که هر حقی در پرتو تلاش و کوشش حاصل می‌شود. مثلاً تا کوشش و تلاش برای گذراندن واحدهای دانشگاهی صورت نپذیرد حق استفاده از مدرک کارشناسی به وجود نمی‌اید. یا اکر رنج بارداری و مشقت زایمان و مرارت تربیت و پرورش فرزند بر عهد مادر نبود حق مادری به خودی خود منتفی می‌شد، امتیازات اعطایی به اندازه حقوق واقعی و درونی نمی‌شوند. پارهای فمینیست‌های افراطی در ایران معتقدند که به دلیل ستم مضاعفی که طی قرون و اعصار بر زنان روا داشته شده، برای اینکه زنان به حقوق نسبتاً قابل قبولی دست یابند و شکاف حاصله از تبعیضات جنسی پر گردد لازم است که اجتماع و نظام مرد سالار را واداریم تا امتیازاتی به زنان اعطای نماید: آن‌ها از این حقیقت مسلم غافلند آنکه امتیاز می‌دهد می‌تواند به راحتی روزی آن را پس بکیرد. در حالی که حق را می‌توان پایمال نمود اما نمی‌توان آن را پس کرفت و حقی که بر اثر تلاش و کوشش حاصل می‌شود، اساساً لغو شدنی نیست هر چند آن را نادیده بکیرند.

در آستانه هزاره سوم میلادی، جنبش اصلاح طلبی مردم ایران گسترده شده، باز هم وعده‌هایی در جهت حفظ و احراق حقوق زنان و محترم شمردن آن‌ها به زنان می‌دهند. بهتر آن است زنان به جای

نا در پنجه به سوگ بنشینی

## آهنگی دور زکیه احمدی

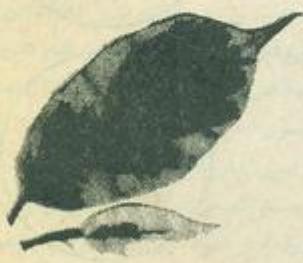


آهنگی دور نا دور من می پیخد  
و مرا می چرخاند  
باز هم کوبش صداها  
گیج می روم  
ثابت می شوم  
تمام که تُ شده باشد  
عبور می کنم  
من نیستم  
ابر های پر صدا رُزه می روند  
سرفه می کنم  
من و سایه هایم انگار دنیا شده باشیم  
و کسی عظیم تر از صدا  
مارا به سمت های بی شکل پرت می کند  
خطوط حامل من پهن می شوند  
و من خلاف چرخشمان راه می روم

## امین شاهد

### ایستگاه

ما ندهام  
آخرین نمای چشمان ناشناس  
اعکاس بی وقت نور  
و گم شدن یک لحظه از غربت اتوبوس.



## میلاد محمدی

اگر برف بودیم  
آفتاب بودیم  
در هیاهوی رودخانه فراموش می کردیم  
و نه به مرداب فکر می کردیم  
و نه به اینکه  
روزی از بالای آشاری می افتیم  
اگر از دیوار عبور نکیم  
روزی  
حرست گردوهای این باغ را می خوریم

عزیز تر مم

برای شاپور بنیاد

شهریوری در عمار

نوری که زرد می بارد

صحن دیکری در ستر نزع

زورهای در رسم و

نگاهی از بحودای به ازروا

این خانه ای است در حال

حسنه ناد به پنجه اش می کوبد

کوچه هاست از هن هق و باد می لزد

و کودکی که بای برهه در حاک می رود

گیره ای دارد در آستانه بایز

این خانه ای است در بادها

زمان که شونکان می گذرند

گسوان به عنارها دارند

و از روز صدای عزیت و مرگ می آید

پالس که ری سرت گذشهای

تلی از حاک نیست؟

صدای بامی آید با گلگنی است که گور می گند

این س در کدام جله به خنکا می نشیند

پنجه کورم می کند

گریه جشم هایم دام آشید

چنان تاریک می سود در سیروزی نبا

جه به باد می آوری ای عابر که می گذری از ردیف

چارها

گریه از احباب می خوهد و بسته می لزد

کلاعها حاموش اند به نشانها

در شهریوری که زرد می بارد

با عماری که ازور را می بوده

اندوه از کجاست ای عرب؟

هسته این فصل است که می کوبد بر اعصابم

هسته این مارمعی بر کاهنگی است و

هسته این کوچه های حده شده در صحنه ها...

بس فقط گریه می نوهد و

اشک بر جم می کوبد

نگذار گریه کنم ای الدوه بایز بوس

نگذار ساد را گریه کنم و بگذرم

از ردیف چنارها که عربان اند...

وهنی که نار می سود جشم هایم

باد صدای نارس می افتم

می بواری در عمار و شهریور افسرده است

می باری و می آسی از کوچه ها

## مهدي طهرى

### جدبه

### آن جا

### یک میز

### یک طراوت مطلق هست

### و دریا

### و شعر

### تمام جدبی ساحل

### برای موج ها

### صدقی است

### که از آیینه مواجه شد

### شعر می تراود

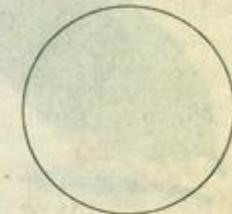
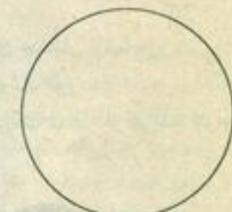
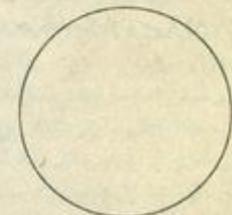
### \*\*\*

# تصویری از آینده

## شعر فارسی

دکتر مرتضی کاخی

2



● در قرن بیست و یکم، جز  
معدودی محقق یا آدمهای  
نوستالژیک، نمی‌توان از  
عموم مردم توقع داشت که از:  
ای ساربان آهسته‌ران، کارام حاتمه‌ی رود  
وان دل که با خود داشتم با دلتانم عی رود  
خوشنان بیاید. کدام ساربان؟  
کدام منزلگاه یار؟ یا از:

سرازبر بروز برد فریض خورشید  
جو خون آسوده دزدی سرمهکن  
نه کودار چراخ نیمه مرد  
که هر ساعت فرون گرددش روفن

دیگر باشکوه‌ترین قصاید را سروده‌اند و بعضاً با قصاید منوچهری، عنصری، فرجی، سیستانی، غضابیری رازی، کسانی مروزی، ناصرخسرو، عطار، حقانی، سنایی، انوری و بسیاری دیگر پهلو می‌زنند.

در یک کلام ملک‌الشعرای بهار، بتنهایی بهترین و باشکوه‌ترین قصاید زبان فارسی را به استقبال رفته و همتراز آنها و بعضاً باشکوه‌تر از آنها قصیده سروده است: ٹکاهی به دیوان قصاید بهار و مقایسه آن با قصاید بلند و برجسته زبان فارسی برای نشان دادن این امر کافی است.

ب - در غزل، شهریار، سایه، سیمین بهبهانی، عماد خراسانی، رهی، حمیدی شیرازی، محمد تهرمان، و از نوپردازان خوش، شفیعی کدکنی، و جوان‌ترها حسین منزوی، محمدعلی بهمنی، قیصر امین‌پور، سلمان هراتی و بسیاری دیگر را داریم که اکر خداوندان شعر فارسی همچون سنایی، سعدی، مولانا و حافظ را کثار بکذاریم - که در هر اندازه‌گیری‌ای مصلحت در آن است که دست کم مولاتا و حافظ را وارد مسابقه نکنیم و گرنه این دو بزرگوار تمام قواعد را برهم می‌ریزند - یکی از درخششان‌ترین ادوار غزل فارسی را ایجاد کرده‌اند.

ج - در رباعی، باز هم به استثنای رباعیات عمر خیام، بسیاری از شاعران این دوره پنجاه ساله نموده‌هایی از شیواترین رباعیات زبان فارسی را سروده و بر جای نهاده‌اند.

د - حماسه‌سرایی و مثنوی‌سرایی را اجازه می‌خواهم از فردوسی و مولاتا آغاز و به همان دو ارجمند تمام کنم. که از پس زادن و مردن این دو، «هیچ زیبا، هیچ رُشتی نبوده‌ست.» که قابل قیاس با اینان باشد.

و اما آنچه شعر کلاسیک پیش از این دوره پنجاه ساله را از این دوره متمایز، و شعر امروز ما را از شعر دیروزین جدا می‌کند - که در این مقوله می‌توان پای حقی حافظ و مولاتا و سایر چکادهای شعر کلاسیک پارسی را هم به میان کشید - وارد شدن مفهوم حقوق انسان زمینی و آزادی و تفکر ملی را یادآوری کرد که امتیازی بس عظیم است که شعر فارسی پیش از

مشروطیت ایران، و ای بسا شعر جهان در این مقایسه، با شعر قرن بیست فناصله‌ای هولناک دارد. این امتیاز، مقوله‌ای بسیار جدی و بزرگ است. در این قرن انسان در

زمان قرن بیست تمام شد، اما آثار عظیم رُشت و زیبای آن - قهراء - تا جهان برپاست. بر جای خواهد ماند. این قرن، که شاعر بزرگ، مهدی اخوان ثالث، آن را فلن شکنچ چهر /برگدشته از عداره /لیک بس دور از فرار مهر خوانده است، هرچه باشد، چه به لحاظ آثار منقی اش از جمله دو جنگ بزرگ جهانی و دهه جنگ رُشت و کریه منطقه‌ای و صدها جنگ داخلی، نسخ شبكه‌های افسانه‌ای قاچاق و تروریسم و آدم‌کشی و کشف و استعمال بسیاری از مواد مخدر و... و چه به لحاظ آثار مثبت‌اش از قبیل اکتشافات بزرگ هوانوردی و فضانوردی و سینما و تلویزیون و ماهواره و رایانه و هزاران گونه اختراع و اکتشاف دیگر، تمام ذهنیت بشر بعد از خود را اشغال خواهد کرد و همه‌جا حاضر خواهد بود. به‌نظر من این قرن به تنهایی از مجموعه تمامی حیات پیش از خود، از ابتدای حیات انسانی بر روی زمین تا آخر قرن نوزدهم، پرمایه‌تر و گستردگرتر و بزرگترین نظریات فلسفی - سیاسی - اقتصادی تاریخ بشر (اندیشه اشتراکی) در این قرن شکل گرفت و به اوج رسید و در اوآخر همین قرن در خواب و خاموشی فرو رفت. احصاء و شمارش دستاوردهای بی‌شمار این قرن در یک دوره کتاب نمی‌کنجد چه رسید به یک مقاله کوتاه، پس به ناکزیر، بگذریم.

اما در ایران و در حوزه فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، آن هم تنها در شعر و شاعری، که پرسش شماست از من: تنها در محدوده نیم قرن از یک قرن - پیش از آغاز دهه سوم تا پایان دهه هفتم تقویم میلادی - یعنی در همان پنجاه سال نکاهی به میران کمی و کیفی «قراآرده»‌های شعر فارسی، نشان می‌دهد که از درخششان‌ترین دوره‌های حیات شعر فارسی است. این یک آذعا نیست؛ یک واقعیت است و نیاز به استدلال ندارد؛ کافی است شاهدهایی بر این واقعیت به اختصار آورده شود:

۱- در زمینه شعر کلاسیک:  
الف - در قصیده‌سرایی، قصیده‌سرایانی چون ملک‌الشعرای بهار، صورتگر، حمیدی شیراز، و حتی نوپردازانی، چون نیما، اخوان، خوبی، شفیعی کدکنی و بسیاری

بخواهد برای شخص خودش شعر بسراید -  
که البته آزاد است، یاد را بند قبول خاطر عامه  
شعرخوان نباشد - که باز هم آزاد است.

- سرشت و سرنوشت زبان و ادبیات، از

جمله شعر، رانه می‌توان به دست مرتعجان  
و متجران و سردابه‌نشینان یادگار اعصار  
نسخه‌لیسی سپرد و مردم را مجبور به  
پیروی از سلایق خارجی و نفوذناپذیر آنان  
کرد، که اینان در جهان کنونی، حداثت، حکم  
غلطنانه‌های پایان یک کتاب را دارند، و نه  
در کف انبوهی از بی‌ریشه‌های فرست طلب  
و خودنمایی، که فرهنگ جامعه را، به بیهانه  
تحجر دسته اول، ملعنة دست و زبان خود  
قراردادند. (بدانیم و آکاه باشیم که قطعه  
ادبی‌های بی‌حال و بی‌مرزه که ... فیل سفره  
شعرند، هرگز غذایت شعری نخواهند یافت.  
کیم با صدایی از جنس صدای احمد رضا -  
رمانتیکو - دراماتیکو - نوستالژیک اجرا  
شوند. اینان حکم «میرنوروزی» را دارند که  
جمعی از کارورزان ورزیده زیر دیلم صدر  
نشسته، فعل‌چند روزی آنها را بر سر زبان  
بیندازند. عمر کارکذاری‌شان کوتاه باد).  
دسته اول جامعه را به بیهانه انتحطاط هنر  
ملی می‌ترسانند و دسته دوم مردم را از  
جمود هندسی دسته اول. کجا رفتند آنها که  
سالیانی پیش، اشک تمساح در مرک و  
تعزیز زبان فارسی که به دست چند نوپرداز  
بی‌بند و بار افتاده است می‌ریختند و  
می‌گفتند: «زمانه بته کمودربی فنای سخن، و کجا بد  
نظریه پردازان اولترادرمن جمع بخش می‌کند، غار  
کبود می‌دود، و صادرکنندگان شاهین‌های  
مکرر؟ از میان چندین ده هزار شاعر  
پارسی‌زبان صاحب دیوان شعر، چند شاعر  
و چند شعر یاقی مانده است و حضور  
روزانه و معتقد در زندگی و سلیقه هنری  
مردم دارد. مردم آزادند. شاعران هم از  
مردمند و آزادند. جامعه هم محکوم به  
پیشرفت است و این درست است که قرن  
بیستم به زمانه خود و زمانه‌ای بعداز خود  
داد، بنابراین به هیچ دایه مهریان تر از مادر  
در حوزه شعر و ادب احتیاج نیست زمانه  
خود داور قاطع و بی‌چون و چرایی است.  
ماندگارها را نگاه می‌دارد و زواید را ببرون  
می‌ریزد و جای هیچ غمی نیست. هر که  
هرچه در چنته دارد بیان می‌دارد و هر که  
هرچه را پستنید بر می‌دارد. به قیم و  
سرپرست هم نیازی نیست. کسانی که

بیش از شکفتانگیز و در حد یک معجزه  
است. از روکی و پیش از او غزل‌سرایی یکی  
از هنرها بزرگ شاعران ما بوده است و  
هنوز هم هست.

اگر به فرض محال از همین امروز دیگر  
یک بیت غزل سروده نشود، همین مدت  
یازده - دوازده قرن، پدیده‌ای منحصر در  
تمام زبانها و فرهنگهای جهان است. به نظر  
من اگر انسان و اندیشه اجتماعی و زبان  
غیرآرکائیک وارد غزل صد سال اخیر  
نمی‌شد، احتمال داشت، و حق بود، که  
فارسی‌زبانان را به تحریر و چمود هنری  
متهم کنند. مکر می‌شود در طول یازده قرن  
سلیقه و زبان و موضوع شعر عوض نشود  
و باز مردم به این آثار تکراری عشق  
بورزند. ماندگاری آن‌گونه شعر را که تبدیل  
به ماندابی عفن - در اوآخر کار و عموماً -

شده بود باید از باتی مرهون وجود  
بی‌سوادی، فقر مادی که عمومیت جامعه را  
از توجه به پیشرفت هنری دور و برکtar  
می‌کرد دانست و از طرفی هم مرهون اختناق  
سیاسی و خواص و خصایص جامعه‌های  
بسته. مشاهده می‌کنیم همین‌که سخن از  
مشروطیت به میان آمد و همزمان و بعد از  
انقلاب مشروطیت، یکباره درون‌مایه و حتی  
زبان شعر تغییر می‌کند، پیش از آن ملاک و  
معیاری = کرایتریایی (CRITERIA) وجود  
نداشت که با کمک آن قطعات شعری که از  
مانداب قرون و صرفاً به کمک وزن و قافیه،  
عرضه می‌شد با شعر صاحب جان و جوانه  
و شور و شعور هنری مقایسه شود، عموم  
مردم کمان می‌بردند که شعر همان است:  
تکرار، بازی با کلمات، صنایع لفظی و  
معنوی همراه با وزن و قافیه. اما، امروز شعر  
حریه خلق است / زیرا که شاعران / خود شاخه‌ای ز جنگل  
خلق اند / به یاسین و سبل گلخانه فلان.

تا صد سال پیش، از آنجا که انسان  
موضوع شعر نبود (به بعضی اخلاقیات  
انسانی یا موارد استثنایی کاری نداریم،  
بلکه به حکم اعم اغلب)، مردم در اختیار  
سلیقه شاعر بودند، با باز شدن قفل‌های  
زندان جامعه بسته و وارد شدن هوای تازه  
به محیط شرسار از اختناق قبلی، شاعران  
در اختیار سلیقه مردم قرار گرفند و شاعر -  
به کفته شاملو - از جامعه برای شعر خود  
سفارش می‌پذیرفت. اکنون هم این حالت، با  
شدتی فزون‌تر ادامه دارد مگر اینکه شاعری



هیئتی تمام قد وبا هیبتی استوار  
موضوع اصلی شعر شد. پیش از این دوره،  
موضوع اصلی سخندازی و زیبایی بود.

۲- در زمینه شعر شویعنی آنچه به عنوان  
«شعر نو» خوانده می‌شود - نه نوجویی و  
نواندیشی که یکی از کهنه‌ترین خصایص  
اندیشه بشتری است - این نوع شعر، در این  
دوره پنجاه ساله به وجود آمد و رشد کرد و  
در کنار درختان تنومند و برومند شعر  
اصیل کهن فارسی به بار نشست. (پیش از  
این - در مقدمه کتاب «روشن‌تر از خاموشی،  
چهارده سال پیش - نوشتم که در کنار این  
دوران درخشنان شعر فارسی، مجموعه  
شعرهای متوسط اعم از «غیر شعر» و «شبے»  
شروع شد از متوسطی که در این پنجاد سال  
سروده شد از مجموعه شعرهای متوسط و  
پایین‌تر از متوسطی که در طول تاریخ  
ادبیات فارسی سروده شده است بیشتر بود.  
این نظر را اکنون به همان اندازه و یا همان  
صراحت تکرار می‌کنم).

جادار در همین جا به نکات اشاره کنم  
که گرچه از مستدرگات شخصی است ولی  
عقیده دارم بسیاری از شعرشناسان نکران  
سرنوشت زبان و شعر فارسی در اعماق  
عقاید خود یا من همداستان باشند و آن  
نکات از این قرارند:

- اینکه غزل و قصیده و رباعی و قطعه و  
سایر اصناف شعر فارسی به مدت هزار و  
چند صد سال در ذهن و زبان مردم  
فارسی‌زبان جاری و ماندگار بوده‌اند، امری

بخواهند مردم را هنوز هم به غزلخوانی  
و ادارند و یا از غزلخوانی باز دارند دست کم  
از دشمنان اصلی حقوق بشرند و دشمن  
واقعی سلیقه آزاد مردم، توسعه آزاد سواد  
و فرهنگ، بتهایی آینده شعر را طبق  
خواسته مردم هر زمان بیمه می‌کند و همین  
کافی است.

- شعر، کم کم در تمام فرهنگهای فعلی  
بشری در جوامع پیشرفتی بیشتر و در  
جوامع محافظه‌کار کمتر، آن سلطه اصلی و  
اساسی خود را که پیش از این داشت از  
دست می‌دهد. امروزه، اقبال به شعر نسبت  
به کذشته، در همه جای جهان کمتر شده و  
احتمال داده می‌شود که از این هم کمتر شود.  
بنابر علتها برای که به اشارت، و محض  
یادآوری کفته شد، از آنجا که من پیشکو  
نیستم صرفاً با اتكا به قاعدة علت و معلول  
می‌توانم بکویم که معلول علتها که  
بر شمرده شد این است:

- در آینده، و به ترتیج از ابهت و عظمت  
شعرهای بلند و پیچیده و پرایماً و ایهام و  
اشارد با کلمات فاخر و معناهای چند پهلو  
که درک آنها نیاز به مراجعه به کتابهای  
سبکشناسی و فرهنگ لغات و غور و  
تفحص داشته باشد بشدت کاسته خواهد  
شد و این‌گونه شعرها فقط در کتابهای  
تاریخ ادبیات خواهند ماند و هراز کاهی  
محقق زبان‌شناس برای مطالعه تاریخ  
تطور شعر پارسی به آنها مراجعه می‌کند.  
در شعر ایران باستان، شعری هجایی -

نه با وزن عروضی شعر موزون بعد از  
اسلام - و کوتاه به نام «خسروانی» وجود  
داشته که بی‌شباهت به «هایکو» یا «ایپنی»  
نبوده است. ضرورت زمانه و کمی فرصت  
برای تعمق در شعر، و سایر ابتلایات  
اجتماعی و جمعیتی و اقتصادی و آموزشی،  
به‌جایی خواهد رسید که شاعران، مضمونی  
حتماً و غالباً تازه و بکر، و تصویری و حسی  
را در بیان ساده و بی‌پیرایه در نهایت  
اختصار به عنوان گونه جدیدی از شعر  
فارسی بسرازیند و مورد توجه عموم هم واقع  
شود: مانند جرقه‌ای درخشان و لحظه‌ای و  
آنی در بستری از ظلام ژرف و سیال. عیان  
کیارستمی که یکی از عاشقان شعر کلاسیک  
فارسی است و به میزان زیادی از این‌گونه  
شعر، از غزل و قصیده و قطعه، در حافظه  
دارد اخیراً، نخست با دودلی، و سپس با

بزرگ دولتش به خواب ابدی فرو رود.  
سرنوشت «فرم» شعر کهن، حتی شعر  
نیمایی، از این هم غمانکیزتر می‌شود. مثلاً:  
جوی خنکیده است و از بس تنگی، دیگر برابر  
جو، بوته‌های بارهنه و بوته و خطمی خوابشان  
بردهست...

به گمان در آینده نه «جُو» بی در کار  
باشد نه با غی که بوته‌های بارهنه و بوته و  
خطمی از فرط تنگی در کنار جویباری  
خوابشان ببرد. این‌گونه تصویرها به  
سرنوشت قصه‌های شادپریان دچار  
خواهند شد. وزن و قافیه و صنایع بدیعی،  
سرنوشت حساب «جمل» و «ماده تاریخ» را  
خواهد داشت که بعضی از دانشجویان  
کنگاوه در رشته‌های ادبی دانشگاهها  
اطلاعی اجمالی از آن به دست خواهند اورد.

- تعداد شاعران زیادتر خواهد شد و  
تعداد شعر کمتر. شباهت شعرها به هم  
بیشتر می‌شود و سبکها در هم خواهد  
آمیخت. زبان فاخر و تعین بیان، جای خود  
را به زبان ساده، خلاصه، و صمیمی و  
محاوره‌ای خواهد داد و اکر باز هم شعر را  
«رستاخیر کلام» بدانیم. در آن زمان، بادمان  
در دست خواهد ماند و بس: اما انسان در  
شعر می‌ماند. زمین و حیات زمینی در شعر  
می‌ماند و مضمونهای سهل و معنی، شعر  
را از غیر شعر جدا خواهند کرد. شاعر،  
کاشف و صیاد لحظه‌های غریب و ناکاد  
خواهد بود که همه می‌بینند و از کنار آن  
می‌گذرند و به‌خاطر نمی‌سپارند. از آنجاکه  
با توجه به سرعت سرسام اور دکرگونی  
پدیده‌ها، تصور بازگشت دنیای آرام و  
آسوده و عاطفی با مردمانی به هم پیوسته،  
امری محال می‌نماید، بنابراین احتمال هیچ  
بازگشتی به اصل و اول، وجود ندارد. در  
ضمن تصویری از دنیای پس از آن هم به  
ذهن خطرور نمی‌کند. اکر احتمال بازگشت  
غیرممکن باشد، و ادامه راه موجود بی‌نهایت  
یا میهم شاید شعر فارسی به اینجا بررسد که  
«ما هیچ، مانکاد». برای اخرين بار به احترام  
قله‌های شعر کهن فارسی از اغار تابه  
امروز و سپس جهان عظیم و اصیل  
چکادهای شعر نیمایی (نیما، شاملو، اخوان  
ثالث، فروغ، خوبی و حتی سپهری) از جا بلند  
شویم و خبردار بایستیم.

شعر آینده، قلمرو اش جغرافیای جهان  
است که بخشی از آن در ایران اتفاق می‌افتد. \*

شجاعت و اعتماد تعدادی از این‌گونه  
قطعه‌های سروده‌ی خود را برای من خواند.  
که از لحاظ فرم با «خسروانی» شباهتی قابل  
تأمل دارد. از او خواستم که به عنوان نمونه  
چندتا از آن قطعات را به من بسپارد. تا در  
همین شماره از مجله بدhem چاپ کنند که  
قبول کرد. این‌گونه سرایش شعر را یکی از  
راههای آینده شعر فارسی می‌دانم و این که

شعر از این معبر معتبر عبور خواهد کرد.  
من متعلق به زمان خاصی هستم که  
مخاطب شعر هم از قصیده منوجهری و  
فرخی و ناصرخسرو غرق التاذان و تفاخر به  
زبان مادری می‌شد، هم از حساسه فردوسی  
و رباعیهای خیام و غزلهای عرفانی مولانا و  
فصاحت سعدی و نبوغ حافظ تا... امروز از

شعر نیما و اخوان و شاملو و دیگران، نسل  
پیش از من جز محدودی، از شعر نو پرهیز یا  
هواس داشتند. نسلهای بعد باز هم جز  
معدودی با شعر کهن بیگانه خواهند بود.  
ضرورت زمان است و کسی را به دوست  
داشتن چیزی که نمی‌داند و یا نمی‌خواهد  
بسانند نمی‌توان و داشت یا به‌خاطر آن  
سرزنش کرد.

در قرن بیست و یکم، جز محدودی محقق  
یا آدمهای نوستالژیک، نمی‌توان از عموم  
مردم توقع داشت که از:

ای ساربان آهنه‌دان، کارام جانم می‌رود  
و ان دل که با خود داشتم با دلشتم می‌رود  
خوششان بیاید. کدام ساربان؟ کدام  
منزلگاه یار؟ یا از:

سراز البرز بروزد فوص خورشید  
چو خون آلد دزدی سر ز مکن  
به کودار جوان نیمه مرده  
که هر ساعت فرون گرددش روغن

و بسیاری شعرهای بلند و فاخر  
دیگر سرنوشت شمع و پروانه از گل و بلبل  
هم غمانکیزتر خواهد بود. در تهران کنونی با  
جمعیتی در حد هفت - هشت میلیون نفر  
کمان نمی‌کنم یک پروانه پیدا شود که کرد  
شمع بکردد و بسوزد و پروانه اشک بریزد،  
چه رسد به آینده... شعر پیش از مشروطیت  
ما که چند قاره آن در اشغال پروانه‌های  
عاشق بود و دست درازی باغبان به یک بوته  
کل موجب بلند شدن فریاد اعتراض صدها  
بلبل می‌شد، چاره‌ای ندارد جز اینکه مثل

آهوى کوهی از دشت چشم بپوشد و در

لابه‌ای کتابهای گردگرفته کتابخانه‌های



## عباس کیارستمی

چکونه  
می‌تواند زیست  
سنگ پشت پیر  
سیصد سال  
بی خبر از آسمان.

تکه‌ای نان  
قسمت می‌شود  
میان پنج کودک کرسته  
زنی پا به ماد.

بر خورد قهرآمیز دو فاحشه  
عصر یکشنبه  
هنکام خروج از کلیسا.

زنی بیدار  
دل کنده از نوازش  
در بستر مردی هفته.  
پنج زن آبستن  
در سکوت اتاق انتظار  
عصر پنجشنبه.

زنی آبستن  
می‌گرید، بی‌صدا  
در بستر، مردی هفته.

صد چرخ می‌زند در هوا  
و می‌افتد  
در دست کودکی بازیگوش.

گریه امام نمی‌دهد  
وقتی،  
جایی برای گریستان نیست.  
زنی پا به ماد،  
بیدار،

در جمع پنج دختر  
و یک مرد  
خفته.

دستانی لرزان،  
یک کمان کشیده:  
لحظه رهایی،  
برای پرنده.

نور مهتاب  
ذوب می‌کند  
یخ نازک رود کهن

به دنبال سراب  
به آب رسیدم،  
بی احساس تشنگی.

سالهاست...  
مثل پر کاد،  
در میان فصول،  
معلق.

در معبدی متعلق به  
هزار و سیصد سال  
یش، ساعت

هفت دقیقه مانده به  
فت.

همیشه با کسی  
قرار ملاقات دارم  
که حاضر نمی‌شود،  
که نام او در خاطرم نیست.

در میان صدھا سنگ  
کوچک و بزرگ  
می‌جنبد تنها  
یکی سنگ پشت.

چه خوب،  
که نمی‌بیند،  
سنگ پشت پیر،

پرواز سبکبال پرنده را.

یک سیب سرخ

# جایگاه شریعت، سنت و تجدد در گذشته، حال و آینده

گفت و گو با حسن یوسفی اشکوری

علی عظیمی نژادان

که برخلاف فرد سنتی که مجموعه‌ی میراث گذشته را بدون نقادی و جالش می‌پذیرد فرد مدرن با یک بازنگری بر مفاهیم سنتی آن‌ها را پالایش، تکامل و توسعه می‌دهد و بین وسیله سنت را عصری و نو می‌نمايد. بنابراین در یک کلام فرد سنتی کسی است که مخالف عصری شدن سنت و مخالف هر گونه فهم جدید و قرائت تازه‌ی از سنت است ولی توکرا کسی است که سنت را نقدیم کند و آن را پالایش و تصفیه می‌نخاید و سپس آن را با یک تفسیر نویسی می‌پذیرد. و ما معیار فرد مدرن به جالش و نقد سنت می‌رودم و با معیارهای امروزی آن‌ها را می‌پذیردیم با توجه به این مقدمه‌ی کلی می‌خواهیم وارد آن<sup>۱</sup> مقوله‌ی نحله بشویم و آن‌ها را مورد ارزیابی قرار دهیم.

گفتم که جریان یا نحله‌ی اول رویکرد اسلام در قرن معاصر ایران، جریان سنتی بود است. و مظنو از اسلام سنتی، همان اسلام است که از ۱۲۰ سال پیش برای ما به اثر رسیده است که بخشی مربوط به اسلام به مفهوم عام کلمه بوده است که عمدتاً این نوع اسلام تا تصریح صفویه بر ایران حاکم بود (یعنی اسلام اهل سنت) و بخشی هم به تشیع بازمی‌گردد. که هر چند در قبل از دوران صفویه هم این جریان تشیع در ایران قدرتمند بوده است اما در عین حال از دوران صفویه به بعد در ایران این جریان غلبه پیدا نموده و به هر حال امروزه میراث امروزین اسلام و تشیع به صورت فرهنگ، افکار و اندیشه‌های سنتی در آمده است و ما امروزه آن‌ها را در اختیار داریم. پس به این نوع رویکرد اسلام سنتی نام نهیم یعنی اسلامی که میراث کاشتگان ما می‌باشد.

این نوع اسلام که از گذشته موجود بوده است تا در این جدید هم وجود داشته و در مواجه با غرب هم از خود مقاومت‌هایی بروز داده است. که البته در دوران قبل از مشروطه که وجه غالب تفکر علماء سنتی بوده است این مقاومتها شدیدتر بوده است ولی در دوران مشروطه و پس از آن، به دلیل نفوذ و رسوخ افکار و اندیشه‌های جدید موجب تحت تاثیر قرار گرفتن سیاری از علماء و روحاenia درجه اول ما هم می‌گردد و همین امر باعث می‌گردد که سیاری از آن‌ها با بخشی از افکار و اندیشه‌های جدیدم او و هم‌نوا کردند. که در واقع می‌توان گفت که خود پیروزی جنبش مشروطه تا حد زیادی مردهون حبایت و همراهی بخشی از علماء از آن بود. به این ترتیب می‌توان گفت که در اوان مشروطه و مدنه پس از آن نحله اسلام سنتی به ۲ شاخه‌ی عده تقصیم می‌گردد عده‌ی از علماء در این میان، سنتی محض بودند این‌ها در زمرة همان کسانی بودند که با جنبش مشروطه به مخالفت برخاستند و حتی آن را سراسر کفر، شرک و زندقه دانستند. و بخشی از علماء هم با وجود سنتی بودند. لایه‌ها و لعاب‌هایی از تجدد را

این سنت‌ها چیستند؟ خود می‌تواند به تنهایی بحث مستقلی باشد که از حوزه‌ی بحث ما اکنون خارج است. و حالا من فقط به اختصار عرض می‌کنم که برخی از سنتی که امروز مادر جامعه‌ی خودمان دارا می‌باشیم، میراث دار آداب، فرهنگ، اندیشه‌ها، اخلاق، کردار، گفتار، رفتار و منش ما در طول تاریخ ایران است و دومنین خاستگاه و سرچشمی سنت ما اسلام است. یعنی از هنگامی که اسلام وارد ایران گردید به هر حال هم اسلام در ایران اثر گذاشت و هم البته از فرهنگ قدیمی ایرانی هم اثر پذیرفته است بنابراین یک رابطه‌ی دیالکتیکی و یک تعامل بین اسلام و فرهنگ و آداب و سنت ایرانی به وجود آمده است.

و البته سرچشمی سوم سنت ما، اقوام مختلف هستند که پس از اسلام وارد فلات و مناطق مرکزی ایران شدند و حکومت‌های مختلف هم پذید اورند مانند اقوام عرب و ترکان غزنوی، سلاجقوی، مغول‌ها، گورکانیان و ... و کرچه گفته می‌شود که این اقوام اکثری در فرهنگ ایران مستحب شدند و تحت تاثیر آن قرار گرفتند ولی به هر حال نمی‌توان انکار نمود که بر فرهنگ و سنت ما هم تاثیرات فراوانی برخای گذاشتند.

اما سرچشمی چهارم سنت ما هم افکار و اندیشه‌های جدید غربی است. الان ما معمولاً به طور مطلق افکار و اندیشه‌های جدید غربی را کاملاً نو به حساب می‌آوریم و در عین حال اندیشه‌های ما قبل وارد اندیشه‌های جدید به ایران را کاملاً کهنه و مربوط به دوران و عصر سنت محسوب می‌کنیم. ولی واقعیت امر این است که درست است که در ۱۰۰ سال گذشته سنت و تجدد در ارتباط با تختیت کامه‌های ورود اندیشه‌ها و مفاهیم مدرن غربی به ایران می‌رسیدند و تأثیراتی داشته باشیم.

فرضاً یکبار از بیدگاه اقتصادی می‌شود این تقسیم‌بندی را صورت داد. یکبار از دید سیاسی می‌شود چنین عمل نمود و ... اما تقسیم‌بندی و تقسیم‌بندی های مختلفی (یسته به نوع ضوابط) داشته باشیم.

اما وقتی از این زمینه وجود دارد به این نحله نظری با آن‌ها مخالفت نماید. و اگر مخالفت هم در این زمینه وجود دارد به این دلیل است که تکلیف ما در ارتباط با سنت و تجدد غربی، هنوز شخص نگرددیه است.

۲۱ شده‌ایم و بر آن هستیم که به بهانه‌ی ورود به قرن جدید، یک بازنگری کلی بیرامون فرنی که گذشت و فرنی که وارد آن شده‌ایم از وجود مختلف داشته باشیم و خوشحال خواهیم شد که جنابعالی به عنوان نخستین سوال، رویکردهای مختلفی که بیرامون دین شناسی در ۱۰۰ سال گذشته (عنی از مشروطه به این طرف) در کشور ما وجود داشته است اشاره نماید و بیرامون هر یک از این رویکردها و دیدگاه‌ها توضیحاتی ابراز فرماید.

همانکونه که می‌دانند در میان پیروان تمامی ادیان تفسیرها و رویکردهای مختلف و متفاوت و در برخی موارد متقاضی وجود دارد. که البته با گذشت زمان برخی از این تفسیرها به دلایلی از عرصه‌ی رقابت خارج می‌شوند و در مقابل برخی تفاسیر نو و جدید هم پیدا می‌آیند. ولی به هر حال ضمن اینکه این جدال و تضاد کهنه و نو در رویکردهای دینی همواره وجود داشته است امادر عمل، هیجان و در هیچ دینی این تعارض‌ها از بین نمی‌رود و زایل نمی‌شود. و شما در تاریخ چند هزار ساله ادیان مختلف اعم از اسلام و یهودی و مسیحی، و ... این نکته را به خوبی می‌توانید مشاهد کنید اما در مورد سؤال شما که مبنی بر این است که ما مجموعاً چند رویکرد و دیدگاه‌های مختلف نسبت به دین در قرنی که گذشت دارا بوده‌ایم باید بگوییم که ما مجموعاً می‌توانیم طی یک تقسیم‌بندی ۲ رویکرد مختلف را برای دین‌شناسی قابل شویم. اما قبل از پرداخت به این تقسیم‌بندی بهتر است که اینتا مبنی این تقسیم‌بندی را مشخص نماییم. چون هر تقسیم‌بندی درباره‌ی مسائل و مفاهیم مختلف براساس یک ضوابط انجام می‌شود به همین دلیل هم است که از یک واقعیت اجتماعی می‌توانیم طبقه‌بندی و تقسیم‌بندی های مختلفی (یسته به نوع ضوابط) داشته باشیم.

فرضاً یکبار از بیدگاه اقتصادی می‌شود این تقسیم‌بندی را صورت داد. یکبار از دید سیاسی می‌شود چنین عمل نمود و ... اما معیار تقسیم‌بندی من در اینجا معیار چالش بزرگ عصر ما یعنی سنت و تجدد است. و با توجه به این معیار است که من تحولات فکری و اندیشه‌ی دینی را در روزگار معاصر و در همه‌ی نقاط جهان از جمله در ایران، با معیار سنت و تجدد نکاه می‌کنم. و با این معیار چنانکه گفتم می‌توانیم ۲ نحله، رویکرد و دیدگاه‌های مختلف را در اسلام معاصر مشاهده نماییم.

اما نحله‌ی نخست همان اسلام سنتی است. حال خوبست که قبل از توضیح این نحله اینتا تعریف مجددی از سنت و تجدد ارایه نماییم. ما فنکامی که از سنت بحث می‌نماییم، منظورمان از آن مجموعه‌ای از آثار، افکار، اندیشه‌ها، اخلاق، کردار و رفتار و در یک سطح کلان میراث گذشتند می‌باشد (یعنی آنچه که در گذشته در اختیار ما امروزه قرار گرفته است) حالا اینکه سرچشمی

صورت کمی متعادل تر) همچنان باقی ماند و الان هم در متن جامعه خودمان به لحاظ عدی می‌توان گفت که اکثر مردم جامعه، اکثر علماء و روحانیون ما و اکثر فقهای ما همچنان سنتی هستند و این افراد سنتی به دلیل اینکه اصولاً غیرسیاسی و غیرایدئولوژیک هستند و به عبارتی دیگر اسلام را دیگر به عنوان یک مکتب و اندیشه‌ی راهنمای عمل (حتی در حیطه‌ی سیاست) هم قبول ندارند. و اساساً با مفهومی به نام حکومت اسلامی هم مخالفند. لذا می‌بینیم که در دوران قبل از انقلاب هم، اکثر علمای ما هم اینجنبین بودند و با ولایت فقهی هم از همین منظر مخالفت می‌ورزیدند. چرا که طبق آن دیدگاه سنتی و اندیشه‌ی سیاسی شیعه حکومت اسلامی آن حکومتی است که در رأس مشصوم باشد و در زمان غیبت هم چون مشصوم موجود نیست پس هیچ حکومتی نمی‌تواند حکومت شرعی به معنی فقهی کلمه به حساب آید. پس به همین دلیل هم با ولایت فقهی به مخالفت بر می‌خواستند. و با مبارزه‌ی اقای خمینی هم مخالفت می‌ورزیدند و استه در دوران انقلاب برخی از کسانی که چنین تفکراتی را داشتند به دلایل این تفکرات را بروز ندادند و دنباله‌گروی مردم شدند (درست هاند زمان مشروطه) و از انقلاب حمایت نمودند و حتی خود را جزو سردمزاران انقلاب منسوب نمودند (کسانی مانند ظلوفی و دیگران)، افرادی هم از این دسته بودند که در برابر انقلاب موضع کرفتند (مانند مرحوم کاظم شریعتمداری و اقای خویی و... او برخی از آنها هم سکوت را بیشتر نمودند) اما این مرحوم گلایاکانی و مرعشی تحقیقی و... که البته این دسته‌ی اخیر به طور ضعیف تفاصیلی از جمهوری اسلامی می‌نمودند. متنها دفاع آنها دفاع اعتقادی نبود بلکه مقدار زیادی یا تاثیری از مصلحت اندیشه‌ی آنها بود و مقدار زیادی هم ناشی از سیستم فکری سنتی آنان بود که به هر حال کرجه حکومت‌های پس از دوران غیبت را شرعی محسوب نمی‌نمودند ولی چون اعتقاد داشتند که به هر حال حاکمان وقت روحانی و شیعه هستند، پس باید از آن‌ها حمایت نمود و پس در یک کلام اولین تحملی تفکر اسلامی جریان اسلام سنتی است که اکر جه از تدریش نسبت به سال‌های مشروطه و ۴۰-۲ سال قبل کاسته شده است ولی هنوز جریانی قدرتمند در جامعه محسوب می‌شود و شفود زیادی را دارا می‌باشد.

اما اسلام دومی که من از آن نام می‌برم، به نام تحملی اسلام سلفی نوکرایی باشد. درباره‌ی این نوع تحملی اسلامی تاکنون سخن کمی گفته شده است و شاید برای خلیلی از افزاد تازه و تو جلوه نماید. پیروان این تحملی فکری در واقع مسلمانانی هستند که به لحاظ نوع تفکر، سنتی هستند یعنی کم و بیش به آن میراث گذشته، پایین‌بادند. اما در عین حال اعتقادشان بر این است که انسان و پایه‌ی اسلام بر توحید و حق شرک و حق خرافه استوار است. و در طول تاریخ، اسلام توحیدی عقائی زلای به تدریج با شرک و خرافه و انواع و اقسام پیرایه‌ها الوره و امیخته شده است و بنابراین کاری که امروز بر عهده‌ی ما می‌باشد این است که بیاییم و این اسلام خرافی را ارزیابی و تقادی قرار نگرفته و... همچنان در جامعه ادامه پیدا نمود و سنت‌گراها هم در مجموع (بخصوص در عصر رضاشاه) مقاومت سیاسی را سامان دادند و صرفاً از موقع دفاع از سنت به مقاومت در برابر مقولات مدنی ادامه دادند. و پس از شهریور ۲۰ هم این جریان سنتی (البته به



و اسلامی آن‌ها در برابر این عمل بلند شد و آن را حرام اعلام کردند. و مادر دورن پس از مشروطه حتی به فردیه نسبت روشنگری چون مدرس هم بر می‌خورد و می‌بینیم که او هم کم و بیش دارای همان افکار سنتی است. بطوریکه هنگامی که در مجلس دوم از طرف پرخی مطرح می‌شود که زنان هم می‌توانند حق رای دادن داشته باشند وی در آن مجلس نطقی می‌نماید و ایران می‌کند که وقتی من دیشب این مورد را از برخی نمایندگان مجلس شنیدم تقویت نهادم بخواهم و استدلال‌هایی هم که در آینه این است که کند این است که زنی که خداوند او را ضعیفه خلق نموده است. باید تحت کفالت مرد باشد، موجودی شاقص العقل است و... چطور می‌تواند در رأی دادن شرکت کند و ما چطور چنین فتوای را دادند هنون به عمق این سخنان پی‌برده بودند. بنابراین در مجموع اینکه افراد کسانی بودند که تا حدودی توگرا شده بودند ولی در واقع بن تفکراتشان هنوز سنتی باقی مانده بود و چنان به تمام مفاهیم تجدید و مدرنهای پی‌برده بودند و حاضر هم نشده بودند که به تمام لوازم مدرنهای ترن بدستند یعنی هم به مبانی تفکر مدرنهای پی‌توجه بودند و هم به لوازم آن

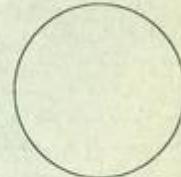
اما آن جریان سنتی مخصوص در دوران پس از مشروطه همچنان باقی ماندند و بزرگترین ویژگی آن‌ها هم در طول تاریخ این بوده که کاری به دنیای سیاست، حکومت، دولت، غرب و تحولات جدید نداشتند. بیشتر منفعل بودند و اگر هم می‌خواستند که برخوردي فعال داشته باشند. این است که می‌گوییم سیاری از مفاهیم و مقولات مدرنه امروزه دیگر جزو سنت مار آمده است. و مادریگر در برخی موارد بدان صورتی که در ۱۰۰ سال گذشته می‌اندیشیدیم امروزه دیگر آنکه سنتی باقی ماندند می‌توانیم رفتار کسانی چون مدرس را هم اینکونه توجیه نهاییم. در صورتی که می‌دانیم که امروز حقیقتی مرتاجعترین روحانیون ما هم لائق دیگر در حیطه‌ی نظر چنین سخن نمی‌گویند و اگر هم سخنی در این باره ابراز کنند دیگر استدلالشان اینکونه نیست. این است که می‌گوییم سیاری از مفاهیم و مقولات مدرنه بروخور مقاومت آمیز سیاسی می‌نمودند. بعض کسانی چون شیخ فضل الله توری و سید کاظم پژوهی (در عصر مشروطه) و سیاری از علماء و روحانیون که بارضاشاه و حکومت او به مخالفت بر مقولات غربی دیده‌ایم. مثلاً برخور در شدید علمای این را برابر پلاک گذاشتند به در منزل را در زمان مرحوم محمد حسین خان سپهسالار (وزیر ناصرالدین شاه) شاهد بوده‌ایم که صدای

افراد در همین حد اسلام شرک و توحید خلاصه می شود. لذا اینها با بسیاری از سنن و آداب و افکار و امورهای رایج مذهبی مخالفت می کنند و همچنان که گفتم دفاع آنها عموماً از موضع دفاع از توحید است (و این سنن را شرک به حساب نی اورند)

این تحله البتة در میان اهل سنت هم رواج دارد و خودش را در جریان و هابیگری نشان می دهد و بسیاری نام این فرقه یا تحله را «سلفی کردی» و برحی هم «نوخنبلیان» نامیده اند اجرا که مؤسس فرقه و هابیگری یعنی محمد بن عبدالوهاب خود حنبلی محسوب می شد و به قول خودش و امداد این تیمیه عالم سنی قرن ۷ هق بود و چنانکه می دانید خود این تیمیه و امداد محمد بن حنبل پایه کنار فرقه حنبلی در قرن ۲ هق بود)

وهابیون در ضمن آغازگر حبشه اسلامی

## 2



بورهاند. عدای هم به آنها لقب پیرایش کران نام نهاده اند یعنی کسانی که در صددند تا اسلام را از خرافات یاک نمایند این افراد نسبت به غرب و تعدد با مخالفت می ورزند و یا در صورت عدم مخالفت با انعقاد برخورد می کنند. یعنی کم و بیش به هر حال به هم ریستی مسائل امیر با تعدد تن در داده اند اما به لحاظ ایندولوزیکی و افکار خودشان چندان میانه ای با تعدد و مفادیم مدرن غربی ندارند و اصولاً جالش سنت و تعدد به مفهوم چالش میراث اسلامی با غرب در مستور اولیه کارشان نیست و این گونه مطالعه چندان اهمیت برای آنها ندارد.

مثلًا برای تحله اسلام سنتی که ازان نام برده دنخانه اسلام و کفر (به معنای غرب) حائز اهمیت است و آنها اکثر با غرب سیاسی هم مخالفت می کنند منظورشان غرب استعمار کر است و اندیشه هم چندان برای آنها اهمیت ندارد و آنچه برای آنها حائز اهمیت است شریعت

اسلام (ظواهر و آداب و رسوم اسلامی) می باشد اما در تحله اسلام سلفی نوگرا «تحلله توحید و شرک برایشان اهمیت ندارد و بس و به این دلیل به آنها «سلفی» اطلاق می شود که معتقدند که طبق روایاتی خالص ترین و نایترین و سالمترین نوع اسلام، همان اسلام سلف صالح است و سلف صالح را هم به صحابه پیامبر و برخی هم به تابعین نسبت می دهند. معتقدند که ما باید به اسلام زمان صحابه و تابعین برگردیم و از آنها بیروزی کنیم (یعنی اسلام قرون اول و دوم هق)

چرا که اسلام خالص و ناب و سالم تو حیدی در آن زمان وجود داشته است و در دوران بعد هر چقدر که از اسلام زمان پیامبر و دوران وحی دور شده ایم، رنگ توحیدی دین اسلام کمرنگتر شده است و بر میزان تاخالصی و شرک آن افزوده گشته است.

پس مبنای اندیشه و تفکر آنها بر مبنای شرک و توحید و خرافه زدنی، و پیرایشکری از دین است و البتة دو مبنای هم برای این عمل

پیرایشکری بازند یکی از مبنایها قران است و این افراد برخلاف سنتی های نوع اول به روایات و سنت چندان اهمیت نمی دهند ولی به قران اهمیت پسیاری می دهند و لازم به ذکر است که سنتی های نوع اول اکر هم به قران توجه نشان دهند تنها به ۵۰۰ آیه قران که معروف به آیات الاحکام هستند توجه نشان می دهند ولی این دسته اخیر (سلفی نوگرا) اتفاقاً به آن ۵۰۰ آیه چندان توجهی نشان نمی دهند و بر ۴۰۰ آیه دیگر که مربوط به موضوعات گوناگون است اهمیت پیشتر قابل می شود.

\* اما چراهای این تحله فرقی، نوگرا اطلاق می کنند در صورتی که به ظرفی دست دهند که یون آدمی اندیشه آنها همچنان سنتی است همچنین لطف بفرمایید و مصادیق این تحله فرقی را مین گردانید

عرض کنم که چون این افراد نسبت به میراث سنت پس از قرن دوم دیدگاه انتقادی دارند. و یک مقدار هم تحت تاثیر عقایلیت جدید فرار کرده اند (و می دانیم که مهمترین ویژگی عقایلیت جدید هم عقایلیت انتقادی است) از این جهت این افراد از سنتی ها، فاصله کرفته اند، و نوگرا محسوب می شوند و یا لااقل صبغه نوگرا بی در آنها به نسبت سنتی ها قوی است و اما مصادیق آنها همانکوئه که ذکر نمودم، در میان اهل سنت، و هابیها هستند و در ایران و در تشبیع از مشروطه به بعد، نخستین کسی را که می توانیم از او به عنوان بنیان گذار و مؤسس این حریان (سلفی نوگرا) نام ببریم، «شيخ هادی بر جسته ای این حریان در دوره رضا شاه، شریعت سنتی این محدود و عظمت اسلامی که مد نظر آنهاست اسلامی کاملاً سیاسی است یعنی اینها دوساره می خواهند که عظمت اسلام و عزت اسلام را در پرتو یک خلافت اسلامی مطرح نمایند

\* یعنی آبامی توان گفت که این دسته بیش از جنه های نتلری دین اسلام به جنه های پر اینک و عمل اسلام نوجه شان می دهند

- یله، یعنی مهمترین مساله برای اینحالجای محدود و عظمت اسلامی است و از نظر اینها این محدود و عظمت هم رمانی امکان بیش از است که یک نوع امپراطوری و خلافت اسلامی داشته باشند و این مورد اخیر هم وقتی ممکن است که شریعت اسلام به طور کامل اجرا شود، و مخاطر از اجرای شریعت اسلام هم عمدتاً همان اسلام فقهی با همان اسلام تاریخی، تقادی و بالایش نشده فقهی شیعی می باشد و شاید همین دلیل باشد که از دوران پس از مشروطه علمای شیعه وارد عرصه مبارزات بینادکرایانه سدها نمایند یعنی از یک طرف آنها احمد و سام و استعمار مبارزه کردند و از طرف دیگر هم (البتة از دوران قبل از مشروطه) عدای از علماء محاکومت هم در افتادند. و بعد هم سیر اینها به دوران رضا شاه

ملعون به وسیله سنت اولیه داشت

کفتم وی حلقه‌ی درسی تا آخر عمرش در تهران داشت که کسانی چون مهندس سحابی و دکتر شریعتی در کلاس وی حضور می‌باشدند به طوری که مرحوم دکتر شریعتی در مجموعه‌ی اثار خود از او بسیار تجلیل می‌کند و می‌گوید کرچه دوره‌ی تلقن من در کلاس میرزا ابوالحسن فروخی بسیار کم بوده است اما فیض زیادی از وی بردهام بیشترین دلگذگی میرزا ابوالحسن فروخی رویکرد فلسفی - عرفانی به دین بوده است و او آن طرف هم کوششی چشمی نسبت به علم تحریبی جدید داشت و مهندس بازرگان هم روابطی می‌کند که ایشان سعی می‌نمود که بیشتر از رویکرد امروزی به دین نگاه کند و تکیه‌گاه اصلی ایشان هم قرآن بود مسلمانی شود و خوب است برای ایشان مهم بود مسلمان را مکرداً انتقادی به غرب داشتند و سپس بر سرور عرفانی و اسلامی معتقد بودند. من سه دلیل نقش اثراکاری که در مدل روشنگران دینی پس از شهریور ۲۰ داشته است می‌توانم به او لقب بدر



نواندیشی دینی در ایران بدهد و پس از ابوالحسن خان دروغ خان افراز سیاری سر و کار دارید که مسلمان همه را من شناسید و کسانی چون مهندس بازرگان، دکتر سحابی، مرحوم دکتر محمد سخاب طلاقانی مرحوم دکتر شریعتی، مرحوم دکتر سامی، دکتر حبیبا، پیمان، دکتر ابراهیم یزدی و در این تحلیه فکری قرار می‌گیرد.

\* اتفاقات آن‌ها بقیه تحلیله‌هار در جست این دسته افراد در عین حال که هم به سنت اعتقاد دارند و هم به شریعت اسلامی پایه‌ند هستند اما در ضمن تفاوت‌هایی هم در بین آن‌ها نسبت به رویکردشان به سنت و شریعت وجود دارد.

متلاً جریان راست نوادیش اکه می‌توان بهشت آزادی را حرو این طبق - حسوب بوده است که ایشان رشیس دارالعلومین مرکزی در تهران بوده است. و می‌گویند که اصل رویکردی عرفانی به اسلام داشته است و چنان‌هم با اسلام سیاسی میانه‌ای نداشت و جالب این است که هنگامی که ایشان رشیس دارالعلومین مرکزی در تهران بوده است. مرحوم مهندس بازرگان هم در آنجا تحصیل می‌نمودند و خود سیستم فکری محافظه‌کارتر به شریعت اسلامی و سنت بیشتر پایه‌ند هستند و به اصطلاح شریعت‌گران و سنتی تر هستند و جریان جب نوادیش نسبت به مسائل مدنی و جدید نظریه هدف، موسیقی، حقوق بشر و بیشتر توجه

شعارهای سنت‌گرانی نیست بلکه سرجشمه شعارهایی نظیر: آزادی، استقلال، حکومت اسلامی، عدالت اجتماعی از آن روشنگران دینی بوده است که مایدان‌ها اشاره خواهیم کرد.

حال پس از اشاره به این ۲ نوع اسلام، به اسلام نوع چهارم می‌رسیم که اسلام نوکرا و نوادیش است که آنthe ما، بین اسلام نوکرا و نوادیش تفاوت می‌گذاریم و نوکراها را کسانی به حساب می‌آوریم که تحدیدگرایی و تو شدن را می‌پذیرند، تجدید نظر در تفکر و امورهای دینی را می‌گذارند و دارای سیستم مکری نقادانه نسبت به امورهای دینی فستند ولی در عمل نوادیش نیستند اما نوادیش کسی را گویند که علاوه بر نوکرا (این عرصه‌ی نظر)، عملاً هم خود به تجدید نظر در آنین و تغیر اسلامی دست می‌زند و صاحب انتکار و تو اوری است. منتها می‌منظور اینکه بحث را خلیل کسترده نگذیم در اینجا مسامحتاً این دو واژه را یکسان می‌نگاریم به هر حال اسلام نوکرا و نوادیش نوع چهارم اسلامی است که از آن مام می‌بریم و این نوع اسلام در عین مشاهده‌هایی که با ۲ اسلام قبلی دارد دارای مقاطع افتراقاتی است که آن را از بقیه جذا می‌سازد رکه‌های این نوع اسلام نوکرا را ما از زمان قبیل از مشروطه و در اندیشه‌ی کسانی چون طالبوف، زین العابدین مراجعاًهی، سخن‌هادی نجم اسلامی و دیگران می‌توانیم مشاهده نماییم اما در تاریخ‌شناسی این حرکت در ایران معمولاً نخستین رکه‌های نوادیشی و توکرا می‌گویند را به سیدجمال الدین اسدآبادی منتسب می‌کنند خصوصاً در مقالات جمالیه ماعوارد سیاری از این نوکرا (این نوع اسلام نوکرا) مشاهده می‌کنیم

الته سید حمال هم در مجموع بیشتر نوکرا بود تا نوادیش. جرا که وی به دلایل مختلف در عمل چنان فرضت اندیشه‌یدن نداشت و بیشتر در گیری مسائل سیاسی و عملی روز بود. اما پس از سیدجمال من فکر می‌نمایم که نخستین کسی که به عنوان نوادیش اسلامی می‌تواند مطرح باشد و به تفکر و اندیشه برعکالت سیدجمال به طور جذی توجه نموده است میرزا ابوالحسن خان فروخی می‌باشد که متأسفانه چنان‌دان در ایران شناخته شده نیست. وی که برادر محمدعلی خان فروخی از کاکا‌الملک بوده است فردی عارف، فلسفه‌دان، فویسند و متفکر بوده است و در دوران قبل و بعد از رضاشاه باشندگان می‌گردد ای اسلام دستور داد که خلوی چشم بقیه او را شلاق و کنک برند. یعنی سیستم فکری آن‌ها بر این کونه بود و افسر لائیک این روحانیون مانند رضاشاه باشندگان مخالفت می‌ورزیدند به از سر مبارزه نا استبداد بود بلکه این رضاشاه بیشتر آن‌ها بر این اساس بود که ملا حداد رضاشاه بی حساس را استبداد نموده است. جرا عنا و خمامه را از سرشار بیرون اورده است و جرا ظاهر غریب را در جامعه کنسرس زاده است و شاید در میان علمای دوران رضاشاه تنها فردی چون مدرس باشندگه به جفت دلگذگی و روحیه ازادی خواهی و میارزد می‌استبداد بارضاشاه در افتاد (و می‌دانیم که وی از مجلس هفتاد به سعد در تعیید بسر می‌برد) و گردد دلگذگی بیشتر علقمی می‌باشد که اینکه آن‌ها مانند فردی چون میرزا حسین فقیه بوده است که می‌دانیم وی سیر در دوره‌ی رضاشاه در تعیید بسر می‌برده است و می‌بینیم هنگامی که پس از شهریور ۲۰ (ازمان سقوط رضاشاه) از تعیید بیرون می‌اید اولین در حواستهایی که می‌تعاید بر این اساس است که در کشور ماید عزاداری رواج داشته باشد. شریعت اسلام به طور کامل احرا شود. حداکثر در مسائل مختلف مملکتی به حرفه‌های علماء و روحانیون عمل نشود. و چنانکه ابراز نمودید کروهایی چون فدائیان اسلام و هیأت‌های مؤتلفه و غالب روحانیون سیاسی مانا دوره‌ی انقلاب اسلامی بدهی گوئه بودند اما در دوره‌ی انقلاب ملاحظه می‌کنیم که شعارهایی که به وسیله‌ی احادیث مردم گفته می‌شود دیگر

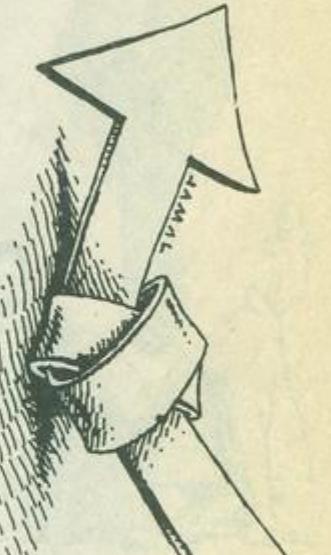
هم کشیده شد و پس از رضاشاه هم شما مشاهده ۲۰ می‌کنید که در دوران پهلوی هم پس از رفعی و ۲۰ ایس از وفات ایشا - بروجردی) علماء و روحانیون دوباره شدیداً فعال و سیاسی می‌شوند و پس از آن هم به دوران انقلاب می‌رسیم که با قوهای شدن حکومت و سیاست همراه است و من می‌خواهیم این نکته را به عرض شما بررسانم که با توجه به اینکه علماء و روحانیون در مدد و اندی سال اخیر رهبری جنبش‌های سیاسی و اجتماعی را به عهد داشتند این فقهی شدن حکومت در دوران پس از انقلاب اسلامی کاملاً طبیعی می‌نمود \* پس با توجه به توضیحات شما کمان می‌کنم که گروههای جون فدائیان اسلام به سوکوتکی نواب صفوی و هیات مؤلفه ای اموروزی را نشوان جزو گروههای بسیار کوچک اسلامی محبوب نیایم اینطور است! - بله. اصولاً از دسته از روحانیون و کسانی که که حواس‌tar عظمت و عجیب اسلام از طریق احراری چون طلاق و چرام شریعت و احکام اسلام می‌بودند را می‌توان حرو این دسته محسوب داشت. منتها این دسته‌ها به دلیل اینکه در فرهنگستان برخلاف اهل سنت خلافت را تنشیه‌اند. در ضد ایجاد حکومتی بر پایه‌ی و لایت فقیه بودند.

این دسته از علماء کوچک در طول سالیان دراز به مبارزه با استعمار و استبداد می‌پرداختند ولی ماهیتا و به خاطر سیستم فکری و مخالف استبداد حویش نمی‌توانستند که خلیل کسترده نگذیند می‌باشند و بیشتر دلگذگی نظریه ای این مسائمه دیگران یا من دیگر حاکمان وقت بوده است به عنوان خلافت را تنشیه‌اند. در حدود ایجاد حکومتی بر پایه‌ی رمانی که همسران و دختران رضاشاه با حجاب نمی‌خواهند کامل وارد صحن حضرت مخصوصه (اس) در قم می‌گردند به این مورد اعتراض نمود و همین امر را باعث گشت که رضاشاه پس از اطلاع یافتن از این وضعیت دستور داد که خلوی چشم بقیه او را شلاق و کنک برند. یعنی سیستم فکری آن‌ها بر این کونه بود و افسر لائیک این روحانیون مانند رضاشاه باشندگان مخالفت می‌ورزیدند به از سر مبارزه نا استبداد بود بلکه این رضاشاه بی حساس را استبداد نموده است. جرا عنا و خمامه را از سرشار بیرون اورده است و جرا ظاهر غریب را در جامعه کنسرس زاده است و شاید در میان علمای دوران رضاشاه تنها فردی چون مدرس باشندگه به جفت دلگذگی و روحیه ازادی خواهی و میارزد می‌استبداد بارضاشاه در افتاد (و می‌دانیم که وی از مجلس هفتاد به سعد در تعیید بسر می‌برد) و گردد دلگذگی بیشتر علقمی می‌باشد که اینکه آن‌ها مانند فردی چون میرزا حسین فقیه بوده است که می‌دانیم وی سیر در دوره‌ی رضاشاه در تعیید بسر می‌برده است و می‌بینیم هنگامی که پس از شهریور ۲۰ (ازمان سقوط رضاشاه) از تعیید بیرون می‌اید اولین در حواستهایی که می‌تعاید بر این اساس است که در کشور ماید عزاداری رواج داشته باشد. شریعت اسلام به طور کامل احرا شود. حداکثر در مسائل مختلف مملکتی به حرفه‌های علماء و روحانیون عمل نشود. و چنانکه ابراز نمودید کروهایی چون فدائیان اسلام و هیأت‌های مؤتلفه و غالب روحانیون سیاسی مانا دوره‌ی انقلاب اسلامی بدهی گوئه بودند اما در دوره‌ی انقلاب ملاحظه می‌کنیم که شعارهایی که به وسیله‌ی احادیث مردم گفته می‌شود دیگر

دارند و جریان راست طبعاً به خاطر سنتی تر بودنش کمتر به این مسایل توجه دارد. به طور کلی این نظریه نوادیشی اعم از شاخه‌ی چپ و راستش) هم به پیوند دادن بین و سیاست معتقد هستند ولی آن موردی است، نقطه‌ی افتراق اصلی آن‌ها باست که ایمان است. جنانکه قبلاً هم ذکر کردید. چالش بین سنت و تحدید است.

که گفته‌ی سنتی‌ها اساساً دغدغه‌ای نسبت به این مورد ندارند و برخوردي هم که با تحدید می‌نمایند یک نوع برخوردي سیاسی و ضد استعماری است یعنی چندان تفاوتی بین تحدید و استعمار نمی‌گذارند. اصولاً بر اثر محدود بین‌شان غرب را یکارچه فرض می‌نمایند در حالی که نوادیش‌ها چنین نمی‌اندیشند.

\* البته همچنان که خود جنابی یک نقیض‌بندی در بین نحله‌ی نوادیش دینی تحدید و مدرنیت به نظر می‌رسد که بین دو شاخه‌ی اصلی این نحله در راسته با رویکرد نسبت به غرب هم تفاوت‌های بارزی وجود دارد. مثلاً به نظر می‌رسد نحله‌ی جپ نوادیش‌ها نهادن طوفداران خود دکتر شریعتی که ویش وحده‌ی غرب سنتی دارند و در بسیار



شما گفته‌ید من حبیث‌المجموع دیدکاه خوش‌بینانه‌تری نسبت به غرب دارد ولی شریعتی هم به دلیل دوری زمانی‌ای که می‌زیست و در فرانسه تحصیل می‌کرد احتمالاً تحت تأثیر نئومارکسیت‌ها و بیرون مکتب فرانکلورتی چون هربرت مارکوزه و هابرماس و ... رویکردی متفاوت‌تر نسبت به غرب داشت. اما در مجموع می‌توان چنین گفت که نحله‌ی نوادیش دینی تحدید و مدرنیت را به صورت اساسی و کلی می‌پذیرد. به طوری که شریعتی در جایی ایراز می‌دارد که: «من اسلام را با دستاوردهای دینی مدرن نقد می‌نمایم» و حقن می‌گوید: «من دقیقاً همان ضد دین را می‌روزم که جامعه‌شناسان ضد دین رفتار اند متفاوت‌اند از راه را رفتار اند و به ضدیت با دین رسیده‌اند ولی من از همان راه در دین را از درون آن بیرون می‌کشم.»

پس ۱- مسأله‌ی تلقیق دین و سیاست و ۲- چالش سنت و تحدید. مقولاتی هستند که اسلام نوکرا و نوادیش را از اسلام سنتی جدا سازند. اما این مورد رابطه‌ی اسلام نوادیش با سلفی خیلی باشد بگوییم که اسلام سلفی نوکرا اتفاقاً خیلی به اسلام نوکرا پیاری رسانده است و در واقع می‌شود گفت که بخش عمده‌ای از مباحثت مطرح در اسلام نوکرا در نحله‌ی سلفی نوکرا هم وجود دارد. ولی می‌بینم که بسیاری از سخنان و صحبت‌هایی که اشخاصی تظیر شیعه هادی نصف آبادی، شریعت سنتی و حنفی کسری مطرح می‌نمودند بعدها کسانی چون بازركان و شریعتی هم آن‌ها را تکرار می‌نمایند و لذا می‌بینم که این نحله‌ی اسلام نوادیش نه تنها تعارضی با اسلام سلفی نوکرا ندارد بلکه در بسیاری از موارد کاملاً با آن متنطبق است و ام دار آن‌ها نیز می‌باشد متفاوت‌یا به هر حال از آن‌ها هم فراتر می‌رود. یعنی دیگر بحث نوکرا بازگشت به سنت سلف صالح به آن شکل که آن‌ها مطرح می‌کنند نمی‌باشد و دغدغه‌های آن‌ها دیگر در حد خرافه‌زدایی صرف نمی‌باشد. بازركان در کتاب‌هایش با «تسلی» به صورت سنتی‌اش مخالفت می‌ورزد و شریعتی هم در کتاب تشیع علوی و صفوي هم فراوان درباره‌ی این خرافات بحث می‌نماید. اما در عین حال اسماں بحث آن‌ها بر این موضوع استوار نیست.

به عنوان مثال شریعتی که به عوام یکی از شاخه‌های مهم این جریان نوکراپی دینی محسوب می‌شود در مجموعه‌ی آثار خود می‌گوید: «ما از صدر مشروطه تا به حال نهضت‌های سیاسی اسلامی فراوان داشته‌ایم ولی یک مکتب فکری را دارا نبوده‌ایم». البته نحله‌ی سلفی نوکرا هم در بین نهضت‌های فکری می‌گنجد متفاوت‌یا تکرار آن‌ها خیلی نظر کراس است یعنی تأکیدشان روی فرانست است متفاوت با قرآن خیلی به صورت مضبوط و بدون توجه به داده‌های علوم جدید استفاده می‌کند و خداکثر از سنت و تاریخ برای تحلیل و تفسیر قرآن و خرافه‌زدایی استفاده به عمل می‌آوردند. در حالیکه می‌بینیم افرادی چون

از موارد هم متفاوت هم نمود که این وجهه غرب سنتی خالص اوطی به خود می‌گردید. اما در عین حال در مورد شاخه‌ی راست این جریان (مانند نهضت آزادی و طوفداران بازگان) به نظر می‌آید که کم و بیش رویکردی خوش‌بینانه و متفاوت به غرب دارند. و یک تکاه کلی هم ندان می‌دهد که جریان راست نوادیشی به مفاهیم ایروپی و دموکراسی غربی بیش تر توجه دارند ولی در جریان چپ‌گواش‌های سوسیالیستی بیش تر است نظر جنابی در این مورد چست!

- به سخن شما صحیح است. متفاوت‌یا اساساً نخست بر روی جریان‌های داخلی این طبق شود چرا که این طبق سیار و سیاستی و کنستردید است. و بحث اصلی من بر تمايزگزاری بین دو نحله‌ی اسلام سنتی و نوادیش بود که گفتند دغدغه‌ی اصلی نوادیش اسلام سنتی، تضاد اسلام و استعمار بود در حالیکه دغدغه‌ی اصلی نوادیش‌ها تضاد و چالش سنت و تحدید بود. است. گفتم که من حبیث‌المجموع به نظر می‌رسد که نحله‌ی نوادیشی دینی در ضمن اینکه سنتی به پیدیده‌ی استعمار هم حساس است ولی نسبت به دستاوردهای دینی مدرن رویکردی متفاوت دارد. اما این دلیل آن نمی‌شود که بگوییم تمام نوادیشان در این مورد یکسان می‌اندیشیدند.

برای اثبات نظریه‌ی خویش از سارتر متأثر می‌زند که در جایی می‌کوید من موقفت خویش را مدینون دو کشیش هستم و خود من هم در کتابی که چندی پیش تحت عنوان «فیدل و مذهب» منتشر شد و مجموعه‌ی مصاحبه‌های شخصی اهل دومنیکن بنام فیرتو با فیدل کاسترو می‌پاشد ملاحظه نمودم که آن کشیش به قولی می‌گفت که این آرمان‌های سوسیالیستی که شما انقدر از آن دم می‌زنید همه در کتب مذهبی ما یعنی انجیل موجود است. فیدل هم آن‌ها را تایید می‌نمود و می‌گفت من هم بسیاری از تعالیم اخلاقی را از بخش‌هایی که در مدرسه به ما آورده‌اند می‌دانم اموخته‌ام حال‌امن‌ظور من از این صحبت‌ها این است که افرادی مانند شریعتی و اقبال در درجه‌ی نخست خواهان به وجود او و در اسلام به عنوان یک مکتب و ایدئولوژی منسجم و راهنمای عمل

وی به این طریق انسان‌های غربی را در سیاری موارد دنیا به روی حرکت پیامبران قلمداد می‌کند و بدین طریق تضاد راه پیش از راه انبیاء و تضاد مقاومت‌هایی با مقاومت‌های مدنی را از بین می‌برد و به همین دلیل بازگران خیلی راحت مقاومت‌های مدنی سیاسی امروز چون دموکراسی، حکومت پارلمانی، حقوق بشر و... را با چند ایله‌ی قرآن و احیاناً چند حدیث و روایت اسلامی پیوند می‌زنند و خواهان اثبات این مقولات با مقاومت اسلامی است. پس در نهایت اسلام بازگران اسلامی است که مبنای دستاوردهای مدنی پیش‌روی است و حداکثر می‌خواهد مقاومت اسلامی را با آن دستاوردهای انتظامی دهد که خود من سبب به این نوع رویکرد بیانی انتقادی نارم و معتقدم که این را کلی این نحله از جمله رویکرد بازگران به دید دو کانه نکری وی بر مردم گردید که عقل و وحی، جسم و روح، ماده و معنا و... را از هم جدا می‌سازد.

اما چنانکه گفتم بید افرادی جون اقبال و شریعتی در حیطه‌ی اسلام‌شناسی، بید تطبیق است نه انتظابی. بیناراین روش آن‌ها از روش کسانی چون بازگران و تائیبی فاصله‌ی می‌گیرد و به همین دلیل است که شریعتی در مجموعه‌ی آثار ۲۷ خود، از تائیبی انتقاد می‌نماید و می‌گوید: «عمل وی چیزی نبود غیر از اسلام‌بزدگی کردن مشروطه‌ی غربی» حال چرا شریعتی این سخن را می‌گوید؟ چونکه شریعتی اساساً به این‌هی را دشمن می‌داند و این‌هی دلیل است که روش افرادی جون بازگران در کتاب‌هایی چون مطهرات در اسلام اکه خواهان اثبات مقاومتی چون وصو و مطهرات دیگر با دستاوردهای علم سیویشی است و راه حلی شده مورد اعتراض افرادی جون شریعتی و مطهری هم قرار می‌گیرد. اقبال اصلی او این است که یک پیکرسازی ایدئولوژیک صورت نهد. یک جهان بینی منسجم درست نماید و یک دستگاه دینی و فکری به وجود آورد. که مبنایش براساس خود مبانی اسلام باشد و به همین دلیل است که روش افرادی جون بازگران در کتاب‌هایی چون مطهرات در اسلام اکه خواهان اثبات مقاومتی چون وصو و مطهرات دیگر با دستاوردهای علم سیویشی است و راه حلی شده مورد اعتراض افرادی جون شریعتی و مطهری هم قرار می‌گیرد. اقبال اصلی او این است که یک جهان بینی منسجم درست نماید و یک دستگاه دینی و فکری به وجود آورد.

• یعنی، دین‌طور است و خود بدد هم اعتقاد دارم که متعلقاً می‌توانیم حکومت اسلامی داشته باشیم بدون اینکه این نوع حکومت به حکومت فقهاء با هر سبق و دسته‌ی خاص دیگری منجر شود.

• از کفته‌های شما معمون هستیم منها به نظر می‌رسد که در کفته‌های خودتان در برخی موارد به امثال برخوردهای به عنوان مثال شاfriedی جون «تائیبی» و اینها باید در طی فکری سنت‌کراها فوار دادید در صورتی که به نظر می‌رسد که تائیبی هم به قبول دکتر شریعتی حصولدار کتاب معروف «ذبیله‌الله و قریۃ‌الملأ» در بی «تجویی فقیه شریوطی غربی». بود دفعه‌هایکه کسانی چون دکتر شرمی و مهندس بازگران در بی آن بودند. پس در اینجا این سوال پیش می‌آید که اساساً چه تفاوت‌های عمده‌ای بین کسانی چون احمد حراویانی و تائیبی با اشخاصی چون شرمی و بازگران وجود دارد؟

بینند در ارتباط با مقوله‌ی اسلام و عرب به نظر می‌رسد که دو نوع برخورد وجود داشته است. یکی برخوردهای تطبیقی است و دیگری برخوردهای انتظابی است. ممنظور از اسلام انتظابی هم آن نوع اسلامی است که اصل را بر دستاوردهای دینی مدنی یکناییم ولی بعد پیامبر اسلام را با آن تطبیق شاییم حال برای این انتظابی مقاومت اسلامی با مقاومت‌های مدنی از راههای مختلف اعم از عقل و نقل، علم اصول، تاریخ اسلام و... استفاده نمود.

اما در اسلام تطبیقی، اصل، با میانی ایدئولوژیک اسلام است نه مقاومت‌های مدنی ولی در

این نوع اسلام صحن پیدا نکنند پاره‌های از مقاومتی

مغلولات مدنی سعی می‌کردد که آن مقاومت‌های میانی اسلامی تطبیق کردد.

پس ما از آن‌های این تعاریف می‌توان گفت که اسلام بود نظر تائیبی و مهندس بازگران در نهایت اسلامی انتظابی هستند و نه تطبیقی ولی اسلام بود نظر کسانی چون اقبال لاهوری و شریعتی اسلام تطبیقی هستند. در اسلام انتظابی که مهندس بازگران نموده‌ی بازگران اصلی اندیشه‌ی وی را می‌توانیم در کتاب «راه طن شدن» وی ملاحظه شاییم. اساس و پایه‌اش بر این نکته استوراه است که راه پیش از راه انبیاء کاملاً حداست و انبیاء به وسیله‌ی وحی، راهی را طی کردند که عقل پیش از آن‌ها سر رسد و لی در عین حال می‌گوید که پیش بالا دردناک باشد. این راهی را طی و در حق مسائل‌های بعد و باکسک عقل. همان راهی را طی خواهد نمود که انبیاء قدرلاً طی کردند.

## 2

?

!

!!

بودند که آن را در نهایت بازسازی کنند و سپس وارد مؤلفه‌های دینی مدنی شویم یعنی در این روش، آن مؤلفه به اسلام عرضه می‌شوند به اسلام به آن مؤلفه‌ها.

اما درباره‌ی آن موردنی که شما فرمودید مبنی بر اینکه شریعتی در نهایت مقاومت‌هایی چون سوسیالیسم و اوسمانیسم را با مقاومت اسلامی پیوند می‌زد و برای تبیین مقاومت‌های قدیمی از مردمیت کمک می‌کرفت خود را در مجموعه‌ی آثار خویش توضیح داده است و گفته است که من به این دلیل از این مقاومت‌های استفاده می‌کنم تا جوانان و طبقه‌ی روش‌نگر بهتر منظور مرا درک نمایند چرا که اگر فرضاً من بیایم و از گلشاهی مانند زهد استفاده نمایم جوان تحصیل کرددی عایه یاد چند حاجی بازیاری سنتی می‌افتد و از اسلام کریزان می‌شود ولی وقتی من خویشان را در رکفته‌های خویش به کار می‌برم

روشنگری هم از روشنگران مذهبی قدیم و هم از بنیادگرایان می‌گیرد این است که می‌گویند آن دسته‌ها اسلام را به صورت یک مکتب و ایدئولوژی و یک مرامسامه ایادی این دنیا و جامع تمام مسایل دنیوی فزار داده‌اند و این سیستم فکری از اساس اشتباه بوده است.

لذا این دسته افراد آمدن و فویاره این پرسش را مطرح نمودند که اساساً انتظار ما از دین چیست؟ و یا سخن هم که به این پرسش دادند این بود که دین امری حداکثری نیست که جامع تمام مسایل دنیوی داشد و به صورت یک مکتب فکری و ایدئولوژی دنیایی راهنمای عمل ما در زندگی پاشد بلکه دین در درجهٔ تختی برای حیرت اتفاقی و رازورزی و پرداختن به مسایل اندیشه‌ای ما آمده است. لذا این دسته افراد به زعم خود شان در برایر مبلغان تر دین حداکثری تر دین خداقلی را از این دادند در واقع نظر اصلی این افراد که من هم به صورت کلی آن نظریات را می‌پذیرم این بود که توادیشان قبلی چون بازگران طلاقانی و شریعتی باری را بر دوش دین گذاشتند و طرفیت‌ها و انتظاراتی از دین توقع داشتند که با واقعیت سازگاری داشت. و کرچه کسانی چون بازگران و طلاقانی هیجان‌گاه آنقدر در این زمینه افراط نوروزیدند که مثلاً بگویند ما می‌خواهیم مساله‌ی ترافیک را هم از دل قرآن و اسلام ببرون بستیم و ... ولی در عین حال کفته‌ها و نظریات آن‌ها به کوئی بود که به نظر می‌رسید به این امر معقدند که ما در یک سطح کلان‌من‌توانیم تمام مسایل ریز و درشت خویش را از دل قرآن و سنت ببرون آوریم.

و گرچه این‌گونه افراد هیجان‌گاه در نظر خواهان برقراری حکومت اسلامی به صورت حکومت یک طبقه (مانند روحاںی) او صورت فقهی مسایل تبودند ولی دیدم که در سهایت نظریات آن‌ها به صورت حکومت علماء و فقها و روحانیون درآمد و بنیادگرایان نهایتاً بر بنیان اندیشه‌های آن‌ها سوار شدند و حکومت رساله‌ای را بنیان نهادند. چراً به این دلیل که وقتی فرضاً مهندس بازگران مقاله‌ی انتظار مردم از مراجع را در سال ۱۳۲۰ می‌نویسد داشتاً در مقاله‌اش به علماء ارجاع می‌ردد که شما باید بساید جوانان را هدایت کنید و احکام را برای مردم نمایید و فتوی دهید و ... و ما مرحوم دکتر سریعی که دانما بر مقوله‌ی اجتهد تاکید داشت به حوره از را مشخص نموده بود و نه این‌گران رسیدن به آن را و همینطور هنگامی که وی لوان استنباط دین را به حای عقل و احیاع، علم و زمان ذکر می‌کند هیچ وقت توضیح نمی‌دهد که این علم و زمان اساساً چه تفاوت اصلی با عقل و احیاع دارد و همچنان هنگامی که ایشان امت و امامت را عضوان یک جامعه‌ی اسلامی مطرح می‌نمایند صفاتی را برای امام به عنوان رهبر احیاعی اسلامی مطرح می‌نمایند که دقیقاً با سیاست اقای خمینی در آن زمان هم‌حوالی داشت و ما و جوانان روشنگر در آن زمان واقعاً با قیام اقای خمینی گمان می‌بریم که جهره‌ی ایشان چهره‌ای اشتراست و ما کوئی از او، پیش زمینه‌ی ذهنی داشتم، خود من به حاضر می‌آورم که در آن زمان بارها این شعر اقبال را برای اقای خمینی رمزمه می‌نمودم.

می‌رسد مردی که زنگیر غلامان بشکند، دیده‌ام از روزن دیوار زندان شاه،

حالا به عنوان جمع‌بندی می‌خواهم عرض کنم که این انتقاداتی که افرادی چون دکتر سروش و اقای مجتهد شبسیتری از توکرایان

اسلام سلفی نوگرا به مراتب ضعیفتر از گذشته به حیات خود ادامه نداد و علت هم آن بود که مسایل مورد بحث بانیان آن دیگر چندان مورد علاقه نسل‌های جدید پس از انقلاب نبود (مسایلی چون شفاقت، توسل و ...).

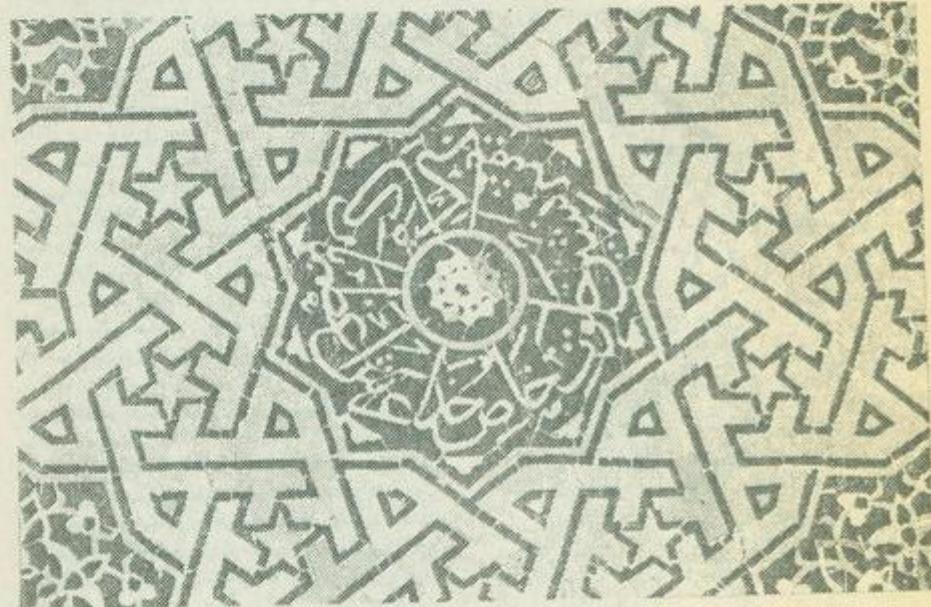
ولی اسلام بنیادگرا به دلیل این که در نهایت به این‌گاهی قدرت دست پیدا نمود و نهادهای مختلف حکومتی را تصاحب کرد به مراتب پیش از گذشته قدرت پیدا کرد و به لحاظ در دست داشتن این‌گاهی مختلف تأثیر گذارترین تحله‌ی اسلامی گردید. و اصولاً پیش از گذشته مدعی آن شد که اسلام جامع تمام مسایل ریز و درشت جامعه است و لذا باید تمام احکام اسلامی را در می‌نمود.

\* حال پس از بررسی چهار نوع رویکردی که نسبت به دین در فرقن گذشته وجود داشته است می‌رسیم به آینده‌ی جریان توکرایی دینی در ایران، اینکه که در حال حاضر شاهد آن هستم به نظر می‌رسد که دیگر آن نوع رویکرد حداکثری از دین که درگذشته در آثار افرادی چون

همکی منظور مرا در یک خواهند نمود. ضمن اینکه این نکته حائز اهمیت است که شریعتی در او از عمرش و پس از هجرت به غرب تصمیم کرفته بود که مطابق کفته‌های خودش دیگر پایه و مبنای کارهایش را براساس فهم قرآن قرار دهد و دیگر به آن شکل گذشته عمل ننماید.

به هر حال این نکته در مورد شریعتی حائز اهمیت است که دکتر شریعتی هیجان‌گاه از موضع تدافعی با غرب برخورد ننمود بلکه از موضع تهاجمی با غرب برخورد می‌نمود. و همین نکته سیک کار او را با امثال بازگران خدا می‌سازد که پیشتر از جنبه‌ی تدافعی با غرب برخورد

روشنگری خصوصاً پس از سال ۶۰ دچار رکودی عظیم گشت هم به دلیل اینکه خود رویکرد این تحله دچار سردرگمی فکری، اجتماعی و



سیاستی عجیبی گشته بودند و به عینه می‌دیدند که تمام دستاوردهایشان بر بادرهانه است و تمام تلاش‌های آن‌ها به حکومتی مبدل گشت که در پی بازسازی سنت گذشته بود و هم در طی سال‌های ۶۰-۷۰ از لحاظ وضعیت اجتماعی - سیاستی به خاطر محدودیت‌ها و سرکوب‌هایی که به وجود آمده بود امکان ارتباط فکری یا مردمی بیکر برای آن‌ها محدود نبود.

اما پس از اوایل دهه ۷۰ به بعد به تدریج نوع دیگری از این جریان نوادرانی وارد صحنه گشت که الیه این جریان از اولخر دهه ۶۰ با

دیگر سروش مطرح شد و یعدها یا ورود اقای مجتهد شبسیتری ادامه پیدا کرد و پس از آن‌ها هم حلقه‌های فکری متشکل از دانشجویان و دانشگاهیان طرفدار این دسته افراد به کار خود ادامه داد (مانند طیف مجله‌ی کیان و راه‌نوا).

این دسته از افراد ضمیم اینکه از لحاظ تبارشناصی در اقامه‌ی همان جریان نوادران سیاستی بود و لی به هر حال ضمن انتقادهای ملایم از نظام به حیات خود ادامه داد و اینکون هم می‌توان گفت که به لحاظ کمی هنوز هم در مقام اول قرار دارد. اما

علمی، شریعتی و بازگران وجود داشت و دین را جامع که تمام مسایل ریز و درشت داشت می‌دانند. چشم نمی‌خورد و لااقل نسبت به گذشته خیلی کم رنگ تر شده است و ملاحظه می‌کنیم سعیل روشنگران دیگر ابروزی که الرادی نظری سروش و مجتبه شتری را شامل می‌شود خواهان به حداقل رسالدن نقض دین در ذمده‌ی و حتی حداکثری دین از عرصه‌ی سیاست می‌باشد جنابعلی به طور کل آینده‌ی این نوع جریان را در ایران چکونه ارزیابی می‌کنند و گمان نمی‌کنند که این سیستم فکری به شدت در جامعه‌ی مادر حوال گشته است.

- در صحبت‌های پیش به رویکردهای این چهار نوع اسلام اشاره نمودیم، حال خوب است برای ادامه‌ی بحث به سرنوشت این چهار نوع رویکرد پس از انقلاب اسلامی اشاره نماییم. پس از انقلاب، آن اسلام سنتی همچنان قوى و محکم باقی ماند و هر چند به لحاظ مبانی با حکومت جمهوری اسلامی هم چندان سازگار نبود (چرا که اصولاً اسلامی، غیر سیاستی بود) ولی به هر حال ضمن انتقادهای ملایم از نظام به حیات خود ادامه داد و اینکون هم می‌توان گفت که به لحاظ کمی هنوز هم در مقام اول قرار دارد. اما

## دشت محبت حسین صفاری دوست

باید زیبای استان، در این خانه با هم  
بحوانیم آواز دشته چو مرغان هم لایه با هم  
نگردیم برگرد ماه طلائی به شت ها  
بکریم کام از لب جام و جانه با هم  
بکوشیم در حال متی ز هم و انتایم  
که نیز فلتک می زند هم سرو ساره با هم  
از این آرزوی بلندی که داریم  
به دشت محبت نهالی بکاریم  
لب جام گلگون بوسیم و حواس  
غزل های نغز بلند شبانه  
بوشیم از راوق خُم حافظ که نویسم  
می خوش گوار حوش عارفانه  
بر قصیم با ساز آرام سرینجه تار (شهنار)  
بحوانیم آن (شور شهناز) عارف که شد جاودا  
باید زیبای استان ملک اهورا  
پرستم ایران زمین رایه گلستانگ هورا  
به همراهی دلکش آن صدای گل افشار  
بندیم راه غم از هر طرف بر دل می پرستان  
جو (واله) بگوییم ناداع دل در زمان  
باید آتش بیاریم از باغ میخانه با هم

## صبح پاییز

### امیرحسین رفیعی

در لایلای حروفی که واژه های فشک را می سازند  
ای احاطه جهودی تو را می توان دید  
یافتن از واگردن لفات لدت می برم  
واز تکمیل مقاله اش  
و آن ها از ارتقای رنه ها و کرسی هاشان  
در لایلای حروف کج و کج و یا کشیده ای ساده ناخواهد  
جن جهوده و کوتاه فامت چایدیدات کجاست  
جه واژه های کلانی راهمه نشخوار می کنند  
ای ادم های فهوده ای در انفاق های فهوده ای بست سر های فهوده ای  
وقتی تو واقله بئی، جیب نهی، مشت نهی  
می لرزی در صح سرد بیکاری  
ای استاده در معبر هناء ها خاموش  
ای میهن فراموش

شوارد و برخلاف سنت ۱۴۰۰ ساله ای اسلام است  
در صورت تحقق آن و در شرایط فعلی جامعی  
ما، جدا نمودن دین از حیطه ای اجتماع و سیاست  
دقیقاً به نفع استبداد دینی تمام خواهد شد. یعنی  
برخلاف ادعای کسانی که امروز خواهان خداقل

بیشین مطرح موده اند که به زعم آنان افرادی  
چون بازرگان و شریعتی دین را فربه نمودند و  
توقعاً ریاضی را برای دین قابل شده اند من هم  
آن را در یک سطح کلی می بذیرم، اما در مورد  
ایسندی دین در جامعی ایران این نکته را  
می توانم عرض نمایم که به راحتی نمی شود  
اسلام را از جامعه و سیاست جدا نمود و این را  
نم به این دلیل می کویم، که او لا طبیعت خود  
شرایط خاصی که ما در جامعه ای خویش داریم  
اگر دین کارش به آنجا برسد که کستره ای آن از  
عرصه ای اجتماع کشیده شود یک حربه بزرگی

از روشنگران و افراد عادی جامعه و خدا  
عامه مردم و نیروهای سیاسی اجتماع گرفته  
می شود به گونه ای که در نهایت منجر به این  
خواهد شد که با یک لیبرالیسم کامل به مقابله ما

وضع موجود برویم که آن وقت دیگر می توانیم

به نقد درست سنت پردازیم. و اصولاً اکریک

روشنگر که به نقد سنت می خواهد پردازد باید

و دین را کاملاً از عرصه ای اجتماع و سیاست جدا

سازد آن وقت دیگر روشنگر دین خواهد بود و

در این صورت دیگر روشنگر دینی معنای

خواهد داشت به این ترتیب با حذف

دین از عرصه ای اجتماع و سیاست به حایی

کشیده خواهیم شد که نه مبنای برای

تقد سنت خواهیم داشت و نه معیاری برای نقد

مدرنیته

بنابراین کسانی که الگوی دین خداقل را از

می دهند باید به این پرسش پاسخ دهند که آیا باز

دست دادن مدلی برای برنامه ریزی در عرصه ای

اجتماع و زندگی این دنبایی باید صدور مسد تمام

الکره ای عربی را بپذیریم و تسلیم می قید و شرط

آن ها کریم یا ضمن انتقاد از برخی مبنای سنت

مدرنیته را هم نقد نماییم؟ اگر پاسخ آن هادر این

باره مثبت است که هیچ ولی اکر معتقدند که

صرف نظر از پهنه کسری از مدرنیته

نمی توانیم به طور کامل تسلیم آن ها

کردیم و تحت سلطه فرهنگی انسان برآیم.

ساید قبول نماییم که ماجاره ای حر

ساختن یک مکتب فکری بر مبنای

جهان بینی اسلامی تداریم که به وسیله

آن هم به نقد سنت پردازیم و هم

مدرنیته

درست است که پیشینیان نوکرایی در

این باره کی راه افراط را پیمودند ولی نایاب از

حق کذشت که اگر آن ها به راه افراط کشیده

شدند هدفشان ساختن یک مدل یومی بر مبنای

یک اسلام بود اشتباه نبوده است؟ و اساساً در

یک جامعه ای که دیناران اکثریت غالب آن را

تشکیل می دهند نمی توان برای توضیح مسائل

جدید اعم از حقوق پسر، حقوق زنان، مسائلی

که رهبری حکومت قضایت و ... از مقاهمی دینی کوییم

نمود. و جالب است که خود اقایان سروش و

محتجه شیختری که این سخنان را می کویند

خودشان عمل از مقاهمی دینی برای توضیح این

مسائل استقاده به عمل می اورند چون که راهی

جز این وجود ندارد. و در جامعه ای دینی حر

سلاخ و زرداخانه دین نمی توان به سراغ مسائل

مختلف اجتماعی رفت. لذا هیچ کاه دین از سیاست

جدانی شود

اما در ضمن اعتقاد راسخ دارم که دیگر در

ایندهی نزدیک ضمن اینکه دین همچنان اجتماعی

خواهد شد است و دلیلی برای حقانیت این

نظریه نمی باشد. و نکته دیگر این است که اگر

ما امروزه بیاییم و تنها به جنبه های فردی و

خصوصی اسلام توجه نشانیم و اسلام را با

مسیحیت می بکیریم، صرف نظر از اینکه این

مورد با مجموعه ای امور های دینی ما هم خواهد

چو بازرگان و شریعتی دین را فربه نمودند و  
توقعاً ریاضی را برای دین قابل شده اند من هم  
آن را در یک سطح کلی می بذیرم، اما در مورد  
ایسندی دین در جامعی ایران این نکته را

می توانم عرض نمایم که به راحتی نمی شود  
اسلام را از جامعه و سیاست جدا نمود و این را  
نم به این دلیل می کویم، که او لا طبیعت خود

اسلام و امور های دینی و قرآنی ما با مسائل  
احتماعی و سیاسی عجین شده است و اسلام  
برخلاف مسیحیت فقط در رابطه ای انسان و خدا  
و حیرت افکاری و رازورزی خلاصه نمی شود و

تا این ایکه اساساً کارکرد اجتماعی دین را شاید  
صرف از حیطه کار روشنگران قلمداد نماییم  
و به فرض اینکه کسانی چون دکتر سروش  
دیگران این مسأله را مطرح کرده که دین را باید از  
فریبی نجات دهیم و یار اضافی را از دوش آن  
برداریم این سؤال مطرح می شود که آیا عوام هم  
جنین نصوصی از دین خواهد داشت و همانکو

خواهد اندیشید که برخی تیپه ای روشنگری

می اندیشد؟

اما ای پوشی به نظر می رسد که گروایش عمدی  
تل جوان ماهیم اعلوی که از قراین بوسیم آید و بدون اینکه  
قصد از شخصی که این مقاله را نوشته باشد به سمت فحله حداکثری  
دین از سیاست می باشد. به عنوان مثال در فصلهای غیر

سیاسی خواهیم شد که ذکر نموده ای  
مردم به فردی چون دکتر الهی قمشه ای می باشند و در  
لادهای سیاسی جامعه هم به نحوی شاهد توجه فراوان به  
کتب و سخنرانی های دکتر سروش می باشند یعنی الرادی که  
از مسادیان حداکثری دین از سیاست می داشته باشد و  
نزروج عتاب و تقدیرات عرفانی (الله به دو  
شود) مثاولات می بردازند نظر جنابی در این باده

چست؟

بله، ببینید این مواردی که ذکر نمودید به  
تحویل بازتاب و عکس العمل شرایط پس از انقلاب  
است و همواره وقتی یک نظام، نظر، ایدئولوژی  
و ... ساید اتسادی با بن سمت موافق شود طبیعی  
است که در برای آن عکس العمل نشان می دهد و  
به نقطه مقابل آن پیاده مانند کراپیش هر  
چه بیشتر به منهف و بینادکاری دینی که در  
برابر مدریسم رضاحار و پرسش محمد رضا

شاد ندغلم می شود.

و اگر سخاطر داشته باشید در سالهای  
حوالی ۵۶ مهندس بازرگان در یک مصاحبه با  
سنترال اعلام داشت که رهبر واقعی انقلاب و  
نفر هستند یکی امام حمیمی است که رهبر منت  
انقلاب می باشد و دیگری محمد رضا شاه رهبر  
منفی انقلاب است و با الهام از سخن طنز امیر

مهندز بازرگان می توانیم بگوییم که رهبر  
واقعی اسلام کریم از سیاست و اسلام  
غیرسیاسی خود جمهوری اسلامی است و امروزه سیاری از علماء و روحا نیون بر جلسه  
ست به سکولاریسم و لاثیسم و ... خیلی

حساسیت نشان می دهد در حالی که توجه  
دانندگان این اعمال، کردار و رفتار خود اقایان  
است که باعث شده است که مردم از این سمت مام  
سیافتند.

بنابراین این جزوی است که امروزه به وجود

امده است موجی است که در برای آن موج اولیه

حاصل شده است و دلیلی برای حقانیت این  
نظریه نمی باشد. و نکته دیگر این است که اگر  
ما امروزه بیاییم و تنها به جنبه های فردی و  
خصوصی اسلام توجه نشانیم و اسلام را با  
مسیحیت می بکیریم، صرف نظر از اینکه این

مورد با مجموعه ای امور های دینی ما هم خواهد

## در هزاره سوم

### «تکنولوژی» غرب

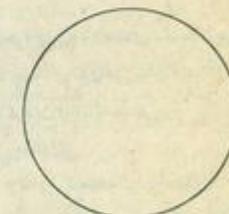
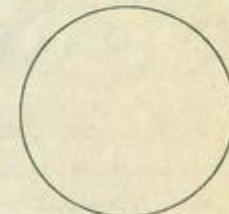
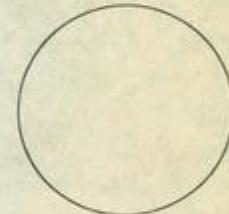
#### به ناچار تسلیم

#### انسان و معنویت

#### خواهد شد؟

گفت و گو دکتر صادق طباطبائی

2



#### ● انسان فرهیخته غربی

سرانجام عصیان می‌کند

درونش ارضاء نمی‌شود و یک

چیز دیگری را می‌طلبد جز

زرق و برق نیاز به معنویت

دارد

می‌کنند. چهار کمپانی باطاری‌سازی را فرض کنید که مدیرانشان پهلوی همدیکر می‌ایند و می‌گویند تو تولید خود را داری مثلاً ۵۰۰ میلیون دلار در سال و ما با ۲ میلیون دلار و یا ۱ میلیارد دلار در سال تولید خودمان را داریم. شما هزینه پرسنلی دارید و تشكیلات آن من هم دارم و هر کس مال خودش را می‌دهد و هزینه هر کدام را بازاریابی داریم می‌کنیم بساید این را سازماندهی کنیم که با هم در یک سازمان و یک مدیریت و یک هزینه پرسنلی شریک شویم. هزینه تولید به این ترتیب کاهش پیدا می‌کند سهامداران ارزش سهامشان بالا می‌رود و دلیلی هم ندارد که با هم رقابت بکنیم و ما همدیکر یکی می‌شویم و می‌توانیم بگوییم ادغام شرکت‌های بزرگ در همدیکر صورت می‌کند و از غرایند آن مرجع، بیکاری اروپا را خواهد گرفت که اینکه این می‌بینیم در این چند سال گذشت دهها هزار کارگر بیکار شدند که سرمایه‌داری حاکم بر این شرکت‌ها داشت برای کارگر نسخه‌خسته است که برای آن‌ها کار بیاند و یا دولت مستولیت این را عهددار شود. می‌گویند به ما مربوط نیست. آنها هدف‌شان کاهش هزینه تولید و بالابردن سهامشان است و این مسئله هم از مسئله مرزاها هم عبور کرده یعنی یک کشور. دیگر تعیین کننده نمی‌باشد و به زودی هم در امریکا و اروپا این مسئله مرزاها در حال برداشته شدن است و این شرکت‌های غول اسلامی که ساخته می‌شوند در عین حال تعیین کننده در مقیاس جهانی خواهد بود و چه بسا تاثیرگذار در مجموعه سیاست‌های جهانی هم می‌گردد بدون اینکه این تصمیمات توسط سیاستمداران و با مستولیت سیاستمداران گرفته شده باشد. مثلاً اگر سه یا چهار کمپانی بزرگ انفورماتیکی و الکترونیکی امروز، که کارهای مخابراتی را انحصار می‌دهند همین امشب اعلام کنند که ما در سراسر جهان و طی اینده خیلی بزرگ تعداد کابل‌های مسی را تبدیل به کابل بوری می‌کنیم. با اعلام این خبر کشوری مثل شیلی سقوط می‌کند چرا؟ به دلیل اینکه بخش اصلی اقتصاد این کشور به وسیله صادرات مس تأمین می‌شود بنابراین وضع به کوئهای می‌شود که هنگامی که صاحبان چهار شرکت بزرگ یک تصمیمی را اعلام کردند، یک کشور دیگر در جای دیگر سقوط می‌کند و به این ترتیب مستولیت‌های از دوش دولتها و سیاستمداران برداشته می‌شود و تصمیمی که صاحبان سرمایه در مقیاس جهانی اتخاذ می‌نمایند اثرگذار خواهد بود و آنها با استغال صنایع‌شنan به کشورهای جهان سوم هم خودشان را از آلوگی و گرفتاری رها می‌کنند و هم از این طریق شروع کردند که شرکت‌ها یکی دارند درهم ادغام می‌شوند. مثلاً شرکت‌های تولیدکننده مشترک از طریق سرمایه‌گذاری جهانی، دارند این کوئه عمل می‌کنند به طوری که شما فرضی می‌بینید که بین آلمان یا بامو و المان می‌آید و کرایسلر و رویزرویز را خریداری می‌کند و فولکس واگن هم به همین طریق مزدرا و من تصور می‌کنم تا ۱۰ سال دیگر مجموعاً ۲۰ تولید کننده اتومبیل در دنیا بیشتر نخواهیم داشت یعنی این شرکت‌های عظیم درهم ادغام می‌شوند و این‌ها از طریق ادغام سودی که می‌برند کاهش دادن هزینه تولیدشان است و در هزینه پرسنلی‌شان صرف‌جویی می‌کنند. این‌ها یکی می‌شوند برخلاف این که با هم رقابت

سریار دولت هستند و دولت باید اینها را تأمین کند. لذا دولتهای کشورها تحت قشار شدیدی قرار خواهند گرفت و در امدادهایشان باین می‌اید و هر یزده‌هاییشان بالا می‌رود و رفته رفته به یک بحران اجتماعی در آن کشورها تبدیل خواهد شد.

• جستابالی ابراز فرمودید که در دنیای این تکنولوژی مدرن است که سروشوش بشروانی خواهد نمود. با توجه به تکالی که ابراز داشتند این سوال مطرح می‌شود که اگر در آینده نزدیک به قول شاعر زهای جهانی به صورت کوتولی از میان بود و دهدکدهای جهانی به سور مختلف شکل شوند. سوچیت فرهنگ‌های کشورهای مختلف در این دنیای جدید جگوه خواهد بودا صحن اینکه کمالی چون هاستیکوں دنیای آینده را صحنه‌ی سرخورد تمدن‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف قلمداد نموده‌اند پس این سوال هم مطرح می‌شود که در جنین و صحن این فرهنگ‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف جگوه می‌توانند در واحدی‌های جغرافیایی واحد باشند که به سر برند؟

- بیرایی پاسخ به این سوال بھر است که یک



مقدار به عقب برگردیدم یکی از دندگه‌هایی که قربی به دو دهه است فرانکان و فرهنگستان

غرب با آن مواجه هستند بحران هویت است یعنی نتیجه تسلیم فرهنگ به تکنولوژی که ایجاد بحران هویت و نوعی معنویت زیانی در خود مغرب زمین نموده است. من در آن جد کتابی که تابع حال منتشر نموده‌ام از جمله در کتاب «تکنولوژی» توضیح داده‌ام که خود و از تکنولوژی مرکز از دو لغت از تکنولوژی و مسوپولوژی است یعنی تکنولوژی شما از مرکز انسان‌طلبی و سلطه‌کاری مطلق را در درون خودش دارد این کتاب نشان می‌دهد که جامعه‌ای که در مرحله ابزارهای به سر میرد، هو اینباری که برای رفع نیاز اختراع یا انداع می‌کند، تأثیر زیادی بر روی سنت و اداب و فرهنگ و مقولات این چشمی ندارد اما وقتی که به مرحله صنعتی می‌رسد، این جا دیگر بر روی فرهنگ‌ها بی‌تأثر نخواهد بود به عنوان مثال یک مستقیم در قبیله افریقایی موجود بود که وقتی زن و شوهری می‌خواستند مراسم همیستی را انجام بدهند مرد موظف بود که از خوده جادر بیرون بیاید و به محلی که شعله آتش موجود بود برو و شعله‌ای از آن آتش را بکرده و یاخود به خیمه‌ای که در آنجا با همسرش بوده ببرد. چنین عملی تا قبل از اختراع کریم امری مقدس بوده و به این ترتیب عمل زناشویی عملی بوده که از یک قنایت و گلت جمعی بخوردار بوده است و یک امر صرفاً فردی بوده است و یک جلوه خارجی بر فرهنگ اجتماعی داشته است اما پس از اختراع کریم دیگر برای انجام دادن این سنت احتیاجی نبوده است که مرد، از بیرون آتش بیاورد بلکه همان‌جا می‌توانست آتش را روشن کند بنابراین آنچه می‌تواند جلوه خارجی‌اش را از دست بدهد آگاهی عمومی بوده است که منجر به از پین رفتن از قنایت جمعی شده است، یا مثلاً در فرانسه وقتی که در قرن دوازدهم اسپانیا باری اولین بار اختراع شد موجب آن گردید که برای فرانسه پایاگاهی شود تا همه زارعین از تمام نقاط به نوبت به آن جا باید و کندم‌هایشان را از دست دند و آن جا جایگاهی برای فواحش گردید که بایدند مشکلات‌نشان را در آن جا اینبارز کنند پادشاه دید که این محل دارد مرکز فساد می‌شود که اگر بخواهد تعطیلش کند قادر به این کار نخواهد بود اما موفق به این کار نشد ناچار این مسایل یک مقدار تاثیری در روند اخلاق اجتماعی

کنیم، می‌بینیم که وارد بُعدی جدیدی از تقسیم‌بندی در جهان خواهیم شد که کشورهای فرآصنعتی، کشورهایی مانند کشور خودمان که از طریق صنایع و استه صنعتی خواهند شد و کشورهایی که فعلًا در عصر این‌زار آلات دارند زندگی می‌کنند مثل خیلی از کشورهای آفریقایی که هنوز به مرحله صنعتی شدن هم نرسیدند را در برخواهد گرفت البته این مسائل اقتصاد جهان را کلی دگرگون می‌کند در مجموعه سیاستگذاری‌ها هم مؤثر خواهد بود نقشه‌های دفاعی و تهاجمی حتی در سرنوشت جنگ‌ها هم مؤثر خواهد بود. یعنی در آینده جنگ‌ها دیگر جنگ‌های کلاسیک خواهد بود، ارتش‌ها در یک برخانه تدافعی و تهاجمی به روش‌های امروزی دیگر عمل نمی‌کنند و از یاد تیرید نوعی که امروز جنگ عصر اینده و گذشته اگر یک مقایسه بوداًز جنگ فرماندهی زمینی است از ماهواره و سیستم‌های الکترونیک، سیستم ارتباطات دشمن را قطع می‌کنند و یا مختل می‌کنند، آن قسمت که ارتباط الکترونیک است از طریق ایجاد پارازیت و آنها را که از طریق استگاه‌های زمینی است با حملات دهایت شده موشکی از هوا بدون استفاده از نیروی انسانی، مرکز فرماندهی شناسایی می‌شود و به طرق مختلف توسط ماهواره و سیستم‌های ماهواره‌ای، از مرکز فرماندهی که در هر کوشه نشسته، آن مرکز هدف قرار می‌گیرد و در واقع پل ارتباطی با جلو قطع می‌شود و در این صورت آن جا سقوط کرده است. و شما پیشترین میزان تلفات را از طرف می‌گیرید (با استفاده از گمترین میزان آتش که به کار بریدید) این نموده‌ای از سیستم کار است که عرض کردم که حتی در جنگ‌ها اثر می‌گذارد روش جدیدی که در روش کلاسیک قشونی و ارتشی می‌اید و یک کشور یا خاکی را اشغال می‌کند و منطقه اشغال شده را پایکاه خودش می‌کند و قوی‌ترین نفوذ نظامی اش را در آن جا پیاده می‌نماید و از آن جا تلفات را از طرف می‌گیرید (با استفاده از گمترین میزان آتش که به کار بریدید) این نموده‌ای از سیستم کار است که عرض کردم که حتی در جنگ‌ها اثر می‌گذارد روش جدیدی که در جهان به لحاظ تاریکاتی به لحاظ قضایی، به لحاظ بهداشتی، بیبینید ارتش اکر نیم متري که جلو می‌رود اشیزخانه‌اش حرکت می‌کند، نیروهای بهداشتی با آن حرکت می‌کند و همین جور مرحله به مرحله تا مرکز فرماندهی که در داخل کشور است... این ارتباط محفوظ است. فرض کنید کشوری که مورد هجوم قرار گرفته است خود ما و عراق باشد. هدف اولی ما بیرون کردن دشمن از جایی است که اشغال کرده است و بنابراین قوی‌ترین قواراً باید با شدیدترین میزان آتش در منطقه اشغال شده به کار ببریم و بعد حمله کردن به مرحله پشتیبانی کاه از عقب می‌اید و پشتیبانی را حفظ می‌کند به طوری که قشون محاصره می‌شود و نمی‌تواند کاری انجام بدهد و همین طور مرحله به لحاظ ارتشی این جا به کار برده می‌شود شما شدیدترین و وسیع‌ترین میزان آتش را در منطقه اشغال شده به کار می‌برید برای اینکه بیشترین صدمات و لطمات را به مهاجمین بزنید و طبیعی است که آنها سعی می‌کنند با بیشترین حجم آتش از

گذاشت و با مثلاً حتی وقتی برای اولین بار ساعتی بد سر دری کاخ سلطنتی گذاشته شد به دستور پادشاه قرار شد که تمام برنامه‌های مذهبی کلیساها براساس ساعت سردر سلطنتی تنظیم شود و این موجب گشت که حکومت شرعی که در اختیار خدا بود در اختیار پادشاه قرار نگیرد از این مرحله که کسی جلوتر بیاید متوجه می‌شویم که تأثیری که این ابزار بر تکرش انسان‌ها گذاشت، قابل توجه بوده است مثلاً وقتی که ذره‌بین راولین بار اختیاع شد شما توансید اشیای را ببینید که با چشم غیر مسلح نمی‌بینید، و توانستید در باور قاتم دست ببرید که انسان می‌تواند به یک چیزهای اعتقد داشته باشد که قادر به دیدن آنها نیست ولی بر زندگیش مؤثر است زیرا تا خن آدم می‌تواند آلوهه به میکروبی باشد که انسان قادر به دیدن آنها نیست ولی در سلامت انسان اثر کذار است و به این ترتیب این تکه‌رامی خواستم عرض نمایم که نتیجه گسترش حوزه‌دیدگاری و جوامع ما تغییر



اما این دلیل آن نمی‌شود که بسیاری از مقاهم عمیق دینی زایل شود چنانکه هیچ آیه‌ای از قرآن را نمی‌توان یافته که تنوون از آن، ناده‌های جدید علمی را اثبات کرد و بر آن منطبق نمود و اصولاً می‌دانیم که در بیش از ۲۴۰ آیه از قرآن انسان‌ها تشویق به کسب علم شده‌اند. و همین سوره کوتولیت را اگر نیک بگیریم متوجه می‌شویم که حقایق علمی زیادی را بین می‌کند: آن جاکه ابزار می‌دارد وقتی خورشید تیره و تار می‌شود و ستاره‌ها می‌فرون می‌شوند، دریاها به آسمان می‌روند، کوه‌ها روان می‌گردند... این‌ها همه واقعیاتی هستند که به وسیله علم جدید قابل توضیح هستند همین امروره دانشمندان علم نجوم ابزار نموده‌اند که خورشید ۳ عمرش را نموده است و هر روز مقابله عظیمی مثلاً چند صد هزار تن از مواد آن به صورت انرژی نورانی و گرمای بین می‌رود پس با ادامه این وضعیت در آینده‌ای نه چندان دور به زمانی می‌رسیم که ۳ عمر خورشید هم به وسیله علم جرم آن به صفر خواهد رسید و انرژی نورانی اش را بیل می‌شود که در این صورت با از بین رفته مرکز منظمه شمسی تمام سیارات اطراف هم می‌فرود همی‌گردند و آن نیروی جاذبه‌های هم که آنها را سرپا نکه می‌داشت از بین می‌رود و به این ترتیب عجب نخواهد بود که در آن صورت کوه‌ها از حالت استواری‌شان خارج شوند، دریاها به ندلیل نبود جاذبه به آسمان بروند... منظور من آن است که ما با دارا بودن قرآنی که تبیین کننده مقاهیم علمی هست تباید الزاماً به آن راهی برویم که غریبان رفت‌اند.

به هر حال با رشد تکنولوژی مرحله صنعتی به مرحله‌ای رسید که به آن مرحله، تکنیولوژی نام نهاده‌اند (خصوصاً در جامعه آمریکا) تکنیولوژی هرچ اول را می‌زند و تمام ابزار و حتی تمام امصار و مسائل اجتماعی در خدمت امیال تکنولوژی است.

در چنین جامعه‌ای سیاست هم در اختیار تکنولوژی قرار می‌گیرد. البته معناش این نیست که عدای در گوشاهی جهان نشسته‌اند و مشغول طراحی برای یک جامعه هستند و بخواهند فرهنگ آن جامعه را از بین ببرند بلکه شرایط آن جوامع به گونه‌ای است که به دلیل پیشرفت تکنولوژی روابط انسانی دچار بحران جدی می‌شود مثلاً وقتی شما امروزه در غرب شاهد آن هستید که افراد انسانی دیگر برای خرید و سایل روزمره نیزگی با اتمیل به سغازها مراجعت نمی‌کنند ولی در عین حال با استفاده از شبکه وسیع اینترنت مواد موردنیاز خوش را سفارش می‌دهند و این وسایل، به وسیله پیک و بدون کمترین درسر برخانه‌ها اورده می‌شود در عین اینکه نشان بارز از پیشرفت وسیع علوم و تکنولوژی می‌دهد از تهدید جدی روابط انسانی هم خبر می‌دهد و نشانه این است که روابط بشر از سطح عادی انسانیت به فرم و صورت ماشینی تقلیل یافته است و بالاتجام یافتن بسیاری از امور به وسیله رویوت‌ها خود حکایت از همین قضیه می‌نماید.

یا وقتی در اثر پیشرفت وسیع تکنولوژی جوامع پیشرفت به جایی برسند که یک مدیر شرکت بدون آنکه با تشریفات خاص خودش وارد شرکت مربوطه‌اش شود این فرد قادر شود که تمام امور روزمره‌اش را با تلفن، فاکس،

کامپیوتر و اینترنت انجام دهد، دقیقاً مانند یک زندانی سلول‌های اتفاقی می‌گردد که دچار بحران‌های روحی و روانی شدید می‌شود و هویت انسانی اش دچار بحران عمیق می‌شود.

\* جناب‌الله گمان نعمی ببرید که جوامع توسعه نیافرایی چون ماهه گریزی از این صفتی شدن ندارند و روند جهانی به گونه‌ای است که ماجه بخواهیم و چه نخواهیم باید وارد این پروسه مدرفت شویم که البته نهادنده شدن سیستم تکنیولوژی یکی از بعایت آنهاست و ماله دیگر آن است که در صورت وارد شدن در این پروسه مدرفت شه وابطه‌ای را مامی باید بین مادیات و سیویات در زندگی روزمره برقرار را زیرزمین؟

- ببینید به نظر من هر عنصر صفتی که وارد حوزه ریست محیط انسانی شود تاثیر قهری بر سیستم سنتی - فرهنگی و اجتماعی ما خواهد داشت.

به عبارتی دیگر اثر تکنولوژی بر روی فرهنگ، سنت و آداب اجتماعی اجتناب ناپذیر است ولی در عین حال امری ناکریز نیست یعنی می‌توان به گونه‌ای عمل نماییم که تکنولوژی را بپذیریم ولی نوعی با آن برخورد نماییم که عناصر اصیل و سازنده‌ای که در فرهنگ سنتی - اجتماعی ما وجود دارد را هم محفوظ بداریم.

البته روش برخورد مانندی به گونه‌ای باشد که در مقابل تکنولوژی مایستیم مثلاً ما نمی‌توانیم دیگر برای تامین نیازمندی‌های انسانی جامعه‌مان در کشاورزی از روش‌های سنتی استفاده نماییم بلکه باید از روش‌های تکنولوژی مدرن استفاده کنیم.

بله، چنانکه اشاره نمودم تکنولوژی ۲ سویه دارد. به طوری که از یک سو می‌تواند بوسیله رفیق ما باشد چرا که کارهای ما را سهل و آسان نموده و مشکل‌ترین کارها را در کمترین زمان ممکن برای ما فراهم کرده است.

اما از سوی دیگر باید ببینیم که تکنولوژی و صنعت چه چیزهایی را از ما کرفته است؟ به عنوان مثال خطری که امروزه همین پدیده رشد اتمیل با ترافیک زیاد در معابر و خیابان‌ها به وجود آورده و فضای سیز منحیط ما را آلوهه کرده فکر نمی‌کنم خطر کوچک باشد اما سوال این جاست که آیا این عواقب اجتناب‌نایابی بوده است و نمی‌شود از آن جلوگیری نمود؟ که به نظر من با مدیریت و برنامه‌ریزی قابلی می‌توانست قابل کنترل باشد که البته متأسفانه در این زمینه کاری صورت نگرفت.

به هر حال گفتیم که می‌توان با حفظ پاره‌ای از آداب و سنت فرهنگ ایرانی و اسلامی‌مان به استقبال تکنولوژی برویم و در این راه خواه تاخواه سیاری دیگر از آن آداب و رسوم از صحته زندگی‌مان حذف خواهد شد و ماهیت نایابد بر سیاری از آن عناصر فرهنگی (که خلیل‌هایشان هم می‌دانند) اصرار زیاد بورزیم.

چندی پیش بیانه‌ای از طرف مجلس خبرگان تهیه شد که بار دیگر نسبت به کمرنگ شدن ارزش‌های میراثی و سنتی ما در یکی دو سال اخیر ابراز نگرانی نموده بود.

این آقایان توجه ندارند که اولاً این زوال تدریجی بسیاری از ارزش‌های قدیمی تتها در این یک دو سال اخیر و در سایه مطبوعات ازاد اتفاق نیافرایده است بلکه سال‌های است (خصوصاً اواخر انقلاب) که ما با این پدیده روبرو بودیم و از طرف دیگر این آقایان متوجه نیستند که

ست‌ها و فرهنگ‌های آثار می‌باشد. تا اینجا از دورانی نام بردم که اختیاع و ابداع و کشف پدیده‌های نو به جنگ مذهب و عقاید مذهبی نزفته بود. چون بین‌انگاران تفکرات جدید اصولاً اکثرشان مذهبی بوده‌اند مثلاً وقتی که نیوتون قانون جاذبه را اثبات می‌کند یا کالیله به تبیین حرکت زمین می‌پردازد و یا در پژوهشکی مواجه مختلف طی می‌شود و ابزار مختلفی اختیاع می‌شود هیچ کدام از آنها در تعارض با قوائیین مذهبی قرار نمی‌گیرد اما در ادامه این حرکت به جامعه صنعتی قرن نوزدهم می‌رسیم که در مسیر حرکت پیشروانه‌اش سدی را به نام مذهب در کنار حویش مشاهده می‌کند یعنی به نظرش می‌رسد که سیاری از آداب و سنت مذهبی مانع گسترش صنعت و تکنولوژی خویش می‌باشد و در این نزد نایابر این چیزی که تسلیم شد فرهنگ و سنت و آداب و رسوم مذهبی بوده است به عنوان مثال آن بخش از تورات که پیرامون آفرینش انسان و زمین بحث می‌نماید و آمیخته با خرافات است و به همین دلیل با قوائیین مسلم علم تعارض کامل دارد مسلم است که خواه ناخواه از صحته حذف خواهد شد.

و اشنکن و یکی از بزرگان آمریکایی در یک دولت انتخاباتی اوردم در زمانی که تلویزیون و ماهواره موجود نبود آن‌ها با مردم حرف ۷۵٪ زندگی را اجتماع مرسوم حرف می‌زد و ۱۵٪ ساعت حرف زد و ۱۰٪ ساعت رفت انتخاباتی بر او ایراد می‌گرفت و بعد از ۱ ساعت ایراده را پاسخ می‌داد بعد نویت آن یکی می‌شد و در یک میتینگ ۶ یا ۷ ساعته مردم مستمع این مطالبه بودند که امروزه بیشتر از ۲ دقیقه قدرت تصریح به حرف شفاهی کوینده را در آمریکا ندارند.

\* جنابالی در سخنان این سیار بر رفتارهای بدمعه حامده غربی دو اول غله تکلوفوزی بر فرهنگ اسلام اشاره نموده و چند پیزکی آنها را برآوردید. اعاده حامده خودمان هم که هنوز صحت نشده است به نظر عی دید که شاهد اتفاقی های احوالی و روانی و اجتماعی شدیدی می‌باشیم این کونه و پیزکی ها را در حامده ای جون ایران چکونه ارزیابی نمی‌کنیدا

خاتمه از آن صحبت می‌کنند از این جا باید آغاز کردد و در این صورت است که می‌توان در برابر فرهنگ تکنوبولی مقاومت نماییم

\* با توجه به وظیفه روشنگرها به عنوان سایپاگان افسوسی جایمه نقش و کارکرد آنها را در جوامی جون ما جکونه ارزیابی می‌نماییم:

- من در یکی از کتاب‌هایم به نام «طلوع فرهنگ و افول ماهواره‌ها» در بخش دوم کتاب به نام «جهه باید کرد» این مسئله را در ۲ بخش مطرح نموده‌ام. یعنی درواقع اشاره به وظیفه روشنگران، مرشدان و مستاندرکاران ارشاد جامعه نموده‌ام در آن‌جا من ۲ بحث را عنوان کردم: ۱- خانواده‌ها جدا از نقص دولت‌ها جهه وظایفی را در رابطه با فرزندان خویش به عهده بارند. و در آن‌جا مطرح کردم که خانواده‌ها در قبال کودک و فرزندان خویش جهت تربیت صحیح آنها و اشتراصختن فرزندان با هویت ملی و مقاومت در برابر تکنولوژی ۷ مورد را باید رعایت کنند که در این‌جا به دلیل اطلاعی کلام از بیان آنها خودداری می‌کنم

به عنوان مثال من در آن‌جا متذکر شدم که به دلیل گسترش فرهنگ تکنولوژیک مکان‌کناران را از همان ابتداء به دین تلویزیون و برنامه‌های ماهواره‌ای عادت می‌دهیم که همین امر سبب می‌شود که فرزندان ۷ سال اول کوکی خویش را درست به سر برند و با هویت فرهنگ ملی خویش بیگانه کردن

در قسمت دوم به وظایف ارکان‌های ارشادی و مستنول جامعه اشاره نموده‌ام در این‌جا باید به دو تفکر جدا از هم یک اشاره‌ای بکنیم. باید توجه داشت که در مدیریت جامعه ما نوگونه مدیریت وجود دارد. یک نوگونه مدیریتی که در غرب اعمال می‌شود و مدیریت دموکراسی نام دارد یعنی مردم هرچه که می‌خواهند مدیران جامعه باید به آنها بدهند این‌جا کار برای مدیران جامعه سیار انسان است و مردم روز به روز خواسته‌ها و سطح توقعاتشان پایانی می‌اید و لذا در این

مدیریت زمامداران کار برایشان انسان است و در این روش از طریق‌های وانیکارسیون یا تحریف سیستمها و شکردها و اماز و سنجش افکار که

کلک بزرگ دموکراسی غرب است آن چیزی که مجموعه نظام سرمایه‌داری می‌خواهد اجرا نکند به نوعی به زبان مردم منتقل می‌کند و از زبان مردم پس می‌گیرد. اتفاقاً این روش در سرخی

محاصبه‌های تلویزیون ایران هم دیده می‌شود که من باب مثال عرض می‌کنم که گوینده‌ای پس از عرض سلام به محاصجه‌شونده‌ار او برسید که

اقدام نظر شما هدف هدم از این جنگ تحملی که از همکاری یا امیریوالیسم جهانی علیه می‌نماید

صورت می‌گیرد چیست؟ حواب در خودش بهفته است و یا بایکه نیشب کار و ان شهدا دارد می‌اید که از جنگ شهر کشتمان عبور کرده و از د مرقد امام شده به نظر شما شهادتی می‌کاری از زبان اعدای اسلام و میهن جان خودشان را از دست دادند چرا ماید قدر این‌ها را کرامی بدارید؟ یک نوع هم مدیریت داریم که در کنار اداره جامعه

- در رابطه با این مسئله اخلاق اجتماعی خودمان من این نکته را می‌توانم به غرض شما بررسیم که من که از سال ۱۹۶۰-۱۳۴۰ شمسی برای اولین بار به افغانستان رفته تاکنون که تزدیک به ۴۰ سال است با عربیان بربیط هستم و ۱۷ سال مستمر در آن‌جا بودم و رسید بعد از حکم یکی از قضایای صنعتی را در اخالیس کردم و دیدم مشاهده معودم که نظم و انصباط و احلاق اجتماعی و عدم حسابت و تردد و تکوین و تعاق و ریاکاری و دور و پیش... در آنها کاملاً مشهور بود اما این مغایل سقایای اخلاق مذهبی است یعنی این مغلول صفت و سطام برخاسته از صفت در غرب نیست و به همان میزان در جامعی در عرب که مذهب حاکمیت سیاست را نارد یعنی هرچه که از پرستارهای سنت کاتولیک‌ها که متعصب‌ترند حرکت نمایند متوجه می‌شویم که امروزه با دوستی نسل اروپایی

یکی از عوامل مؤثر بر تغییر یافتن بسیاری از اروپی‌های سنتی خود تلویزیون بوده است. به عنوان مثال شما نکاه کنید که هنگامی که تلویزیون ماماید و صحفه در کبری و جنگ مربوط به یک فیلم پلیسی را به نمایش درمی‌آورد این امر چه تاثیر شکنی بر مردم برخی توافقی (جون ترکمن صحراء) که همچو از

اس استفاده می‌کند خواهد داشت؟ یا هنگامی که جنگه حشنه تولد در یک مهمانی را بخشن من گند این سه‌ال پیش می‌اید که ای این امر نیت تواند فرقه مرمد کریستانی ما را که به صورت ایلی و در کوه زندگی می‌کنند دچار بحران هویت نماید؟

التبه من منظورم آن نیست که این کوته برنامه‌های نمایش داده شود اما هنگامی که نمایش داده شد و مردم چنین تقاضی با استفاده از امکانات محدود خویش چون برق و تلویزیون با فرهنگ‌های دیگری اتفاق نماید اینها را مورد سریرش فرارداد چرا که اگر مقاومت جدی سا استفاده از عناصر فرهنگی سنتی با آن پدیده‌ای مدرن همچو این سوت نکرید از تسلیم شدن به از

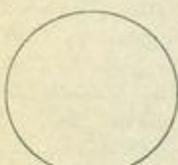
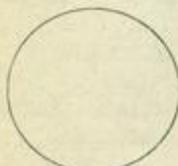
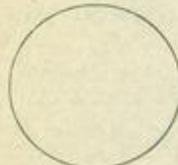
اما کفیدم که در غرب نا تسلیم شدن فرهنگ به تکلولزی فرهنگ تکنوبولی به خود امده و این فرهنگ به دلیل خصوصیاتش خواهان سلطه بر فرهنگ‌های دیگر است. لذا این فرهنگ خواهان یکسان نمودن فرهنگ‌های دیگر است یعنی من خواهد که تکل فرهنگی از بین بردو و تمام از فرهنگ‌ها در فرهنگ تکنوبولی مستحب کرده که نهاده چیزی کاری هم انتقال فرهنگ تکنولوژیک به وسیله عصر ماهواره می‌باشد

\* پس می‌توان گفت در آینده نه چندان دور این بین همه فرهنگ‌ها از فرهنگ‌های جیبی، ڈایسی، اسلامی، اروپای شرقی و... نک همچو این صورت می‌پیدید و به یک وحدت فرهنگی تحت لوای پالانه تکنولوژیک غربی می‌رسد

- پیشید اگر ما تمام کشورهای دیگر به یک جبهه مقاومت فرهنگی برای حفظ فرهنگ‌های یومی خویش دست نزدیم این امر احتساب‌پذیر خواهد بود. پس مخصوص کشورهای نارای فرهنگ غربی غنی جون کشور خود مادر منطقه اقلیمی و خفرای ایلی خود باید به تدبیر اندیشه برای حلوکبری از تسلیم شدن در برابر فرهنگ تکنولوژی دست بیند

اما من نسبانه‌های این بینداری را لااقل در جامعه خودمان مشاهده نمی‌کنم و معتقدم با این نوع حرکت که ما بداریم به اتحاد می‌رسانیم جلوی سریع بر حال تسلیم شدن به فرهنگی تکنوبولی فسیله اما جاری کار می‌چیست؟ در این‌جا به نظر من رسانه‌های تصویری مانند تلویزیون نارای نقش اساسی هستند تلویزیون باید رمی‌های را فراهم کند که در آن سایپاگان فرهنگ‌های مختلف کشور اعم از کردی، ملوجی، اذری‌ایلی و... متواند موسط خودشان برنامه‌های محزالی داشته باشد یعنی اگر صدا و سیمای ماده اما یکدیگر وظیفه حفظ هویت ملی ما را دارد باید از این حالت فعلی بیرون بیاید و کاری کند که حتی سایپاگان اقلیت‌های مذهبی و دینی یعنی سایپاگان داده سنت و کلیمان، سیپیمان و هر یک ما هرینه‌های خودشان برنامه داشته باشند و به نظر من گفت و گوی تهدی ها که اقای

## 2



یک حقیقت واحد برداشت‌های متفاوتی وجود داشت نه اینکه چند حقیقت ممکن است وجود داشته باشد. این نسبت معرفتی است نه نسبت احصالت حق و باطل. بنابراین خطب جمعه دقیق و درست نفهمیده موضوع چیست و داشت خلط مبحث من کرد.

متاسفانه جریان روشنگری جریان درستی است اما حیلی ضعیف است و متناسب با این پیورش جهانی نیست یعنی باید اگر در جامعه ما این جریان روشنگری بخواهد شد باید کند و بنوایند در مقیاس جهانی کنترش باید کند یعنی به سمت فرهنگ مردمی ما حرکت کند و گزنه مثل غرب می‌شود و در غرب هم افرادی مثل «تبل پستمن» ۱۵ سال فریادشان بلند است ولی روز به رور جامعه به طرفی دیگر کنیده می‌شوند.

به نظر من رسید که روند کلی جامعه فعلی نادرد به سمت و سوی حرکت می‌کند که جهانی به حداقل رساندن دین در عرصه زندگی است به طوری که تراویث‌های شروان عرفانی در میان نسل جوان مابه جسم می‌خورد و اکثر جوانان مابه دنبال جدایی دین از سیاست و برداشت‌های سکولاری از دین می‌باشند. علت این امر را در چه جزئیاتی حتجوی کنید

به عقیده من این روشنی که تا به اینجا کشیده شده است در واقع عکس‌العمل آن تکری است که معتقد بود دین بر همه شکوه رفته‌گری تسلط دارد و از حکومت یک عده دیندار بر شفون رفته‌گری یقه دیندارها دفعه می‌خورد. حکومت دین بر افراد و اجتماع حیلی با حکومت یک عده دیندار بر دینداران بر جامعه‌ی دینی تفاوت دارد چون ان افراد بر اساس برداشت، سلیمانی، ذوق، تفکر و استنباط خودشان و بر اساس حسینیتی که داشتند و فارغ از هر کونه دخالت عنصر قدرت طلبی و سلطه‌گری می‌خواستند که عنصر دینی تعین کننده سروشوشت آنها در اجتماع باشد. این امری است که در گذشته که مایک تجریه حکومت دینی تداشتند، یاد از حکومت دینی نمی‌زدیم در مقیاس اجتماعی مطروح نمود و در جامعه قبل از انقلاب و در دسوار سریعیتی و مهندس تازرگان و به گفته‌های انان استناد می‌کردیم آنها برای اثبات این امر وارد میان شدند که دین می‌تواند سازنده اجتماع شاند و رفته‌گری اجتماعی را بر اساس معیار شان دینی قوام دهد امثال‌های دینی کاربری دارد و ارزش‌های دینی پتانسیل پیشرفت دارد و مانع تکثولوژی نیست این در مقابل تزی است که بعد از شهریور ۲۰۰۰ مقابل مارکنسیسم وارد میان شد برای ازین بود عنصر مقاوم دین اما بعد مارکسیسم به انتقال دینی و جامعه حامی دینی و ارزش‌های دینی حکومت هم بر مبنای اصول و بایانه‌های ریخته شد حال در تصور وجود ندارد. یکی ایک بکوییم این معنایش این حواهد بود که دین در اجتماع حاکمیت دارد و مجموعه اجزای حکومت عبارت است از: حاکمیت یک مرد یا یک کروه دیندار بر جامعه دیندار یا حاکمیت دین بر مجموعه اکر به آن درجه نوم بررسی اینکه باید بپندریم افراد داری بینش‌های متفاوت هستند سلیقه‌های مختلف همان‌گونه که مطلع هستند. قشرهای مختلف وجود دارد که از یک مفهوم حق از یک مفهوم عدل از یک مفهوم انصاف از یک مفهوم قسطی، برایری و ازادی از مفاهیم دینی هم می‌تواند برداشت‌های متفاوت داشته باشند این‌جا فرد و افراد و یک ارگان یا نهاد یا یک انسوتوسیون نباید معیار و علاوه و شاخمه

تکثولوژی بیگانه رواج پیدا نموده است. مصرف افزوده و پهلوپردازی بیشتر شده است و به عنوان عوامل اشرکدار در فرهنگ و اخلاق و اجتماع ما وارد شود نباید توقع غیر از این که هست داشته باشیم.

\* پس با این قفسی به نظر من رسید که هرچه حامه مابه سمت صفتی ترند حرکت کند و مکالماتی بعرج نرو و یزجده‌تر می‌گردد و آن‌تصویری کنید که مادر ایندۀ دجاج بعنوان های ظنی شویم که به مراتب از وضعیت فعلی جوامع غربی یزجده‌تر گوید

- یقیناً ادامه و وضعیت فعلی از وضعیت مغرب

زمین بغریب نر و پیجده‌تر می‌گردد. تناقض‌ها بیشتر بروز بیدا می‌کند و این جاست که وظیعی یک روشنگر صدچنان می‌شود روشنگر دیگر

آن اینی نیست که یک لام صدوات را در درون

مغارش روشن می‌کند این جا دیگر روشنگر ماید

به ازیزیان شرایط اجتماعی اش پیدا شد

جهراfibای کلام محیطش را باید بشناسد، در

موقع ازوم شعار صرف‌جویی را داشده و مثلاً اما

بینن غذاهای باقیمانده که می‌تواند یک شهر

کرده‌اند در جهان را داره کنیده از هاگریکد که آقا

صرف‌جویی کنید بنابراین این کلام صرف‌جویی

در مغرب زمین حرفی روشنگرانه است اما

همین سخن اگر در جم کسانی چون مرتابشان

هندی زده شود حرفی کاملاً ضد روشنگری

است چرا که جهراfibای کلام در آن سخن رغایت

شده است و امروز روشنگر مذهبی در جامعه

ما کنکس است که با اشتایی به اصول و مبانی

اصیل فرهنگ ملی و مذهبی ما و اشتراحت دقیقی

که از نوع سلطه‌گری تکنوبولی بر فرهنگ می‌تواند یک شه

انجام وظیفه بپردازد. پس روشنگر امروزی ما

باید تصویری یک روشنگر غرب را خوب

بشناسد به جهراfibای کلام آگاه باشد. تکثولوژی

و اقتصادیات آن را بشناسد، ایجابات تکثولوژی را

بشناسید فرهنگ ملی خودش را بشناسد عناصر

درویشی، اجتماعی قره‌نگی و داد و ستد های

اجتماعی را بشناسد و بر این اساس راه و کار

برنامه را تنظیم کند از تولد پرمه. مهد کوک

بسیستان، دیرستان و... همینجا اضافه کنم اما از

روشنگر اکر حصلت و تمایلات غیرمهدهی

داشته باشد بدون شک از دنیای روشنگری

هزاران کیلومتر فاصله خواهد داشت چون در یک

جامعه می‌مثل جامعه ما که اعتقدات مذهبی شش

اول را بازی می‌کند یک روشنگر باید معتقد به

مذهب باشد تا بتواند عناصر انسان ساز و اصیل

مذهب را به احتراف کشانده تکیک کند متأسفانه

این خصلتها خیلی کم در جامعه ما بدیده

می‌شود این اواخر کاهی صحبت از قرائت‌های

اختلاف دینی می‌شود. خطب جمعه هفت گذشته

تهران می‌کفت در مسائل اجتماعی قرائت‌های

مختلف، تکثیرگاری و پلورالیزم معنادار ام از

حوزه دینی این پلورالیزم معناداره. ما

نمی‌توانیم بکوییم که اسلام درست می‌کوید و

می‌ساخت هم درست می‌کوید این نفهمیده است

موافقه هستیم که به اصطلاح خود آنها امری که بگیره شده‌اند و شماز این مزایا و سعادیات اخلاقی هیچ ریاضی را در آن‌ها نمی‌بینید از آن طرف این‌جا در کشور خودمان یک چیزی در ملت ما ریشه تاریخی داشته است و آن اینکه مردم حالت دوکانکی و دوروبی اجتماعی داشته‌اند یعنی در درون به یک گونه بوده‌اند و در بیرون به صورتی دیگر این معلوم گذشته تاریخی ما است در این مجموعه تاریخ دوران حکومت ایران از مجموعه اقوامی که بر ایران حکومت کردند از جر دیلمه هیچ کدام ایرانی و فارس نبوده‌اند یعنی همیشه بر این ملت یک قوم بیگانه حاکم بوده است و همیشه به این ملت رز و رکنیتی می‌شده است بنابراین چنین ملتش می‌باشد در مقابل طبقات حاکم یک سوچ عکس‌العمل نشان دهد اثکار این دوره وی دوره ای داشتند و بگذر احتیج در درون و بروز مابه صورت امری رفتیک مردمی افراد این ملت و مردم درآمد است. حالا بیست سالی است که مدعی هستیم که این حکومت مال خودمان است و اماین خلق و خو همچنان را ما باقی مانده است اما علی‌رغم این‌ها در جوامع و گروه‌هایی که مذهب حاکمیت بیشتر داشته‌اند (البته منف اکاهم و باقیه و شعور و نه مذهب خرافی) ما در آن‌جا متعاقب انسانی را بیشتر می‌بینیم به عنوان مثال ظلم و ستم به زن در جامعه‌ما حیلی رواج داشته است اما در حادواده‌ایی که اصلی و منفی بودند گفتار ظلم را بر زن روا می‌دانستند مثلاً از چهره‌های شاخص و بازی این جریان می‌توان به شخص امام حمیمی اشاره نمود. ایشان تا نیکانی که همسرشان سر سفره‌ی غذا حاضر نمی‌گشند شروع به خوردن غذا نمی‌نمودند خود پدر من احترامی که برای مادرم داشتند بسیار غیرقابل تصور بود در این مجموعه ما هیچ نوع نشانه‌هایی از تعدی و ضعف پیدا نمی‌کیم اما از آن‌جا که بیرون بیاییم متوجه می‌شویم که آن‌ها که این‌ها را مقدار از مذهب دور گشتدند احوال این‌ها از مقدار از مذهب این‌ها متفاوتند (حالا چه کسانی که طرقدار نظام ارباب رعیتی و فنودالی بوده‌اند و چه آن‌ها که به جهان غرب اشنازی داشتند و یا آن‌ها که تهدید گفتاری نشسته به مذهب داشتند یا اشنازی‌شان با مذهب به قول دکتر شریعتی پایه‌های اقتصادی داشته است در نظر تکریم می‌شویم در این‌جا این‌ها که ظلم بر زن رواج پیدا سی کند

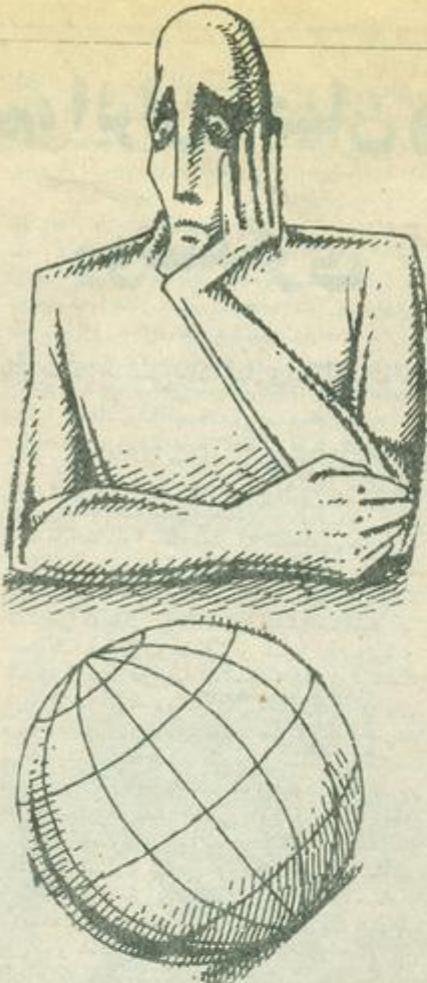
در رابطه با غرب گفتار که چون غرب باعث فساد اخلاقی شده، خیلی چیزها را از حمله رقابت‌ها و تقابای اخلاقی و مذهبی را زیبین بود که به کشور ما باز کرد کسانی که بیشتر در این‌جا این‌ها که این‌ها هم را از عناصر انسان ساز و اسلامی می‌دانند و در درون آنها سعادیات اخلاقی کمتر دیده می‌شود منهای اینکه جامعه ما اصولاً امروز دیگر این‌ها هم را از عناصر انسان ساز و اسلامی می‌دانند و این‌ها هم را از اقتصادی دارند. ما یک اخلاق فردی داریم و یک اخلاق اجتماعی اخلاقی کمتر دیده می‌شود منهای اینکه جامعه ما اصولاً امروز دیگر این‌ها هم را از عناصر انسان ساز و اسلامی می‌دانند و این‌ها هم را از اقتصادی دارند. ما یک اخلاق فردی داریم و یک اخلاق اجتماعی و قنایت که در جامعه‌ای تعفیض و خود داشته باشد نمی‌شود دو انسار سیستم به هم حسادت نمودند سر کلاس و قنایت معلم نشسته به جوانی که از ده آمده و پهلوی بجهه شهربی نشسته تعفیض قائل می‌شود. نمی‌شود موقع داشت که حسادت در بجهه روسانی سیستم به شهری به وجود نماید این‌ها ریشه‌های اجتماعی دارند. این‌ها ریشه‌های اجتماعی دارند این‌ها این‌ها این‌ها را از علی‌رغم سلیقه‌ها متفاوت است از

که از یک طرف مازنده‌کی الکترومی تمام عبارت داریم و در مقابل جاهاشی را داریم که از سبسته شخم با کاواهن بیشتر برخته است.

این‌ها در کتاب خلیل مسائل دیگر مانند فقر، تبعیض اجتماعی شیوخ بیماری‌های چون ایدر و سرطان - مواد مخدوچ بیماری‌های عموش و اتواء مختلف امراض که به سرعت رواج سپسند ارتباط خیلی به هم پیوسته شده است. من توادن آیینده و حشتاکی را با خود رفته بزمد خوشبخت ترین نسل انسان در روی کره زمین نسل ما بوده است که کاشته را تا حدودی خس کرده ارزش‌ها و زیبایی‌های فرهنگ بومی تبروهای معنوی عواطف، انسانیت جنبه‌های مختلف مذهب جنمه‌های مشتمل تکنولوژی و ماسنین آلات لذت‌نش را برده و از یک زنده‌کی متعال لاقل در عرصه‌ای شناخت شوره‌مند بوده با فرهنگ و آدیات و شعر و هنر بیکانه نیست از موسیقی لذت می‌برد و از موسیقی که علوان موسیقی و هنر دارد که تحلی افرینشکاری انسان است بهره می‌برد نه از موسیقی ۲۰ سال دیگر. هنر ۲۰ سال دیگر که هنوز خلودهایش را امروز در اروپا نازیم می‌بینم به کوئی ای است که مثلاً پرده‌من روکنار در جایی که تابه حال اجرا شده می‌بینید که پرده می‌رود کنار این شالر در سوئد اجرا شده است. یک نور سارینی در عصا هست پرورش‌کنور می‌چرخد و می‌رود به یک خانم که لخت روی سطلی مستسنه و ایرار کرده و بلند کوئی این سطل کاشتند که این صنایر فهمای پیش شود به علوان مسماهای ضبط، مردم یول دادند اعده که این را بسیه شفافیت ای سه عنوان یک اثر مدرن که در مطبع در یک جمع شیشه‌ای بر پسته. خوک را کشند و ماسور و نخ که تکه آنها را به هم دوختند این را کاشتند برای شما که در عرض ۲۰ روز بروند و معموت را ششان بده حال اسما این را کاشتند هر که شما بروید و باید فردان بینند جه طور شده و پس فردا پایس انتاده و پس فردا کرم بر روی آن کاشته شده و ۶ روز دیگر در راسته این بو خضا را کرته و هم را اثار هنری کاشتند و ۱۰۰۰ دلار برایش قیمت گذاشتند تا بده و ده سیم و ۱۵ متر ۲ تا بونه حار را با جسب جسم‌بندن روی صفحه و پایس توانتستنده احسان نیزرو و پس فردا و امسور ای اغا کجاش هنر مثلاً می‌کویند اثاث رامبراند و می‌کلائنز هنر نیست ان روز تالیسم است می‌کویند تابلوی نقاشی عروسی ملان ملکه که این هنر نیست این روز تالیسم این کزارش نارز می‌دهد و با دوربین عکاسی هم می‌شود این کار را کرد.

من متناسب با اتفاقات خودم بفهمم و شما یک چیز دیگر بفهمد این هر است ای ای زور تالیسم در واقعه بی ارش و می‌اعتبار من کند هرچه اثاث خلاق گذشته.

بنابراین موسیقی را خلودهایش را دارید می‌بینید اون نقاشی اش اون تابلوش است سمعونه‌هایی از ایس خراوان است در جهان ۱۲۰۰ این ادعای را که من کنم ماسیل خوشبختی هستیم که هنور می‌فهمیم موسیقی یعنی چه هنور می‌فهمیم که ویکنر هوکو جه می‌کوید. لذت می‌بریم از یک تابلوی نقاشی از محسمه میکلامن از شعر حافظ و مولوی کذشته را دیدیم چه هنر، چه تابلو، چه موسیقی و خلیل را هدایت شدند و زنده‌کی توسط ماسنین راه داریم. اما در نسل بعد از ماسنین چیزهای کاشته را بنوان دید.



برای ما بآشد یا اینکه معیار حق و باطل قرار یافتد که من حق و باطل هستم من تعیین کننده عصر دین از عنصر غیردین هستم من اعتقادم هست که وقتی این تفکر به این قشر عظیم جامعه ما داشت به این طرف سوق داده شد و گروهی مروج این نصوحه بودند که حکومت معدودی دیدار با عده‌ای دیدار با منتخب دیداران در مردم را با حکومت دین در اجتماع، یکی می‌گرفتند و این عکس العمل طبیعی رها شدن از آن همان جزی بود که میرزا زنایی از آن می‌ترسید.

\* ولی مادر غرب هم با وجود پیشرفت تکنولوژی شاهد تراویش زیاده سمت مکاتب عرفانی و معنوی هستم شیوه این مکاتب در آن جا را جگوه ارزیابی می‌نماید - در غرب در واقع می‌توانیم مثالی بزنم که در آنجایی که زنده‌کی مردم از یک رفاه پربرق و برق پوچ درون تقوی اغشته شده همه چیز یعنی مادی کرامی و لذت‌های مادی غوغای می‌گند و در واقع در بهشت تشکیل شده آنجا آدم غصیان می‌گند دنیان فرهیخته غصیان می‌گند درونش اوصاصی شود و یک چیز دیگر را می‌طلب جز رزق و برق، تیار به معنویت احسان می‌گند دنیال دستاوری می‌گردد لذا مشاهده می‌کنیم که در آنجا مکاتب بودیسم هست مکاتب البته شمار لاتان بازی هم زیاد در این مساله رواج پیدا کرده است این طرف هیشه در تاریخ مملکت ما انسان می‌دهد وقتی که انسانی یا جماعت انسانی متواتد در مقایله در مساله اجتماعی سلطه اجتماعی را علیه خوشنستان دفع یکنند به نوعی به عنصر متعال گننده درونی و درون گرامی پناه می‌برند و هر قدر به درون خوشنان فرار می‌گند و می‌روند به درون خوشنان این درون گرامی است که عنصر عرفان را می‌بینند و ارضایشان می‌گند. بنابراین در هر دو جزیان گرامی به طرف عرفان را می‌بینیم اما این‌ها که متنبا واحدی شدار، یکی به رفاه مطلق رسیده است در حالیکه دیگری هنوز به رفاه نسبی هم دست یافته است اما هر تو در مقابل سلطه‌ای اجتماعی ندان انسان هستند برای جوان عدم تأثیری در مقایله سلطه اجتماعی هردو به عرفان و درون گرامی رو می‌گنند است اما در آنجا رسیده است در یعنی رفقت قره‌نگها و غله مادی گرامی پیدا می‌کند و خلقد و خود درنده انسانی بر زنده‌کی انسان‌ها می‌توانند شاد اما این روال عملی که ذکر کردم جست و گریخته اعترافاتی بلند است در امریکایک پستمن یوب کارل پیور و بیداری دیگری هم هستند و اما اکر این رشد و بیداری چندان خوش‌بین نیستم. الان دلیل تدارد الراما و صدر صد اون بیدینی تحقق پیدا گند و می‌تواند این مورد تحقق پیدا گند می‌شود راهی‌های رفت که به آنجا نیز چشم اما اینکه ای این راه را حواهیم رفت یا نه؟ امیدوارم برویم اما اکر این راه را تقویم آینده‌ای بدی در پیش داریم. یعنی قطعاً من می‌توانم بکویم توهایان مسافرانه در جهانی زنده‌کی خواهند کرد که همین شناسنامه‌های از زیبایی انسانی وجود ندارد. حتی شما امروز این فریادکاریک دست می‌شوند و هیچ وجه تمايز و مسئله‌ای با هم ندارند اما می‌شود این طور بشاشد یعنی چه نشادند؟ یعنی همان طور که در سفر زمین نزد روسی ما انسان‌ها را به طرف عرفان کشانده است عناصری که در فرهنگ ما هستند هم می‌تواند آن افزایش را پر گند و در مقابل عناصر دیگری هم که در فرهنگ ما هست می‌تواند آن

\* با توجه به وزیری مدھی و سنتی جامعه ما و رود فرهنگ تکنولوژیک عربی به جامعه آینده مذهب و فرهنگ مادر دهدنده جهانی چه حواهده بود؟ - اکر این روند فعلی حاکم شود. بله این روند فعلی روشنی است که در آن دهکده جهانی فریادکاریک دست می‌شوند و هیچ وجه تمايز و مسئله‌ای با هم ندارند اما می‌شود این طور بشاشد یعنی چه نشادند؟ یعنی همان طور که در سفر زمین نزد روسی ما انسان‌ها را به طرف عرفان کشانده است عناصری که در فرهنگ ما هستند هم می‌تواند آن افزایش را پر گند و در مقابل عناصر دیگری هم که در فرهنگ ما هست می‌تواند آن

# سده‌ی بیستم، ایران، جهان و جریان‌های

## روشنفکری

در نشستی با: زیبا کلام، غنی نژاد، قهاری، فراستخواه، صالحی و ...

جریان روشنفکری در ایران هم مقدار زیادی متاثر از بیرون از ایران است که طی یک قرن گذشته بر ایران اثر گذشته من معتقدم که ما از یک مقاطعی و جایی به جهان بیرون رانده شدیم یعنی الواقع از آنجه در بیرون ایران اتفاق افتاد تاثیر و تأثیر گرفتیم بدون آنکه خودمان شده باشیم. پس از معتقدم حد از مسایل ناخوشایندی که در نخستین جنگ‌های ایران با روسیه در دهه‌ی اول قرن نوردهم اتفاق افتاد خود این مسئله نقطه عطفی برای آشنازی ملایا جهانی دیگر گردید و آن شکست باعث شد که متوحد شدیم که در جهان بیرون مایک تغییر و تحولاتی اتفاق افتاده که ما از آن می‌خیر بودیم. استعدادی افراد باهوشتر مانند برخی از رجال فلاح‌چون عباس میرزا و مرحوم امیرکبیر حتی ماقاطعی خود صادرالدین شاه (خصوص وقای رفت و اروپا را دید) وجود داشتند که متوجه شدند در جامعه باید تغییر و تحولاتی روی دهد در مرحله‌ی بعد حجم مراودات ما با بیرون از کشورمان در طول قرن نوزدهم ۱۲ برابر گردید یعنی ساچه‌ی من خواستیم و چه نمی‌خواستیم به مسایل دیگر بیرون از ایران سوق ناده شدیم.

مانم توائیم بگوییم که یک جزیره و یک کشوری هستیم برای خودمان و اینچوری می‌خواهیم گشوداری کنیم اینچوری می‌خواهیم ملکت داری کنیم نفت را بفروشیم تقویشیم، صادرات و وارداتمان را می‌خواهیم اینچوری بآشد. یا اینچوری! جدا که این حق از انتدای قرن ۲۰ از ما گرفته شد هم اما بلکه از خلیل از ملتها و گشوداری دیگر و به همان میرزا بنده فکر می‌کنم نه تنها در حوزه تجارت و اقتصاد جهان بیرون رانده شدیم، بلکه در حوزه تغیر و اندیشه ماز دنون اینکه خودمان خواسته باشیم این انتخاب به صورت طبیعی اتخاذ شد بینندگان مثلاً بنده معتقدم که درست است که بر نظام مایک پوسته‌ی و لایت فکه حاکم هست ولی وقتی دقیقت و عصیت نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که اساس و بنیان جمهوری اسلامی ایران روی اصل تفکیک قوای سه کانه قرار گرفته است. سؤال من این است که اصل تفکیک و استقلال فواید ۲ قوه مقتنه مجریه و قضاییه اصر فخر از اینکه در عمل چه هست؟ از کجا گرفته‌ایم؟ ایا ما این‌ها را از کتب فقهی خویش چون مکاسب و ... گرفته‌ایم؟ نکته حالت این است که ما هیچ اختیاری نداشتمیم ما تکفیم این را من خواهیم و آن را نمی‌خواهیم مثلاً وقتی زاین دچار رکود می‌شود و نفت یک مرتبه از ۱۲ دلار به ۱۰ دلار رسید مجبوریم یک واکنش‌هایی به آن جریان نشان دهیم به لحاظ نظر و اندیشه هم همینچوری است. مانم توائیم به روشنفکرها یمان بگوییم که این جوری باید فکر

بگیرند. البته شما سؤالی را مطرح کردید که ب قول یکی از عزیزان جواب آن به عمر ماسکنفکر نسیم گند و جوابش مانند شمارش ستارگان آسمان است اما اینکه نقش روشنفکران چه بوده؟ و نقش خود ما چه بوده و چه خواهد شد باید گفت اگر مرحله به مرحله پیش برویم لازم است اشاره‌ی کوچکی به گذشته داشته باشیم. این است که نقش روشنفکران ایران را نمی‌شود نایدیه کرفت. در چند متن‌ساقنه نقش روشنفکر در ایران به آن صورت که در گشواره‌ای اروپایی وجود داشت به وجود نیامد و تک تک ستاره‌ها درخشیدند و به سبب قتل‌های استبدادی که به لحظه فرهنگ و سیاست به وجود آمد این‌ها نتوانستند به وظایف اصلی خود که همان انتقال تدریجی تجاری‌شان به نسل بعد چه در گفتار و چه در نوشتار و چه در مراودات بود. عمل نایدیه و نقش خودشان را ایقا بگذشت. البته کل جامعه روشنفکری یک مقدار خوش هم از یک ضعف بزرگ و عدمهای رنچ می‌برد و آن دارا بودن یک طرز تفکر خلیل شتابزده بود امام متناسقان هر چه بود از غرب برایمان می‌آمد و آنچه هم که به دست ما می‌رسیدیم محتویات و مفاهیم پیام‌های اصلی فرستگاه‌ها فاصله داشت و از عمق و ژرفای لازم برخوردار نبود. نقش روشنفکر به خوبی رنچ‌ها و دردها و مواعن و ضعفها را می‌دید اما به علت نبودن بیش فلسی‌پاش دارای ضعف بینایدیه بود و این ضعف متناسقان هنون هم ادامه دارد. و به نظر من تازمانی که این ضعف حل شود روشنفکری در ایران نمی‌تواند زیرفا پیدا کند، و مطمئناً برای بروطوف شدن این ضعفها باید به گذشته نگاه عمیق‌تری اندیخت. و گرته روشنفکران ما همچنان گرفتار قضایای روزمره و ظاهر و سطحی و عامیانه خواهد ماند.

دليای سخن: جاتک از جنابالی، عرض کنم که آقای دکتر فهاری اشارة کردند که یکی از ضعف‌های بینایدیه که در روشنفکران مذکور است ندانش فکر فلسفی بوده و من نکم می‌کنم قبل از اینکه وارد محضات ضعف‌های اسایی روشنفکران در می‌ایم فرقی که گذشت بیویم بهتر است ابتدا یک بروسی کلی اتحاد دهیم بر این اساس که جریان روشنفکری مادر طی این صد سال چند مرحله‌ی شخص راچه از نظر نوع اندیشه و بروخود با مقوله غرب، چه از لحاظ ارتباط با مردم و ... طی نموده‌اند و اینکه بینیم که روشنفکران را از لحاظ بروخود با مسائل اندیشه‌ای چکوته می‌توائیم تقسم‌بندی کنیم و اینکه اساساً آن‌ها تاچه حد به مسایل فکری اهمیت می‌دادند و تاچه حد تایم مسائل و جویانات بیاسی روز بودند!

دليای سخن: جاتک از استادان محترم که دعوت ما را پذیرفته‌اند که مادرتی است وارد فرون ۲۱ نشده‌ایم و دوست داریم موقیت جهان و خصوصاً ایران را در آستانه‌ی ورود به فرون ۲۱ مورد مطالعه فرار دهیم چه از دیدگاه سیاسی، چه اقتصادی و چه فرهنگی، فلی از اینکه وارد این بحث شویم که در اینده به چه سمت و سوی خواهیم رفت خوب است بینیم در فرنی که گذشت مادر جایگاهی فرار داشته‌ایم.

لکه‌ای که من فکر کردم مفید است که روشن ناکید شود در واقع، موقیت فرنی این قضیه است از این جهت که موقیت روشنفکران در فرنی که گذشت خصوصاً در ایران مورد بروسی فرار گردید. به هر حال فکر عی کنم چون در ایران زندگی می‌کیم در درجه اول اگر کشور خود را مورد بروسی فرار دهیم بیتر است. همچنین مشخص کنیم که موقعیت اهل اندیشه و مقفران امن در قرن اینده به چه صورتی خواهد بود.

دکتر فهاری: «او لا تنشکر می‌کنم که بحث را در مورد اینده فکری بشر شروع کرده و خواستید از مسایل روزمره و سیاست‌های عامیانه بیرون بیاید و به فکر سرنوشت و از قشر روشنفکر شروع کردید؛ دوستان و عزیزان هم به ارزش آن واقع هستند. انقلاب صنعتی و انقلاب الکترونیک و انقلاب ارتباطی که راه افتاد دیگر مرزهای سیاسی و قراردادی به طور کلی برداشته شد و با وجود ماهواره‌ها همه چیز در فراسوی مرزها قرار گرفتند. یک زمانی وقتی در قانون دیالکتیک

من گفتند که حرکت مافی‌ها در خلیج ژاین در زندگی ما مؤثر است باور نمی‌کردیم اما حالاً دیگر دنیا به یک دهکده جهانی تبدیل شده است قبل‌الوقت عمومیت داشت و حالاً موبایل جای آن را گرفته است بخایرین ما دقیقاً نمی‌توانیم تحولات کشورمان را از مسائل جهانی جدا فرض کنیم می‌خواهیم اشاره کوچکی در مورد وضعیت جهان در گذشته و اینده داشته باشیم درست از

واخر یا اواسط قرن نوزدهم مسلطه جهانی شدن سیاست اقتصادی یک آغازی داشت و آغازش به تدریج کسترش یافت و شتاب بسیار شدید پیدا کرد وقتی که ما گرفتار استبداد بسیار زیاد شاهان قاجار بودیم و به اصطلاح شاهان سرسرۀ باری راه انداخته بودند هم‌مان شاهد بودیم که در جایی دیگر انقلاب صنعتی در انتکستان اتفاق افتاد و مرزهایش را شکست و وارد بازار جهانی شد و سپس شروع به توسعه

طلبی نمود که با در انحصار گرفتن راههای تجارتی، کشاورزی و چه با نفوذ در کشورهای دیگر در اختیار گرفتن بازارهای مناسب بسیار دست اوردن مواد خاص و بعد هم فروش کالاهای خودش، از اینجا به بعد دقیقاً کشورهای خاورمیانه تحت تأثیر فعل و اتفاقات زیادی قرار می‌گیرند به این صورت در یک جای دیگر جهان بسیارشان تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی می‌گذند و می‌خواهند سرنوشت‌شان را در دست

سابقه‌ی شدیداً مدرن پیدا کرده و البته منظور این نیست که مدرن شده ولی حداقل می‌شود کفت که شده یعنی شدیداً تمام افکارمان التقاطی است که این یکی از بزرگترین مدخلتی‌های ما است و می‌بینیم روشنگری‌های ما و یا به اصطلاح اهل فکر ما وقتی مسائل جامعه خودشان را مطرح می‌کنند چون گرفتار این التقاط هستند اصل قضیه را نمی‌توانند مطرح کنند و به نظر من روشنگری‌های ما مشکل بزرگشان از مشروطه به این طرف این بود که به تحول معرفت شناختی و به اصطلاح تحول در مبانی فکری که در اندیشه‌ی غرب و اندیشه‌ی مدرن بود توجه و تقاضا نداشتند. بزرگترین و بارزترین نمونه‌ی آن میرزا ملک خان است که یک متفکری است که شاید به ندرت نظری از آنده و امور را تحقیر راجع به آن یاد می‌شود، شما به مسائل سیاسی و رخدادها و کتابخانه کنید. به نظر من حیلی جلوتر از روشنگری‌هاست که امروز در جامعه‌ی ما حرف‌های متدهای مشکل که ملک خان داشت مثل بقیه کسانی که دغدغه دینی

می‌کریم و چه نگرشی داشتیم. این را اگر تشخیص دهیم به نظرمان آن سوالی که شما مطرح می‌کنید که جریان روشنگری را چه طوری تقسیم‌بندی و دسته‌بندی کنیم تا حدودی جواب ناده خواهد شد. دنیای سخن: «اتکر از شما از آفای دکتر غنی‌زاده قاضا داریم در ادامه بحثی که آفای دکتر فهاری و آفای دکتر زیبا کلام مطرح برمودند فقط نظرات خودشان را در این مورد بیان کنند و مخصوصاً روی این تئه توجه بفرمایید که آیا مادر جریان روشنگری صد سال اخیر و از مشروطه تاکنون اگر بخواهیم روی تاریخ تحولات اندیشه‌ای یک تقسیم‌بندی صورت بددهیم در این تقسیم‌بندی نقش غرب را تاچه حد می‌توالیم مؤثر بدانیم؟ آیا صرفاً می‌توانیم مقوله‌ای مثل غرب را معبار تقسیم‌بندی تاریخ تحولات اندیشه روشنگری فوار دهیم؟

دکتر غنی‌زاده: مفهوم روشنگر یک مفهوم غیری به معنی مدرن کلمه است. کمان کنم دکتر زیبا کلام از غرب یک نوع اندیشه‌ی جدیدی باشد و بعد هم چه به صورت گفتمان‌هایی که زیربنای نظام سیاسی ما را تشکیل داد و چه به صورت گفتمان‌های روشنگری ما ادامه پیدا کرده اصلاً بحث عدالت اجتماعی، بحث سوسیالیزم و بحثی که بخصوص بعد از شهریور بسیار در حزب توپه و حزب چپ مطریج می‌شود از کجا آمده است؟ و ما آن را از کجا گرفته‌یم؟ بذهن معتقدم که این را از غرب عموماً غلی و محمد رضا مساوات در عصر مشروطه این مسائل مطرح شدند آن‌ها این را از کجا گرفته بودند؟ آن‌ها همان آراء سوسیالیسموکرات‌ها و انقلابیون روس بود حالاً مقترنی را از خود محیط غربی هست. و مقداری هم از ادبیات غرب گرفتند یعنی خلاصه کلام اینکه معتقدم ما حتی در جریان روشنگری واقعاً باید به یک تحریر و تحلیل درست و حسابی دست بزنیم و کم و گف آن را بخواهیم ارزیابی کنیم چه روشنگر شریعتمدار و چه روشنگر لانک ما نمی‌توانیم جدا و مستقل از غرب دست به این عمل بزنیم بنده خود فکر می‌کنم از مرحوم مهندس بازگان در ۵۰ سال گذشته شریعتمداری و اسلام خواهتر در این مملکت کسی وجود نداشته است ولی وقتی شماملاحته می‌کنید می‌بینید که بخشی از آراء و اندیشه‌های سیاسی او از کشور فرانسه است. او مهندسی مکانیک و ترمودینامیک خوانده است و نه فلسفه و علوم سیاسی و حقوق و نمونه‌ی دیگر آن دکتر شریعتی می‌باشد که روشنگری خاصی پیدا می‌کند و اساساً در چهارچوب اندیشه‌ی غرب یا اندیشه مدرن شکل می‌گیرد شما اصلاً در اندیشه سنتی ما مفهوم روشنگر را بدانیم کنید البته اهل فکر هست اهل تفکر هست، فیلسوف هست ولی روشنگر نیست و ما آن را ندانیم، روشنگر یک مفهوم مدرنیت است روشنگر یعنی چه؟ روشنگر اصلاً در چهارچوب اندیشه فردیگریانه معنی پیدا می‌کند و از طرف دیگر حقیقت جنبه‌ی جمعی و قبیله‌ای خود را از دست می‌دهد و هر فردی می‌تواند مدعی ابراز حقیقتی به زعم خود در برای جمع باشد اینجاست که مفهوم روشنگر پیدا می‌شود ما الان ناریم از مفهوم روشنگر در صد سال اخیر ایران صحبت می‌کنیم و حالاً بک مشکل داریم که آفای دکتر زیبا کلام به نوعی به آن اشاره کرده و آن این است که الان همه‌ی مفاهیم که ما داریم راجع به آن بحث می‌کنیم مفاهیم مدرن هستند و مفاهیم غربی هستند و حتی ولایت فقیه ما و حتی حکومت سنتی ما بک

کنیم یا آن جوری، شریعتمدار باشیم یا نباشیم. مثلاً ببینید این فکر که یک عده‌ای باید در یک جایی جمع شوند مثل مجلس و ناظر بر اعمال حکومت باشند و حکومت در قبال این‌ها پاسخگو باشد را از کجا گرفته‌ایم آیا این جزو فلسفه اسلامی بوده است؟ بیووه است. چنین چیزهای باز هم از غرب گرفته شده این که هر چهار سال یکبار جمع منشی و یک رئیس جمهور انتخاب می‌کنیم این را از کجا گرفته‌ایم؛ بیعثت یک چیز جالبی بود. بهترین حالت‌ها بود که بعد هم تمام منشی و عاملات آخر عمر همه پای بند همان بیعتشان بودند و تا موقعی که کسی خلیفه یا حاکم بوده به جای می‌مانده است. ولی شما عالم‌آمیزی که شما هر از چند کاهی باید رئیس جمهور را انتخاب کنیم: به عبارت دیگر در حوزه فکر و اندیشه چه می‌خواستیم و چه نمی‌خواستیم. خیلی چیزها از بیرون جامعه‌ی ما وارد شد و در همان بکمده سال قاجار هم وارد شد و بعد هم چه به صورت گفتمان‌هایی که زیربنای نظام سیاسی ما را تشکیل داد و چه به صورت گفتمان‌های روشنگری ما ادامه پیدا کرده اصولاً بحث عدالت اجتماعی، بحث سوسیالیزم و بحثی که بخصوص بعد از شهریور بسیار در حزب توپه و حزب چپ مطریج می‌شود از کجا آمده است؟ و ما آن را از کجا گرفته‌یم؟ بذهن معتقدم که این را از غرب عموماً غلی و محمد رضا مساوات در عصر مشروطه این مسائل مطرح شدند آن‌ها این را از کجا گرفته بودند؟ آن‌ها همان آراء سوسیالیسموکرات‌ها و انقلابیون روس بود حالاً مقترنی را از خود محیط غربی هست. و مقداری هم از ادبیات غرب گرفتند یعنی خلاصه کلام اینکه معتقدم ما حتی در جریان روشنگری واقعاً باید به یک تحریر و تحلیل درست و حسابی دست بزنیم و کم و گف آن را بخواهیم ارزیابی کنیم چه روشنگر شریعتمدار و چه روشنگر لانک ما نمی‌توانیم جدا و مستقل از غرب دست به این عمل بزنیم بنده خود فکر می‌کنم از مرحوم مهندس بازگان در ۵۰ سال گذشته شریعتمداری و اسلام خواهتر در این مملکت کسی وجود نداشته است ولی وقتی شماملاحته می‌کنید می‌بینید که بخشی از آراء و اندیشه‌های سیاسی او از کشور فرانسه است. او مهندسی مکانیک و ترمودینامیک خوانده است و نه فلسفه و علوم سیاسی و حقوق و نمونه‌ی دیگر آن دکتر شریعتی می‌باشد که روشنگری خاصی پیدا می‌کند و اساساً در چهارچوب اندیشه‌ی غرب یا اندیشه مدرن شکل می‌گیرد شما اصلاً در اندیشه سنتی ما مفهوم روشنگر را بدانیم کنید البته اهل فکر هست اهل تفکر هست، فیلسوف هست ولی روشنگر نیست و ما آن را ندانیم، روشنگر یک مفهوم مدرنیت است روشنگر یعنی چه؟ روشنگر اصلاً در چهارچوب اندیشه فردیگریانه معنی پیدا می‌کند و از طرف دیگر حقیقت جنبه‌ی جمعی و قبیله‌ای خود را از دست می‌دهد و هر فردی می‌تواند مدعی ابراز حقیقتی به زعم خود در برای جمع باشد اینجاست که مفهوم روشنگر پیدا می‌شود ما الان ناریم از مفهوم روشنگر در ارتباط ما با غرب بوده و چه بودیم؟ هر چه به عقب بر می‌گردیم و از منظر تاریخی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که واقعاً تنها چیزی که مهم‌ترین ماده‌ی اولیه‌ی جریان روشنگری را در ایران ساخته شروع شد و هنوز هم فی الواقع ادامه دارد و من معتقدم که نگاه درست به این قضیه باید از زاویه‌ی غرب شناسی صورت گیرد و ببینیم که ما در مقاطع مختلف با چه عینکی به غرب نگاه



داشتند او هم دغدغه دینی داشت و یادآوری می‌کنیم که مفهوم حرب الله را در سیاست کلام او برای اولین بار به کار برده است البته نمی‌شود به آن‌ها ایجاد گرفت و لی باز عرض می‌کنم که این یک واقعیت است حالا اگر نشوده گذشتگان ایجاد گرفت شاید به روشنگری‌های امروزی ما این ایجاد بیشتر شده باشد بحث‌ها را به صورت التقاطی مطرح می‌کنند که بخشی از آن‌ها به نظر من روشنگری‌ها و مارکسیست‌های ما هستند و بخش دیگر روشنگری‌های دینی ما می‌باشد منظور از روشنگر دینی مرحوم شریعتی و استاد مطهوری است این‌ها که اندیشه‌های اسلام شدیداً التقاطی است و علت آن این است که خودشان نمی‌دانند که بحث عدالت اجتماعی که انجام می‌دهند یا بحث روشنگری که مطرح می‌کنند این‌ها مفاهیم هستند که اصلاً در اندیشه‌ی سنتی ما وجود ندارند و این باید اول پایه‌اش درست مطرح شود و بعد آن را به چالش بطلند. شما می‌بینید که مثلاً یکی از روشنگران ما از زان پل سارتر صحبت می‌کند و یک مرتبه او را می‌کنار کنار ناصر خسرو! این نشان می‌دهد

منظور نظر ما نیست. مفهوم روشنگر یک مفهوم غربی است و آن جا دیگر این مسئله معنای خاصی پیدا می‌کند و اساساً در چهارچوب اندیشه‌ی غرب یا اندیشه مدرن شکل می‌گیرد شما اصلاً در اندیشه سنتی ما مفهوم روشنگر را بدانیم کنید البته اهل فکر هست اهل تفکر هست، فیلسوف هست ولی روشنگر نیست و ما آن را ندانیم، روشنگر یک مفهوم مدرنیت است روشنگر یعنی چه؟ روشنگر اصلاً در چهارچوب اندیشه فردیگریانه معنی پیدا می‌کند و از طرف دیگر حقیقت جنبه‌ی جمعی و قبیله‌ای خود را از دست می‌دهد و هر فردی می‌تواند مدعی ابراز حقیقتی به زعم خود در برای جمع باشد اینجاست که مفهوم روشنگر پیدا می‌شود ما الان ناریم از مفهوم روشنگر در ارتباط ما با غرب بوده و چه بودیم؟ هر چه به عقب بر می‌گردیم و از منظر تاریخی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که واقعاً تنها چیزی که مهم‌ترین ماده‌ی اولیه‌ی جریان روشنگری را در ایران ساخته شروع شد و هنوز هم فی الواقع ادامه دارد و من معتقدم که نگاه درست به این قضیه باید از زاویه‌ی غرب شناسی صورت گیرد و ببینیم که ما در مقاطع مختلف با چه عینکی به غرب نگاه

که ما بعد از گذشت حدود ۷۰ یا ۸۰ سال چقدر ایده و فکرمان بودیم اهل تساهل به معنی کلمه یعنی سهل انکار بودیم. شما نگاه گذشت به اندیشه‌های روشتفکرهای جدید در اوایل انقلاب مشروطیت را بگذارید کنار تضایع از خلیل ملکی شروع می‌شود و بعد می‌رسد به آل احمد و بعد مرحوم شریعتی و مرحوم مطهری و بعد از انقلاب البته او ضماع خلیل بهتر شده است نه اینکه بخواهیم این افراد را از بعد از انقلاب جدا کنیم در واقع ما یک تجربه عملی با این اندیشه‌ها داشتیم بعد به اینجا رسیدیم. شما متوجه می‌شوید که یک سهل انگاری عجیبی در فکر روشتفکران موجود داشت که اصلاً سر و ته حرف‌هایشان به هم نمی‌خورد خلیل ملکی را نگاه کنید و رادیوی سوسیالیزم ایرانیش را و بعد حرف‌های دکتر شریعتی را که در همه‌ی حرف‌هاش عدم انسجام وجود دارد و نگاه گذشت بینند که یک سوسیالیزم التقاطی در افکار و وجود دارد یک طرز تفکر عجیب و غریب دارد و با وجود اینکه سال‌ها در غرب تحصیل کرده است راجح به مسایل روشن بینی ندارد. مثلاً راجح به تحرارت آنقدر به صورت تحریر آمیز صحت می‌کند مثل اینکه دنیا را ندیده است. جمله‌ای است که از وی نقل شده و آن این است که ایشان گفتند من خودم حتی سیکار را هم نمی‌خرم. پول سیکار را می‌دهیم به خانم و یا به همایم که آن‌ها آن را بخربند یعنی ایشان آنقدر از تجارت بیزار است آن وقت این آدم می‌خواهد روشتفکر امروز ما باشد این فرد این‌ها هست که قانون اساسی ما را شکل می‌دهد و آن‌ها خلیل به صورت معتقد شدیدش که اکثر عیناً این‌ها بپایه می‌شدند که کار مازار بود.

دیای سخن:

با تکرار، از جناب دکتر فراست خواه

نفاضاً می‌کنیم راجح به نظریاتی که تابه حال ایوان شد یک

جمع‌ندي کلی انجام بدند و نهایتاً نظرشان را درباره

قرن اخیر و درصد مال اخیر موربد بررسی فوارد دهند.

دکتر فراستخواه:

سا تشکر از عزیزان، آقای

کسانی می‌خواهند وارد قرن بیست و یکم شوند

و آقای دکتر غنی نژاد فرمودند که روشتفکر اصلًا

مفهوم غریب است و مفهومی مدرن است من

می‌خواهم بگویم که اصلًاً الگوی بحث ما و

میدانی که برای بازی انتخاب کردیم و بازی که

اصلاً می‌خواهیم سر این میز انجام دهیم خوش

یک الگوی مدرن است. شما اصلًاً می‌دانند که روش

تحولات فکری روشتفکران در قرنی که گذشت و در واقع در

قرن اخیر و درصد مال اخیر موربد بررسی فوارد دهند.

برای انقلاب بود این ایدئولوژی شدیداً به آسود و

غمشوش شده بود. کسانی این قوانین را برای ما

نوشتند که همه‌شان روشتفکران تحصیلکرده‌ی

غرب بودند حالاً وضعیت فعلی هم نتیجه‌اش این

است و بعد از ۲۰ سال تازه دارند سوال می‌کنند

که آیا اصل ۴۲ قانون اساسی مانع پیشرفت

اقتصادی مانیست؟ نه اصل ۴۲ قانون اساسی مانع

پیشرفت مانع نشده است آنچه مانع پیشرفت مان

شده است طرز فکر و اندیشه مانع است که هنوز

درست نشده است و ما هنوز به آن اتفاقی که در

۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ سال پیش راجح به مدرنیت در غرب

اتفاق افتاده تقاضاً کامل پیدا نکرده‌ایم و این است

که این قدر ما در جا می‌ریم به نظر من اکثر

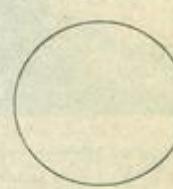
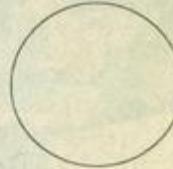
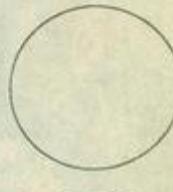
سخاوهای راجح به روشتفکر و مفهوم مقتبی

روشتفکر صحت کنیم اغراق آیین است و باید

اعتراض کنم که چیز متنی وجود ندارد. من اتفاقاً

خود را از همکرهای خود می‌کنم نه اینکه فکر

## 2



تقدیر تاریخی برای ما گشته است حتی از صحبت‌های اقایان چنین مستقاد می‌شود که اینجا می‌خواهیم صدر تاریخ‌مان را در ذیل تاریخ غرب قرار دهیم و این بحث هم در تاریخ تقویمی و قیصارهایی غربی شکل می‌گیرد یعنی اصلاً موضوع بحث امروز ما این است آن‌های ملامت هم نیست من فکر می‌کنم که میان ما و غرب مشکل حادی وجود دارد همان تفاوت عمدی که ما، ما هستیم و غرب هم غرب هست و مشکل که وجود دارد این است که ما مدام می‌خواهیم خود را با غرب مقایسه کنیم و داستان ما از جهتی تبدیل شده به داستان زاغ و کبکه از رفتار خوبیان بارگانده‌ایم و می‌خواهیم از رفتار غرب هم تقليد کنیم و در حقیقت ملقماتی است از هر دو آن‌ها شاید این هم نوعی پیشرفت باشد و در واقع بخشی از پیشرفت ما باشد من پیشنهادی خدمت دوستان دارم و آن اینکه اینجا یک توصیف کلی از غرب قرن بیست داشته باشیم و اینکه در غرب قرن بیستم چه اتفاقی اتفاق از جه خواهش رخ داده من پیشنهادی می‌کنم اینداشته باشد من پیشنهادی می‌کنم گنی سیماهی کلی قرن بیستم را بورسی کنیم ما باید فکر کنیم و بینیم که آیا این تهدی که در غرب شکل گرفت یک اتفاق منحصر به فرد نبود آن هم با یک اثاث معجزه اسا که از یک تاریخ و جغرافیای خاصی مانشی شده است ما می‌توانیم آن را در مقولاتی چون گنجاوی‌های عقلی و علمی و شکوفایی و باروری و خردگرایی و دانشگری و فن اوری و سودجویی و سوداگری و سرمایه کردانی با توسعهٔ علمی خاصی با موقعیت خاصی انسانی و خویش خواهی خودش خلاصه کنیم قرن بیستم وارد بک دوره‌ای از مدرنیته و تعدد حید عربی شد وارد یک دوره از تجریبه‌ها و جالش‌های و عبرت‌های بزرگ شد. آغاز قرن بیستم با اتفاقات کرتیکی به دنبال انقلاب مکانیکی قرن ۱۸ بود و بعد دو تا چنگ را پشت سر گذاشتند و حکم و خون و اتش و بحران‌های اقتصادی سخت و عمومی را تجربه کرد و در آغاز یا نیمه‌ی اول قرن بیستم دو مشکل عده را پشت سر گذاشتند یکی فاشیسم و دیگری کمونیسم. شما بینند این سه این ویژگی‌ها مدام در حال انتقاد از خود بود تقریباً از دهه چهل ماس غرب را می‌بینیم که تجربه‌هایش را بارورتر می‌کنند و سر عقل اندیش سرمهایه‌داری را می‌بینیم. تشکیل دولتها و ملت‌های مستقل را داریم مثلاً دوره استعمال جنگ سرد را داریم که سب می‌شود حقوق بشر و ارادی و چیزی‌های دیگر بیشتر در بستور کار قرار گیرد و موضوعیت بیشتری پیدا کند و برآن‌عمری اقتصادی را داریم و انتقالی دیگر که اتفاقات کرتونیکی است بعد حکم دوم اتفاق افتاد و بومین انقلاب بزرگ غرب بود در ارتباط با بحث جناب دکتر قهاری باید بگوییم. آن طوری زندگی می‌گیریم که می‌اندیشیم و یا آن طور که می‌اندیشیم زندگی می‌گیریم. جناب دکتر اشاره فرمودند که ما اندیشه فلسفی داشتیم ما باید بدانم که خود اندیشه فلسفی در خلاء به وجود نمی‌آید و نیاز به غنای ساختاری و شهرشیمی دارد و نیاز به ارتباطات و تحولات صنعتی دارد نیاز به توسعه اقتصادی دارد و لاسلای این تحولات عینی است که تحولات ذهنی غربی می‌پذیرد و پیش می‌رود، ما عشقی که برای اندیشیدن داشتیم این بوده که جای پایی برای

احزاب سیاسی یعنی حزب اقل می‌شوند و بعضی هایشان اصلاح طلب می‌شوند. در حال حاضر من مجلات محترم را دیدم که تزدیک به ۲۰۰ رساله فقط رساله‌های دکتری و فوکولیسنس در زمینه‌ی نفع خشنوت و ضرورت راههای قانونی و مساملت آمیز مرای حرکت‌های اجتماعی و چیزهای دیگر را در خود دارند و از میان همین شسل دوم گروههای مختلف به اسلام‌گرایی و اخوان مسلمین هستند در دانشگاه‌ها فعال بوده‌اند و حتی به بحث‌های زیادی کشانده شده‌اند. یعنی بحث به طبقه‌های دانشگاهی کشانده شده که می‌کویند ماز خشنوت و حرکت‌های مسلح‌دانشجویی نمی‌کریم. ما الان در حالی شاهد ورود به سال ۲۰۰۰ بر دنبای غرب هستیم که دهه ۹۰ خودمان را با سلسه تحولاتی که اخوان پرجسته آن دوم خرد است پشت سر گذاشت‌ایم و همینطور وقایع دیگری که اتفاق افتاده است و این‌ها هم ناشی از تحولات انتیابات، شهرنشیی، تحولات اقتصادی و چیزهای دیگر بوده است و این نکاتی که عرض کردم می‌توانند مبنای بحث عزیمت مابه آینده باشد.



**دنیای سخن:** آقای دکتر فراخخواه زحمت کنیدند و یک برآیندگی و زیبا از تحولات روشنگری ارائه دادند و لی اینهمانی در کل سخنان امروز ما وجود دارد که خوب است آن‌ها را ادامه دهیم. تا این اینها مامات بر طرف شوند. آقای دکتر غسیلزاده‌گاهی داشتند می‌برایم که روشنگران ما دارای رگه‌های سنتی خاص بوده‌اند که در آن‌ها وجود داشته و عدم درک اندیشه‌های مدرن سیر بر وجود آن‌ها مستولی شده بوده و برای همین هم به یک دیدگاه تقاضی رسیده‌اند. حالا صحت ما این است که بینیم روشنگران ما از نظر تاجه حد توائمه‌اند بین سنت و پدیده مدربنیت توانند بروگزار کنند. آقای دکتری قهاری اگر مطلعی در این مورد دارید بفرمایید.

**دکتر قهاری:** با تعریف روشنگر به لغت بسیار مبسوطی می‌رسیم روشنگر کسی است که شرایط جامعه را خیلی بهتر از دیگران بروک می‌کند و فکر و چشم‌گذاری از جامعه خود می‌رود و کار می‌کند، خواست آینده را پیش‌بینی می‌کند و مستقبلیش این است که اگاهی جامعه‌اش بکوشد و تحولاتی در جامعه‌اش به وجود بیاورد. بخصوص تعریفی که می‌کردند که چرا در جامعه تحولاتی رخ می‌دهد حدای از انگیره‌های عام و در قضایی باید گفت که فناکاری بسیار زیاد روشنگرها در این رابطه بسیار مؤثر بوده است و در واقع این نقش فعلی روشنگرهاست.

مراوده با محیط جهانی از این دستگاهی فرهنگ ملی استفاده یکنند چرا؟ چون فرهنگ تحت قیامت حکومت در آمده بود به نظر من دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی آخرین تلاش‌ها را دکتر مصدق و جبهه ملی انجام دادند برای اینکه بتوانند مستقل از حکومت با فرهنگ ملی وارد یک تعامل با غرب به عنوان یک واقعیت جهانی بشوند و آخرش هم ناتوان شدند به علت مشکلی که به نظر من تحت قیامت در آمد فرهنگ ملی توسط رضاشاه به عنوان متولی فرهنگ ملی بود.

اما ادبیات مارکسیستی؛ ادبیات مارکسیستی

یک ادبیات عاریقی بود من نمی‌خوهم اصلات خود مارکسیست را در قرن نوزده غرب انکار کنم مارکسیسم در واقع در قرن نوزدهم یک واکنش بود به سرمایه‌داری بی‌رحم و در مقابل آن به عنوان یک پاسخ مطرح شده بود پاسخی که به تعبیر بعضی‌ها، سرمایه‌داری را به سر عقل اوردو یک انسان‌گرایی و یک ایده خاص بود ولی به هر حال برای ما این ادبیات در واقع بخشی از تمدن غرب بود و ما اوارد شده درست مثل سایر پدیده‌های غربی، ما با غرب نمی‌توانستیم تعامل اخلاق و سازندگی داشته باشیم. مانند فرهنگ اسلامی! به نظر من تقدیر تاریخ ما این بود که

فرهنگ اسلامی تنها انترباتیوی شود در خلا فرهنگ ملی و در شناختن‌های ادبیات مارکسیستی و دستگاهی بشود که فرهنگ‌پیشخوان مانه آن مراجعته کنند. در واقع شریعتی و بازرگان چیزهایی از این آشناور برداشتند و کسانی که به دلایل شخصی، مذهبی بودند و یا کسانی که شخصاً مذهبی نبودند و در خانواده مذهبی تربیت شده بودند به دلایل اجتماعی و با یک ارزان‌انگاری خاصی به این فرهنگ مراجعته می‌کردند برای اینکه بتوانند توسط این فرهنگ با توده‌ها و جماعت مسلمانان و خیل مردم مذهبی ارتباط برقرار کنند شما بینند که نسل بعدی

جیهه ملی، نهضت آزادی می‌شود. پس با حرکت رهبر انتقلاب اسلامی هم نوامی شود و حرکت‌هایی شروع می‌شود که متنهی به انقلاب اسلامی می‌شود و بایستی می‌شود و شد. این انقلاب در اوخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ به وقوع پیوست و همچنین آمادکن مذهبی شدن را داشت. در طی این مسایل سیر انقلاب نجار خشنوت و تندروی‌های شد و چیزی هم نبود که بکویم به طور اتفاقی اینطور شد بلکه استعداد را داشت ما سپس شاهد تندروی، خشنوت، اقتدارگرایی، اتحادیار طلبی و جنگ و ترور می‌شویم و این در حالی است که دهه ۷۰ و ۸۰ تنهای برای ما دلخیم بیست بلکه برای جهان عرب و دنیای اسلام هم همین طور است. مثلاً تندروی‌های رهیفی هشتاد را در نظر نگیرید که منجر به تشکیل حزب شد و اخوان‌المسلمین و یا نهادش را در تور سادات می‌بینیم و بعد هم خشونت‌الجزایر را شاهد هستیم تا می‌رسیم به دهه ۹۰ در دهه ۹۰ مخصوصاً نیمه دوم

تحولاتی در دنیای اسلام و عرب بوجود می‌آید که بیکر اسلام‌گرایی همراه با خشنوت و خفاکاری کمرنگ می‌گردد و به حرکت‌های قانونی و مساملت آمیز تبدیل من گردد و عدهای از تبعکان جماعت اسلامی و الجهاد مصمر در زندان و یا خارج از کشور نفع خشنوت را پیشنهاد می‌کنند و روش‌های قانونی و مساملت آمیز را پیش می‌کنند و این تحت تاثیر تحولاتی که در دنیای غرب اتفاق می‌افتد به وقوع می‌پیوندند من اشاره می‌کنم که در نسل دوم همین خشنوت‌گرای عرب فعالیت می‌کرندند جنوب

زنگی کردن و تحریبه‌ی باروری برای تکه کردن داشتند. در غرب در نمایی دوم قرن بیست همچنان تحریبه‌ها و بالندگی‌های فراوانی را شاهد هستیم و نیز نید نقادانه به خود را خود جامعه شناسان غرب نقادانه می‌کنند که نکند این عقلانیت فربی بیش نباشد و این رسانه‌ها باشند که بر ما حاکمیت پیدا کنند.

موج دومی که در قرن بیست به راه افتاد کل ادبیات فراماجرا بود که تدبیت به وجود آورد و قرن بیست با همین فراماجرا بسیار در ادامه‌ی گذشتاش که ریشه در سرزمین و تاریخی خاص خودش و سه کار راه یافت کار تجربه است، مبتکر است و منتقد از خود است و الیت مشکلاتی هم دارد که طبعاً مثل هر پدیده‌ی دیگری در وجود نارد در غروری است که در اثر این رخدادها به پسر قرن بیستم دست داده ما مشاهده می‌کنیم که ایران در آغاز قرن بیست مبارای نظام مشروطه ایگان قرار گرفتیم یعنی مدرنیتی در آن زمان به حالت ریز جهانی رسیده بود و ما هم در مدار این مدرنیتی قرار گرفتیم. ما در دوران مشروطه تجدد طلب شده بودیم. یک

نوغ تجدد طلب سطحی بسیار. در واقع ما ما بودیم و غرب غرب بود و ما می‌خواستیم غربی شویم. و مثل یکی حرفکت کنیم اما خلیل سطحی شروع کردیم در واقع مشروطه آغاز این حرکت بود و بعد هم در طول جنگ جهانی، دچار مشکلات زیادی شدیم و با مسائل آن درگیر شدیم چه بخواهیم و چه نخواهیم در دهه ۲۰ و ۳۰ ما شرایطی شبیه مدرنیزم ناسیونالیستی رضاشاه را داشتیم که به تعبیر آقای دکتر کاتوریان یک نوع شبیه مدرنیزم است اقتدارگرایانه است و یک اتوریتی خاصی دارد و به تعبیر دقیق آقای غشی‌نژاد با تجدد طلبی وارونه حواسیم به جایی برسیم که غرب رسید و خواستیم غرب را ایرانی کنیم در دهه ۲۰ و ۳۰ می‌رسیم به جایی که تعدد طلبی ما هم وارونه است. خود تقریباً می‌گفت که اولین نارنجک سلیم به غرب را انتاختم و کمی بی‌گذار به آب زدیم منظور این است که ما خلیل عقب بودیم و برای ایشکه جیران کنیم بایستی آن را بدون تصرف می‌گرفتیم که در نتیجه یک نسل به وجود آمد که به آن اشاره شد نسل روشنگران خوشبین به غرب مثل مینوی و فروغی یعنی با توجه به وضعیت و ظرفیت اجتماعی و مشکلاتی که داشتند به غرب خوشبین بودند من سه دستگاه را توائمه کنیم تصور نمایم آن سه یکی دستگاه فرهنگ ملی بود دیگری ادبیات مارکسیستی و سوم هم فرهنگ اسلامی که در ایران رنگ شیعی و عذری بود می‌گرفت متابغدانه به نظر من فرهنگ ملی تخت قیامت از حکومت بود و گرمه فرهنگ ملی ما بسیار مستعد و سرشار و پرمایه بود در واقع و قتنی شروع کردیم به گرفتن چیزهایی که آن‌ها را ندادستیم آن‌ها را بد گرفتیم ما فرهنگ خاص خود را داشتیم اگر زندگی سفری است که هر کس خود باید برود و ما هم سفر خود را می‌رفتیم ما خلیل قابلیت‌ها و پتانسیل‌ها و ظرفیت‌ها داشتیم از جمله فرهنگ ملی و فرهنگ ایرانی ما بود مخصوصاً قره‌باغ قبل از اسلام ما فرهنگ باستانی ما که فرهنگ سرشاری بود و اگر آن را به عنوان یک میدان بازی قرار داده بودیم دیگر آن خلیل از مسایل اسلامان حل بود مشکلی که روش‌نگران متفکران و فرهنگ‌وران ما داشتند این بود که نمی‌توانستند برای تعامل با غرب و

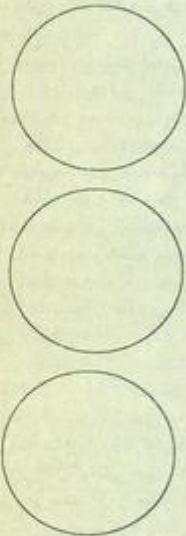
دیگر که مطرح فرمودند مسئله ملی‌گرایی و ملت است دولت بخشی از فرهنگ ملی را برای توسعه قدرت خودش بهره‌برداری نمود. روحیه ملی و ملت‌گرایی و ملت خواهی در کل مردم ایران بود همان که ایرانیان زبانشان را حفظ می‌کنند و در ادبیات خود را حفظ می‌آیند، که موسیقی و گراییش به ملت ماست که در قرن ۲ و ۳ با شخصی به نام فردوسی اقتدار خود را شناس می‌دهد و فرهنگ مذهبی ما جدا از ملت ما هم تیست و دقیقاً بخشی از تحمل کاه ملی ایران و بخشی از هویت ملی ایران است که دقیقاً آن را مشاهده می‌کنیم و از آن بهره‌برداری می‌کنیم می‌خواهیم که بکویم روشنگرکاری مذهبی و روشنگرکاری دینی ما عوام‌گرایی شدیدی دارد که متوان گفت خود این امر بزرگترین خطر برای ماست که مرحوم مطهری می‌گوید که حتی در خود روحانیت ما بزرگترین عیش این است که عوام‌گرایی شدیدی پیدا نموده است و در میان روشنگران هم کسانی چون مرحوم آل احمد و دیگران حتی شریعتی هنگامی که می‌خواهند با زبان عوام صحبت کنند تا منظورشان را بفهمند می‌بینیم که خود نیز بهار تعلیمات و کرایش‌های عواملانه می‌شوند، ما اگر دقیقاً بخواهیم این مدریته غرب را در ایران بکمیریم خودمان تغیر می‌کوییم آن را در ایران بکمیریم خودمان تغیر می‌کنند و اقتصادیم و اقیاعاً باید تغیر داشت باشیم و به آن اهمیت بدهیم آن عزیزان بهتر می‌دانند که بزرگترین خطری که ما را تهدید می‌کند شرکت‌های فراملیتی است که فرهنگ ملت‌ها را می‌زدند، محیط زیست را نابود می‌کنند و اقتصاد را و کل جامعه را هم با خود می‌برند. ما اگر بخواهیم هویت خود را حفظ کنیم باید حواسمن جمع باشد. باز هم من بر این نکته تأکید می‌کنم به صورت فعل و به صورت دقیقاً خود جوش در صدد ایجاد طرز تغیر واقعی و مختص و درونی خودمان باشیم و این را بتوانیم زنده کنیم و به وجود بپاوریم و این نقص بک روشنگر است که می‌تواند در تاریخ آن را بازی کند روشنگری که می‌خواهیم این را در این صورت روشنگر ایرانی می‌تواند نقش خود را خوب بازی کند. اکنون روشنگران تمام جهان در این فکر هستند که جگونه فرهنگ و هویت ملی خود را حفظ کنند حتی اروپا و قفقازی می‌تواند در برایر آمریکا بایستاد با هم متحد و پکارچه شدند و در این راه واقعاً دارند اهتمام می‌کنند. این را حتی در مکتب‌های عرب هم می‌بینند ولی ما ایرانیان مثل اینکه چرتان گرفته می‌دانستند اینها عمدتاً بیشتر در جهت توجه سنت‌ها برمی‌آیند. من با آقای شریعتی دوست هم هست و واقعاً حتی اگر اطلاعات و اعتقاداتی هم وجود داشت در هر حال غرب برایشان اورده بود و غرب برایشان الکو بود و الکو مثبت بود و می‌خواستند همان تحولات را در ایران به وجود بیاورند. ما می‌بینیم که قشر بعدی روشنگری که کسانی بودند که خود را روشنگر مذهبی می‌دانستند اینها عمدتاً بیشتر در جهت توجه بودند و شاکرند. من دوست آقای مهندس بازركان هم بودم. همه‌ی این‌ها روشنگری‌شان را فقط در جهت توجیه سنت و مقاومیت سنت در کار برداشتند روشنگران مادر این مطلب محدود می‌مانند. با غربی می‌شوند مثلاً خلیل ملکی و یا مذهبی می‌کردند و من همواره معتقد بودم که روشنگر سعی تواند مذهبی باشد آنکه روشنگری داریم که ایمان داشته باشد اما اگر بخواهیم روشنگر را در مذهب اسلام می‌دانیم و فقط در یک کادر ببینیم مسلم است که آن فرد از روشنگری خارج می‌شود و در این صورت نی توانیم روشنگری داشته باشیم که دقیقاً آزاد اندیشی باشد یا گسترده‌ی برای روند تغیر قائل شود و پس در این صورت نمی‌توانیم برای او قائل باشیم مفهوم بسیار وسیع و مجبور خواهیم شد محدودیتی برایش قائل شویم مسئله



قططی کنند به هر حال نتیجه همان تاکجا‌بادی شد که شما رهایش را در قانون اساسی به درستی نشان داید اما مساله این جاست که فقط آنها نمودند که این‌گونه عمل کردند و حتی داشکاهیان و داشکاههای ما هم نتوانستند فکر تولید کنند و می‌بینید هنوز که هنوز است وقتی اساتید داشکاههای ما می‌خواهند در مورد انقلاب اسلامی سخن بکویند مطلب و جزوه بتوسیند و کتاب تهیه کنند تا بینند اندیشه‌ورزان و فلاسفه غرب چه می‌گویند ارا و نظریات آنها در مورد انقلاب چه بوده است آیا آنها قابل تلقیق با انقلاب اسلامی هست اتفاق اسلامی‌ان چه جیز را نشان می‌دهد آقای دکتر غنی‌زاده می‌گویند هیچ‌کس نتوانست فکر و اندیشه تولید کنند نه روشنگر توانست نه داشکاهی موفق شد و نه حوزه‌ی ها در حوزه فکر خودشان توانستند فکر و اندیشه تولید کنند من معتمق روی یک دایره بسته‌ای حرکت می‌گردند و فی الواقع به جلو نمی‌رفند و در مورد مسائل جدید (او به قول علماء مستحدث) حوزه هیچ‌حرقی برای گفتن نداشتند بحث رئیسی را می‌گویند بحث بیرون اعضا بدن و بحث‌های علمی دیگر را می‌گویند. حوزه‌ی حرفش چه است. حوزه‌ی حقیقی داند که این چیزها چگونه به وجود آمده و دلیلش این است که ما حامی‌ای عقیمانده بودیم. شما ملاحظه کنید که ما حداقل ۴۰ سال است که صنعت اتومبیل داریم و عصاره تکنولوژی این چهل سال اتو مبیل پیکان شده است که اگر شما استادان راهی بین‌المللی یا ۱۵ سال پیش را خیلی جدی در مورد پیکان رعایت کنید اصلا در کارخانه پیکان باید بسته شود و شما بیکر نمی‌توانید پیکان تولید کنید به شما اجازه چنین کاری را نمی‌دهند و من نمی‌دانم شما می‌پنیرید «از کوزه همان برون تراوید که در اوست» وقتی می‌گوییم جامعه‌ی عقیمانده است ما اگر می‌گفتم حقیقی داندیش است که این است که کشاورزی ما یا سلطخ سوادیمان پایین است. خیر این‌ها همچنان مصادیق آن عقب ماندگی است و یا نکاری‌یک مثال روشنگری برای شما بزم پیش بینید در طول حداقل ده سال گذشته یکی از شاخه‌های روشنگری که در جامعه مایه و خود را حفظ می‌خواهند می‌توانند در مورد روشنگران شریعت‌دار ما و تاحدوی جریانات ملی مذهبی، بحث پست مدرسیم است اگر دقت کنیم می‌بینیم که اندیشه‌دار و می‌گویند کسانی چون هاربر مارس و میشل فوكو و خلیل از غربی‌ها امداداند و مدریته را زیر سوال برداشت حالا کسانی چون آقای و اقایی دتر غنی‌زاده می‌گوییم مدریته چیز خوبی است. غربی‌ها مدریته را در کردند و بارند اتفاقاً می‌کنند که چیز خوبی بیست و شما کاسه‌ی از اش داغتر شدید. بینند این هم جلوه‌ای دیگر از عقب‌ماندگی است چرا؟ برای ایکه هیچ صاحب‌نظر و هیچ فیلسوفی و هیچ اندیشمندی در غرب طرف نیم‌قرن گذشته که پست مدرسیم مطروح شده تبادله بود یک‌گوید چون به دلیل مشکلات و ضعف‌هایی که توی مدریته یکی از برگردیم به عصر فرون وسطاً برگردیم برویم توی جنکل رنکی کنیم و اصل‌امدنتیه را یابید به کناری گذاشت آیا علم و عقلی که ملهم و متاثر از داشت علمی است صرفاً می‌تواند راه‌گذاری‌ای باشد و یا چیزهای دیگری هم باید وجود داشته باشد بحث‌هایی که در پست مدرسیم مطروح شدند بحث‌هایی خاصی است ولی هیچ‌کاه نکفتند که ما باید از راه خوبیمان برگردیم و عصر فرون وسطاً در مدریته را تخته کنند و با فرهنگ خودی و فرهنگ اسلامی

اکسپورد بوده است) تحصیل می‌کند پس در چنین محیط غنی‌ای بود که راجر بیکن به این نتیجه می‌رسد که انسان باید تجربه نکند فقط انتزاعی فکر نکند و قررو و سلطانی تنشاد که جشم‌هایش را روی همه چیز بستد تجربه از سوداگری و سودجویی می‌اید محیط انگلستان محیطی است که در آن شهروند ب وجود آمده اگر بیکن به یک دریافت معرفت‌شناختی و متولوژیک می‌رسد و می‌گوید که راجع به امور نئی شود صرفاً ذهنی فکر کرد و باید تجربه کرد و از مسود و مشاهده کرد این تجربه کردن از محیط ارتضایی و تجارتی و تفع طلبی ناشی می‌شود و آن فردگرایی که شما مبنای مدرنیته قرار می‌دهید آن هم در شهر و ندی است که در شهرنشیتی جدید به وجود آمده غنی‌زاد: بیینید تجربه‌گرایی مخصوص این تحولی است که اتفاق افتاده است حرف او کام کاملاً یک اندیشه تعقیلی و ناسیونالیستی است او

## 2



از روی تعقل حرف می‌زند و می‌گوید این یونیورسال‌هایی که درست گردید این‌ها واقعیت عینی ندارند این که به تجربه‌گرایی مربوط نمی‌شود این اندیشه تعقیلی است تجربه‌گرایی آزمون است در حالی که این هنوز به مرحله آزمون نرسیده فراخواه: این هم مرهون محیط تجارتی و بازرگانی است

غنی‌زاد: بیینید اینکه شهرنشیتی منجر به ایجاد چنین فضایی شد و آنچه که شما به آن اشاره می‌کنید یعنی به اکسپورد مربوط گفت که اکسپورد قرن ۱۲ هنر علمی است و دانشگاه نیست و در قرن ۱۷ به صورت دانشگاه در می‌آید دوم اینکه از لحاظ شهرنشیتی باید گفت که اصفهان دوره صفوی خیلی پیشرفتتر از شهرنشیتی قرن چهاردهم در لندن است پس چرا از شهرنشیتی شاه عباس، نومنیاتیسم (ولیام اولکام) بیرون می‌اید چرا ملاده را بیرون می‌اید که کاملاً بیونیورسالیست است این

دکتر به نظر شما کسی که این مسائل را به اینجا کشاند چه کسی بود؟ روشنگر بودا همین روشنگرها بودند که سر جنبه فرهنگ ملی، سوسیالیستی و دینی (همان‌کوئه که اقای دکتر فراستخواه اشاره کردند) را به انحراف کشاندند. یعنی ما را به نوعی کلکتیویسم (جمع‌گرایی) و فرهنگ قبیلکی کشاندند.

یک جامعه‌ی جمع‌گرا، یک جامعه‌ی قبیلکی و امروزه هم می‌بینیم آنچه که زاغه و ارمان اصلی اکثر روشنگران ما است این است که همه افراد جامعه وحدت کلمه و یک هدف واحد داشته باشند. اما واقعاً این، چه الگویی است که آنها دارند؟ این، الگوی جامعه‌ی مدرن که نیست بلکه کاملاً مختص بر الگوی یک جامعه‌ی قبیلکی است. تمام الگوی ما بر مساله دشمن می‌گردد و اینکه دشمن خارجی همواره ما را تهدید می‌کند پس همه باید با همدیگر متحد شوند. یعنی در چنین جامعه‌ای هیچ فرد مستقل وجود ندارد و افراد مستحبی در جماعت و تنها به صورت یک «امت» می‌توانند مطرح شوند.

در حالی که آن تحولی که در غرب اتفاق افتاد درست عکس این قضیه بود یعنی عشق‌گران غربی امتداد یک شالوده شکنی در همین مفهوم «امت» صورت دارد. گفتن: «امت بدون فرقه مسیحی اسلاماً معنا ندارد» که این سخن ویلیام اکام است. اما روشنگران ما چنانکه گفتم درست عکس این مسیر را پیمودند و هنوز که هنور است چه در عرصه‌ی اقتصاد و اجتماع جمع‌گرا هستند و از ارزش‌های قبیله‌ای دفاع می‌کنند این چه نوع مدرنیته و مستولیت روشنگری است.

اقای دکتر زیباکلام شما فرمودید: «ما داریم به سمت تحولی می‌رومیم که مطابق با آن دین از سیاست جدا شود» سؤال من از شما این است که این سک را چه کسی به درون جاه انداحت؟ خب. خود روشنگران بودند که این‌گوئه عمل نمودند و گرنه این‌تلوری که پس از انقلاب حاکم شد از این‌تلوری ای بود که حوزه آن را ساخته باشد. اصلاً بحث عدالت اجتماعی که از درون حوزه علیمی که بیرون می‌گردید روشنگری است.

صدامبریالیستی هم که از حوزه بیرون نمی‌اید این‌ها را هم روشنگران برای ما درست کردند؟

**فراخواه:** جنابعالی یک نموده‌ای را نذکر بفرمایید که یک روشنگر بدون ارتباط تاریخی و مناسبات زمانی و زمینه‌ها و زرایط اجتماعی و بدون مختصات زمانی و مکانی به وجود آمده باشد و آن کوئه که شما از روشنگران در نهضت ترسیم نمودید به نظر می‌رسد که آنها در واقعه یک سری موجودات استسطوره‌ای و افسانه‌ای هستند و این‌ها طرح نویی می‌افکنند و عالم و ادمی از نو می‌سازند و ذهنیت اها هیچ‌گونه از واقعیات اجتماعی را نمی‌پذیرند. شما از فردی چون ویلیام اکام نام بر دیدید می‌خواهیم بدانم فردی اکام فردی بود که در قرن ۱۴ میلادی در انگلستان به سر بردا و ایشان مسوق به اکسپورد است

یعنی مسوق به شهرنشیتی حدید انگلستان و مسوق به جامعه‌ای بارور از تجارت و بازرگانی و ارتباط با یک محیط پیرامون از چین و ایران گرفته تا سایر شهراهایی که به وجود آمده و محیط دانشگاه اکسپورد محلی است که در آن علم و پژوهش در زمینه و دامنه توسعه اقتصادی جدیدی که آن‌جا اتفاق افتاد نقش داشت و این مسائل کنم و بییم که جرا این اتفاق افتاد قرانی را در جامعه خودم می‌نیم که دارد یوش پوشانه می‌رساند که مگل این را برای خودم مطرح کند که ایا بهتر نیست که مسائل شریعت را با فرکوهه مسائل سیاسی رود مرده مخلوط نکند اما این در درازمدت به شریعت ضرب نمی‌زند؟

پس مدرنیسم را مطروح می‌کنند و حروفهایی از سمت‌درور را بیش می‌کنند که هم‌اش کشک است و کامه از اش داغتر است و باید همه‌اش را کنار مکارید ما هرجه سخت دکتر غمی‌زاد را پیدیریم که می‌کویید روشنگران ما التقاطی فکر می‌کند و مسلک دارند چه بحث من را پیدیریم که من کویه چون جامعه عقب مانده بود و شنگران و استادان و نعام ادمهای دیگر کشک هم لاجرم عقد مانده می‌شوند باید یک نکته دیگر را هم در نظر بگیریم و آن جایگاه شریعت در ایران است. یعنی قبل از اینکه بینیم در عرب و شرق چه اتفاقی افتاده باید بینیم که جوره دین و معرفت دینی و اختلاط و امتراد اتفاق دین با مسائل سیاسی به کدام سمت و سوی خواهد بود من معتقدم و احساس می‌کنم که آنچه که دارد در جامعه ما اتفاق می‌افتد شبهه جیزی است که در غرب بعد از رسماً اتفاق افتاد یعنی غیرعلم تلاش‌هایی که دین و سیاست از هم جدا نشوند و با تکری که در این رابطه مسقیم یا غیرمسقیم حواسته با آن مخالفت نکند برخوردهایی حدی شد است ولی من معتقدم که رفتار شریعتمداران ما به کویه‌ای است که چه بخواهیم و چه بخواهیم در دهه‌های ایده‌های اندیشه اتفاقی که در رسماً در ۵۰۰-۳۰۰ سال پیش روی داد اتفاق خواهد افتاد و به توعی امر شریعت دارد یک امر شخصی می‌شود و امر حکومت و سیاست دارد من شور همان چیزی که در غرب اتفاق افتاد رفتار شریعتمداران می‌گذرد و می‌گذرد همان اتفاق اشتاد یکم ولی من یک نوع طرز فکر و رفتار اجتماعی دارم می‌بینم که قضیه به این جایگزینی شود. فراموش نکیم که نقش کسانی چون مرحوم یازرگان و دکتر شریعتی در پیوند دین و سیاست چقدر ریاض بوده است یعنی اینکه شریعت می‌تواند مسائل و مسئلکات ما را حل نکند این فکر از حوزه نمود. این فکر راحوزه نیاورد. چون به نظر من اصل حوزه متوجه نشده بود که مردم جه مسائل و مسئکات دارند ولی بازرگان و شریعی متوجه شده بودند و راه حلی که توانستند ارائه بدهند این بود که باید از مذهب کمک نکریم و مذهب می‌تواند تمام این راه حل‌های اقتصادی و سیاسی و غیره را در خود داشته باشد یکی از تحولات که الان دارد اتفاق می‌افتد و شاید خودمان متوجه نباشیم تغییری است که دارد در این طرز فکر به وجود می‌اید که ملزم توانیم تمام مسائل خودمان را با مذهب و دین حل نکنیم و مدرنیته را حل و خصل نماییم.

**لهاری:** حالا به نظر شما و قنی که این مبحث را مطروح می‌کنند چه راه حلی های آن می‌کنارید یعنی شما معتقدید که باید جهتاً اینطور شود و اگر شدچه چیزی را به جای دین مطروح می‌کنید؟

**رویاکلام:** چیزی را که می‌خواستم بر سامان این است که ما نمی‌توانیم تصمیم بگیریم و مکوییم که ایا دین و سیاست باید با هم یکی باشند یا بکوییم نه باید از هم جدا شوند. بینده معقدم آمده که در غرب اتفاق افتاد این بود که یک شبهه بیاند و تصمیم بگیرند و رأی گیری کنند که از قرائی از رور دین و سیاست از هم جدا شوند. معقدم که این یک روند طبیعی بود من امروزه می‌توانم اینکه به اروپای قرون وسطاً و عهد رسماً مراجعت کنم و بییم که جرا این اتفاق افتاد قرانی را در جامعه خودم می‌نیم که دارد یوش پوشانه می‌رساند که مگل این را برای خودم مطرح کند که ایا بهتر نیست که مسائل شریعت را با فرکوهه مسائل سیاسی رود مرده مخلوط نکند اما این در درازمدت به شریعت ضرب نمی‌زند؟

عنی نداد: من یک سؤال دارم و آن اینکه اقای

فهاری: من از سخنان شما این طور استثنای می‌کنم که شما می‌گوید روشنفکران دین و ایزازی کردنده به قدر درستند. من می‌خواهم بگویم که واقعاً دینی که شریعی و بازارکان می‌گفتند با چیزی که الان با حکومت تقاطع پیدا کرده کلی تفاوت داشت. آن جا ره و تقوی و این مطالب طرح کردند. یعنی شاید این طور نموده که روشنفکران پیدا کردیم این بود که خود را توجه بدند.

غنا فهاد: نه بینید من استقاد می‌کنم ولی محاکمه نمی‌کنم. آقای دکتر زیباکلام به نظرشان امده که من دارم محاکمه می‌کنم. چنین چیزی نیست. من استقاد می‌کنم چون حاکی از تحریره ۲ ساله است. خوب احتمام را اصلاح می‌کنیم.

زیباکلام: بینید! اولین رئیس جمهور جمهوری اسلامی یعنی آقای بنی صدر را رای خیلی بالایی از طرف عارف و عامی و روشنفکر روى بود؛ مایه او از چه می‌گفتیم؟ لقب بنی صدر چه بود؟ بزرگترین اندیشه‌مند اقتصاد توحیدی، آقای دکتر غنی ناد من امروزه یک درصد از حرفهای آقای بنی صدر را قبول ندارم. من می‌گویم اقتصاد بای دولتی است یا ازاد. چیز دیگری در این وسط وجود ندارد. و گرنه آن وسط یک جیر درهای می‌شود که حتی‌عالی می‌گوید بهره تویس نارد بهره سنتکن هم دارد فقط روبه ظاهری اش اسلام است. من معتقدم که اندیشه بنی صدر و تراقتصادی توحیدی یک ضرورتی بود که روشنفکران مادر آن زمان به ان رسیده بودند و فکر می‌گزینند عملی می‌شود آن هم در صورتی که شاه نباشد مقصود ممکن است دست روشنفکران بیفتد. منتهی‌الان بعد از دو دهه ما تاریخ متوجه شده‌ایم که بین اقتصاد ازاد و اقتصاد دولتی چیز سوئی وجود ندارد حالاً هر اسمی که می‌خواهید رویش بگذارید در عمل تفاوتی نمی‌کند.

فراستخواه: می‌دانید به نظر من ما می‌توانیم هر کسی را تخطه کنیم اخرش هم شما دکتر غنی نژاد به یک جهت منطقی رسیده و فرمودید که ارادت عاطفی به مرحومان دکتر شریعتی و مرحوم بازرگان دارید ولي به لحاظ ذهنی و علمی و شناختی نهی شان گزینید شد در زبان لاتین به معنای حدا کردن می‌باشد. به معنی تخطه نیست. به نظر من شما وقتی روشنفکر را می‌خواهید مورد ارزیابی قرار دهید در واقع تخطه می‌کنید. در حالی که نقد علمی شاید به صورت روشنمندی انجام کبرد و سرمه را از ناسره حدا نماید و حکم مسائل را از هم مقایسه نماید و من چون از لحاظ اخلاقی هم شمارا می‌شناسم که می‌گوید که اینان را دوست می‌دارید پس باید بگویم که تمام این‌ها به این دلیل است که اینها علت معرفتی دارد. علت معرفتی این است که شما در واقع یک الگوی لیبرال دموکراسی غربی را می‌دانید این قرار داده‌اید برای قضایات در تحولات ایران. به نظر من ایران وضعیت خاص خود را دارد و حتی یک مقدار هم ذهنیت انسوپیک در ما وجود دارد. در زاین فردگرایی چگونه اتفاق افتاد؟ زاین یک الگوی است از ملحق شدن به تحولات غربی ایار زاین آن فردگرایی امریکایی وجود داشت: یا اینکه در زاین جمع‌گرایی وجود داشت؟

دربیان وند و نسبت به مسائل اطراف خود آن را توجه بدند. و اینکه آقای بازگشان در او اخیر عمر تجدیدنظری در عقاید خود انجام داد که مثلاً دین تها کارگردش. این است که ما را به آخر توجه دهد و واژه‌آور است شاید به خاطر این است که اکنون جامعه مانیت به ۷-۸ سال پیش به زندگی مادی توجه پیشتری کرد و او می‌خواسته آن را این حالت خارج کند. یعنی شاید این طور نموده که می‌خواسته اند همه چیز را توجه کنند.

زیباکلام: بینید سنوای آخری که شما از دکتر غنی نژاد پرسیدید ایشان پاسخ دادند و من می‌خواهم تکمیل بشکم. بینید به هر حال جامعه ماجامعه‌ای است که منصب یکی از عناصر مهم و پررنگ آن است. چه برای عوام و چه برای تحصیل‌کرگان. منتهی مشکل که الان پیش آمده این است که به اصطلاح دین رسمی و ایدئولوژی حکومتی دیگر به تدریج کنگره‌ش به ته دیگ خورده و نمی‌تواند پاسخگوی آن نیازهایی که آدم‌ها می‌خواهند باشد و چون عرق مذهبی و نیاز مذهبی هم دارند می‌گزند می‌بینند که یک آقایی هم به اسم الهی فمشهدهای حرفهایی خود را اینجا می‌بینند و نه به سیاست کار دارند به حکومت و نه به ولایت و امریکا پس می‌روند به دنبالش. این همان است که من می‌گویم. یعنی اینکه دین دارد از سیاست جدا می‌شود یا مثلاً دکتر سروش دارد در معنوی مسئلی نژاد یک مشکل که در تخلیشان وجود دارد غنی‌ناد من امروزه یک درصد از حرفهای آقای بنی صدر را قبول ندارم. من می‌گویم تحوّلاتی و تغییراتی در

جامعه به وجود آمده و دین دارد از سیاست جدا می‌شود. اما نقدی که من می‌خواستم راجع به حرفهای دکتر غنی نژاد بزنم این است که آقای غنی نژاد یک مشکل که در تخلیشان وجود دارد این است که اصلًا به تاریخ نگاه نمی‌کند و به آن کاری ندارند. تاریخ نه به عنوان پدیده‌های اتفاق افتاده و رفتاده به این معنا که بینید که شریعتی و بازارکان در چه زمانی می‌زیستند. این هاست که من می‌گویم تحوّلاتی و تغییراتی در

خلاصه به وجود نمی‌آید. ولی کدام خلاه؟ روشنفکر در خلاه فکری به وجود نمی‌آید دکتر فراستخواه منظورشان خلاه مادی هست و شهرنشیینی. مسئله فقط شهرنشیینی نیست بلطفه اهل اندیشه هیچ وقت در خلاه فکری به وجود نمی‌آیند انسان یک موجود انسمامی است. موجود انتزاعی نیست آن انتظام هم به عنوان اندیشه اندیشه‌هایی است که در آن پروردش بیندا می‌کند منتهی انسان به عنوان یک روشنفکر بخصوصی باید روی آن اندیشه‌ها اثر بگذارد و در مقابل آنها موضوع گیری نماید این به معنای آن نیست که بزیده از دنیا است و دارد انتزاعی نکر می‌کند

دیای سخن: بینید اان می‌توان برای شخصی نو شدن موضوع یک مثال بازوزد. گواهیات عمدۀ غالب در جامعه سنت ایران این گواهی است که به زندگی مادی چندان اهیت نمی‌دهد آن را جای نمی‌گرد. به اصطلاح از مظاهیم مدرنیتی این است که به زندگی مادی باید اهمیت داد. در عمل البته می‌گوییم. یعنی هنوز اندیشه‌های عرفانی در جو غالب سردم ایران ویشه دارد. فرض کنید چرا اندیشه‌هایی است که دیقاً در طیف متفاوت هم هستند در جامعه پدیرفته می‌شود. آقای سروش در واقع حرفهایان یک نوع توجه حرفهای مولوی است و اندیشه‌های عرفانی را در واقع یووند می‌زند به یک اصلای اسلامی از مقولات مدرن ولی در عین حال از دغدغه‌های اصلی ایشان همین عرفان است و با آقای عقیقی نیز متفاوت است.

غنا فهاد: بینید: نه! من به تعییری دارم از روشنفکر دینی دفاع می‌کنم از این جهت که بگویم این‌ها محصول این شرایطی بودند که به لحاظ سیاسی بر جامعه حاکم بود.

زیباکلام: نه! من به تعییری دارم از روشنفکر دینی دفاع می‌کنم از این جهت که بگویم این‌ها بر جامعه حاکم بود. غنی نژاد: من قصدی که ندارم من ارادات عاطفی و قلبی خدمت آقای مهندس بازرگان. دکتر شریعتی، و استاد مطهوری دارم و این‌ها را حلقه اندیشه‌های بازارکان با شریعتی چرا می‌خواستند دین را با سیاست یووند بزندند که تعاب مددی داشته باشد. شاید جامعه در آن زمان جامعه‌ای بود که به اطراف خودش توجه نداشت و آنها امدادن تلاش کنند که یک جوری این جامعه را از حالت الزروا

تحول در اندیشه خیلی چیز پیچیده‌ای است. نمی‌شود در دو کلمه آن را توضیح داد ولی دیالکتیک و تعامل و این حرفاها همه از زیربار مسئله اصلی قرار کردن است و مارکس هم می‌گوید در تحلیل نهایی کدام تعین کنند است. تحلیل نهایی این است که چون انسان موجودی است که محصول اندیشه می‌باشد و محصول نیروهای مادی را ایجاد می‌کند انسان اول طرح را می‌زیرد و فکر می‌کند بعد ایجاد می‌کند و این نومنیالیسم و اندیشه فردگرایانه و سودجویانه تعیات سیصد چهارصد سال بعد است. آن تحول اولی که به وجود می‌آید تحول در اندیشه است. تحول این اندیشه از تعیات مدرنیتی است که به هر علتی آن اتفاق در جامعه مانیقتاد ولی واقعیتی را که بقیه‌یم که تکلیفمان چیست و چه کار باید بکنیم. ما هنوز به آن مرحله نرسیده‌ایم و همان طور که عرض کردم روشنفکرهای ما توجه‌کننده‌های یک الگوی زندگی سیاسی - اجتماعی - قبیله‌ای بوده‌اند.

دیای سخن: آقای دکتر غنی نژاد. من فکر می‌کنم که سخن آقای دکتر فراستخواه هم همین باشد که روشنفکر در کلام به وجود نمی‌آید. شما اشاره کردید که روشنفکران ما اندیشه‌های جمیگرایانه را تبلیغ می‌کردند در یک بردهای زمانی. خوب همین را که اشاره می‌فرمایید از ویرگی‌های قبیله‌ای جامعه می‌است.

غنا فهاد: بینید درست است که روشنفکر در خلاه به وجود نمی‌آید. ولی کدام خلاه؟ روشنفکر در خلاه فکری به وجود نمی‌آید دکتر فراستخواه منظورشان خلاه مادی هست و شهرنشیینی. این است که هیچ وقت در خلاه فکری به وجود نمی‌آیند انسان یک موجود انسمامی است. موجود انتزاعی نیست آن انتظام هم به عنوان اندیشه اندیشه‌هایی است که در آن پروردش بیندا می‌کند منتهی انسان به عنوان یک روشنفکر بخصوصی باید روی آن اندیشه‌ها اثر بگذارد و در مقابل آنها موضوع گیری نماید این به معنای آن نیست که بزیده از دنیا است و دارد انتزاعی نکر می‌کند

دیای سخن: بینید اان می‌توان برای شخصی نو شدن موضوع یک مثال بازوزد. گواهیات عمدۀ غالب در جامعه سنت ایران این گواهی است که به زندگی مادی چندان اهیت نمی‌گرد. به اصطلاح از مظاهیم مدرنیتی این است که به زندگی مادی باید اهمیت داد. در عمل البته می‌گوییم. یعنی هنوز اندیشه‌های عرفانی در جو غالب سردم ایران ویشه دارد. فرض کنید چرا اندیشه‌هایی است که دیقاً در طیف متفاوت هم هستند در جامعه پدیرفته می‌شود. آقای سروش در واقع حرفهایان یک نوع توجه حرفهای مولوی است و اندیشه‌های عرفانی را در واقع یووند می‌زند به یک اصلای اسلامی از مقولات مدرن ولی در عین حال از دغدغه‌های اصلی ایشان همین عرفان است و با آقای عقیقی نیز متفاوت است.

غنا فهاد: بینید درست است که روشنفکران دینی در جامعه سنت ایران این گواهی است که به زندگی مادی چندان اهیت نمی‌گرد. به اصطلاح از مظاهیم مدرنیتی این است که به زندگی مادی باید اهمیت داد. در عمل البته می‌گوییم. یعنی هنوز اندیشه‌های عرفانی در جو غالب سردم ایران ویشه دارد. فرض کنید چرا اندیشه‌هایی است که دیقاً در طیف متفاوت هم هستند در جامعه پدیرفته می‌شود. آقای سروش در واقع حرفهایان یک نوع توجه حرفهای مولوی است و اندیشه‌های عرفانی را در واقع یووند می‌زند به یک اصلای اسلامی از مقولات مدرن ولی در عین حال از دغدغه‌های اصلی ایشان همین عرفان است و با آقای عقیقی نیز متفاوت است.

دیای سخن: بینید اان می‌توان برای شخصی نو شدن موضوع یک مثال بازوزد. گواهیات عمدۀ غالب در جامعه سنت ایران این گواهی است که به زندگی مادی چندان اهیت نمی‌گرد. به اصطلاح از مظاهیم مدرنیتی این است که به زندگی مادی باید اهمیت داد. در عمل البته می‌گوییم. یعنی هنوز اندیشه‌های عرفانی در جو غالب سردم ایران ویشه دارد. فرض کنید چرا اندیشه‌هایی است که دیقاً در طیف متفاوت هم هستند در جامعه پدیرفته می‌شود. آقای سروش در واقع حرفهایان یک نوع توجه حرفهای مولوی است و اندیشه‌های عرفانی را در واقع یووند می‌زند به یک اصلای اسلامی از مقولات مدرن ولی در عین حال از دغدغه‌های اصلی ایشان همین عرفان است و با آقای عقیقی نیز متفاوت است.

نقواهی سیاسی همین روشنفکر و محادثهای اوست که امروز به ما فرست داده تا با مدارا کنار هم بنشینیم و روشنفکران بحث کنیم. من با این تقسیم‌بندی‌های عشیره‌ای که سال‌های اخیر از سوی رسانه‌ها رسم شده است، به شدت مخالفم. آخر روشنفکر درباری چه صیغه‌ای است؟ روشنفکر غربی کدام است، روشنفکر دیگر یعنی چه؟ روشنفکر ضد مردمی چیست؟ روشنفکر در خدمت رژیم‌ها را با کدام کلمات می‌شود تعریف کرد؟ این‌ها همه دشنام است می‌گویند روشنفکر می‌ای؟ حیرت اور است روشنفکر چه، روشنفکر راست، اصول‌های کجا که روشنفکر. بسوزنی یافت، اصل کلمه و معنای روشنفکر منسوج می‌شود. روشنفکر راهکشا راه رهایی است. می‌بازیز علیه جهالت است همین که به عنوان یک ریز مجموعه عقیدتی و ایدئولوژیک وارد عمل شد، به عملی یک گروه یا یک حزب بدل می‌شود. همین جاست که داستان «خودی» و «غیرخودی» از خودمان آغاز می‌شود و مکر کوکن با تمام فشارهای بشلویکها، اجازه داد که او را عضو حزب گنویست قلمداد کنند. احسان طبری روشنفکر بود و نه حلال آل احمد در یک دوره خاص، اما این که همه را بزرگ‌ایک رترک از درگاه تاریخ برآورد، این ظلم شرکی است، و ما روشنفکران آگاه و بلسوز بسیار داشت‌ایم، در تمام رشته و علوم، و حتی از میان عوام ستارخان بی‌سواد روشنفکر بود با سبدضایا... نظریه پردازان کوتتا و ادم انتل اکتوول ما امروز بحث و سعی خود را به حلقه‌ی تشكیل روشنفکر دینی کشانیدم، از اول هم این انتظار می‌رفت که با شرایط حاکم بر او خصاع رسانه‌ها و تنشی‌های روزانه، به این سرمنزل برسیم. ولی حقیقت این است که باید بنا به فرهنگ و هویت و تاریخ این ملک و ملت، ما گله‌ی «خرمده» را جانتیم روشنفکر کنیم ما خردوران فرهنگی خویش را دوست می‌داریم و نقش انان را در بهروزی این ملت تاییده سمی‌کنیم. بین رای جریان روشنفکری در ایران به همین سده‌ی اخیر خشم روشنفکری در ایران به همین شدیده این روز شد و زرتشت، تحسین‌خواهی خودمند و نظریه پرداز جامعه‌ی مدنی بود. و از او تابه امروز، هموار تاریخ کلکون از خون این شهدیان است. قصد تورق تاریخ را ندارم، تنها به چند نام از طلایه‌داران قرون اخیر اشاره می‌کنم: نام‌هایی که خواهان حکومت صالح مردم بر مردم بودند. تعبیری که امروز کتاب خوانده‌ها از آن با عنوان دموکراسی باد کنند، فعلایا میراث یونانی ای کاری نداریم. اما باید کنیم از امیرکبیرها (سوای منصب سیاسی اش)، باید کنیم از نیما (سوای شاعری اش) و به بای او ریم مصدق را، دهدزا کسری، فروع و کنفرانسی را که در تبر با استیاد و خودکامکی، سیاوشوار سر بر طشت گرسیزها نهادند و از بای درینامندنما که از انقلاب مشروطیت تا به امروز، هر رم در برابر فشار حشمت طلبان به «قانون پنهان» می‌بریم، این قانون را چه کسانی جزو روشنفکران همین ادوار موهشه‌اند؟ روشنفکرانی که جز به «خرد» به هیچ فرمان دیکری کوش نمی‌دهند روشنفکران زمامداران روح ملت خویش‌اند. روشنفکران «خرمدهان» به فرمان نیکری «خرد» جلاک است، در رسن زورکویان و سلاسل سلطه طلبان اسیر جی شود، هر چند که خرمدهن فرقیانی شود خرمدهنی، نهاده و هویت و هستی این ملت است. و خرمدهن که به تعییر امروزی‌ها، روشنفکر نامیده می‌شود، در واقع عصای کوران (درست بود، بخشیدا) و چراغ شب بینایان است. روشنفکر سیاستی همان خرد سیاستی است، او که با خرد می‌ستیرد میان ما نیست، و من در پیایان این نشست از شما و مستولین مجله‌ی دنیای سخن بایت این بحث سپاسکارام.

دیای سخن: فکر نمی‌کنید که این یک طبیعی بود. بعنی حداقل در آن برهه‌ی زمانی جزیی نداشتم که از آن دفعای کنیم. یعنی سنت‌هاییان جزوی بوده که نتوانه با مفاهیم مدن و بدیده‌های زندگی جدید همراهی داشته باشد. آقای صالحی نظر شادر این باره چیست؟ سیدعلی صالحی: من قصد حضور در این نشست را نداشتیم، اما به عنوان نماینده‌ی محله، گفتار و آراء دوستان را شنیدم و البته بجهه بُردم. قرار بر این بود که بحث اصلی حول سه محور سده‌ی بیستم، ایران و جهان، و نقش و تعریف جریان روشنفکری، به سرانجامی معنی برسد. می‌گویند روشنفکران می‌شوند مردمی چیست؟ و وقت معنی این میزگرد، لازم بیدم به یک نکته اساسی اشاره کنم، و آن این است که نه روشنفکران ما به چند نام مثل جلال آل احمد، علی شریعتی و... خلاصه می‌شوند. و نه جریان مؤثر روشنفکری در ایران قرن بیستم، به ویژه نیم سده‌ی اخیر، همین جریان روشنفکر دینی بوده است. و اساس بحث دوستان به سمعت و سویی رفت که در نهایت من دیدم نوعی روشنفکر سنتی بر آراء حاضر غالب شد. در صورتی که هیچ داور و محقق و متقدی قادر به انکار نشست مثبت و اثر گذار جریان‌های روشنفکری بر جامعه‌ی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران معاصر نیست قبل از هر چیز را مایل به این نکته اشاره کنم که گله‌ی «روشنفکر» از بار و تعریف و موضوعاتی و معنایی کلی برخوردار است، و باید تفاوت این پدیده را مثلاً با هویت عملی و تاریخی آن در غرب، مشخص کرد. روشنفکر در جامعه‌ی اسلامی کسی اتفاق می‌شود که بر موقعیت سیاسی و فرهنگی، اجتماعی و فردی خود، واقع است، اما هم در مراتب مختلف طبقاتی، بسیاری از تحصیل کرده‌ها و صاحبان مدارک دانشگاهی در سطوح مختلف، اصلًا روشنفکر هستند. کم سوادان تحصیل ناکرده‌ای داریم که عمیقاً روشنفکر نیستند، و مادر همین جامعه‌ی امروزی خود، کم سوادان تحصیل ناکرده‌ای داریم که عمیقاً روشنفکر هستند، شنیده شده که می‌گویند روشنفکر اندی است کم کار، خود محوریین و مدعی مخصوصیت از خطای اتفاقاً چنین موجودی. ضد روشنفکری است. کسی که می‌خواهد در حکومت و جامعه‌ی تمایل به دموکراسی، نقش تاریخی داشته باشد، نمی‌تواند کم کار، کوششگیر، حرف مدعی و خود محوریین باشد به کامانم از نمی‌توانیم تعریف مشخص و چکیده و معینی از «روشنفکر» در جامعه‌ی ایران معاصر از این دهیم، مشکل کجاست؛ مفضل این خطای اتفاق این مفضل چیست؟ ما همین که سرانه انسان ناشی می‌شود از آن ارزش‌های فکری و ذهنی انسان‌ها ناشی می‌شود از مسائل بیرونی والا شما نگاه کنید که در شرایط مساوی جوامع مساوی بودند که عده‌ایشان تحول پیدا کردند عده‌ایشان هم اقول کردند و ناید شدند شما همه چیز را نمی‌توانید توضیح دهید علم فم مدعی نیست که می‌تواند همه چیز را توضیح دهد. فراستخواه: نه! بینید اگر بخواهیم چنین فاکتوری را در نظر بگیریم خوب انسان هم یکی از فاکتورهای حلقه‌ی اخیر است اخرين حلقاتی توصیم‌گیری می‌باشد.

دیای سخن: آقای دکتر فراستخواه شما اشاره کردید که ما در جامعه‌ی مدن عادت داشتیم که خودمان را تعلمه تکیم و مجیر غرب را بگوییم، قضیه کمالاً بر عکس است. همانطور که آقای دکتر علی نژاد اشاره کردند همان عقلایت‌التفاظی را که شما می‌گویند اصلًا در ماهیت ندارد. مادر کل فرهنگمان بطور دائمی گفته هر نزد ایرانیان است و بنی اتفاقاً به نظر می‌رسد که ما اصطلاحات را اصطلاحات نداریم. فراستخواه: ما خودمان را موجوادی فرض کرده بودیم که باید و قرار است از یک دیگری که غرب باشد و دیگری متمدن باشد تقلید کنیم و یک حس حقارت در این دوره اخیر همراهیان بوده است. البته در عصر صفوی و بعد از آن با این غروری با آن مواجه شدیم. اول می‌خبر از تحولات دنیا بودیم بعد دچار یک غروری شدید بعده و اکنون به این غرور مفترض دچار یک نوع خودی‌اختک مفترض شد و هرگز غروری‌شناختی را دایر نگردید و نشناختیم و همیشه در گذاری‌های «خود» و «دیگری» غرب را ارزیابی می‌کردیم.

# دیدگاه‌های علمی و فلسفی در قرن بیستم

جريدة‌های سه‌گانه‌ی تفکر در قرن بیستم

رضا علیزاده محققی

می‌کند: «فضای مطلق، چنان که هست، بی‌توجه به هیچ چیز خارجی، همواره همان است که بود، و تحرک ناپذیر».  
«زمان مطلق و راستین و ریاضی، به خودی خود و بنابر ماهیت خود، بی‌توجه به هیچ چیز خارجی، به نحوی یکنواخت در سیلان است.»

پس تولد فیزیک با تمام تکیه‌ای که بر تجربه متقدم بر تعقل دارد. یک تولد متعارف بود. بنابراین حیاتش هم یک حیات متعارف بود.

دیالکتیک

اما جریان سومی هم بین فیزیک و فلسفه تجربی که به ظاهر جدا از هم پیش می‌رفتند در شرف تکوین بود. یعنی دیالکتیک، فیزیک‌دانان با توصیف و تشریح هستی با تکیه بر تجارت و قالب‌های تئوریک. مدل‌ها رامی‌ساختند و فلاسفه تجربه‌کرکار با انتقاد از نظرگاه‌های شناسایی متعارف. راه حل‌های جدیدی برای رسیدن به ان نوع از شناسایی را از این مکردنده لزوماً چنان هم یقینی نیوی. تأثیر و تاثیر متقابل تئوری‌های که در هر دو جبهه شکل می‌کرفت اندکار ناپذیر است. از یک سو مدل‌های ریاضی سعی در توصیف هستی با تکیه بر تجارت و تئوری‌های موضوعه (قالب‌ها) داشتند و از سوی دیگر نظریات شناسایی جدید با تحلیل آنچه که از درون این مدل‌های ریاضی برمنی خواست معیارها و موادی بین نکات که عدالت‌حسی و تجربی بودند. پیشنهاد می‌کردند. به طور خلاصه فیزیک تز منداد و فلاسفه با تحلیل تز آنستی تزهای طراحی می‌کرد که به توبه خود هندسه جدیدی را برای اصول موضوعه ترسیم می‌نمود و این یک شکل جدید مابعدالطبیعه بود.

البته شاید فلاسفه تجربه‌کرکار به نوعی مغلول تولد فیزیک باشد. چرا که نخستین پیشکامان طریق علمی نوین که به طور عده با کوپرینیک (م. ۱۵۴۲-۱۶۲۶) شناخته می‌شود قبل از ظهور نخستین تجربه‌کرکاران که سردمدار آن‌ها را فرانسیس بیکن (م. ۱۵۶۱-۱۶۲۶) می‌دانند. پا به عنصره شعور متعارف اروپایی کذاشتند. البته ب

می‌رسید. متكلمینی چون لوتر و برونو عظمت بی‌چون و چرای فلسفه مابعدالطبیعه‌ای را که مسیحیت متعارف دیکته می‌نمود مورد چون و چرای جدی و بنیادی قرار دادند. اگر بخواهیم ریشه‌های این حرکت را بررسی کنیم کار به درازا می‌کشد و مجازی برای بحث اصلی باقی نمی‌ماند. طی سالیان متقدمی عده بسیاری از جامعه‌شناسان و فلاسفه تاریخ به تبیین چکونکی این تحول پرداخته‌اند. توینی - فیلسوف تاریخ - جمله معروفی دارد به این شرح که «هر کاه زمامداران یک تهدن به پرسش‌های نوین، پاسخ‌های کهن دهند، دوران افول آن تهدن آغاز شده است.»

تابعی که توین در این طرح ارائه می‌کند به نظر می‌تواند توجیه مناسبی برای بیان چکونکی فروپاشی بسیاری از تمدن‌ها از جمله تمدن مسیحی قرون وسطی باشد که با طرح یک ایدئولوژی اساساً آسمانی قدرت مطلق را در یک دوره در دست گرفته بود. لرد اکتون از صاحب‌نظران فلاسفه سیاسی نیز در این زمینه چنین می‌گوید:

قدرت باعث فساد و تباہی است اما

قدرت مطلق باعث فساد و تباہی مطلق است.»

حیات علم فیزیک را باید در همین نکات دقیق و ظرفیف جست. فیزیک متولد شد و کمی بعد فلاسفه تجربه‌کرکار در این میان سهم فلاسفه تجربه‌کرکار در نفع و هدم معیارهای متعارف بیشتر بود.

در حالی که متفکرینی چون لاک و هیوم دنبیای مثل افلاطونی و تصورات غلطی دکارتی را غیرمحسوس، تخیلی و بی‌فایده می‌دیدند. فیزیک به سرعت در حال تئوری‌زاسیون بود. نظریه‌های کلاسیک در مکانیک، اپتیک، اکوستیک، الکتریسیته، مغناطیس و سایر شاخه‌های در قالب فرمول‌های دقیق ریخته می‌شد. البته به هیچ وجه خود فیزیک‌دانان چنین نظری نداشتند. نیوتن در بخش‌هایی از کتاب اصول فلاسفه طبیعی چنین می‌گوید: «من فرضیه به قالب نمی‌ریزم.»

اما در عین حال هنکام تعریف مفاهیم موضوعه، زمان و مکان را چنین تعریف

همزمان با پایان دوران قرون وسطاً و اغاز عصر مدرنیسم در همان زمان که هنوز ایدئولوژی مسیحی و تفسیر کلیسا از کتاب مقدس، مقدرات جهان و انسان را تعیین می‌نمود. دو نهضت فکری عده سیر تفکر در غرب را دستخوش تغییر و تحول اساسی نمود. این دو جریان به ترتیب عبارت بودند: تولد فیزیک و ظهور فلاسفه تجربی. البته اگر بخواهیم خلیل دقيق باشیم باید واژه‌ی «نوین» را هم به عنوان صفت به دو جریان منکور اضافه کنیم. چرا که نه فیزیک و نه فلاسفه تجربه‌کرکار، جریان‌هایی نبودند که در ازمنه‌ی پیشین در جغرافیای شعور متعارف بشری غایب بوده باشدند. بررسی سیر تاریخ تحول معرفت بشری، ریشه‌های علمی فیزیک و فلاسفه تجربه‌کرکار را به دوران‌های پیش از میلاد پیوند می‌زند. اما یک عنصر اساسی که به ویژه در تمام چنین جریانات فکری نقش ثابتی را ایفا می‌نمود. وجود نوعی مابعدالطبیعه‌ی مطلق کرا بود که به عنوان پیش فرض، تمام تئوری‌های متعارف را تحت الشاعع قرار می‌داد. آن نوع مطلقیتی که غالباً (و نه در همه‌ی موارد) از چنین معارفی بر می‌خواست و وقتی با تقدیس حاکم بر جریانات کلامی در بستر تاریخ اروپا، پیوند یافت به همان جمود فکری رسید که به مدت چندین قرن حاکم بلامتازع شعور انسان اروپایی بود.

تولد فیزیک

انقلاب فکری که امثال کوپرینیک و کپلر آغاز نمودند موجب شد تا فیزیک. آن گونه که امروز می‌شناسیم با کالیله تولد یافته و با ظهور اسحاق نیوتن به همان نقطه اوجی بررسد که تاسال‌ها بینش نوع بشر را نسبت به هستی تبیین می‌نمود. جبهه دیگر فلاسفه بیکن بود. طلایه‌دار این تحول - فرانسیس بیکن - کسی بود که شکلی جدید از شناسایی - یعنی شناسایی تجربی - را معرفی نمود. پس از او فلاسفه‌ای چون لاک، هیوم و سایر تجربه‌کرکاران مکتب بریتانیا فصل نوینی از ادراک نه چندان یقینی را در برای یک تاریخ دو هزار ساله مابعدالطبیعه صرفًا عقل کرا کشودند. جبهه سوم کلام بود. اشتفتک و انقلاب در این قسمت ملموس‌تر به نظر

صرف وجود چنین تقدم زمانی نمی‌توان فلسفه تجربه‌کرا را معلوم فیزیک دانست ولی اگر هم بنا را بر چنین امری بگذاریم تاریخ تحول نظریات فلسفه‌های جدید تجربه‌کرا یک نوع پیشگامی در اندیشه را نسبت به فیزیک نشان می‌دهد.

باید به خاطر بیاوریم که (پیش از آن) حاکم بلا منازع و بی‌چون و چرای فلسفه غرب، عابده‌الطبیعه خردکرا بود و ظهور جریان جدیدی که از فلاسفه تجربه‌کرا و دانشمندان علوم طبیعی آغاز شد، جبهه جدیدی را مقابل این نوع نکرش کشود. در یک سو خرد جزء خمیرمایه اصلی تبیین هستی بود و در سوی دیگر تجربه، اما کار بزرگ در تلفیق این دو نهضت صورت گرفت یعنی ظهور کانت. کانت هم تجربه را پدیدرفت و هم تعقل را، وی می‌گوید: «دو چیز ذهن مرا به بهت و حیرت من اندازد و هر چه بیشتر و ژرفتر من اندیشم بر شکننده ام من افزاید؛ یکی آسمان پر ستاره‌ای که بالای سر ماست و دیگری موادین اخلاقی که در دل ماست».

و از همین جاست که فلسفه از فیزیک پیشی می‌کیرد. این درست است که فیزیک از زمان کالیله، تجربه را مقدم می‌دارد اما به هنکام تفسیر شواهد و مستندات باز هم رو به سوی کزارهای یقینی و مطلق دارد. کالیله با این که قائل به وجود مدارهای حرکتی سیارات به دور خورشید بود اما هرگز ندیدرft که این مدارها می‌توانند و باید بیضی باشند. از نظر او چون مسیر دایروی متغیر ترین مسیر بود بتباراین خداوند سیارات را در مسیرهای دایروی حرکت می‌داد و لاغر نیوتون قائل به زمان و مکان مطلق بود: آن گونه که پیشتر دیدیم. تا اوایل قرن بیست اغلب فیزیکدانان وجود محملی به تام اثیر (اتر) را برای انتشار امواج الکترومغناطیسی ضروری می‌پنداشتند چراکه اساساً نوع تفکر مطلق و یقینی که بر ذهن آنها حاکم بود، اجازه تصویر نوسان بدون محمل را به آنها نمی‌داد و واقعاً که تاریخ علم تا همین آغاز قرن بیست پر است از این گونه دکماتیسم‌ها و دیدگاه‌های جزمی آن هم از سوی روش‌فکرترین نوایع علم فیزیک، شخصیت‌های برجسته و انقلابی چون کالیله و نیوتون: جالب این جاست که بدایم روابط و تبدیلات لورنتس خیلی قبل از مقاله اینشتین به سال ۱۹۰۵ م (تسبیت خاص) به دست امده، اما تاظهور این فرد آن ایدئولوژی حاکم بر فیزیک بود که برای تبیین مفاهیم زمان و مکان مطلق تعاریفی همچون اثیر را به قالب شعور متعارف می‌ریخت. خیلی که به عقبتر برکردیم، نمونه‌هایی دیگر از این گونه نبوغ‌های انحرافی را در تاریخ باستان هم می‌یابیم. مدارهای بعلمیوسی که با نبوغی

فوق العاده برای تطبیق صور فلکی با فرضیه زمین مرکزی مدل شده بودند، مثالی مناسب از این موارد است.

به هر تقدیر آن انقلاب فکری که نسبت در ابتدای قرن به وجود آورده از قلب معادلات ریاضی بود و نه تجربیات، تبدیلات لورنتس که قبل از اینشتین به دست آمده بود و تجربیاتی هم که همکنی دال بر عدم تطبیق الکترودینامیک با مکانیک نیوتن داشت. نمونه معروف آن آزمایش مایکلسن - مورلی است. ولی برای فهم نسبت همزمانی هنوز نیاز به یک عنصر دیگر بود، خارج از چند معادله یا تجربه، یک خمیرمایه فکری جدید، یک انقلاب فکری که توانایی و جرأت در هم‌کوبیدن ایدئولوژی‌های رایج را داشته باشد و این دقیقاً نقطه مقابل ایدئولوژی است. فلسفه دقیقاً نقطه مقابل ایدئولوژی ایدئولوژی‌ها همیشه در یک نقطه ایستاده‌اند چون به رُغم صاحبانشان به حقیقت رسیده‌اند اما فلسفه پویاست. شاید تقابل فلسفه و ایدئولوژی در این تعریف کانت از فلسفه به خوبی هویدا باشد:

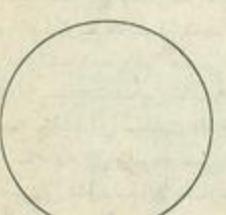
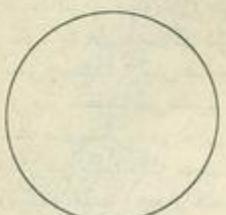
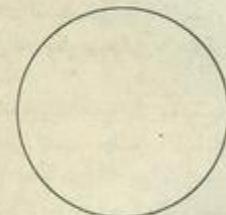
«فلسفه آموختن اندیشیدن است نه آموختن اندیشه‌ها».

از همین رو فلسفه همیشه چند کامی از فیزیک جلوتر بوده است. به عقب بر می‌گردیم. در حالی که معنای نسبیت همزمانی تا سال ۱۹۰۵ و ظهور فیزیکدانی به جرأت اینشتین حل نشد، خیلی پیشتر کانت که هم خردکرا و هم تجربه‌کرا بود به همین نتایج رسیده بود:

«زمان: صورت ذهنی جریان و مرور حوادث بیرونی و درونی است. یعنی شرط ادراک همه امور خواه بیرونی و خواه درونی است. مکان: صورت ذهنی که با آن اشیارا ادراک می‌کنیم. یعنی شرط ادراک اشیا و امور بیرون از ذهن. پس زمان و مکان جزو ذهن انسانند و در خارج از آن وجودی ندارند. زمان و مکان و مقولات عینی است که از چشم ذهن ما جدا شدنی نیست».

این همان خمیرمایه جدا از معادلات و تجربیات است که فلسفه در اختیار فیزیک قرار می‌دهد. تاریخ شات می‌کند وقتی فیزیکدان از یک ایدئولوژی مطلق تبعیت می‌کند، نه معادلات و نه تجربیات او را به چیزی فرای باورهایش سوق نخواهد داد. او به خوبی این نیوگ را داراست که معادلات و تجربیات را به نفع ایدئولوژی فکری خود تفسیر کند. بتباراین پس از این که تجربیات کامل شدند و معادلات مرتب، هنوز نیاز به عامل سومی هم هست تا فیزیک را یک قدم به جلو ببراند و آن همان نکرش انتقادی به ایدئولوژی‌های متعارف است و چنین جرأتی را تنها فلسفه در اختیار فیزیکدان قرار می‌دهد و بدین‌سان فیزیک حرکت

## 2



● توین‌بی: هرگاه زمامداران یک تمدن به پرسش‌های نوین، پاسخ‌های کهن دهنده دوران افول آن تمدن آغاز شده است

● لرداکتون: قدرت باعث فساد و تباہی است اما قدرت مطلق باعث فساد و تباہی مطلق است

می‌کند. اما همین حرکت تبعاتی در بردارد که فلسفه معاصرش را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد.

#### فیزیک جدید

اکنون در آن نشسته‌ام و چیزی می‌نویسم باز شود و شخصیت‌های تاریخی داخل اطاق شوند و در برایر میز من بایستند. در عالم واقعیت سخن کفتن از چنین اموری نامربوط و بی معنی به نظر می‌رسد و حداقل می‌توانیم آن‌ها را از لحاظ طریقه استدلال روزانه خود غیر ممکن بدانیم ولی باید میان این نوع عدم امکان با عدم امکان منطقی تفاوتی قائل شد. مانند عدم امکان منطقی مربوطی که به شکل دایره باشد یا جزء شه که بزرگتر از کل باشد چه هر اندازه بخواهیم چنین چیزها را با اندیشه خود تصور کنیم امکان ندارد زیرا در خود مرحله تصور یک تضاد درونی مانع عمل تصور است. این نوع عدم امکان وابسته و چسبیده به ماهیت خود فکر انسان است. در صورتی که اندیشه پیدا شدن چیزی در خارج قاعده علیت از لحاظ منطقی امکان دارد.

\*\*\*

است. یعنی فلسفه و جهان بینی او نسبت به دنیا، نه معادله او را راضی می‌کند نه تجربه معادله صورت رابطه عدم قطعیت است و تجربه عبارتست از انبوهی از شواهدی که مکانیک کوآنتمی همراه دارد. به نظر می‌رسد این جا اندیشتن هم به نوعی دچار همان وضعی می‌شود که بظالمیوس، کالیله و نیوتن در موارد دیگر به آن دچار شده بودند. در اینجا بد نیست بخش‌هایی از مناظرات اندیشتن و پلانک را در حضور مورفی در یک محاوره سقراطی از نظر بکارانیم.

اندیشتن: نامعین کری یک مفهوم کاملاً غیر منطقی است. مقصود ایشان از این کلمه چیست؟ هنکامی که می‌کوییم متوسط عمر یک اتم رادیواکتیو فلان اندازه است یک قاعده و انتظامی را بیان کردۀ ایم ولی همراه این نکر خود به خود هرگز فکر علیت به خاطر نمی‌رسد. ما این قانون را قانون مدل‌ها و متوسطها می‌نامیم ولی بر هر چنین قاعده متوسطی نمی‌توان معنای علیت بار کرد. اگر من بکویم که مدت عمر فلان اتم نامعین است و مقصود از کلمه را نامعین بدون علت باشد این کفتار من بی معنی است.

من می‌توانم بکویم که فردا شما را در ساعت نامعینی خواهم دید ولی معنی این بیان آن نیست که آن ساعت معین نشده است من چه بیایم و چه نایام آن ساعت خواهد آمد. در این جا قضیه به آن راجع می‌شود که ما دنیای ذهنی را با دنیای خارجی اشتباہ می‌کنیم آن نامعین کری که به عالم فیزیک کوآنتم ارتباط دارد، نامعین کری ذهنی است. این کیفیت را باید به چیزی وابسته بدانیم و گرنه نامعین کری معنی ندارد و آن چیز در این جا عبارتست از ناتوانی ما برای در نظر گرفتن جریان اتمها و پیش‌بینی علیت آن‌ها وقتی می‌کوییم که رسیدن قطار برلن نامعین است حرف بی معنایی زده‌ایم مگر این که بکویم از چه لحاظ این امر نامعین است اگر قطار برلن بررسد رسید آن به وسیله امری معین شده است و عین همین موضوع برای سیر اتم‌ها نیز صحت دارد.

ماکس پانک: قبول اصل علیت از لوازم ضروری فکر انسان به شمار نمی‌رود حقیقت امر این است که هیچ چیز برای فکر انسان سهل‌تر از آن نیست که جهانی را تصور کند که همه چیز آن زیرپرورد شده است و به صورت تازه‌ای در آمده است ممکن است پیش خود چنین بیندیشیم که فردا صبح خورشید به جای مشرق از مغرب سر برآورد یا معجزه‌ای از طبیعت برخلاف قوانین طبیعی صادر شود مثلاً می‌توانیم چنین تصور کنیم که آب آبشار نیاکار از پایین به بالا جریان پیدا کند در صورتی که این امر در عالم واقعیت خارجی امکان ندارد. من می‌توانم چنین فکر کنم که درب اطاقی که

پدین ترتیب به قرن بیستم می‌رسیم. در یمن سال‌ها نسبت خاص (م ۱۹۰۵) و نسبت عام (م ۱۹۱۵) دو شوک پیاپی به جهان متعارف بشری بودند. نسبت همزمانی - اتساع زمان - انتباض طول - فضا، زمان خبده و حتی پیشگویی‌هایی که بعدها با شواهد تأیید می‌شوند از قبل میدان‌های کرانشی موسوم به سیاه‌چال‌ها و متعاقباً تئوری‌هایی که از قلب این نظریات بیرون آمد این فرضت را به بشر قرن بیست داد که نه تنها جرات به طرح پرسش‌هایی که سال‌ها به طور اساسی ذهن کنگاوش را آزاد می‌داد بیابد، بلکه آرام آرام به پاسخ دادن آن‌ها اقدام کند. یکی از توابع خیلی دور این وصلت قدیمی اخت فیزیک بود. به زودی فرضیه‌هایی چون انتبساط جهان، یکی کشمکشی هابل، اتفاقاً بزرگ ژرژ کاموف، مدل‌های مینکوفسکی و کیهان شناسی هویل - اولیکاریکی پس از دیگری عرضه شدند. بشر این جرات را یافته بود که به طور علمی و منطقی راجع به معمای قدیمی: از کجا آمدندم بهر چه بود / به کجا می‌روم اخر نتایی وطنم - فکر کند و حتی به جواب‌هایی هم دست می‌یافتد. اما این همه ماجرا نبود. هر چه نسبت در دنیای میکروسکوپیک می‌تاخت در دنیای میکروسکوپیک هم انقلاب دیگری در شرف وقوع بود یعنی مکانیک کوآنتمی که بزرگترین دست اورد فکری بشر در تمام تاریخ بوده است. اوج این نهضت سال (م ۱۹۲۶) است زمانی که ورنر هایزنبرگ دانشمند آلمانی رابطه عدم قطعیت را اعلام می‌کند.

این یک نقطه عطف در تاریخ شعور متعارف بشری است. زیرا از این به بعد جریان فکری خردگرا - تجربه کراده فلسفه قرن بیست به دو شق کاملاً متمایز تقسیم می‌شود. این رابطه موضوع مناقشات و مجادلات فراوان می‌گردد. نوک تیز پیکان حملات متوجه رابطه علیت و دیدگاه‌های جبرگرایانه نسبت به هستی است یعنی ورود عنصر شانس در معادلات و تبدیل مکانیک جبری به مکانیک آماری و هنکامی که پای چنین تحولی به میان می‌آید یک صفت‌بندی کاملاً مشخص بین فیزیکدان‌ها و فلاسفه شکل می‌گردد. همه به خوبی این جمله معروف اندیشتن را شنیده‌ایم: «خداآوند هرگز با تاس بازی نمی‌کند». این جا همان عامل انکارهای فلسفی در تفکرات فیزیکدان مورد حمله قرار گرفته

اورد. هدینظر قرار نمی‌دهد.»

#### اکریستانسیالیسم

اما این همه داستان فلسفه قرن بیستم نیست. جریان دیگری هم در کار است که ظاهراً خلیلی بی‌ربط و جدا از تمام تحولات ماقریستانتنسیالیستی است. در شرایط بدینانه باید به این نکته اذعان کرد که ذهن این افراد اساساً قدرت هضم و حلاجی مدل‌های علمی و پیچیدگی‌های فلسفی را دارا نمی‌بود و از این رو قالب اکریستانتنسیالیسم راکه از ریشه به هدم و نفی این مقیاس‌ها و موازین می‌پردازد، به راحتی می‌پذیرد و بی‌هیچ دردرس و زحمتی صاحب یک مکتب فلسفی می‌شود. یک بررسی آماری کافی است تا ثابت کند که

2

?

!

!!

واقعاً چند درصد هنرمندان در بطن افکارشان از ایده‌های اکریستانتنسیالیستی الهام می‌کیرند. بارها هنگام گفت و گو با هنرمندان می‌توانید بشنوید که چقدر به اکریستانتنسیالیست بودن خود افتخار می‌کنند. عامل دیگر نوع نگاه این مکتب به آموزه‌های اخلاقی است که یا کنار گذاردن موادین مطلق، عملاً دست قشر هنرمند را در هر نوع محدودیت اخلاقی در ارائه اثر باز می‌کند و این خلیلی مطلوب به نظر می‌رسد. فلسفه‌ای که در این مکتب ارائه می‌شود از این نظر می‌تواند این مکتب را به عنوان یک انتزاع ریاضی از نوع ایده‌گذاری و این مکتب برباتیا (تجربه‌گرا)، در آن هیچ نشانی از انتزاع ریاضی از نوع دکارتی به چشم نمی‌خورد. به هیچ تجربه‌ای هم اعتماد ندارد. اصلًاً اکریستانتنسیالیسم به هیچ چیز اعتماد ندارد. تنها در شکل مذهبی اش (کرکه گوار) به ایمان به عنوان تنها ملاک شناسایی اعتماد دارد. در وضعیت غیرمذهبی وضع از این هم بدلتر است. در یک تحلیل کلی شاید بتوان گفت که اکریستانتنسیالیسم تنها یک واکنش است. واکنشی از سوی جماعت غیرفلسف و غیردانشمند. آدم‌هایی که در اوج عصر مدرنیسم، تحت بمباران شعور متعارف قرار می‌کیرند. آدم‌هایی که احساس می‌کنند حرف‌های زیادی برای کفتن دارند اما از یک سو خسته از یک داستان دو هزار ساله تعقل فلسفی‌اند و از سوی دیگر حوصله معادله ریاضی و فیزیک را ندارند. بنابراین با تنها اینباری که در دست دارند به تبیین هستی می‌پردازند و آن چیزی نیست جز یک احساس قوی و تخیلی شاعرانه، بیوهوده نیست که اغلب اکریستانتنسیالیست‌ها یا شاعرند یا باستان‌پردازان (کرکه گوار - نیچه - زان پل‌سارتر و ...) و بی‌دلیل نیست که در نوشته‌های ایشان با اینوی از جملات زیبا و قشنگ روبرو می‌شویم پر از صنایع ادبی و تخیلات شاعرانه، استعاره، ایهام، تشییه و بسیار موارد دیگر اما از سوی دیگر وقتی این جملات را می‌کاویم می‌بینیم که خالی از استدلال و برهان به معنای واقعی فلسفی و علمی هستند و شاید همین رمز موفقیت این مکتب ادبی (به ظاهر فلسفی) باشد. این دقیقاً همان چیزی است که جماعت هنرمند و روشنفکران تحصیلکرده می‌خواهند. انسان‌هایی که به مقتضای نوع نگاه جامعه

شاخصه‌های فرعی تر آن‌ها به طور خزنده در همه‌ی طبقات پخش می‌شوند. تنها جامعه‌ی فلسفه و دانشمندان واقعی (نه صرفاً تحصیلکرده‌ها و صاحب مدرک‌ها) از این قاعده مستثنی می‌شوند. مردم خیلی آسان‌تر با انبوهر داستان‌ها، شعرها، فیلم‌ها و ... که صاحبان این مکاتب خلق می‌کنند، ارتباط برقرار می‌کنند تا با معادلات و فرمول‌ها. لذا این مکتب سوای اصالات واقعی افکار صاحبان و خالقان آن، یک اصالات کاذب‌بین توده‌ها می‌یابد و دیدگاه رایج مردم می‌شود.

#### مقایسه‌ی تطبیقی

همان‌طور که دیدیم وضعیت فلسفه در قرن حاضر تحت تأثیر سه جریان قرار گرفته است:

۱- ایده‌آلیسم که در شکل فلسفی و منطقی تئوری‌های همچون انتیسم منطقی راسل (ازبان کامل) و در شکل علمی تئوری‌های کلاسیکی همچون نسبیت اینشتین می‌باشد.

تئوری موجی نور به طور سنتی در این تئوری‌ها محفوظ است.

۲- پوزیتیویسم: اوج جریان تحریبی است. در فلسفه به شکل نوعی منطقی معلمکار و در علم به شکل مکانیک کوانتومی و تفسیر غیرعلی رابطه‌ی عدم قطعیت خود را نشان داده است.

تئوری ترهای نور از ارکان علمی این جریان است.

۳- جریان احساسی اکریستانتنسیالیستی دو جریان نخست جریان‌های فلسفی و علمی و جریان سوم یک جریان احساسی و غیرعلمی است. وقتی به یونان باستان نگاه می‌کنیم، وضعیت مشابهی حاکم است. در کنار نظام‌های مابعدالطبیعه جبرگرا (سقراط، افلاطون، ارسطو و ...) و غیر جبرگرا (ایپکوری و ...) که به توصیف هستی می‌پردازند، عده‌ای هم به نام سوفوسطایی ظهور می‌کنند که با نفی هر ملاک و میرانی به اثبات هر چیزی می‌پردازند که به آن تعابیر دارند و اتفاقاً توفیق زیادی هم در جذب توده‌های جوان به خویش پیدا می‌کنند. پروتاكوراس یکی از سووفیست‌های یونان باستان، زمانی چنین گفت: «

انسان مقیاس و میران همه چیز است.» این همان شعاری است که امروز اکریستانتنسیالیست‌ها سرمد هستند. در حالی که نظام‌های مابعدالطبیعه جبرگرا و غیرجبرگرا در قالب تئوری‌های علمی دترمینیستی و پوزیتیویستی ظاهر شده‌اند، به نظر می‌رسد که سفسطه هم در قالب اکریستانتنسیالیسم حیات یافته است و به همان قدرت راه خود را در میان توده‌ها و به ویژه نسل جوان باز کرده است. یک مقایسه‌ی تطبیقی دقیق نشان خواهد داد که وضعیت امروز فلسفه در غرب چقدر شبیه به اوضاع آن در یونان باستان است.

# وطی

سیمین پهلوانی



طوطی را بخرم. قفس را برداشت و به طرف  
دیگر خیابان رفتم.

- تاکسی!

جلو پایم است کرد.

- در بست، سیدخندان

طوطی کز کرده و خاموش بود. انکار  
می ترسید. سوار که شدم. راننده نکاهی به  
طوطی انداخت و گفت:

- تازه خریدین؟ مبارک باشه.

طوطی ناکهان به سخن در آمد و گفت:

- مبارک باشه، مبارک باشه، مبارک  
باشه...

برای چند دقیقه غمها را فراموش کردم.  
بچه های محل ورود طوطی را به خانه  
دیدند. از فردا التماس کنان می خواستند به  
خانه بیایند و با طوطی صحبت کنند. به آنها  
گفت اگر پدر و مادرشان از آنها راضی  
باشند و به آنها اجازه بدهند، می توانند  
روزهای جمع صبح بیایند و یک ربع ساعت  
طوطی را ببینند.

کارم در آمده بود.

طوطی خیلی نقل داشت: در آینه خودش  
رانگاه می کرد. با عکس خودش حرف می زد.  
نوكش را به نوک تصویر آینه می ساید.  
چشم هایش را خمار می کرد. قر کردن  
می آمد. بال هایش را باز و بسته می کرد و  
جلو چشم تماشاجی ها بر دلبری ها  
می افزود.

وقتی از خانه بیرون می رفتم جیع  
می کشید. کم کم یادش دادم که بگوید: «زود  
برکرد». وقتی صدای چرخاندن کلید در قفل  
پا صدای پای مرا می شنید داد می زد: «حمد  
آمد! حمید آمد!»

دیگر تنها نبودم. بچه های همسایه و  
حتی بزرگترها به دیدن طوطی می آمدند.  
اسمش را «توتک» گذاشتند. به دنبال  
اسم زنم. برایش فندق و پسته مغز می کردم.  
هر روز سینی ریز قفسش را می شستم. قند  
به دهانیش می گذاشتمن. باش حرف می زدم.  
در قفسش باز بود. خودش از قفس بیرون  
می پریدید و روی زانوها می نشست. بعد  
می پریدید روی دوشم. بعد با منقارش گوشم  
را می خاراند.

صبح که از خانه بیرون می رفتم در قفس  
را محکم می بستم که گربه به سراغش نزود.  
یک روز یکی از همسایه ها به دیدن من و  
طوطی آمد. البته بیشتر به دیدن طوطی. از  
تماشای طوطی که خسته شد نشست.  
برایش چای ریختم و کنارش نشستم. در  
میان صحبت پرسید: «توتک خانم کجاست؟  
مدتی است پیدایش نیست».

- رفته پیش مادرش. بچه که نداریم.  
دلتنگی می کرد. هر چه از دستم بر می آمد  
محبت می کردم. راضی نمی شد. دست سن که  
نیست. بچه می خواست. نداشتم که

به مغازه دار گفت: - این طوطی چند؟

- پنجاه هزار تومان.

- او... وها

- نقطش عالیه، هر چی بکی یاد می کیره.  
در همین هنگام طوطی داد زد: یاد  
می کیره، یاد می کیره، یاد می کیره ...

- کمتر ...

- صرف نمی کنه. لنهش پیدا نمی شه.  
جوونه، نزدیک صد سال عمر می کنه.  
ببرش.

طوطی داد زد: ببرش، ببرش، ببرش ...

- تخفیف بده

- پنج تومانشم ندین. قفسش مال شما.  
آینه هم داره.

در دل گفت «توتک» رفته. من تنها هستم.  
این طوطی موئسم میشه. دست در جیب بغلم  
کردم و چهل و پنج هزار تومان شمردم و  
روی پیشخوان گذاشتمن. دکاندار قفس را با  
چوب قلاب دار از قلاب سقف جدا کرد و به  
دستم داد.

- قدمش خیر باشه.

- چی می خوره؟

- تخم آفتاب گردان. زردی تخم مرغ  
پخته رُ خورد کن. با سبزیجات بده بخورد.  
کوشتم می رخورد، پخته بده که مریض نشده.  
پسته و بادوم و فندق خیلی دوس داره. قدم  
مایه عشقشنه.

- خرجشم که زیاده.

- از زن که متره!

عجب! از کجا فهمیده که زن من رفته؟  
انکار که از خانه بیرون آمده بودم و داد -  
پانزده کیلو متر پیاده گز کرده بودم که این

طوطی شریک غم من شده بود. تنها  
کسی بود که مرا دوست می داشت.

وقتی رتم رفت و خبر داد که به تنکابن  
شزده مادرش رفته و دیگر بر نصی کردد.  
مايوس و درمانده، دو روز خود را در خانه  
محبوس کردم و با چند استکان چای و

چنان بیسکویت سرو ته گرسنگی را به هم  
رساندم. روز سوم تصمیم گرفتم که خانه را  
ترک کنم. کجا؟ «هر جا که اینجا نیست». با  
کسی معاشرت نداشتمن. متزوی بودم. از  
آدمها و حشت داشتم. جز استهزا و زخم  
زبان و کاوش در زندگی خصوصیم از مردم  
چیزی ندیده بودم.

بی هدف خیابان را در پیش گرفتم. از  
شمار رو به جنوب روانه شدم. هر گاه امتداد  
خیابان در تقاطع با خیابان دیگر به دیوار  
می رسید، به راست یا به چپ می پیچیدم.  
سرانجام خود را، خسته و از پای درآمده،  
کنار یک دکان پرنده فروشی یافتمن. نزدیک  
سه راه سیروس.

پرنده ها بعضی خاموش بودند و بعضی  
چرخ می زدند و بعضی جک جکی داشتند.  
ناکهان چشمم به یک طوطی افتاد که قفسش  
اویخته بود. همین که نگاهش کردم، با  
صدای عروسک گردان های خیمه شب بازی  
واژدهایی را داد کرد که انکار می گوید: «حمدید  
آمد». سپس تکرار و تکرار و هر بار تندتر از  
بار پیشین تا سرانجام ساکت ماند.

عجب! اسم مرا از کجا می دانست؟  
نمی دانم دچار توهمند شده بودم یا واقعاً  
طوطی چیزی شبیه «حمدید» یا «عمید» یا  
«امیر» می گفت.

- خیلی بامزد، آزاری ندارد.  
سر تکان داد، طوطی باز بغض کرده بود.  
زنم گفت:  
- ببرش بپرون، می خواه بات تنها باشم.  
- چشم  
طوطی را به اتاق دیگر برید و از هر چه جُز زنم فارغ شدم. کپ زدیم. کله کزاری کردیم. از روزگار گفتیم خوردم، نوشیدیم. دمار از دوری ها برآوردم و ... صحیح شد.  
یک مرتبه به یاد طوطی افتادم. به سراشش رفتم. قفس خالی بود. وای، یادم رفته بود در قفس را بیندم. همه جا را کشتم اتاق ها. حیاط از زمین ابا... نبود که نبود.  
- طوطی، تو نک، کجایی؟  
هیچ جوابی نبود. پیش زنم برکشتم و با نگرانی گفتم:  
- طوطی رفته، فرار کرده ...  
خونسرد گفت:  
رفته که رفته. من که آمدام. دیگه طوطی می خوابی چه کنی؟ و خندید.  
با این همه دو سه هفتی دلم برای طوطی تنگ می شد. کم فراموشی آمد. یک روز با تو نک صحبت کنان از کوجه می کذشیم. از پشت پنجره هی خانه ای آقای براتی یک دفعه صدای طوطی را شنیدم که می گفت:  
- حمید آمد. حمید آمد. حمید آمد ...  
خشکم زد. به تو نک گفت:  
- طوطی به خانه ای براتی رفت  
براتی کرفته و نکش داشته. به ما هم خبر نداده. زنم گفت:  
- مهم نیس. جاش خوش. بذا همون جا باش. ما خودمون بچه دار می شیم. وقت برای نگهداری طوطی نداریم.  
- چی؟  
- بچه دار می شیم. من حامله.  
چرا به من نکفتی؟  
- می خواستم مطمئن بشم.  
- حالا مطمئن شدی؟  
- بله  
پیچه دار نمی شدیم. زنم رفته بود. حالا برکشته و بچه دار می شیم. نکنه نه، نه.  
جلوی چشم سیاه شده بود نزدیک بود بیافتم! نکند در غیبت؟ نه، نه! در این خیالا کارشیطونه، بعضی خیالا کنایه.  
انکار کسی بیخ کوش گفت:  
- مکه طوطی تخم و ترکی تو بود که آنقدر دوستش داشتی؟  
- هان؟ طوطی؟ بچه؟ تو نک؟  
پرده سیاه از جلو چشم کثار می رفت. زانوهایم جان می گرفت. بچه دار می شیم. دیگه وقتی نگهداری طوطی نداریم. با دکتر علی یم کاری نداریم ...  
به زنم گفتمن:  
- باید برمی پیش دکتر زنان. باید رژیم مناسب داشته باشی. برمی دستور بگیریم.

- علیکم السلام. خیر باشه. کله سحر!  
بله، انشاء الله خیره. طوطی من تحمل این دو تا بون بسته ز نداره. مريض شده. می ترسم از دست برد. پرنده ها از آوردم خدمت خودتون.  
- آقا، اینا خیلی ارزش دارن. من به کس دیگه غیر از شما نمی داد مشون. گفتم شما بچه ندارین، سرتون کرم بشه.  
بله، می دونم، اما طوطیه خیلی حسوده، ممکنه نفله بشه.  
با خشم و اکراه قفس را از دستم گرفت و گفت:  
- خوش آمدین، حالا بفرمایین به چایی میل کنین فهمیدم که در دل می گوید: زود کورت را کم کن. لیاقت محبت نداری.  
- متشکرم. چایی صرف شده. باید برم اداره. دیر میشه. خذا حافظ.  
کلید را که در جای کلید چرخاندم، صدای طوطی بلند شد: «حمید آمد، حمید آمد...» انکار دوباره جان گرفته بود رفتم کنار قفس ایستادم و گفت:  
- خیلی حسودی ها، زن بیچاره ام آنقدر حسود نبود.  
- بود، بود، بود ...  
- عجب! تو طوطی نیستی، جنی!  
یک حنه قند برداشتم و دستم را توی قفس بردم. به ملایمت قدر را از دست گرفت و کروچ کروچ شروع کرد به خوردن. بعد از قفس بیرون آمد و روی دستم نشست و با مقارش کوشم را خازاند. آشتنی کرده بود.  
زنگدیم با طوطی شیرین شده بود. همراه با من به تلویزیون نگاه می کرد. به رادیو کوش می داد. شب ها همپای من بیمار می نشست و چرٹ می زد و صحیح زودتر از من از خواب بیدار می شد.  
در اداره که مشغول کار بودم که کاه دلم شور می زد که مبادا در قفسش باز مانده و کریه او را خورده شد. عصر پس از خرید لوازم خوارک خودم و او یکسره به خانه می آمد. دلم برایش تنگ می شد. وقتی می گفت: «حمید آمد»، همه غمها از دلم می رفت.  
داشتم تو نک را فراموش می کردم که یک روز جمعه بعداز ظهر در زندت. باز کردم تو نک بود. زن خوشکل بچه سالم. خودش را در آغوش انداخت و بغضش ترکید. گرم بود. مهربان بود. بوی کل می داد. فقط تو انسنتم بکویم: «چرا رفتی؟» و تو انسنت بکویم: «چرا رفتی؟» و تو انسنت بکویم: «چرا دنبالم نیامدی؟ بغلش کردم و آوردم توی اتاق روی میل نشاندم. لباس خانه اش را اوردم. خودم لباسش را عوض کردم. در آغوش لمید هنوز کریه می کرد. چشم های خیس و گونه های شور از اشکش را بوسیدم لب هاش داغ و پرخون و نازک مثل همیشه بود. چشمش به طوطی افتاد. گفتمن:

- تقصیر کدام تان؟  
می خواستم بکویم «تقصیر چیه؟» وقتی نمیشه، نمیشه دیگه.» فهمیدم منظورش این است که عیب از کدام تان است.  
- عیب از منه آقا. دکتر می گه بچه که بودی حتی اریون کرفتی. معکنه که بچه دار نشی.  
- دوازده مون کردی؟  
- خیلی، اتفاق نمی کنه.  
دکتر علی قی میکن خوبه.  
حالا که زنم رفته، باشد تا بعد.  
پس طوطی را واسه همین اوردي.  
بله ...  
- من دو تا مرغ عشق دارم. زنم از دستشون خسته شده می آرم براتون.  
در دل گفتم: طوطی که دارم. مرغ عشق هم داشته باشم، ببین جای بچه و زن پر میشه یانه.  
- متشکرم، بیارین.  
قفس مرغ عشق ها را رو به روی قفس طوطی به اطاق او بیختم. طوطی از قفس بیرون بود. گذاشتمش توی قفس و رفتم به سراغ مرغ عشق ها. مقداری شاهدانه برداشتم و ریختم توی ظرف شان. طوطی جیغ کشید. بعد رویش را به طریق دیوار کرد و ساکت شد و شروع کرد به چرت زدن. گفتمن: تو نک! خوابی؟ باز ساکت ماند. یک حب قند برداشتم و رفتم نزدیک قفس. اعتصنا نکرد و رویش را برگرداند. فهمیدم حسود شده و قهر کرده.  
مرغ عشق ها از سر و کول هم بالا می رفتد و سر و صدا می کردند. یک دفعه طوطی مثل زن ها شروع کرد به شیون و بال ها را از دو طرف به سرش می کوپید. وحشت زده به طرف قفس دویدم و گفتمن: «تو نک جان، آرام باش، صدا نکن». ساکت شد. مثل این که از حال رفته باشد، یک بزی کوشی قفس افتاد و کم کم خوابیش برد.  
شب هر سه پرنده خاموش بودند. من تلویزیون را روشن کرده بودم. طوطی در خواب بود یا از حال رفته.  
صبح با صدای مرغ عشق ها از خواب بیدار شدم. دیدم طوطی همان طور کز کرده و لال کنج قفس تپیده. چند تا پسته مغز کردم و رفتم کنارش. باز هم اعتنا نکرد. تخم آفاتان کردن ها را نگه می نگرده بود. آب هم نخوردید. فهمیدم هوا پس است. صیر کردم تا روز کمی خودش را نشان بدهد و همسایه از خواب بیدار شود. قفس مرغ عشق ها را برداشتم. به طرف خانه همیشه رفتم و در زدم.  
آقای براتی تازه از خواب بیدار شده بود. عبا یاری روی دوشش انداخته و دندان های مصنوعی را هنوز در دهان نگذاشته بود.  
سلام عرض می کنم.

## دو شکل بی خوابی

بی خوابی چیست؟

این پرسشی است که در انتظار پاسخ نیست. من پاسخ را به درستی نمی‌دانم.  
شعردن و هراسیدن از ضربه‌های تند و خطیر ساعتی دیواری است، کمی پس از نیمه شب. تلاشی است با افسونی بی‌حاصل برای نفس کشیدنی آرام، بارگیرگین تنی است که به ناکهان به پهلو می‌غلند. بستن محکم یک چشم هاست. حالتی است مثل تب و به یقین هشیاری نیست. بیان مکرر جمله‌هایی از بندۀایی است که سالیان پیش خوانده‌ایم، دانستن این نکته است که تو چه گناهکاری که این سان بیدار دراز کشیده‌ای و قتی دیگران همه در خواب‌اند. تلاشی است برای فرورفتن در خواب و قادر نبودن برای فرو رفتن در خواب، وحشت بودن است و بودن را ادامه دادن. سپیده دم مشکوک است.

عمر طولانی چیست؟ وحشت وجود داشتن در قالب تنی که قابلیت‌هایش رو به زوال است. از آن بی‌خوابی‌هایی است که دهه به دهه سنجیده می‌شود، نه با عقره‌هایی فلزی. حمل سنگینی دریاها و اهرام، کتابخانه‌های باستانی و دوره‌های حکومت و طلیعه‌هایی است که حضرت آدم آن‌ها را دیده است. آکاهی کامل از این نکته است که من وابسته به تن هستم، به صدایی که از آن بیزارم، به اسم و رسم، به یادآوری‌های روزمره، به گویش اسپانیایی کاستیلی که بر آن تسلطی ندارم، به احساس حسرت گذشته‌ی زبان لاتین است که نمی‌دانم. تلاش فرو رفتن درون مرگ است و قادر نبودن در فرو رفتن درون مرگ. بودن است و بودن را ادامه دادن است.

از ترجمه‌انگلیسی: آن اس. تروبلاد



۲

نیروگاه بادی، رهسپار زمستان است:  
این‌جاست که تو باید زندگی کنی، دانه دان  
مثل یک اتان.  
پنهان کنی

پوسته‌ی یخ‌بندان زودرس را  
با برش قلمی سیاه کننده  
بر روی سایه‌ی زرین بال  
ستاره افشارت.

با این همه تو هرگز  
 فقط پرنده نبودی، میوه نبودی،  
تو

با بال فراصوتی ات  
درون هستی آواز می‌خواندی.

۱  
بیا، ما داریم قطع می‌کنیم  
یاخته‌های عصبی را  
از حفره‌های  
لوری شکل

- خزه‌های چند قطبی  
برکه‌ایی چنان نورانی که به سیاهی می‌زنند -

از مراکزی هنوز دست یافتنی  
با کششی ده رشته‌ای  
چیزهایی که نیمه دریافتی‌اند.

توجه: صدر تقیزاده

## راز شعر

ویزگی مشخص دنیای درون که حاکم مسلم شعر است، وصف ناپذیری است. مثل هواست؛ معلوم است که واقعیت‌های در آن هست: توفان، اختلاف درجه‌ی حرارت. اما ویزگی برجسته‌اش، شفاقت تمام عیار است. پس اگر این دنیای درون، به رغم وصف ناپذیری اش، بخواهد بیش از هر چیز دیگر خود را وصف کند، چه بایدش کرد؟ دنیای درون جمله‌ای به کار می‌بندد. وانمود می‌کند که به واقعیت بیرونی وابسته است، آری، بسیار هم وابسته است. ملت بزرگی در حال سقوط است؟ دنیای درون هیجان زده می‌شود: موضوع نایی بیداکرده است.

مرگ در افق پدیدار شده است؟ دنیای درون - که خود را فنا ناپذیر می‌پندارد - از هیجان به خود می‌لرزد. جنگ؟ دهشتناک است. زنج؟ عالی است. درخت‌ها؟ گل‌های بیش از حد شکوفا شده؟ چه بهتر، واقعیت؟ آفرین. واقعیت اجتناب ناپذیر است. اگر وجود نداشت، باید ابداعش می‌کردی.

شعر در کار فرب دادن واقعیت است؛ وانمود می‌کند که نگرانی‌های واقعیت را جذی می‌گیرد. آگاهانه سر نکان می‌دهد. می‌گوید آه، یک زمین لزمه دیگر. باز هم بی‌عدالتی، سیل، انقلاب، باز هم کسی به سر سالم خوردگی رسیده است.

شعر می‌ترسد که رازش بر ملا شود. واقعیت روزی چه بسما متوجه شود که قلب شعر سرد شده است. اما شعر اصلاً قلبی ندارد. تنها چشم‌های درمشتی دارد و گوش‌های تیزی. واقعیت ناگهان درمی‌پارد که تنها منع بی‌انتهای استعاره برای شعر بوده است. و بعد ناپدید می‌شود. در این حال، شعر در دنیا تنها خواهد ماند، گنگ، تهی، غم زده و وصف ناپذیر.



کارل شاپرو  
Karl Shapiro

اینده - حال

ازرا پوند  
Ezra Pound

## در یک ایستگاه مترو

ظهور این چهره‌ها در میان جماعت:  
کلبرک‌هایی روی یک شاخه‌ی خیس سیاد.



تودور روئک  
Theodore Roethke

## روح رحمت

همچنان که مرد کوری، تا پرده را کنار می‌زند:  
می‌فهمد که صبح شده است.  
من نیز این دیگرکوئی را می‌فهمم:  
در یک سوی سکوت لبخندی نیست:  
اما وقتی با پرندگان نفس می‌کشم،  
روح خشم، روح رحمت می‌شود.  
و مردگان از درون تاریکی شان در خواب من آواز می‌خوانند.

یادت می‌آید آن روزهای قدیمی را که کشته‌های مجلل در رودخانه‌ز تنگ مانهاتن.  
آهسته آهسته و اندک اندک در انتهای شرقی غربی خیابان‌ها  
ظاهر می‌شدن،  
بخش سیاه و سفید پنجره‌های دایره‌ای شکل و راه راه عرضه را  
و شکوه آرام دودکش شکوهمند و سرخ رنگش را  
حتی صدای بم و خدایگونه‌ی بوق بازگشتش را؟

نیم ساعتی طول می‌کشید تا بکذرد،  
گویی هیچ شتابی نداشت که به درون تاریخ برسد.

اما نگاه کن به آن شبشهی بالایی پی مجره!  
هواییمایی براق و صیقلی با وقار به سمت شمال در حرکت است  
غره چونان غولی بر فراز رود هودسن در دمتد،  
از فراز کلیسای نیم ساخته و گور گرانت می‌گذرد.  
و به درون صبح آبی - خاکستری آینده - حال پیش می‌تازد.

# دنیای شعر و غزل

قبله‌ی من

قبله‌ی من، ز چه روی، روی زمن بربستی  
قبله‌گاه که شدی، سوی چه کس بنشتی  
همه سرمستی من، دیدن رخوار تو بود  
به که دل بستی و از دیدن که سرمستی  
ذکر من نام تو و سخده‌ی من، روی تو بود  
رشته‌ی وصل مرار، از چه چنین بکستی  
تو که خورشید همه ظلمت جانم بودی  
ای همه نور، چرا جشم به رویم بستی  
جام عشق دل من، از تکهت پر می‌شد  
ساغر مهر مرار، با غم خود، بشکستی  
ای همه سور و نساط دل سرگشته‌ی من  
رفتی و عاشق زارت به جنون پیوستی

بگذار تا بینمش! ... از: علی اطبری کرمانی

رفتی، ولی کجا؟ که به دل حاکر فنهای  
دل جای توست گرجه دل از مادر فنهای  
ترسم به عهد حوش نباتی و شکنی  
آن دل که از منش به تمناً فرندهای  
ای نخل من که برگ و برت شد ز دیگران  
دانی کز آب دیده من پاگرفتهای  
بگذار تا بینمش اکنون که می‌رود  
ای اشک از چه راه تماشا گرفتهای  
حارم به دل فرو مکن ای گل به نیخدند  
اکنون که روی سینه‌ی او حاکر فنهای  
گضی صبور باش به هجرانم اطبری  
آخر تو صبر از این دل شیدا گرفتهای

## یمن عشق

از: استاد محمد آفاسی مخلص (دانش)

آمد بهار و موسوم گشت و گذار باز  
شد نغمه‌خوان به طرف گلستان هزار، باز  
هنگام عید و موسوم دید است و باز دید  
رونق گرفت بوم و بروزه‌گذار، باز  
نوش بساط باعث بیات‌که نوکنیم  
پسیوندهای کهنه پسیرارو بیار، باز  
امروروز را بیهار غنیمت شمرکه نیست  
فردا امید دیدن روی بیهار، باز  
در ساعت زمانه نمانده است غیر درد  
ساقی بیا و زان می‌سافی بیار، باز  
بستدره به من، غم و اندوه و درد رنج  
باز آی تارهای نامی از این چهار، باز  
در حررتی که پای نهد بردو چشم من  
مانده است دیده‌ام به ره انتظار، باز  
با اینکه نیست عافیتی در نهاد دهر  
هستم به خُسن عاقبت امیدوار، باز  
لب بر مکر از لب من ای بیهار حسن  
خواهی بکیر، بوسه بجایش گذار، باز  
گویم حدیث روز غمش موبه مو (ادب)  
افتند شبی به دستم اگر زلف بیار، باز

نیم بانفس مشکبار می‌گذرد  
زکوی ما مگر آن گل‌دار می‌گذرد  
هر آنکه گردش چشمان پر خمار تو دید  
به اختیار خود از اختیار می‌گذرد  
هر آنکه پیچش آن زلف بی قرار تو دید  
تمام روز و شبیش بی قرار می‌گذرد  
چه جذبه است در آن چهره‌ی دل افروزش  
که مه زیام و درش شرم‌مار می‌گذرد  
چو قطه قطله‌ی اشکم به همدگر پیوست  
گمان برند که یک جویبار می‌گذرد  
به خنده گفت که آن عاشق نزار بین  
که از برادر من سایه‌وار می‌گذرد  
نه لاه ماند و نه گل ماند در چشم افسوس  
زدیم چشم به هم نویهار می‌گذرد  
مشو زنیک و بد روزگار شاد و ملول  
چو برق، نیک و بد روزگار می‌گذرد  
به یمن عشق زگلزار این جهان دانش  
چو صحیح بانفس بی غبار می‌گذرد

## جان طلب کن...

از: صالح صابر گلابی  
تا توانی مده از کف به بیهار ای ساقی  
لب جوی ولب جام ولب بیار ای ساقی  
با سلام ساویجی

## عید آمد و گل آمد

محمد حداد فرمودن شهر خس  
عید آمد و گل آمد، سنباد دی افتاد  
سوروز چنان تاخت که ابسن ز هی افتاد  
طی گشت خزان خیمه بسیار است بیهاران  
دل باز نیاد قصد و جام می‌افتد  
چون باد صبا مژده به مرغان چمن داد  
همراه صبا شور به شیراز و ری افتاد  
عل خیمه به صحراء زد و رخسار عیان کرد  
یادم به جوانی و سیاهان و حی افتاد  
از جلوه ساقی و نی مطری غماز  
شور دگری گشت که بانای نی افتاد  
آستینی بکش از میوه به سیعای دلم  
پاک کن آینه هارا ز غبار ای ساقی  
 Sofi به طمع رفت چو چشمش به وی افتاد  
شود آیا که دگر بار بکسریم به دست  
از گردش پیمانه چشمان تو ساقی  
گردن ساعر و گیسوی تکار ای ساقی؟  
ای دریسا فاکه و فانیست پریرویان را دل رفت در آنچه که عرب رفت نی انداخت  
ورنه جان بود مرا برخی بیار ای ساقی از مارگرانی نفس از پای و پی افتاد  
تابهار است و حریفان همه پیمانه به دست این سنت اجداد چه نیکو تهران است  
«صالح» شمزده را و مگذار ای ساقی چه فرهمند اگر از های و هی افتاد

## الهی تا جهان باشد ...

از: الهی نامه کفاس خراسانی

الهی تا جهان باشد به دولت درجهان باشی  
الهی از بیلیات دو عالم در امان باشی  
الهی درد و بد هرگز نبینی، در امان باشی  
الهی روز و شب روشن چو ماه واختران باشی  
الهی ای گل من ایمن از باد خزان باشی

\*\*\*

دو زلف عنبر افشارت به گردن بسته زنجیرم  
دو ابروی تو می ترسم زند آخر به شمشیرم  
دو تُرک نیمه مست کرده است از غمۀ نجیرم  
بگویامن توای سرو خرامان چیت تقصیرم؟  
که دایم بهر قتل من تو با تیغ و سنان باشی

\*\*\*

الهی هر که بدخواه تو باشد سرنگون گردد  
الهی روزگارش چون شب من نیلگون گردد  
الهی باده عشرت به جامش همچو خون گردد  
الهی هر که بدگوی تو باشد بی زیون گردد  
تو همجون عنده بیان چن شیرین زیان باشی

\*\*\*

خوشحال دل صیدی که دارد چون تو صیادی  
ندارد حضرت آدم به خوبی تو اولادی  
باشد غیر او صاحف تو ما را هیچ اورادی  
الهی ساغرت خالی نگردد از می شادی  
تو ای ماه زمین بهتر ز ماه آسمان باشی

\*\*\*

تو چون گل در گلستانی و من چون بلبل شیدا  
توئی لیلی، منم مجنون که گردم کوه هم صحراء  
تو هستی چون منیزه، من چویژن دائماً در چاه  
نمایم من همیشه از غمۀ افعان و واویلا  
الهی هر کجا باشی زافت در امان باشی

## توضیح واضح

از: اساعیل عیدی «بیزان»

پیهان مشوز دیده که جون ماه روشنی  
توضیح واضحی و دلیل مبرهنی  
هرگز گمان میر که فراموش می شوی

سوگند می خورم که شب و روز بامی  
یک دل و مسد آرزو روی دستم مانده است

آزادگی و خحب، سوارندی شماست  
عقده های تو به تو، روی دستم مانده است

در خیال و خلوتی با تو مدارا عی کنم  
کستان مکن سرآمد گل های گلشی

حربت یک گفتگو روی دستم مانده است  
تازک بدن بزار، که در هیچ روزگار

هرگز گلی نرسد بدن باکدامی  
درویش را بوازش دست تو حست است

چشم کرم خطاست اگر دارم از غسی

ما حود دلیل نرگس حادوی توایم  
دیگر چرا به خیجر ابروی می زنی

پیرمردی اخمر و روی دستم مانده است

سخنه راز دلم پیش همde کس باز شد

یک دل بی آبرو روی دستم مانده است

## غمت کشت مرا

از: صحنه الله معینی  
صنما با که بگوییم که غمت کشت مرا  
شیوه عشوه سر تاقدمت کشت مرا  
که برانی زدم گاه بخوانی زکرم  
قهر و این آشته دم به دمت کشت مرا  
بردی از ره دل شوریده شیرین سخنی  
بازی زلف پر از پیچ و خمت کشت مرا  
ماکه این فحنه بگوییم که در این قحط وفا  
من وفادار تو بودم ستمت کشت مرا  
نامهات بود سراسر همه پر لطف و عتاب  
رشحه روح نواز قلمت کشت مرا  
دوش در ظلمت هجر تو معینی می گفت  
غصه محلل پر زیر و بمت کشت مرا

## بی عشق تو هرگز

از: کاظم حبیدی سیاری  
بی عشق تو هرگز دلم آرام ندارد  
بی رونق رویت سحر و شام ندارد  
مهتاب شب افروز که چون روی تو تابد  
در حلقه گیسوی تو آرام ندارد  
چشم نور باید دل خلتی به نگاهی  
این جذبه و افسون ترا جام ندارد  
گفتم مه من مرغ دلم سوی تو آید

گفتاکه ذکر خانه مایام ندارد  
گفتم که من آشتفته از زلف تو هستم  
گفتاکه برو عشق تو فرجام ندارد  
گفتم که شب و روز زهجرت به عذابم  
گفتاکه عاشق که ایام ندارد  
گفتم که نظر «کاظم» عاشق به تو دارد  
گفتاکه خبر از دل گلfram ندارد

از: ابراهیم برالحسن درود لرستان

## دل بی آبرو

یک دل و مسد آرزو روی دستم مانده است  
عقده های تو به تو، روی دستم مانده است  
در خیال و خلوتی با تو مدارا عی کنم  
حربت یک گفتگو روی دستم مانده است  
راه دور پیش رو، روی دستم مانده است  
یک زبان و یک گلو روی دستم مانده است  
هست دریا هفت کوه آه باید راه رفت  
یک دل بی آبرو روی دستم مانده است  
صورت آنینه ام بیوشید از چین و چروک  
پیرمردی اخمر و روی دستم مانده است  
سخنه راز دلم پیش همde کس باز شد

یک دل بی آبرو روی دستم مانده است

از: عبدالعلی خرسوی «فائد بختیاری»  
صلید صیادم و از بخت سیاهم هر شب  
با خیالی هدف تیر نگاهم هر شب  
دل برده مانده اگر غنچه بدیدار نمی  
با بهار تو من آن دیده براهم هر شب  
بادو ابروی کماندار تو عاشق چه کند  
من گرفتار هجوم دو سپاهم هر شب  
کربود دیدن رخسار تو در خواب گناه  
شاد از آنم که چنین غرق گناه هر شب  
بره شوق تو سرمایه بود چشم و دلی  
همدم اشکم و همسایه آهم هر شب  
از غم روى تو بیدارم و از دولت عشق  
اید آواز مژده بگواهیم هر شب  
در تب بیکی و غربت خود می میرم  
ندهد گرگل روی تو پناهم هر شب  
پرتو همت گیسوی بلند تو کجاست  
که من آن بیژن افتاده بجاهم هر شب  
تابم آشته بیدار من آنی دارم  
رازها با الی مهرگیاهم هر شب  
خواب دیدار تو بیر «خرم» دل شیرین است  
بجز این مژده جانانه نخواهم هر شب



استاد احمد نیکو همت

## جام جهان بین

احوال مازلاه خونین جکر بپرس  
سوز نهان اهل دل از چشم تر بپرس  
شنو حدیث تازه گل را زعندیلیب  
راز درون غنچه زباد سحر بپرس  
احوال عاشقان زیبان شر بپرس  
بن کارروان گذشت ازین دشت زندگی  
افسانه های عشق ز اهل نظر بپرس  
هر ذره را زجلوه خورشید بپرس  
سر نهان عشق زمش و قمر بپرس  
افسانه ها زجام جهان بین شنیده ایم  
راز حیات خویش زاهل سحر بپرس  
باناخدای کشتی توحید ره سپار  
در موج خیز حاده ها از خطوط بپرس  
در کارروان عشق به سر منزل وفا  
احوال اهل درد زهر رهگذر بپرس  
با پای شوق گر سفر کعبه می کنی  
پایان راه را ز دلیل سفر بپرس  
می سوزم از فراق چه دانی تو درد هجر  
سوز دون زدیده آن فتنه گر بپرس  
گر در حریم اهل محبت گذر کنی  
(همت) مقام دوست ازین بیشتر بپرس

# اعلام نتیجه اقتراح ادبی

دریافت کردند به ترتیب چاپ در مجله به این عزیزان تعلق داشتند. ۱- نصرالله اتابک از ارومه‌ی ۲- دکتر محمد مهدی از اصفهان ۳- باب شاهوردیانی از تهران ۴- دکتر جاوید صلاحی از مشهد ۵- ولی‌الله پدیرا از همدان ۶- عاطله نیک مهوار از اهواز و ۷- عبد‌الحکم طباطبائی از شیوار که به سه نفر سرایندگان غزلیات برتر هر کدام یک دوره جلد شده دو ساله رزکوب و به هفت نفر دیگر هر کدام یک سال اشتراک مجله دنیای سخن تقديم خواهیم کرد. از همه آن عزیزان درخواست می‌کنیم آدرس دقیق پستی یا ذکر کپسی و مشخصات کامل خودشان را برای ما بفرستند تا هدایای آن‌ها برایشان فرستاده شود. جا دارد یک بار دیگر از دقت و توجه و زحمات هیئت بررسی کننده مخصوصاً دبیر آن هیئت که از معرفی آن‌ها معدوم هستیم تشکر و سپاسگزاری نماییم. در این شماره سه غزل برندگان جایزه را یک بار دیگر به نظر خوانندگان عزیز می‌رسانیم. ضمناً مژده‌ی دهیم که به زودی اقتراح دیگری را مطرح خواهیم کرد به نحوی که تمامی خوانندگان عزیز دنیای سخن بتوانند در آن شرکت کنند و درباره آن اظهار نظر نمایند.

تا چه قبول افتاد و چنین در نظر آمده

به طوری که خوانندگان عزیز دنیای سخن و شعرای ارجمند آنکه دارند در آغاز سال ۱۳۷۷ با چاپ ابیاتی از یک غزل زیبای شادروان دهقان سامانی با مطلع: «ای دل آشقت چورلخش شده کار من و تو، بی‌رخش رفته ز کف صبر و قرار من و تو» استقبال از آن را در میان شاعران و صاحب دلان به مسابقه کذاشتیم. توجه به این اقتراح ادبی فوق العاده بود و بیش از یکصد غزل با مشخصهای مختلف از سرایندگان شکور و خارج از کشور به دست ما رسید که لازم می‌دانیم از سرایندگان آن غزلیات تشکر کرده و از لطف و محبتی که به دنیای سخن ابراز کرده‌اند سپاسگزاری نماییم. برای اعلام نتیجه این اقتراح ادبی بررسی یکصد غزل و انتخاب برتر کار هیئت بررسی کننده را بسیار مشکل کرده بود. لذا طی جلسات متعدد ابتداء بیست غزل که از لحاظ قواعد

## من و تو

حسین پورزاده (زاده)

گویی از روز اول طیع روان من و تو  
خوگرفته است به الدوه گران من و تو  
هر بایی که از آن قامت و بالابر خاست  
بود تیزی که ره‌آشده زیمان من و تو  
ماکه خود گشته، خویشیم به سکانه چه کار؟  
ماکه خود زار و بزیشم. چه زان من و تو  
هیچکس عالیت کار نداده به درست  
نه یقین دگران و نه کیمان من و تو  
به یک انداده اسیریم و غمین تو و من  
به یک آهنه نزاریم و نوان من و تو  
گرچین است چه گردیم به گرد تو و من  
تو و من نیست مکر درد نهان من و تو  
نشود درد دوا تا من و تو، «عا، نشود  
کاش امن واژه بپایید به زبان من و تو  
چون فراهم نشود عهد حوش و اهل دلی  
بس بهاران که نشود فعل خزان من و تو  
دیر و زود از ستم باد و زان خیم گردد  
قد و بالای چنان سروچنان من و تو  
وقت ناه است غنیمت شواری مرغ سحر  
چون دمدم صبح بینندگان دهان من و تو  
(راهدا) مسی دوزان شباب آخر لند  
سر خودگیر، دکتر نیست زیمان من و تو  
شهر سامانی، و دنیای سحن، بر آن داشت  
تایفیم بدیگونه به جان من و تو،  
چرخ بیش از همه گردد خجل از ما آن رور  
زانکه یک لحظه نگشته است به کام من و تو  
بیان نان رهمن ساکنست به کندم (افرعی)  
ورسه آلوهه نیمی گشت همام من و تو

## حشر بر پا نشود جز به قیام من و تو

از: سرهنگ کوهرت غانی  
متخلص به: قصری

از خیم عشق جه گردند به جام من و تو  
که ملایک همه گشته علام من و تو  
من و تو با مدد عشق، من و تو شده‌ایم  
لبست جز در گرو عشق دوام من و تو  
سرب مایه همان نفحه عشق از لی است  
که دمیدهست خدا در گل خام من و تو  
آسمان طاقت آن رطبل گران را گردانست  
قرعه‌ی قل قل نمی‌گشت به نام من و تو  
قدیسان حمله به رشکید ز سرعتی ما  
کوچه جز خون حکر نیست به جام من و تو  
شهد و شیری که روانست در انها بهشت  
دشحانی است ازین شرب مدام من و تو  
آشنا نمدهد روز قیامت ز الفق  
نکر از شوق حرام لب بام من و تو  
شیده‌ای لبست در آن محظوظ محنوم اما  
حشر بر پا نشود حر به قیام من و تو  
تازه آن دور که آید به میان بای حساب  
چون سود نسر همه معلوم مسام من و تو  
چرخ بیش از همه گردد دهان من و تو  
زانکه یک لحظه نگشته است به کام من و تو  
بیان نان رهمن ساکنست به کندم (افرعی)  
ورسه آلوهه نیمی گشت همام من و تو



## انتشارات بابک

منتشر کرده است

**مجموعه قوانین**

**راهنمایی و رانندگی**

به ضمیمه مقررات درباره:

گذرنامه - اقامت اتباع بیگانه - اماکن عمومی - حمل و نقل - تاکسی رانی - راه آهن - هواپیمایی - بیمه - آموزشگاه تعلیم رانندگی

\*\*\*

**قانون اساسی**

**جمهوری اسلامی ایران**

به ضمیمه

نظریات تفسیری شورای نگهبان درباره اصول قانون اساسی

\*\*\*

**مجموعه قوانین**

**چک، سفته، برات**

و آین نامه اجرائی مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا

به ضمیمه

آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور

\*\*\*

**قانون کار**

به ضمیمه

قانون بیمه بی کاری - قانون دریافت جرائم نندی از کارفرمایان - قانون الزام فرآگیری آموزش های فنی و حرفة ای اشتغال به کار

\*\*\*

تھیه و تدوین: دکتر هوشنگ ناصرزاده عضو هیئت علمی دانشکده حقوق

**انتشارات بابک**

تهران - صندوق پستی شماره

۱۴۱۵۵-۳۶۹۹

تحلیل حسین صفاری دوست از انتشارات چکامه در ۱۳۰ صفحه و ۴۴۰ جلد.  
صفاری دوست از شاعران و نویسندهای است که در تحلیل و بررسی آثار ادبی، فلسفی شیرین و زیبایی گزندۀ دارد موقوفیت او را آرزو داریم.

### ☒ سال‌های پرآشوب

پژوهشی در تاریخ معاصر ایران بر بنیاد اسناد از طبقه‌بندی خارج شده انگلستان، امریکا و ایران در دو جلد، بخش اول: سخن پنج آلمان در ایران و بخش دوم شهریور ۱۳۲۰ اشغال ایران سقوط رضاشاه، تالیف استاد دکتر انور خامه‌ای از مجموعه مطالعات اجتماعی انتشارات فرزان، چاپ اول ۱۳۷۸ در ۲۴۰۰ نسخه

### ☒ استنادی از مدارس دختران

از مشروطه تا پهلوی  
به کوش سهیلا توابی فارسانی از انتشارات سازمان استاد ملی ایران چاپ اول ۱۳۷۸ در ۲۳۰ صفحه و تیزاز ۳۰۰ جلد قیمت ۸۰۰ تومان

### ☒ تاریخ جهان در قرون بیستم

نوشته جان گرینویل ترجمه آفایان جمشید شیرازی، فصل الله جلوه و علی اصغر بهرام بیکی از مجموعه مطالعات اجتماعی زیر نظر هرمز همایون پور انتشارات فرزان: چاپ اول ۱۳۷۸ در ۱۱۱ صفحه و تیزاز ۲۲۰۰ نسخه به قیمت ۳۰۰۰ تومان

### ☒ برندگان جایزه نوبل از آغاز تاکنون

ترجمه و تالیف هرمز همایون پور از انتشارات فرزان چاپ ششم ۱۳۷۸ در ۴۷۰ صفحه و تیزاز ۲۲۰۰ جلد - قیمت ۳۰۰۰ تومان

### ☒ لبه تیغ

اثر سامرست موام، ترجمه مسهداد نیبلی انتشارات فرزان چاپ ششم ۱۳۷۸ در ۳۷۰ صفحه و تیزاز ۲۲۰۰ نسخه به قیمت ۱۸۰۰ تومان کتاب سرگذشت جوانی است که در جنگ جهانی اول یکی از دوستانش بیه خاطر او کشته می شود و این حادثه موجب می گردد که به جست و جوی مسائل ابدی پیردازد.

### ☒ موش و گرده

نوشته گونتر کراس برندگان جایزه ادبیات نوبل ۱۹۹۹ ترجمه کامران فانی از انتشارات فرزان چاپ اول ۱۳۷۸ در ۱۸۰ صفحه و تیزاز ۳۳۰ نسخه به قیمت ۹۰۰ تومان موش و گرده نایاشنگ زندگی در سال‌های جنگ جهانی دوم است سرگذشت نوجوانانی است که با جنگ بزرگ می شوند، رشد می کنند و به جهه‌های شرق و غرب می روند.

### ☒ سیری در عرفان

تحلیل تاریخی و فلسفی مسائل عرفانی نوشته دکتر گل بابا سعیدی ناشر موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی طریق کمال چاپ اول ۱۳۷۷ در ۲۳۵ صفحه و تیزاز ۳۰۰۰ نسخه به قیمت ۷۰۰ تومان

☒ تمدن دیوینه چهار محال و بختیاری به کوشش دکتر استنديار آهنگيده، از انتشارات مثلث اصفهان چاپ اول ۱۳۷۸ در ۵۰۰ صفحه و تیزاز ۳۰۰ جلد کتاب مجموعه کامل از اوضاع سیاسی و موقوفیت جغرافیایی و تاریخی استان چهارمحال و بختیاری می باشد که می تواند یک مرجع و مأخذ قابل استاد باشد دکتر آهنگيده استاد تاریخ دانشگاه‌های اصفهان است که تحقیقات جامعی برای تهیه این کتاب به عمل آورده و زحمات زیادی را برای تدوین آن کشیده است. موقوفیت ایشان را در خدمت به فرهنگ و ادب کشورمان آرزو داریم.

### ☒ برخورد اندیشه‌های قانون خواهی

با حکومت استنديار آهنگيده عرض هیئت تالیف دکتر اسندیار آهنگيده عرض هیئت علمی دانشگاه آزاد، از انتشارات مثلث اصفهان چاپ اول ۲۵۰ صفحه و ۲۰۰ جلد کتاب مجموعه‌ایست در خصوص القاب مشروطت ایران و ریشه‌های انقلاب مشروطت، سلطنت مظفر الدین شاه و صدور فرمان مشروطت و اطلاعات جامع و کاملی در این زمینه دکتر آهنگيده متولد روستای «گرجان» از توابع استان چهارمحال و بختیاری می باشد. تحقیقات ابتدایی و متوسط را در شهر کرد به پایان رسیده، سپس از دانشگاه موفق به اخذ لیسانس در رشته تاریخ گردیده و در تهران تحصیلات کارشناسی ارشد و دکتری خود را در همان رشته به پایان رسیده است او در حال حاضر در دانشگاه‌ها به تدریس تاریخ مشغول می باشد. کتاب‌های بختیاری و مشروطت «جهار محال و بختیاری و تمدن دیرینه آن» و «مشاهیر استان چهارمحال و بختیاری» از کارهای ارزشمند تحقیقاتی ایشان می باشد.

### ☒ پنجمین بهار سخن

به کوشش کاظم حمیدی شیرازی، ناشر انتشارات قوانین چاپ اول ۱۳۷۸ در ۹۰۰ صفحه به قیمت ۳۰۰۰ تومان کتاب مجموعه اشعار و گفتاریش از یکصد و سی نفر شعراء و سخنورانی است که در طول سال ۱۳۷۷ در انجمن گلستان سعدی به مدیریت ایشان سروده و بیان شده است. حمیدی در طول شش یا هفت سال تاسیس انجمن مذکور بخصوص در پنج سال اخیر برای جمع آوری و انتشار آثار اعضاء انجمن رحفات زیادی را محمل شده است که این آثار می تواند مرجع خوبی برای شناخت بیشتر شاعران و سخنوران عصر حاضر باشد. موقوفیت ایشان را آرزو داریم.

### ☒ بانیما و دیگران (۲)

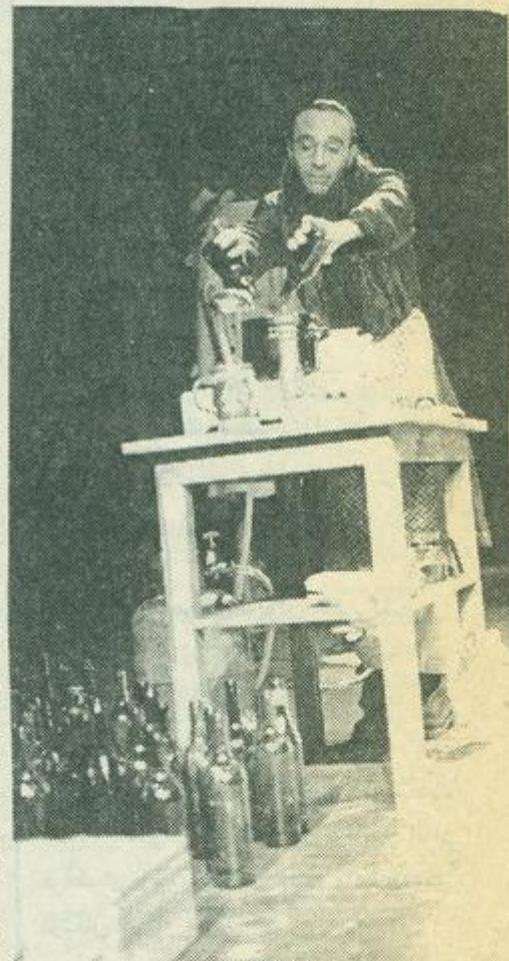
برگزیده‌ای از آثار، نیمه شامل، اخیران، فروع، نولی حید مصدق و دیگران به انتخاب و

## نگاهی به هژدهمین

## جشنواره تئاتر

## فجر

پری چهر هجیر شیرازی - بابک ناصرزاده



صاحب نظران معتبر و مجامع رسمی  
جهانی زیربیط: اسطوره‌ی آسمانی، دانش و  
فن پر دامنه و مشکل، مادر هنرها: تئاتر  
مقدس را «مردمی‌ترین» هنر شناخته و  
بهترین وسیله‌ی معرفی جامعه معرفی اش  
کردند اند این قابلیت را دارد که به لحاظ  
اقتصادی هم سود دهن خوبی داشته و از  
درآمد را ترین و سایل باشد ...

جشنواره تئاتر امسال هم، به نسبت، پر  
تماشاگرترین جشنواره‌های متعدد و هم  
زمان فجر بود. روز تولد جشنواره مذکور  
مقارن بود با سالگشت تولد یکی از  
اسوادهای انسانیت که تمامی امور مطبوعات  
و تئاتر را به نحوی عالی تجربه کرده و  
آموزش داده بود و جوایزی چون: «جايزه‌ی  
فروغ فرج زاده»، سپاس، جامجم و جایزه‌ی  
نخست بازیگری چند فستیوال جهانی فیلم  
را در کنار عنوان بهترین بازیگر مرد تئاتر،  
رادیو، تلویزیون، و سینما به دست آورده  
بود: شادروان پرویز فتنی زاده که در پنجم  
اسفند سال ۱۳۵۸ «دنیا» و «هستی» را وداع  
کفت و قدرشناسان و آگاهان را بیش از پیش  
در طول ازمنه به بزرگداشت خود واداشت. و  
سومین روز جشنواره هماناروز آغاز  
شکوفایی بیشتر و اوج آن، مقارن بود با  
دومین سالروز تولدی دیگر استاد  
انسانیت، بزرگ هنرمند و استاد هنر خاصه  
نمایش‌های سنتی ایران شادروان «محمد  
(افشین) یک» [در حین بازی بر صحنه‌ی  
مقدس و لاهوتی تئاتر، (در روز عید غطرست)] در  
اینجا از عزیزانی که بنا به پیشنهاد  
نگارندگان نوشته‌ی حاضر که در جلسه‌ی  
مطبوعاتی هژدهمین جشنواره تئاتر فجر  
(سوم بهمن ۷۸) طرح شد در جراید و آثار  
خود در تئاتر به هم زمانی روز تولد  
جشنواره و سالگرد میلاد استاد فتنی زاده  
اشاره نموده و در بزرگداشتش کوشیدند  
تشکر می‌کنیم. و در این میان یاد دیگر  
هنرمند ارجمند تئاتر را که در حین کمک به  
 مجرووحی در تاریخ ششم دی سال ۱۳۵۷ به  
شهادت رسید و در جشنواره‌ی مورد بحث  
تئاترهای خوبی در تالاری به نام او اجرا  
شد، گرامی می‌داریم «استاد حسین  
قشایی» (رض).

حضور بزرگانی چون استاد «احمد آزاد»  
هنرمند پیشکسوت تئاتر که با دل روشنیش  
دیگر به ساخت و اجرای موسیقی تئاتر اکتفا  
می‌کند و گاه نقش‌هایی را با توانایی خاص  
می‌آفریند، شور خاصی را در تالارهای اجرا  
ایجاد نموده بود. (جزئیات بیشتر پیرامون  
جشنواره هم از طریق روزنامه‌های خادم  
تئاتر انشاء‌الله به نظر خوانندگان رسیده  
است لذا خدمتمن سپاس از زحمتکشان  
دست‌اندر کار از جمله هنرمندانی چون

آقایان محمد حسین ناصر بخت، پیمان  
شریعتی، بهرام میرکی، محمد بهرامی،  
جبربنیل خلیلی، سیروس حاجیلو، یوسفی  
شیرازی و شیر محمدی، ذیلانقد کوهنه‌های  
کوتاهی از چند تئاتر جشنواره هژدهم تئاتر  
فجر به نظر خوانندگان خواهد رسید (با این  
توضیح که نقد تئاترهای خوب ایرانی  
هنرمن با اجرای عمومی آن‌ها منتشر  
خواهد شد)

کاسپار بر اساس ماجراهی  
کاسپارهاوزر آلمانی و نوشته پیتر  
هانتكه: به دلیل تکنیک فراتر از تئاترهای  
ایرانی از جمله: طراحی صحنه شیک و  
نورافقی سخت مورد توجه قرار گرفت. غیر  
دراماتیک بودن متن اصلی نمایش را به  
شکل‌گیری در قالب اجرای رشال و یا  
سیرک که اغلب مورد استفاده اجرای چنین  
متونی است، نکشانده و با حذف و اضافه  
صحنه‌هایی به ویژه در بخش دوم نمایش که  
بی‌ربط با متن اصلی بود، قواعد غلط دست و  
پاکیر و اختلاف طبقاتی و بت سازی و  
اسطوره‌سازی دروغین به مسخره کرته  
شده و مشکل را که وسیله‌ی ارتباط در  
ایجاد ارتباط موجب می‌شود، بیان می‌کند.  
مردم جوامع مدرن در بمباران کور و اڑکان  
بدون بهره از معنا سعی در ایجاد رابطه  
دارند و این رابطه جز با سوّ تعییر نیک  
فرجام و یا به پایان پدید نمی‌آید تکلیف  
چنین شکل رابطه‌ای معلوم است عدم  
شناخت از حقیقت و بنیان تفکر و جهان‌بینی  
بر امور دراز حقیقت و نتیجاً فاجعه‌ی  
انسانی بحران هویت که گروهی راه حلش  
دادند صورت مستله یعنی بی‌توجهی به  
اصول و ملاک‌های صحیح و دشمنی با  
اخلاق و ملیت و قومیت، می‌جویند و موفق  
نیستند و مانند خط آهن صحنه‌ی نمایش  
کاسپار در کنار تک درختی بی‌بار و بربه  
بن‌بست می‌رسند. سردی و انسعطاف  
تاییدی آهن می‌باشد به حرکت و لو نافرجم را  
از بین می‌برد همچنان که قلب برخی ادم‌ها  
که وسیله‌ی آموزش داد نشان هم ماشینی  
بی‌روح است که انسان زنده را به رباط  
بی‌جان شیبیه می‌سازد و نفس «مد حیات» و  
«مفرح ذات» را با دم خود در حال احتصار  
همانند می‌نماید. آنچه ماریانویم عزیز با  
خلافتی خاص و ظاهرآ نه چندان مشکل  
ایجادیش می‌کند. اجرای متون پیتر هانتكه با  
توانایی زیاد بازیگران در فن بیان میسر  
است همانی که کلاس درسش را در اجرای  
کاسپار دیدیم. در تئاتر سفید برقی با تغییر  
نورهای رنگی و موسیقی و بهره‌از لباس و  
وسایل خاص به تناسب هر نقش، تفاوت  
ظاهری نقش‌ها بیان شده و مسائل  
درونویشان بیشتر مشخص می‌شود تا

هژدهمین دوره جشنواره تئاتر فجر  
ایران که دومین دوره‌ی رسمی و سومین  
دوره‌ی عملی بین‌المللی بودن آن بود، زاده  
شد و زیاند و بار دیگر ثابت نمود که چرا

و در هم زمانه را به درک حسی مخاطب  
برساند اما اجرای نمایش را از یکستی دور  
کرد خوب بود بازیگر این نمایش به جای  
برخی حرکات و رفتار باقی نمایش چکالی صوتی  
و بهره از تکنیک سکوت توأم با بیان حس،  
جداییت اجرا را بیشتر می ساخت.

تناثر مذکور از نمایش های برتر  
جشنواره بود که متأسفانه چندان با پاداش  
معنوی مستolan جشنواره مواجه نشد.  
بازی خیال از کشور سوئد هم مانند تناثر  
«قبل از آنکه هزاره...» به یکی دیگر از  
نگرانی های قرن ۲۱ میلادی می پردازد  
احتمال ظهور پر قدرت نازیسم که بیش از  
همه موجب ناراحتی معتقدان به آرمان  
آریایی: همانا صلح و همفرکری و همدلی  
همکان در جهانی بی طبقه و بی مرز و ارج  
کذاری به خرد و داشت و هنر و اخلاق مبتنی  
بر آنها» شده است. اعتراض به نازیسم را  
می توان تمثیل اعتراض به هر کونه انحصار  
و برتری طلبی به شیوه فراماسون  
انحراف و تحریف یافته ای انگلیسی دانست  
آنچه که ظاهراً غیرمستقیم مسبب فجایع  
انسانی قرن گذشته از جمله: جنک جهانی و  
بحran اقتصادی شد نمایش بازی خیال  
از الفرد در برابر اجتماع و درماندنگی ظاهری  
نیک خواهان آگاه که در اقلیت هستند،  
می کوید. و در اجرا جز بازی های آموزنده  
بازیگران. نحوه تلفیق صدا و تصویر غیر  
کلیشه ای، برخی نکات در دکور و شکل  
تغییر صحفه که البته این یکی را در  
تناثر های ایران هم دیده ایم. نکته تازه ای  
ندارد.

در مقابل آن، نمایش رازها از کشور  
نروژ کلاس و کلکسیونی از تکنیک های  
خلاص بود که محتوای پر مفهومش را قابل  
درک کرد سادگی و سهل الوصول بودن  
فن اوری های آن نمایش ثابت کرد به یاری  
دانش و تمرکز ذهنی می توان با وجود فقر  
شدید امکانات تناثر ایران تناثر هایی زیبا و  
حداب برای مخاطب عام و ارتقاء فرهنگ  
اجرا نمود. تناثر «طیراوی» نشان از فرهنگ  
غنى و رشد هنری در کشور فلسطین داشت.  
نمایشنامه ای از شاعر محبوب آن کشور:  
«غان کنفلی» توسط هنرمند پیشکسوت  
فلسطینی «زینانی قدسیه» با شیوه شیوه  
در تالار استاد شهید حسین قشقایی (ره)  
جان دوباره کرفت. برخی حرکات نقال  
نمایش مانند بعضی شکل آفرینی های به  
جای مانده از نمایش های ایران باستان بود  
و نشان از تأثیر فرهنگ ایرانی بر  
سرزمین های جدا شده از ایران داشت. (از  
جمله بر فلسطین تغییر یافته پارسیان و یا  
پلشتن (به علت زمین های کل) میزانس  
نمایش کاه به تناثر کلوب شبیه بود. و



بعد گره کشایی دراماتیک نمایشنامه را به  
خوبی ایجاد می کند به دنبال حضور آن نامه  
ولو رفتن اعمال غیر اخلاقی و ضد قانون  
کلاویکو او مشعوقه و همسر پرادر و  
محبوبیت و روابط ساده انسانی و حضور  
در تناثر را از دست می دهد و سپس به سرای  
اعمالش می رسد تا باز دیگر به این مهم  
اشارة رود که هنر به ویژه تناثر مقدس  
جایی برای آلوهه شدگان به غرور و دروغ و  
جهه طلبی و فرست طلبی و دیگر اعمال فته  
و فساد برانگیز ندارد و آن ها را با رسایی  
اخراج می کند حتی اگر در او همام خودشان  
سوپر استار باشند و خود را راستکو و  
صحیح فرض کنند.

پرسپکتیو و رنگ آمیزی دینامیک و  
توجه به بعد و حجم در صحنه ای کم عمق  
ولی عریض چنان چشم و ذهن را به تحرک  
و ادار می نمود که بدون درک زبان کلامی  
بازیگران هم تماشاگر خسته و کم حوصله  
نمی شد.

«قبل از آنکه هزاره ما را از هم جدا کند»  
تناثری با زبان اسپانیولی توسط هنرمندی  
مکزیکی عضو کروهی به مدیریت یک استاد  
ایتالیایی از آلمان میل به وصل شدن در  
هزارهی جدید را بیان کرد. این تناثر به  
عمیقانه تصویری قدرت اول تبلیغات جهان  
که هر زمان بخواهد حقی در گذشتگان مورد  
نظر خود را هم مطرح می کند و زندگان را  
جارو می کند و خلاقیت ها را در امیال خود  
محدود می سازد، اشاره ای توستالزیک  
داشت چرا که همراهی با موج تبلیغاتی به  
عنوان میل به پیشرفت نزدیک عده مطرح  
است کما یکنکه همراهی با مدد به غلط به  
عنوان امری ناشی از قابلیت رشد ذهنی  
مطرح شده است. اما به هر حال این تناثر  
لزوم زنده بودن و حرکت را یاد اور کردید.  
نحوهی نقالی و بازی در بازی  
مخدوشیتی را پدید آورد که فضای مخدوش

ارتباط بهتری با مخاطب برقرار کند همچنان  
که نقال در نمایش سفید برقی به تناوب و  
کراراً چنین کرد و توانست نسبت هدیه کند  
و با وجود طراحی استیلیزه نمایش مفاهیم  
اینه، سفیدی و برقی دریافت شود.

کلاویکو یادگار ۲۵ سالگی و لفانگ  
فن کوتاه که حافظ شیرازی را اعجوبی  
آفرینش خوانده است در آغاز هزارهی نو  
در سو زمین حافظ به اجرا درآمد بدان آمید  
که دست کم این حسن را داشته باشد تا  
جوانان ایرانی بیشتر و بهتر مطالعه و  
تلash نموده و بادیدی ژرف از فرازگاه، آثار  
هنری بهتر از آثار گوته بیافرینند و  
جاودانگی سازنده را به جای موقعیت های  
پوچ و کاذب و زودگذر و ادعاهای دروغ و  
خوارکردن افراد برگزینند ...

ساید پذیرفت در ابتدای نمایش  
کلاویکو از شهر مونیخ کشور آلمان کمی جا  
خوردیم چرا که با آغازی شبیه اجراهای  
کاباره ای تناثری مواجه شدیم که از متن  
کلامیک آن ظاهرآور به نظر می رسید لیک  
بلافاصله دریافتیم به منظور بیان محتوا  
ارزشمند اثر گوته و برای آشنایی جوان  
امروزی با یکی از مفاخر گذشته شیوه  
اجرا یابنی متناسبی برای جلب مخاطب عام  
خاصه جوانان از کشورهای پیشرفت و ملل  
پس مانده انتخاب شده است. تیرهای  
عمودی و افقی آهن مانند، تصور گذر  
داستان در یک سلول زندان و سرمایی که  
اتسfer را ایجاد می کرد زندان و سرمایی که  
تصورات غلط بشر همواره ناقص می سازد  
تا گریبانکر شخص خودش شود. کلاویکو  
اسیر عقدی نارسیسیسم است لذا تصور  
می کند همین که همسرش او را شوهر خود  
معرفی می کند بزرگترین موهبت را دارد و  
خیانت به او عیب نیست کما یکنکه رابطه ای  
غلط و مفسدانه با دیگری را لطفی به آن فرد  
می پنداشد. وجود یک نامه ساده گره افکنی و

حیف از آثار عباس نعلبندیان که رو به فراموشی است ... حیف از بزرگان تئاتر ایران که رفتاد ... حیف از حسن حامد (ره) که در جوانی سی سالگی را نشناخته ملکوت را به خاطر فذاکاری برای معثوقش، تئاتر، تجربه نبود و کوئی نمایشنامه هایش هم مدتی پس از خودش دفن شدند، افسوس که در جشنواره مورد بحث از پیشکسوتان بزرگ مثال استاد نعمت الله گرجی تجلیل نشد متنعی هستیم خانه‌ی تئاتر، خانه‌ی سینما، خانه‌ی هنرمندان خانواده مطبوعات جبران کنند و به هر جشنواره بخش تحلیل از بزرگان اضافه شود و صد حیف از جوانان اهل اندیشه و دانشی که به منظور خدمت به تئاتر آمدند و در هر جشنواره از تعدادشان کم می‌شود و خودشان علت را خودداری از همسایگی با رانده و مانده‌های پر مدعای فرست طلب در حواشی تئاتر به مطرح ساختن در عین خود مشغولند می‌گویند امید است بازگشت آن‌ها و همراهی با دیگر هم نسلان باقیمانده و خلف‌های آنان، دشمنان ندادن هنر را به خادمان فرهنگ بدل سازد و در کوشش‌ای دیگر از باغچه‌ی هنر ایران کل‌های زیبا برویند ... همانطور که چنین کردند: جوانانی چون: «سیروس هفتی» یا نمایش خیابانی «یک اتفاق عجیب»، ابراهیم پشت کوهی یا نمایش موفق «وقتی بر می‌گردیم ...» از پندر عباس و گروه گرامی آن نمایش، مسعود موسوی (از همان نسل) با تئاتر «زنده‌کی چیز خوبیه» و خانم ماهایا پطرسیان ماقو با آفرینش نقش مشکل دختر کل فروش، او علاوه بر هنرمندان پرندۀ جایزه (که جدا جایزه حقشان بود) از بهترین بازیگران جشنواره هژدهم تئاتر فجر بود اما متأسفانه تئاتر دختر کل فروش (پیکمالیون برناردشاو) در بخش خارج از مسابقه بود. اکر قرار باشد چهره‌های جوان و محبوب مورد بزرگداشت قرار گیرند ماهایا پتروسیان چنین شایستگی را دارد کما اینکه از هنرمندان دیگر نیکهایی چونان: «گو هنر خیراندیش» و «فریماد فرجامی» که تمامی موارد مثبت اکتسابی بازیگری را دارا است و در دو سال گذشته بهترین بازیگر تئاترهایی بود که به اجرای عمومی درآمدند و پیشینه‌اش هم بر این برتری صحه می‌گذارد. به هر حال یک جشنواره دیگر هم گذشت و در انتظار جشن‌های بعدی هستیم با این پشتونه که تئاتر عزیز جاودان است. جشن‌های سوری، عید نوروز، فروردین، بهار، و سال ۱۳۷۹ وازنده‌ی بعد از آن بر نیکان مبارک و متبرک و سرشار از موفقیت و افتخار و سازندگی و هنر باد. (آمین)



مستقیم به عمق دایره‌ی وسط صحنه بیان می‌شود و عدم توازن زندگی خشن با عدم تقارن و توازن میزانش که کاه با حضور یک بازیگر در یک کوششی صحنه شکل می‌کیرد، به تصویر در می‌آید علاقه‌ی کامو به شمال افریقایی دوست داشتنی و احساس ترک مانند نمایشنامه‌های آمانویل روبله و در بیکانه مشهود است. وبالآخره درد غربت و بحران روابط.

مسخ و گزارش به فرهنگستان فرانسیس کافکا، بیکانه البرکامو، کلاویکو و لانس انکر فون کوته و کاسیار پیترهاندک، الطیراوی نحسان کنفانی شاعر فلسطینی و نمایشنامه پابلو نرودا از اسکار متا، کشته به درگاه ابوالفضل و رمز یار در جشنواره هژدهم تئاتر فجر درخشیدند اما بهترین متن نمایشی جشنواره هشتمین سفر سندباد اثر استاد بی‌بدیل تئاتر و سینما بهرام بیضایی بود. جای آثار اکبر رادی، شادر و انان غلامحسین ساعدی (گوهر مراد) و عباس نعلبندیان نمایشنامه‌هایی بر پایه زندگی و آثار صادق هدایت خالی بود.

فضاسازی و جلوگیری از خستگی تماشاگر از طریق معناشدن کاه به کاه کلام نقال توسط بخش عربی‌دانان که تصادفاً در سالن نمایش حاضر بودند و این امر با نحوه‌ی بازی نقال ممکن می‌شد، قابل تحسین بود در تئاتر الطیراوی کوشه‌هایی از تاریخ اخیر فلسطین از قیام شیخ «عز الدین قسام» سوری تا مشکلات روزمره مردم عادی و همینطور صمیمت ملت فلسطین و گروه تئاتر قدس بیان می‌کردید گزارش به آکادمی یا اجرای مدرن و استفاده از تلویزیون و پخش تصاویر طبیعت یکی دیگر از اجرایها بر اساس متن کافکا بود این روزها برای آرام کردن صهیونیست‌های افراطی و تبلیغ ضدیت با قوم پرستی نزد یهودیان متنون نویسنده‌کان یهودی که در مخالفت با ادیستوکراسی است در سطح جهان مورد توجه قرار گرفته است.

به هر صورت در گزارشی به فرهنگستان رابطه‌ی ارگانیک (اندام و اوار) استعاره‌ها، دیدگاتا و بخورد درون پیدا با حقیقت و اصل پنهان و زبان و تصاویر خواب رویا گونه که خاص آثار فرانسیس کافکا است رخ می‌نمایاند. میمونی در جریان تراژیک از غرط فشار محیط بالاتاش خود خودش را انکار می‌کند تا به مقام آدم که خود را الشرف مخلوقات می‌پندارد «تنزل» یابد! به این ترتیب در می‌یابیم که در حکومت خودخواهانه افکار غلط جمع برای ادامه‌ی زندگی باید هویت را زیر پا نهاد آنچه فریاد اعتراض به آن توسط میمون ماده (مادر) در اجرای ارمنستان به کوش می‌رسد.

اگرچه که فرهنگ محترم و محبوب ایتالیایی که بسیار شبیه به فرهنگ مادرش آنین‌های ایرانی است دستخوش تغییرات منفی زیادی شده و وقارش را از کف داده و نیز تئاتر امروز ایتالیا نزول فاحشی داشته ولی میزانشان های مدرن و شکفت‌انگیز ترتیب بهره جستن از شن و نشانه در تئاتر بیکانه تاثیر خوبی از فرهنگ ایتالیا به جای کذاره دایره‌های که در کف صحنه تعیی شده به فلسفه‌ی پوچی نویسنده‌ی نمایشنامه «آلبرکامو» فرانسوی اشاره دارد و شکل استفاده از میز و صندلی‌ها دقیقاً احیاء شده‌ی تئاتر کاری محلی ایتالیایی برگرفته از نوعی تئاتر ایرانی است درباره‌ی بازی بازیگران هم لازم است در مجالی مناسب روش کمک گرفتن از دست‌ها و خطهای یک سوم زیرین صورت و تغییر صدا که در ایران فعلای شاید توسط یک بازیگر به نحو کسترد و پر تنوع انجام می‌کرد، (فریما فرجامی) سخن به میان آید نظر کامو مبنی بر اینکه «ژرف و شکرفی جهان پوج» است به خوبی در حرکت‌های مورب و



## مؤسسة اعتباری توسعه صنعت ساختمان

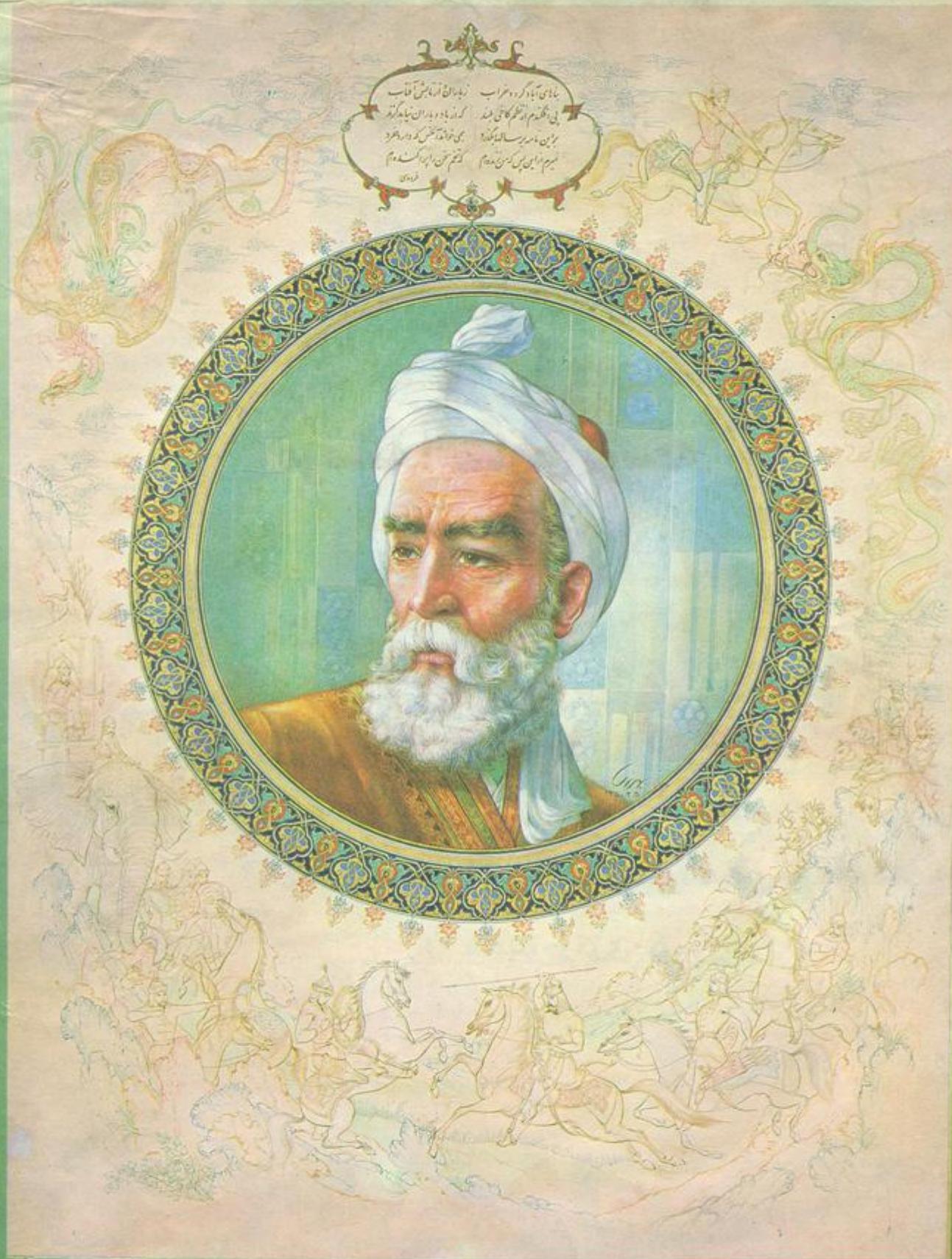
تحت نظرارت بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

# ۲٪ سود بیشتر

از سیستم بانکی به انواع سپرده‌های سرمایه‌گذاری

شعبه مرکزی: ۵ - ۸۷۸۲۸۰۱





هدیه نوروز ۱۳۷۹  
اللر استاد محمد بهرامی سخن